

دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز

تعلیقات و حواشی

بر

تجارب السلف

نگارش

حسن قاضی طباطبائی

تبریز ، اسفندماه ۱۳۵۱

انتشارات « نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی »



FACULTÉ DES LETTRES
ET SCIENCES HUMAINES DE TABRIZ

Notes et Appendices

Sur

TAJAREB al-SALAF

par

Hassan QAZI TABATABAÏ

Tabriz - Mars 1973

Publication de « Révue de la Faculté des Lettres »



دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز

تعلیقات و حواشی

بر

تجارب السلف

نگارش

حسن قاضی طباطبائی

تبریز ، اسفندماه ۱۳۵۱

انتشارات « نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی »

از این کتاب یك هزار نسخه در چاپخانهٔ شفق تبریز به چاپ رسید .

اسفند ماه ۱۳۵۱ هجری شمسی

بها **۱۶۰** ریال

کتاب حاضر که به نام «تعلیقات و حواشی بر تجارب‌السلف» انتشار می‌یابد حاصل چندین سال کوشش عاشقانه و خستگی‌ناپذیر استاد حسن‌قاضی‌طباطبایی است.

« تجارب السلف » ترجمهٔ کتاب « الفخری » یعنی «منیةالفضلاء فی تواریخ الخلفاء والوزراء» صفی‌الدین محمدبن علی‌بن طباطبا علوی معروف به‌ابن‌الطقطقی است که هندوشاه بن سنجر بن عبدالله بن صاحبی نخجوانی آن را با کاستنها و افزودنهایی به فارسی درآورده و این کار را به سال ۷۲۴ هجری قمری به پایان برده است .

این کتاب گران قدر که حاوی اخبار خلفا و وزرای ایشان است گذشته از آن‌که مشتمل براشعار فصیح تازی وداستانهای عبرت افزاست، ازآنجاکه به‌انشایی فصیح و دل‌انگیز نگارش یافته ازکتب ادبی‌فارسی نیز به شمار می‌آید .

« تجارب السلف » با همهٔ مزایایی‌که دارد تا وقتی‌که شادروان استاد عباس اقبال در سال ۱۳۱۳ شمسی به طبع آن همت‌گماشت ناشناخته مانده بود وتوجهی که شایستهٔ مقام ارجمند تاریخی و ادبی این‌کتاب است بدان نشده بود ولی پس‌از انتشار از اقبال کامل بحق برخورداری یافت .

اگرچه شادروان عباس اقبال از بذل کوشش در تنقیح و تصحیح این‌کتاب دریغ نورزیده ولی چون جز سه نسخهٔ بسیار جدیدکه آن‌هم گویا از روی یکدیگر استنساخ شده‌بوده در دست نداشته ازین رو آن مرد بزرگ ازکار خود خرسند نشده و از این‌که مجال نداشته متن‌کتاب را از روی نسخه‌های صحیح تهیه‌کند اظهار ضجرت‌کرده است و همچنین اذعان‌کرده‌که « بدبختانه به علت مشغلهٔ فوق‌العاده‌یی که درحین‌طبع پیش‌آمد مجال آن فراهم نشدکه حواشی وتعلیقاتی‌که جهت توضیح و تکمیل مطالب‌کتاب و ذکرخصایص وامتیازات آن یادداشت شده بود به‌آن ضمیمه گردد » (تجارب‌السلف ، مقدمه ، ص یج) .

استاد قاضی طباطبایی بنا به ارادتی‌که به شادروان عباس اقبال و علاقه‌یی که به‌کتاب « تجارب السلف » دارند برآن بودندکه کارآن مرحوم را کمال بخشند

یعنی متن کتاب را با تصحیح انتقادی منتشر کنند و حواشی و تعلیقات لازم نیز بر آن بیفزایند. بنابراین از مدتها پیش ضمن تهیهٔ یادداشتها در جست و جوی نسخه‌یی نسبتاً قدیم بودند ولی متأسفانه پس از تفحص زیاد نسخه‌یی به دست نیامد که تصحیح انتقادی را امکان پذیر سازد.

هیئت تحریریهٔ «نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی» که از آماده شدن یادداشتهای مذکور آگاهی داشت دریغ دانست که آنها همچنان در پردهٔ مسودات مستور واز دسترس صاحب‌نظران دور بماند لذا انتشار آنها را از استاد قاضی طباطبایی خواستار شد. خوشبختانه استاد این درخواست را پذیرفتند و اجازهٔ نشر دادند. از آنجا که نشر یادداشتها به صورت مقاله، ممکن بود سالها به طول انجامد و خواستاران پیوسته در انتظار بمانند چنان صلاح دیده شد که آنها یکجا و به صورت کتاب طبع و نشر گردد. امید است که این خدمت «نشریه» مقبول نظر اهل فضل و ادب قرار گیرد.

اسفند ماه ۱۳۵۱ هجری شمسی

رشید عیوضی

سرپرست نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

باسمه تعالی

مقدمه

بدون تردید یکی از کارهای مفید و باارزش استاد ومحقق عالی‌مقام مرحوم مغفور عباس اقبال آشتیانی طاب ثراه که واقعاً متکلمان را بلاغت می‌افزاید و مترسّلان را بکار میآید طبع و نشر تجارب السّلف تألیف هندوشاه بن سنجر است که یکی از منابع عمده و مآخذ معتبر در موارد تحقیقات تاریخی بشمار میآید ونگارنده کسی‌را سراغ نداردکه در رشتهٔ تاریخ‌اسلام مخصوصاًقسمت‌اخبار خلفا ووزرای‌آنان واطلاع بر جریانهای سیاسی واجتماعی دارالخلافهٔ اسلام کارکند وازمراجعه باین کتاب نفیس بی‌نیاز باشد ، ازآن زمان‌که کتاب حاضر بزیور طبع آراسته گردیده ، اهل فضل و معرفت آنرا به قیمت جان خریده و از مطالعه و قرائت آن فایده‌های عظیم برگرفته‌اند .

این‌کتاب نظر باختصاری که دارد و نیز از جهت احتوا بر تاریخ صحیح‌خلفا ووزرا و یك‌دسته اشعارآبدار وفصیح زبان عربی ودرعین‌حال تاریخی ویك‌سلسله نکات‌ادبی وقصص‌عبرت‌انگیز وازهمه مهمتر بمناسبت اینکه با انشائی روان وصحیح برشتهٔ تحریر درآمده‌است ازآغازانتشار

خود ، توجه و عنایت ادبا و دوستداران تاریخ را بسوی خود جلب کرده و بالأخره با احراز این محاسن ومزایا که بدانها اشاره گردید مقام ارجمند وچشم گیری را درمیان کتب تاریخ و متون ادب فارسی بدست آورده است واینجانب درصحت این ادعاها که بعرض خوانندگان گرامی میرسد هرگز نه شك و تردید را بخود راه میدهد و نه راه گزافه و اغراق میرود بلکه قولی است که جملگی بر آنند .

استاد بزرگوار (که رحمت بر آن تربت پاك باد) که تسلّط وی در ادب فارسی و تبحّر و احاطه‌اش در مباحث تاریخی و رجالی ، مورد تصدیق عامه است متأسفانه نظر به‌عجله‌ایکه درکار خود داشته ، یابراثر عامل دیگر که درست نمی‌توان ازآن خبر داد ، در تصحیح متن کتاب ومقابله و مقایسهٔ مندرجات آن با تواریخ مبسوط ومعتمد از قبیل تاریخ طبری و کامل ابن اثیر و شرح ابن ابی‌الحدید و غیره که خود هندوشاه به استفاده و اقتباس ازآنها صریحاً اقرار واعتراف کرده و یا در اصلاح اغلاط و رفع اشتباهات آن ، عنایت کافی مبذول نفرموده و فقط به معرفی کتاب و نویسندهٔ آن و تحریر یك مقدمهٔ بسیار جامع ومحققانه و فاضلانه که باید آنرا از بهترین نمونه‌های طرز تحقیق و استقصاء بحساب آورد اکتفا کرده است درنتیجه قسمت مهمی ازمحتویات کتاب که توضیح وشرح دربارهٔ آنها لازم وبلکه ضروری بود مبهم مانده وپرده ازروی اشتباهات تاریخی ورجالی و ادبی آن برگرفته نشده است .

محرر این سطور چند سال قبل مقالتی بسیار کوتاه تحت عنوان

(اشتباهات تجارب‌السلف) در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی تبریز
انتشار داد که خوشبختانه مورد قبول و توجه جمعی از دوستان و رفقای
دانشگاهی گردید و امر کردندکه کتاب را دوباره تحت مطالعه بیاورم و
این بار تاآنجاکه امکانات ومعلومات واطلاعات نگارنده اجازه‌دهد موارد
خطا واشتباه مؤلف‌را ازروی دقت‌نشان‌دهم وحتی‌المقدور مندرجات آنرا
باتواریخ‌مهم مقابله وتطبیق‌کنم تاتدریجاً مواضع‌سهو آشکارآید وبالمآل
صحیح ازسقیم پیدا گردد درتعقیب همین‌امر و نیز ازآنجا که این بنده
عشقی سوزان به‌مطالعهٔ آثارقلمی استاد وتصحیحات وانتشارات ومقالات
آن مرحوم دارد مطالعهٔ کتاب را ازسرگرفتم ودرحین بررسی وخواندن
وهنگام‌تطبیق آن با منابع قابل‌اعتماد باز به‌اشتباهات ومواردی‌برخوردم
که رفع آن اشتباهات و توضیح دربارهٔ آن موارد را برخود لازم شمردم
روی این‌اصل یك‌سلسله یادداشتهائی درحواشی‌کتاب ثبت ودرتعیین محل
اشعار تاریخی و شناساندن صاحبان‌آنها وشرح لغات‌مشکل وارائهٔ منابع
ومدارك اصیل واز همه مهمتر درمورد مقابله باآثار مورخین عظیم‌القدر
اسلامی، ۶ سال مدام متحمل زحمت‌گشتم وسرانجام‌تصمیم‌گرفتم‌که همین
یادداشتها و حواشی وتعلیقات را با متن‌کتاب دریکجا منتشر سازم شاید
خالی از فایده نباشد ودر بعضی مواقع گره از کار دانشجویان بگشاید و
احیاناً به درد مدرسان رشتهٔ تاریخ هم بخورد بدبختانه چون نسخهٔ‌صحیح
و معتبر دیگری نبود که برنسخهٔ چاپی مزیّت و برتری داشته باشد و
فهرست‌کتابخانه‌های داخلی وخارجی هم ازوجود نسخهٔ دیگر سراغی و
نشانی نمیدادند بالضروره ازاجرای نیت خود منصرف‌گشتم وفقط به‌چاپ

و انتشار این‌حواشی که حکم شرح کتاب را هم دارند اقدام و با اعتراف کامل به قلّت فضل وسواد خود تقدیم حضور دوستان‌ارجمند وخوانندگان گرامی‌خودکردم تابعین‌عنایت درآن‌بنگرند وازلغزشهای آن چشم‌پوشی فرمایندکه هیچ انسانی ازخطا ونسیان مصون و برکنار نیست در مقابل این زحمت جان فرسا خواهشی که از دوستان فاضل خود دارم منحصراً اینست که اگردرحین ملاحظهٔ این اوراق بی‌مقدار سهوی ویا سوء فهمی ازطرف نگارنده مشاهده کنند، لطف کرده، یادآوری‌فرمایندکه مادام‌العمر مرهون منت و احسان آنان خواهم بود .

درخاتمه‌باید مراتب‌سپاسگزاری‌خودرا دربارهٔدانشجوی‌شرمگین ومؤدب آقای‌سعید واعظ که درسال فعلی به اخذ درجهٔ لیسانس از رشتهٔ زبان وادبیات فارسی به‌نحومطلوبی نایل وموفق‌آمد اعلام دارم وصریحاً اقرار کنم که اگر همراهیها و الطاف بی‌کران این جوان فضل‌دوست در میان نمیبود ، نه میتوانستم ازمطالعات وزحمات خود نتیجه بگیرم ونه به تنظیم یادداشتها و تصحیح و تطبیق اوراق مطبعی و تحریر فهرستهای متعدد که در آخرکتاب دیده میشود ، توفیق بیابم بهمین جهت مادام‌که درعرصهٔ حیاتم مهر و محبتهای مشارالیه را ازیاد نخواهم برد و پیوسته با نیتی خالص وقلبی مملو از آرزو و صفا و محبت ارتقای اورا بمناصب عالیهٔ مملکتی ازدرگاه خداوند کریم خواستار خواهم بود .

یارب‌این‌آرزوی‌من چه‌خوشست　　　تو بدین آرزو مرا برسان

اسفند ماه ۱۳۵۱

حسن قاضی‌طباطبائی

فهرست مطالب

تعلیقات و حواشی

بر

تجارب السلف

باسمه تعالی

تعلیقات و حواشی بر تجارب‌السلف

ص ۲ س ۱۵ - اجماع رأی بر آن قرار گرفت که کتابی تألیف کرده شود مشتمل بر علم تاریخ و احوال امم سالفه چه درین نوع از پنج گونه فائده متحقق میشود الخ .

بدون تردید مؤلف از فوایدی که جهت علم تاریخ بیان کرده است ملهم است از کامل ابن اثیر که دراول کتاب عظیم القدر و معتبر خود بدانها تصریح نموده است . رجوع شود به جلد ۱ ، ص ۶ - ۹ طبع دار صادر . ونیز رجوع گردد به اخبار ایران مستخرج از کامل‌التواریخ - ترجمهٔ محمدابراهیم باستانی‌پاریزی ص۷-۹ . یادآور میشودکه منقولات نگارنده از ابن‌اثیر ازهمین چاپ‌دار صادراست که دو سه‌سال قبل در۱۲ جلد بانضمام یك جلد فهرست جامع و نافع انتشار یافته است .

ص ۵ س ۱۲ - ناشر نخستین کتاب مرحوم اقبال مینویسد که در عدد غزوات حضرت رسول(ص) مابین متن تجارب‌السلف وکتب‌دیگراختلاف‌است الخ.

بندهٔ محشّی محض توضیح علاوه میکند که در باب تعداد صحیح غزوات آن حضرت بطور مشروح رجوع گردد به ابن اثیرجلد۲، ص۳۰۳ .

ص ۸ س ۱۰ - گفت: ای عمر ، چنین مگوی که خدای تعالی در قرآن گفته است : انك میت و انهم میتون الخ .

این قسمت ازکتاب عیناً ترجمه است از طبقات ابن سعد (جلد۲، ص ۲۶۷ چاپ دار صادر) .

ص ۸ س ۱۲ ـ و خطبه‌ای انشا کرد الخ .

تمام این خطبهٔ تـاریخی نقلاً از زهرالـآداب حصری قیروانی در جلد اول جمهرة خطب‌العرب (ص۶۶ـ۶۷) با توضیحات لازم و کافی چاپ گردیده است و از فقرات آن خطبه است عبارات مندرج در زیر که در متن تجارب السلف‌ترجمه‌گردید. «ایّـها‌النّـاس ، من کان یعبد محمداً فان محمداً قدمات، و من‌کان یعبدالله، فانّ‌اللّه‌حیٌ لایموت» و نیز درباب‌همین خطبه رجوع‌گردد به‌سیرهٔ ابن‌هشام جلد۴، ص۳۳۵ طبع‌محمدمحیی‌الدین عبدالحمید . و نیز نگاه کنید به سیاست نـامهٔ خواجه نظام الملك چاپ مرحوم عباس اقبال ص ۲۱۷ .

ص ۸ س ۱۴ ـ انصار خواستند که سعد بن عبـاده را بر خود امیر کنند الخ .

وی بسال ۱۴ هجری در حوران شام از دنیا رفت و مادام‌که زنده بود تحت اطاعت و بیعت شیخین نرفت ، او را در دورهٔ جاهلیّـت (کامل) مینامیدند بمناسبت اینـکه در فن کتابت و تیر اندازی وشناکردن مهارت کامل داشت . مآخذ اخبارش را در اعلام مشهور خیرالدین زرکلی جلد ۳ ، ص ۱۳۵ ملاحظه کنید .

ص ۹ س ۳ ـ الائمة من قریش الخ .

این حدیث که درمیان اهل سنّـت فوق‌العاده مشهور و معتبر است در اصل خیلی مفصّـل بوده ومؤلّـف تنها به نقل جملهٔ اول‌آن اکتفاکرده

است. جهت اطلاع ازمتن کامل آن رجوع گردد به جامع‌الصغیر سیوطی جزء اول، ص ۱۲۴ ـ طبع رابع ـ مصر .

ص ۹ س ۱۸ ـ ما اطیبك حیاً و میتاً الخ .

درطبقات ابن‌سعد (جلد۲، ص۲۶۵ چاپ دارصادر ـ بیروت۱۳۷۶) عبارت ابی‌بکر بطریق زیر هم روایت گردیده است (ما اطیب حیاتك و اطیب میتتك) یا (ما اطیب محیاك ومماتك) .

همان صفحه و همان سطر ـ غسل من اهل بیت می‌کنند الخ .

قال‌ابوبکر: القوم اولی به‌فاطلبوا الی عباس و علیّ، فانّه لایدخل علیهم الا من ارادوا . (طبقات ابن سعد جلد ۲، ص ۲۷۸) .

ص ۹ س ۲۰ ـ ویسار وشقران مولای پیغمبرواسامه‌آب‌میریختند الخ.

بنا به‌ضبط ابن‌سعد (جلد۱، ص۲۷۹) عباس واسامة‌بن‌زید وشقران (بضم شین و سکون قاف) آب می‌ریختند اما شقران که اخبارش را ابن سعد در طبقات اختصاراً آورده است غلام رسول (ص) بود و حضرت او را از عبدالرحمن بن عوف خریده بود، علاوه بر شرکت درمراسم غسل نبی اکرم، درغزوهٔ بدر هم حضور داشت (طبقات جلد۳، ص۴۹ چاپ دارصادر) و نیز در باب اطلاع از اخبار شقران ویسار و اسامه مراجعه‌گردد به‌اسد الغابه . مطلبی که در باب شقران گفتنی است عبارت از اینست که وی بنا به‌تحقیقات‌مرحوم‌علامهٔقزوینی‌ایرانیّ الأصل بوده است (یادداشتهای قزوینی، جلد۱، ص ۱۵۱) .

اما یسارکه ذکرش گذشت ، ملقب بود به (راعی) زیرا که وظیفهٔ وی چرانیدن شتران پیغمبر اسلام بود بالأخره بطوریکه نوشته‌اند در

دست قبیلهٔ (عُرَینه) گرفتار آمد ، ابتدا او را از نعمت بینائی محروم ساختند و سپس به قتل آوردند .

ص ۱۰ س ۱ـ گفت : هر پیغمبری را گور همان جا بودکه جان ازتن وی جدا شود الخ .

قال ابوبکر : سمعت رسول‌الله (ص) یقول : « مامات نبیٌ الاّ دفن حیث یقبض ، فرفع فراش‌النبی، الّذی علیه، ثم حفر له تحته» (طبقات ابن سعد جلد۲، ص۲۹۹) و نیز رجوع شود به سیرهٔ ابن هشام (جلد۴، ص۳۴۳ طبع محمّد محیی‌الدین عبدالحمید) و در این مأخذ اخیر قول ابوبکر بصورت زیر هم نقل گردیده : «ما قُبِض نبی‌الا دفن حیث یقبض» نیز در باب مدفن رسول نگاه کنید به انساب الأشراف بلاذری جلد۱ ، ص ۵۷۳ و ما عین عبارت کتاب اخیرالذکر را ذیلاً میآوریم :

قال ابوبکر رضی‌الله تعالی عنه : سمعت رسول‌الله (ص) یقول: ان النبیّ لایحوّل من مکانه یدفن حیث یموت، فنحّوا فراشه وحفروا له فی موضع فراشه .

ص ۱۰ س ۱۰ ـ قریش در وضع حجراسود او را حکم خویش ساختند الخ .

جهت اطلاع از این موضوع تاریخی نگاه کنید به جلد۱، سیرهٔ ابن هشام، ص۲۱۳ چاپ‌محمد محیی الدین عبدالحمید. و ما برای روشن شدن موضوع مبلغی از عبارات سیره را نقل مینمائیم : فزعم بعض اهل الروایة اَنّ ابا امیّة بن المغیرة بن عبدالله بن عمر بن‌مخزوم، وکان عامئذ اسنّ‌قریش‌کلها ، قال : یا معشر قریش، اجعلوا بینکم ـ فیما تختلفون‌فیه ـ

اوّل من يدخل من باب هذا المسجد يقضى بينكم فيه، ففعلوا، فكان اوّل داخل رسول‌الله (ص) فلما رأوه، قالوا : هذا الأمين ، رضينا ، هذا محمد، فلما انتهى اليهم اخبروه‌الخبر، فقال صلى‌الله‌عليه وسلم: «هلمّ الىّ ثوباً» فأتى به فأخذالركن ، فوضعه فيه بيده ، ثم قال : «لتأخذكل قبيلة بناحية من‌الثوب ثم ارفعوه جميعاً ، ففعلوا ، حتى اذا بلغوا به موضعه، وضع هو بيده ، ثم بنى عليه الخ . نيز رجوع‌گردد به حبيب‌السير جلد۱، ص۳۰۵، چاپ خيّام وانساب‌الاشراف جلد اول، ص۹۹، ناشر دکترمحمد حميدالله .

ص ۱۱ س ۳ ـ باعبدالله سفاح بيعت‌کردند در ربيع الاخرسنة احدى و ثلثين ومائة هجرى الخ .

اين ادعا مقرون بصحت نيست زيرا که به اجماع اصحاب‌تاريخ، بيعت سفاح در سال ۱۳۲ صورت گرفته است، نگاه‌کنيد به ابن‌اثير ذيل حوادث سال ۱۳۲ .

ص ۱۲ س ۱۰ ـ اگر حواستمى عسل مصفى با مغز گندم‌خوردمى الخ.

ترجمهٔ عبارتى است که در نامهٔ آن حضرت خطاب به عثمان بن حنيف انصارى آمده (ولو شئت لاهتديت‌الطريق الى مصفى هذاالعسل و لباب هذا القمح) ابن‌ابى‌الحديد جلد۴، ص۱۰۶. محض‌اطلاع‌اضافه‌ميشود که عثمان‌بن حنيف از طرف حضرت امير (ع) حاکم بصره بود همين که طلحه و زبير برآن شهر وارد شدند او را با غدر و حيله‌گرفتند وريشش را کندند و از آن شهر بيرون‌کردند صاحب ترجمه بعد ازقتل وشهادت آن حضرت در کوفه اقامت گزيد و بالأخره در زمان اقتدار و تسلّط معاويه از جهان رفت (نگاه‌کنيد به شرح معتزلى جلد۴، ص۷۶ و شرح

ملا صالح روغنی جلد ۳، ص۱۰۹) .

ص ۱۲ س ۱۷ - در نقل است‌که طلحة بن عبید الله‌که از عشرهٔ مبشره است الخ .

اسامی عشرهٔ مبشّره نقلاً از وافی صفدی بترتیب زیر است :

خلفای اربعه، طلحه،زبیر،سعدوقّاص، سعیدبن زید،عبدالرحمن بن عوف ، ابو عبیدهٔ جرّاح (جلد ۱، چاپ افست ، ص۸۹) و نیز رجوع شود به تاریخ گزیده ص۲۰۸ چاپ عبدالحسین نوائی .

ص ۱۳ س ۳ - درحال سی‌هزار از نقد بصره بیاوردند الخ .

این خبر را بطور اختصار میتوانید درکشف الغمّه جلد۳، ص۳۲ چاپ کتابفروشی حقیقت‌تبریز ملاحظه نمائید وخبر در آن کتاب مختصر تر از اینست که در تجارب السّلف آمده و اسم ضیعه را امام علیه السّلام (یسیریّه) گذاشت .

ص ۱۳ س ۶ - ششصد هزار دینار از او باز ماند الخ .

این روایت محل تردید است و درکشف‌الغمّه که در اخبار ائمّه شیعه استقصا کرده است اثری از این روایت دیده نشد والله اعلم .

ص ۱۳ س ۱۹- ابوبکر را عتیق لقب فرمود بسبب جمال صورت او، وگویند او را عتیق من‌النار یعنی تو از دوزخ آزادی الخ .

در این باب قول دیگری هم درحلیة‌الأولیا آمده وآن عبارت از اینست‌که بنا به تصریح همان‌کتاب عتیق‌اسم ابوبکر بوده است (جلد۱، ص۱۴۸) و دراشعاری‌که ازعمار یاسر در وصف بلال وآزادشدن وی از برکت ابی‌بکر ، در همان کتاب مندرج است بهمین مسئله صریحاً اشاره گردیده و ما برای توضیح بیشتر بیت اول آن اشعار را در زیر میآوریم :

جزی الله خیراً عن بلال وصحبه عتیقاً و اخزی فاکهاً و اباجهل

ص ۱۳ س ۲۰ - وصدیقش بجهت آن گفتندکه او در قعدد بود الخ .

نام این محل را در معاجم جغرافیائی پیدا نکردم و ضبط وتلفظ صحیح آن بر نگارنده مجهول است .

ص ۱۴ س ۲ - بیضهٔ نعامه بود الخ .

مرحوم عباس اقبال در مقدمهٔ تجارب‌السلف ص یب این عبارت را تصحیح کرده و حاجتی به‌تکرار آن نیست ودربارهٔ ثغامه دو بیت ازشریف مرتضی دیده‌ام که نقل آنرا در اینجا مناسب میدانم .

صار منی مثل الثغـامة ماکا م ن محلـولکاً کالغـراب

لیس یبقی شیئ علی حاله الاو ل فی کر هذه الاحقـاب

(معادن الجواهر از سید محسن عاملی جزءِ ۳، ص ۳۷۷) .

ص ۱۴ س ۳ - پیغمبر فرمود ازبرای تعظیم ابوبکر که شیخ را درخانه باید گذاشت تا ما به زیارت او رفتیمی الخ .

این مطلب ترجمهٔ عبارتی است که در سیرهٔ ابن‌هشام آمده واینك به نقل آن مبادرت میشود : «هلا ترکت الشیخ فی بیته حتی اکون آتیه فیه» جلد۴، ص۲۵ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید .

ص ۱۴ س ۱۴ - فاولی برب‌الراقصات عشیة الخ .

تمام این اشعار را در عمدهٔ ابن رشیق ملاحظه نمائید، ص۳۲-۳۳ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید .

ص ۱۴ س ۱۹ - و بیست و دویم جمادی‌الاخری الخ .

جمادی الآخره صحیح است وصاحب قاموس بهمین نکته تصریح

کرده‌است، رجوع کنید به‌مادّهٔ (جَمَدَ) و نیز رجوع گردد به‌لسان‌العرب در ذیل مادّهٔ مذکور .

ص ۱۵ س ۲ - اسما که او را ذات النطاقین گفتند الخ .

در لغت نامهٔ دهخدا شرحی در باب ذات‌النطاقین چاپ گردیده‌که اختصاراً به درج آن مبادرت میشود : «از اسما ما را خبر دادند که گفت سفره‌ای برای رسول (ص) ، آنگاه که قصد هجرت به مدینه فرمود ، در خانهٔ ابی‌بکر مهیّا ساختم وچیزی برای‌بستن سفره وآویختن‌مشك نیافتم به ابی‌بکر گفتم چیزی جز میان بند خویش نمی‌یابم گفت . بدو نیم‌کن و بیکی مشك آویز و با دیگری سفره را استوار ساز ، پیغامبرص بدو فرمود : ترا به بهشت بجای این میان بند دو میان بند دهم و ازاین رو به او ذات‌النّطاقین یعنی صاحب دوکمر گفتند و نیز رجوع شود به‌ثمار-القلوب ثعالبی ص ۲۹۴ چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم .

ص ۱۵ س ۱۶ - ای پسر چون‌گوسفند را کشته باشند از سلخ به او المی نرسد الخ .

عین این مطلب در تاریخ بیهقی ذیل داستان بردارکردن حسنك وزیر آمده است . اینك عین عبارت آن مورخ ثقه و صریح اللهجه را ذیلاً نقل مینمائیم :

«امّا می‌اندیشم که چون کشته شوم ، مثله‌کنند ، مادرش گفت : چون‌گوسپند را بکشند ، از مثله کردن وپوست بازکردن دردش نیاید». (چاپ مرحومین - فیاض و غنی ص ۱۹۰) .

ابن اثیر هم در کامل عین همین عبارت را آورده است : فقال :

یا امّاه ، اخاف ان قتلنی اهل‌الشّام ان یمثّلوا بی ویصلبونی. قالت : یا یا بنیّ انّ‌الشّاة اذا ذبحت، لا تتألّم بالسّلخ فامض علی‌بصیرتك واستعن باللّه (جلد ۴ ، ص ۳۵۲-۳۵۳) .

ص ۱۶ س ۱ - «اما آن لهذا الراکب ان ینزل» الخ .

ترجمهٔ این عبارت که منقول از زبان ذات‌النطاقین‌است درتاریخ بیهقی چنین آمده : چون دار بدید بجای آورد که پسرش است روی به زنی کرد از شریف‌ترین زنان وگفت : گاه آن نیامد که این سوار را از این اسب فرودآورند ؟ و برین نیفزود و برفت و این خبر به حجّاج بردند بشگفت بماند و فرمود تا عبداللّه را فروگرفتند ودفن‌کردند (چاپ فیّاض وغنی، ص۱۹۲) . در ابن اثیر از این داستان‌که هم هندوشاه و هم بیهقی آنرا نقل کرده‌اند خبری دیده نمیشود بلکه عبدالملك، حجّاج را درخصوص بردارکردن‌ابن‌زبیرملامت‌کرده وازاینکه اجازهٔ دفن‌جسدش را نداده است توبیخ نموده است بالاخره پس از رسیدن دستور خلیفه ، حجّاج مادر او را اذن میدهد تا او را در ناحیهٔ حَجون (بتقدیم حاءِ مهمله برجیم معجمه) بخاك می‌سپارد رجوع کنید به (کامل ، جلد۴ ، ص ۳۵۷) .

ص ۱۶ س ۵ - و برعثمان خروج‌کرد و با قاصدان او یار شد الخ .

محمّد بن ابی‌بکر بالأخره در سال ۳۸ هجری در دست کسان معاویه به قتل رسید و جسدش را توی شکم الاغی‌گذاشتند وآتش زدند، برای‌اطّلاع‌کافی ازکیفیّت قتل وی و میزان تأثر امام‌علیه‌السلام واندازهٔ فرح معاویه از وقوع این حادثه ، رجوع شود به مروج الذّهب، جلد۲،

ص ۲۸۷ چاپ محمّد محیی الدین عبدالحمید[1] . و در تاریخ گزیده آمده است که جسد محمّد بن ابی بکر را در شکم شتری گذاشتند و سوختند . (ص ۱۹۶) .

ص ۱۶ س ۱۴ - شهاب‌الدین عمر السهروردی صاحب عوارف المعارف قدس‌الله سره الخ .

این کتاب نفیس در حاشیهٔ احیاء العلوم غزّالی بطبع رسیده و مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه که چند سال قبل بهمّت استاد علاّمه جلال‌الدین همائی دامت افاضاته تصحیح و تحشیه گردیده ترجمهٔ همین کتاب است (رجوع شود بمقدمهٔ همان کتاب[2]) وامّا خود سهروردی که یکی از مشایخ عظیم‌القدر تصوّف است بسال ۶۳۲ وفات یافته وشعر هم میسروده است وما رباعی زیر را که در تاریخ گزیده آمده است ازوی نقل مینمائیم:

بخشای بر آنکه بخت یارش نبود جز خوردن اندوه تو کارش نبود
درعشق توحالتیش باشدکه در آن هم با تو و هم بی‌توقرارش نبود

و در باب مناسبات سهروردی با سعدی مرحوم فروزانفر را مقاله ایست محقّقانه که در سعدی نامه ص ۷۱ چاپ گردیده است .

۱ــ بعد از فوت محمد بن ابی‌بکر بود که مالك‌اشتر مأمور حکومت مصر شد او را هم بطوریکه معلوم است با دستور معاویه و با عسل مسموم کردند و قول معاویه (انالله جنداً من‌العسل) در این مقام مشهور است (مروج الذهب همان جلد و همان صفحه) .

۲ــ ناشر علامه در ضمن تحقیقات فاضلانهٔ خود اشاره فرموده است که ترجمه به معنی و مصطلح امروزه نیست بلکه صاحب مصباح الهدایه آنرا منبع و اساس کارخودقرار داده ودرنتیجه‌تألیفی‌مستقل وجداگانه ازخود بیادگارگذاشته‌است .

ص ۱۶ س ۱۴ ـ و مؤلف معجم اهل‌الادب میگوید الخ .

کتابی به این نام درکشف‌الظنون به نظر نرسید میتوان احتمال داد که مقصود از آن معجم‌الادبای یاقوت حموی است‌که تراجم شعرا و ادبا وعلما ونحاة وغیرهم را حاوی میباشد اما باید متذکّر گشت‌که یاقوت اخبار فخر رازی را در معجم خود ذکر نکرده بلکه ابن‌خلکان است که اخبار و اسامی کتب و مؤلّفات آن عالم نامدار را مشروحاً بیان کرده و اینکه نسب وی به‌خلیفهٔ اول میرسیده‌است درعنوان ترجمه بدان تصریح نموده است (رجوع شود به جلد ۳ وفیات الاعیان ص ۳۸۱ چاپ محمّد محیی‌الدّین عبدالحمید) .

ص ۱۷ س ۱۱ ـ قتال اهل رده .

این کلمه را باید به‌کسر را خواند که اسم مصدر است از ارتداد .

ص ۱۸ س ۹ ـ گویند با عمر گفتندکه جماعتی ترا بر ابوبکر تفضیل میدهند الخ .

این قسمت عیناً ترجمه است از کامل مبرّد، جلد۱، ص۳۴۳ چاپ دکتر زکی مبارك ۱۳۵۵ هجری قمری . اینك عین عبارت آن کتاب را نظر به اهمّیتی‌که دارد در اینجا میآوریم :

« بلغ‌عمر بن‌الخطاب‌رحمه‌الله‌أن‌قوماً یفضّلونه علی‌ابی‌بکر الصّدیق رحمه‌الله ، فوثب مغضباً حتی صعدالمنبر فحمدالله واثنی علیه، وصلی‌علی نبیّه (ص)، ثم‌قال: ایّهاالناس، انی‌سأخبرکم عنّی وعن ابی‌بکر، انّه‌لمّا توفّی رسول‌الله(ص) ارتدّت العرب، ومنعت شاتها و بعیرها فأجمع رأینا کلّنا اصحاب محمد(ص) ان قلنا له یاخلیفة رسول‌الله، انّ رسول‌الله (ص)

کان یقاتل العرب بالوحی والملائکة یمده‌الله بهم، وقد انقطع ذلك الیوم، فالزم بیتك ومسجدك، فانّه لاطاقة لك بقتال العرب، فقال ابوبکر الصّدیق: اوکلّکم رأیه علی هذا؟ فقلنا نعم! فقال: والله لان اَخرّ من السماءِ فتخطفنی الطّیر اَحبّ الیّ من ان یکون هذا رأیی ! ثم صعد المنبر فحمدالله وکبره وصلّی علی نبیّه (ص) ، ثم اقبل علی النّاس فقال: ایهاالناس من کان یعبد محمداًفان محمداً قدمات ، و من کان یعبدالله فان‌الله حیّ لایموت، ایها الناس ان کثر اعداؤکم ، وقلّ عددکم ، رکب الشیطان منکم هذا المرکب، والله لیظهرنّ الله هذا الدین علی الأدیان کلّها ولوکره المشرکون ، قوله الحقّ ، و وعده الصدق، بل نقذف بالحقّ علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق، وکم من فئةٍ قلیلةٍ غلبت فئةً کثیرةً باذن الله والله مع الصّابرین ، والله ایّها النّاس لوافردت من جمیعکم لجاهدتهم فی‌الله حق جهاده حتی ابلی بنفسی عذراً او اقتل قتلاً. والله ایهاالناس لومنعونی عقالاً لجاهدتهم علیه واستعنت علیهم الله وهو خیر معین» .

ص ۱۹ س ۱ ـ فتنهٔ مسیلمهٔ کذاب الخ .

نام پدرش حبیب وکنیه‌اش ابوثمامه و از قبیلهٔ حنیفة بن لجیم بود (هو اول من ادخل البیضة فی القارورة) رجوع شود به معارف ابن قتیبه ص ۴۰۵ چاپ ثروت عکاشه ۱۹۶۰، قاتل مسیلمه، وحشی حبشی است که بنا به تصریح صاحب اصابه تا خلافت عثمان حیات داشت .

ص۱۹ س۳ـ اتفاقا ازجانب موصل زنی پیدا شد سجاح نام از بنی تمیم الخ.

سجاح مبنی بر کسر است (رجوع شود به‌لسان‌العرب) واین زن که

نام پدرش « حارث بن سوید بن عقفان[1] » ومدعی نبوت گردیده بنا به نقل زرکلی دراعلام مشهور خود (جلد ۳، ص ۱۲۲) تاسال ۵۵ هجری یعنی تا اواخر خلافت معاویه در قید حیات بوده است اما زرکلی برداستان مجامعت که درمتن تجارب السلف وسایر کتب تاریخیّه بدان تصریح شده، منکر بوده و می‌نویسدکه این قصهٔ را بعدها داستان گویان وضع کرده‌اند وکاملاً دور از صحّت است .

درمذمّت سجاح اشعاری سروده‌اندکه خوشبختانه درآثار ومؤلّفات قدیم از قبیل اغانی (جلد ۱۴، ص ۸۸ طبع دارالکتب) و معجم الشعرای مرزبانی (ص ۱۶۲ چاپ عبدالستّار احمد فرّاج) ومعارف ابن قتیبه (ص ۴۰۵ چاپ ثروت عکاشه) وکامل ابن اثیر (جلد ۲، ص ۳۵۶ چاب دارصادر) آن شعرها محفوظ مانده‌است وما به‌نقل یکی‌از آن هجویّه‌ها برای تکمیل فایده می‌پردازیم :

اضحت نبیّتنا انثی نطیف بها و اصبحت انبیاء الله ذکرانا

فلعنة الله رب الناس کلّهم علی سجاح ومن بالأفك اغرانا

درباب قائل این اشعار هم خلافست، بعضیها نسبت آنرا به‌عطاردبن حاجب‌بن زراره داده‌اند و برخی به‌اقرع‌بن حابس، ومحض تکمیل‌فایده افزوده می‌شودکه بیت دوم فقط درموشح آمده است و درمآخذ سابق‌الذکر اثری از آن شعر دیده نشد (همان چاپ، ص ۱۶۲).

قیس بن عاصم منقری‌که بعدازمسلمان شدن ، دوباره مرتّدگشته،

۱ـ اغانی جلد ۱۵، ص ۲۹۹ طبع دارالکتب .

مؤذّن همین سجاح بوده و بدو ایمان آورده بود بالاخره درجنگ مسیلمهٔ کذّاب دردست خالدبن ولید اسیر وگرفتارگردید وبااعمال حیله به‌شرحی که دراغانی (جلد ۱۴، ص ۸۸ طبع دارالکتب) مسطور است از دست خالد نجات یافت.

ص ۱۹ س ۱۷ - بفریفت و با اوجمع آمد بعداز قضای و طر سجاح گفت الخ.

دربارهٔ این مجامعت، چهار بیت شعر اززبان مسیلمه نقل‌گردیده که مانظر به رکاکت وقباحت از ذکر ودرج آنها خودداری کردیم رجوع گردد به‌کامل ابن اثیر (جلد ۲ ص ۳۵۶).

ص ۱۹ ۲۲ - و مسیلمه نماز دیگر از ایشان ساقط‌گردانید و گفت مهر سجاح تخفیف این یك نماز است الخ.

مرادازنمازدیگر نمازعصراست وعبّاس زریاب خوئی‌را درباب این اصطلاح تحقیقی است بسیار موجز وعالمانه‌که درمجلهٔ‌یغما به‌چاپ رسیده است (سال بیست ودوم شماره دهم‌مورخ دیماه ۱۳۴۸ ص۶۰۸). درحبیب‌ـ السیرمسطور است‌که مسیلمه نماز صبح وعشارا ازبنی‌تمیم‌برداشت (جلد۱ ص ۴۲۵) ونیز رجوع شود به ابن اثیر (جلد ۲ ص ۳۵۶.)

ص ۲ س ۱ - گویند بنی‌تمیم یرمل تاکنون نماز دیگر نگزارند الخ.

یاقوت در مادّهٔ یرمل در باب ضبط این کلمه توضیحی نداده فقط به‌ذکر سه بیت شعر از، راعی‌که لفظ یرمل در آنجا ذکرگردیده قناعت کرده‌است. ظاهراً بفتح اول و سکون دوم وفتح‌سوم‌صحیح‌است (قاموس).

ص۲۰ س ۲ - وخالد ولیدراکه پیغمبرسیف‌الله لقب داده بود برایشان امیر گردانید الخ.

کنیهٔ خالد،ابوسلیمان بوده ودرسال ۲۱ هجری به‌روایتی درحمص

و به روایتی دیگر در مدینه از دنیا رفت و خلیفهٔ ثانی را وصیّ خود قرار داده بود رجوع شود به اصابه واستیعاب. علاوه می‌شود که در ثمارالقلوب ثعالبی‌هم درباب‌خالدبن ولید اطلاعات‌گرانبهائی‌مندرج‌است (همان کتاب مادّهٔ سیف‌الله)

ص ۲۲ س ۱۰ - جزی‌الله خیراً من امیر و با رکت الخ .

این اشعارکه شش بیت است ابی تمّام درحماسه نسبت آنها را به شمّاخ می‌دهد و بعد اضافه می‌کندکه در گویندهٔ این ابیات مابین روات شعر و ادب اختلافست و ابن سعد در طبقات قائل آنها را مزرّدبن ضرار معرّفی مینماید (جلد ۳، ص ۳۳۴ چاپ دار صادر) خلاصه در انتساب این ابیات به حُطَیئه مؤلف را سهوی دست داده است .

ص ۲۳ س ۱۵ - فلیت المنایا کن خلفن عاصماً الخ .

این شعر ضمن مرثیه‌ایست که در فاضل مبرّد آمده و به تصریح آن مؤلّف، قائل آن عبدالله بن عمربن عبدالعزیز است‌که در حق برادر خود عاصم‌بن عمر گفته، بااین‌ترتیب معلوم میشود که صاحب‌تجارب‌السّلف دچار اشتباه گردیده و همین عاصم را با عاصم فرزند خلیفهٔ ثانی ، یکی دانسته است (فاضل ص۶۳ تصحیح عبدالعزیز میمنی، قاهره ۱۳۷۵) و نیز رجوع شود به معارف ابن قتیبه (ص۱۸۷ چاپ ثروت عکاشه) .

ص ۲۴ س ۲ - وهون علیك فان‌الامور الخ .

رجوع شود به عمدهٔ ابن رشیق ص ۳۳ .

ص ۲۴ س ۵ - ان من اعظم‌الکبائر عندی الخ .

صاحب تجارب‌السّلف را در انتساب این‌اشعار به عمر بن‌الخطّاب

اشتباهی عظیم دست داده ، زیرا که این دو بیت از آن عمر بن ابی ربیعه است که در قضیهٔ قتل زن مختار گفته و تفصیل آن را صاحب اغانی درذیل اخبار حارث بن خالد نقل‌کرده است (جلد ۹ ، ص۲۲۸ طبع دارالکتب) و نیز نگاه‌کنید به (کامل ابن اثیر، جلد۴، ص۲۷۵ طبع دارصادر، وکامل مبرّد، جلدسوم، ص۹۸۶ چاپ دکتر زکی‌مبارك، وعقدالفرید چاپ محمّد سعیدالعریان ، جزء ۵ ، ص ۱۷۰) .

ص ۲۵ س ۱ ـ باکسی‌باشیدکه عبدالرحمن‌بن عوف باآن‌کس‌باشد الخ.

عبدالرّحمن از مشاهیر صحابهٔ رسول اکرم بوده و در سال ۴۴ هجری‌فوت‌کرده است (اعلام زرکلی) نکته‌ایکه درزندگانی عبدالرّحمن عجیب‌است اینست‌که وی شپشی بوده ونبیّ اسلام بدو وزبیرهردو اجازه فرمودند که لباس حریر بپوشند ظاهراً ابریشم ازتولّد شپش ممانعت میکند رجوع گردد به حیاةُ الحیوان دمیری ذیل مادهٔ (قمل) و طبقات ابن سعد ، جلد ۳ ، ص۱۳۰ .

ص ۲۵ س ۶ ـ حالاتی‌که آنرا منذرات‌گویند الخ .

منذرات جمع منذره و مشتق است از مصدر انذار یعنی وقوع و حدوث‌چیزهائی‌که‌موجب‌رعب‌وهراس‌میشود،اگرچه‌مؤلّف‌منذرات‌راشرح داده باز برای پیدا کردن اطلاعات دیگر رجوع شود به تاریخ طبری ، جلد۱ ، ص۵۷۹-۵۸۰ چاپ مطبعهٔ استقامت و حبیب‌السیر، جلد ۱، از ص ۲۹۱ ببعد چاپ خیام و مسمّط معروف‌ادیب الممالك فراهانی‌که درآنجا بیك رشته‌ازمنذرات تصریح‌گردیده وآن مسمّط ازبهترین ومشهورترین اشعار آن شاعر بشمار میآید (ص۵۱۱ ، چاپ مرحوم وحید دستگردی)

و قصص العرب جلد ۱ ، ص ۷۸ و در این مأخذ کهانت و پیشگوئی سطیح هم نقل گردیده است .

ص ۲۶ س ۲ - چنانکه وقتی شهر دوین ، بوده است الخ .

دَوین بروزن متین از نواحی ارّان است در نزدیکی تفلیس و بنو ایّوب که ملوك شام بوده‌اند از آن ناحیه هستند رجوع شود به معجم البلدان.

ص ۲۶ س ۵ - یکی که او را مثنی پسر حارثه میگفتند . الخ .

وی در ۱۴ هجری فوت کرده و اخبارش را زرکلی در اعلام خود جمع کرده است (جلد ۶ ص ۱۵۸) .

ص ۲۶ س ۱۶ - عباس عم مصطفی را وسیلت آن مطلوب ساختندی الخ.

این مطلب را ابن اثیر هم نقل کرده است (جلد ۲ ص ۴۵۰) و عباس که در دورهٔ جاهلیّت سقایت حجاج بعهدهٔ وی بوده ظاهراً در سال ۳۲ هجری فوت کرده و از اینجهت است که بنی عباس را بنو ساقی الحجیج نامیده‌اند در اشعار مروان بن ابی حفصه به همین لقب تصریح گردیده است :

ظفرت بنو ساقی الحجیج بحقّهم فغررتم بتوهّم الأحلام

ص ۲۷ س ۷ - و اتفاقا در آن حالت مکتوبی از سعد بن ابی وقاص بیاوردند الخ.

سعد که از عشرهٔ مبشّره است در سال ۵۱ هجری فوت کرده ، اخبارش را در سیر اعلام النبلاء و سایر کتب صحابه ملاحظه نمائید . امّا ابن سعد در طبقات وفات او را درسال ۵۵ نقل کرده و مینویسد که مروان حکم براو نماز خوانده و درگورستان بقیع مدفون گردیده است (جلد ۶ ص ۱۲) .

ص ۲۷ س ۱۳ - از علوفات بازماندگی بود الخ .

شاید بمعنی تنگی آذوقه و تأخیر در وصول آن باشد و مقام هم با این معنی مناسب است در فرهنگها باین معنی اشاره نکرده‌اند .

ص ۲۷ س ۱۸ - ما همه در این بیشه‌ایم ، ایشان در بیشه رفتند و هرچند درآنجا گاو وگوسفند بود همه به خدمت سعد آوردند الخ .

این‌مطلب عیناًمأخوذ است از کامل ابن اثیر (جلد ۲ ص ۴۵۴) .

ص ۳۱ س ۹ - گفت یا امیرالمؤمنین ، اکاسره را دفتریست که آنرا دیوان گویند الخ .

جهت اطلاع کامل از جریان وضع دیوان و میزان سهم و حصّهٔ مسلمین از بیت‌المال و غنائم رجوع شود به ترجمهٔ‌اخبار ایران مستخرج ازکامل ابن‌اثیر ص۲۰۳ بقلم محمدابراهیم باستانی پاریزی چاپ‌دانشگاه.

ص ۳۲ س ۸ - و ابن‌قتیبه گفته است‌که قول اول درست‌تر است الخ.

رجوع شود به معارف ابن‌قتیبه چاپ‌ثروت عکاشه ص۱۸۴-۱۹۶۰ مطبعهٔ دارالکتب .

ص ۳۲ س ۱۰ - امیرالمؤمنین‌عثمان بن عفان‌الملقب بذی‌النورین‌الخ.

دربارهٔ ذوالنّورین رجوع‌گردد به‌ثمارالقلوب ثعالبی ص۲۸۶ چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم .

ص ۳۴ س ۱۲ - علیك سلام الله وقفاً فاننی الخ .

ازمرثیهٔ‌مشهور ابی‌تمّام‌طائی‌است درحق محمدبن حمیدالطّوسی که بمطلع زیر شروع میشود :

کذا فلیجل‌الخطب ولیفدح‌الأمر فلیس لعین لم یفض ماءها عذر

(شرح خطیب جلد۴ ص۱۹۲ مصحح ـ محمد عبده عزّام ـ مصر۱۹۶۵) ودر

اخبار ابی تمام تألیف صولی در حق این قصیده آمده است : انه لم یمت من رثی بمثل هذا الشعر، ونیزرجوع شود بهابن‌خلکان ذیل‌اخبار ابوتمّام جلد ۱، ص۳۲۶چاپ محمّد محیی‌الدین عبدالحمید .

ص ۳۴ س ۱۴ ـ و یکی از ایشان که او را عمیربن ضابی برجمی خواندندی الخ .

وی در سال ۷۵ بفرمان حجاج بن یوسف کشته شد و بیت زیر هم از او است :

همت ولم افعل وکدت ولیتنی ترکت علی عثمان تبکی حلائله

(اعلام زرکلی جلد ۵ ص ۲۶۵) .

ص ۳۴ س ۲۰ ـ عبدالرحمن بن عامربن‌کریز الخ .

مؤلف را در ضبط نام این شخص سهوی عظیم دست‌داده،کنیه ونام وی چنین است : ابو عبدالرحمن عبداللّه‌بن عامر بن‌کریز . این شخص‌که از سرداران مشهور اسلامی بشمار میآید در سال ۵۹ فوت کرده و غالب بلاد ایران با قیادت وی مفتوح‌گردیده است. رجوع‌شود به اعلام زرکلی (جلد۴ ص ۲۲۸) .

ص ۳۴ س ۲۱ ـ سعیدبن‌العاص الخ .

وی در سال ۵۹ هجری مرده است اخبارش را در اعلام زرکلی ملاحظه نمائید .

ص ۳۴ س ۲۱ ـ ابو موسی اشعری الخ .

نامش عبداللّه و در سال وفات وی اختلافست در لغت‌نامه هم ۴۲ و هم ۵۲ نوشته شده و زرکلی در اعلام خود ، سنهٔ ۴۴ را اختیارکرده‌است.

دربارهٔ نسب ابوموسی بطور تفصیل رجوع شود به‌شرح ابن ابی‌الحدید جلد ۳ ص ۲۸۸ و وصیتی که عمر، خطاب بدو کرده است بسیار مشهور وشارح معتزلی آنرا نقل کرده است (شرح ابن ابی‌الحدید جلد ۳ ص ۱۱۹) .

ص ۳۵ س ۴ ـ و دیگری گفته‌است (تفاقدوا ذبحوا عثمان‌صاحبهم)الخ.

این شعرها از ایمن بن خریم اسدی است رجوع شود به کامل مبرّد جلد ۲ ص ۷۳۸ چاپ دکتر زکی مبارك و معارف ابن قتیبه ص۱۹۸ چاپ ثروت عکاشه .

ص ۳۵ س ۱۸ ـ شیخ بزرگوار قطب وقته ابی‌عبدالله سهل بن عبدالله التستری الخ .

وی در سال ۴۸۳ وفات کرده و اخبارش را ابن خلکان و سایر کتب تراجم ضبط کرده‌اند باید علاوه‌کرد که کنیهٔ این‌صوفی مشهور دروفیات‌ـ الأعیان ابو محمد ضبط گردیده است .

ص ۳۶ س ۹ ـ و از افعال پسندیدهٔ او آن بود که غمدان را ویران کرد الخ .

دربارهٔغُمدان علاوه برمعجم‌البلدان مراجعه‌شود به‌حواشی‌دیوان ناصرخسرو بقلم‌مینوی . درقصیدهٔ مشهور ابوالبقاکه آنرا دررثای‌اندلس سروده به عظمت و استحکام غُمدان اشاره گردیده است .

وینتضی کل سیف للفناء ولو کان‌ابن ذی‌یزن والغمدغمدان[۱]

و نیز درشعرامیّة بن ابی الصّلت‌که سیف‌بن ذی‌یزن را می‌ستاید

۱ـ بطوریکه در اعلام زرکلی مسطور است سیف بن ذی یزن پس ازغلبه برحبشی‌ها و اخراج آنان از یمن، غمدان را جهت خود، مقر اختیار کرد و درآنجا سکونت گزید .

نام غُمدان آمده است (معجم البلدان) .

ص ۳۷ س ۴ ـ و ابو تراب او را کنیه فرمود الخ .

در عصر بنی امیّه بطرفداران علی علیه‌السلام ترابی میگفتند در هاشمیات کمیت این لغت استعمال گردیده :

وقالوا ترابیٌّ هواه ورأیه بذلك ادعی فیهم والقّب

امّا سمعانی در انساب مینویسد که ترابی در قرون بعد به‌کسانی گفته میشد که تخم حبوبات و سبزیها را میفروخت .

ص ۳۷ س ۱۴ ـ وهرگاه‌عبدالرحمن‌ملجم را بدیدی این بیت برزبان مبارك راندی، «اریدحیاته و یرید قتلی»[1] الخ .

این بیت مشهور ضمن قصیده‌ایست از عمروبن معدی کرب وتمام آنرا ابن عبد ربّه در عقدالفرید نقل کرده (طبع لجنة التـألیف جلد ۱ ص۱۴۱و۱۴۲) و نیز رجوع شود به‌اصابه ذیل‌اخبار عمروبن معدی‌کرب، و من باب مزید اطّلاع اضافه میشودکه شاعر این‌قصیده را درحق‌قیس‌بن مکشوح مرادی ساخته (کامل مبرّد جلد ۳ ص ۹۲۸ چاپ دکتر زکی مبارك) . ادبا عذیر را منصوب خوانده‌اند ای هات عذیرك و فعیل در اینجا بمعنی فاعل‌استعمال‌گردیده است و در لسان‌العرب گوید (ومنه‌قول علی‌بن ابیطالب رضی‌الله عنه و هو ینظر الی ابن‌ملجم: عذیرك من‌خلیلك

۱ـ دربارهٔ این تمثل و این شعر نیز رجوع‌گردد به‌اغانی جلد۱۵ ص۲۲۸ چاپ دارالکتب و جملهٔ (ما یمنع اشقاکم ان یخضب هذه من هذا) که مؤلف در متن آورده ، مأخوذ ومقتبس‌است از قرآن‌کریم «اذ انبعث‌اشقاها» که دربارهٔ عاقر ناقه صالح‌گفته شده وآن عمل نابجا بطوریکه معلوم است منجر به عذاب و عقوبت قوم آن پیغمبر شد .

من‌مراد) یقال عذیرك من فلان بالنصب ای هات من‌یعذرك، فعیل بمعنی فاعل (نقل از مادهٔ عذر) .

ص ۳۸ س ۱۹ - بپرهیزید از مثله کردن و اگر خود سگ گزنده باشد الخ .

ترجمهٔ عبارتی است که حضرت علی در شب رحلت خود خطاب به اولاد و فرزندان خود فرموده‌اند (ایّاکم والمثلة فانی‌سمعت قال رسول الله : ایّاکم والمثلة ولو بالکلب العقور) رجوع شود به نهج‌البلاغه جلد ۳ ص ۸۵ـ۸۷ از شرح عبده و جلد ۳ ابن اثیر ص ۳۹۱ .

ص ۳۸ س ۲۲ - چه عهدکردم پیش حطیم‌که علی ومعاویه‌را بکشم‌الخ.

مقصود رکن الحطیم است که درکعبه واقع شده و مطابق روایات مذهبی ، اگر حاجی در مقابل آن رکن بایستد واستغفارکند سدّ گناهان وی شکسته میشود در شعر فرزدق که امام سجّاد را مدح‌کرده نام رکن الحطیم آمده است :

یکاد یمسکه عرفان راحته　　　رکن‌الحطیم اذا ماجاء یستلم

ص ۴۰ س ۸ - عمر و عاص‌گفت‌که تو میخواستی مرا کشی ، خدای تعالی خواست‌که خارجه را کشد الخ .

اشاره‌است به‌قول عمر و عاص (اردت عمراً واراد الله خارجه) این عبارت تقریباً جزو امثال سائره‌گردیده و شرح آنرا در ابن خلکان جلد ۶ ص ۲۱۱ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید ملاحظه نمائید .

ص ۴۰ س ۱۳ - گفت کابین تو چند است ؟ گفت : سه هزار درم و غلامی وکنیزکی مغنیه و قتل علی بن ابی‌طالب الخ .

در شعر ابن ابی میّاس مرادی که ابن‌اثیر درکامل‌نقل‌کرده بهمین

مهریـّه صریحاً اشاره گردیده :

ولم ارمهراً ساقه ذوسمـاحةٍ کمهر قطام بین عرب ومعجم

ثـلاثـة الاف و عبدٌ وقینةٌ وضرب علیٌ بالحسام المصمـّم

فلا مهر اغلی من علیٌ وان غلا ولافتك الا دون فتك ابن ملجم

(جلد ۳ ص ۳۹۵) .

ص ۴۰ س ۱۶ ـ وآن دو مرد را در حال بکشتند الخ .

ابن اثیر بااین قول مخالف است (جلد۳ص۳۹۰) ومینویسد «وهرب شبیب فی الغلس وصاح الناس،فلحقه رجلٌ من حضرموت یقال له عویمر، وفی یدشبیب السیف ، فاخذه وجلس علیه، فلمـّا رأی الحضرمیّ الناس قد اقبلوا فی طلبه و سیف شبیبٍ فی یـده ، خشی علی نفسه فترکـه و نجـا و هرب شبیبٌ فی غمار النـّاس» .

ص ۴۱ س ۱۴ ـ و مبرد گفته است که از اشعار او بیش از این دو بیت ثابت نشد الخ .

از این روایت در کامل مبرّد خبری دیـده نشد فقط در آ نجا سه بیت از امام علیه السلام نقل میکندکه آ نها را در جواب تکلیف خوارج گفته و علاوه میکنند که در انتساب این اشعار بآن حضرت اختلافی نیست (جلد ۳ ص ۹۱۸ چاپ دکتر زکی مبارك) و اینك عین آن اشعار :

یـا شاهدالله علیّ فـاشهد انـّی علی دین النبیّ احمد

من شك فی الله فأنـّی مهتدی

ص ۴۱ س ۱۶ ـ تلکم قریش تمنانی لتقتلنی الخ .

در بارهٔ این شعر و سایر اشعار مرویـّه ازامام رجوع شود بهمعجم ـ الشعرای مرزبانی ص ۱۳۰ و ۱۳۱ وکشف الغمـّه جلد۱ ص۲۸۵ و یاقوت

جلد ۱۴ ص ۴۳ و در این‌مأخذ اخیرالذکر نقلاً ازابی عثمان مازنی آمده است که از امام علیه‌السلام غیر از دو بیت مندرج در متن شعر دیگری روایت نشده است و داهیةٌ ذات روقین و ذات ودقین بمعنی بلای بزرگ است (یاقوت همان جلد وهمان صفحه) .

ص ۴۲ س ۱ - ازآن جمله دو بیت در مرثیهٔفاطمه رضی‌الله عنها گفته است: اری علل‌الدنیا علی کثیرة الخ .

برطبق تصریح مبرّد آن دو شعر از آن حضرت نیست بلکه حضرت بدانها تمثّل فرموده است (کامل جلد ۳ ص ۱۱۹۸ چاپ دکتر زکی مبارك) .

ص ۴۳ س ۹ - و به‌بصره‌رفت دروقت توجه به‌بصره به‌آبی‌بگذشت‌الخ.

فعل (بگذشت) عایشه است .

ص ۴۳ س ۱۲ - کدامست از شما که سگان حوأب در او بانگ کنند الخ .

ایتکن تنبحها کلاب‌الحوأب سائرةً الی‌الشّرق فی‌کتیبة (معجم‌البلدان مادّهٔ حوأب) و در قصیدهٔ شیخ کاظم ازری بغدادی هم بدین‌مطلب اشاره گردیده است :

فالحّت‌کلاب حوأب نبحاً　　　فاستدلّت به علی حوباها

و نیز رجوع شود به قصیدهٔ بائیّه سید حمیری که سخت مشهور بوده و سه بیت آنرا هم ابن‌المعتز در طبقات‌الشعرا نقل‌کرده‌است (ص۳۵ چاپ عبدالستّار احمد فرّاج) اضافه میشود که حوأب بروزن کوثر است و در شعری‌هم‌که ازطرف شیعه‌گفته شده لفظ حوأب آمده (عقدالفرید جلد ۴ ص۳۳۲ طبع و تصحیح احمد امین و گروهی از فضلای مصر) .

ص ۴۳ س ۱۹ ـ وزن خود را درخانه گذاشتی نه آخـر با من بیعت کردی ؟ الخ .

اشعار زیر که ناظر بهمین مطلب است در جلد ۳ ابن اثیر ص ۲۱۴ نقل گردیده :

صنتم حلائلکم وقدتم امّکم	هـذالعمـرك قلّـة الأنصاف
امرت بجـرّ ذیولها فی بیتها	فهوت تشق البیـد بـالأ یجاف
غرضاً یقاتـل دونها ابناءِهـا	بالنـّبل و الخطـّیّ والاسیاف
هتکت بطلحة والزبیرستورها	هذا المخبـّر عنهـم والـکافی

ودر کاغذی که امّ سلمه در جواب نامهٔ عایشه و در بارهٔ منصرف ساختن وی ازجنگ نوشته، نکاتی آموزنده وجود دارد، متن آن نامه را ابن عبد ربّه درعقدالفرید آورده است (جلد ۴ ص ۳۱۶ چاپ گروهی ازفضلای مصر).

ص ۴۴ س ۳ ـ تاآنگاه که پسر بدبخت تو در رسید الخ .

مراد ازدر رسیدن بالغ شدن است .

ص ۴۴ س ۴ ـ ومیان ما آتش جنگ برافروخت وچنین خلافی ظاهر کرد الخ .

اشاره است بهمین عبارت که ازابن اثیر ذیلاً نقل میشود :

« قدکنـّا نعدّك من بنی عبدالمطـّلب حتی بلـغ ابنك ابـن الـّسوء ففرّق بیننا» (جلد ۳ ص ۳۴۰) .

ص ۴۴ س ۱۰ ـ وروی بهحجاز نهاد، مردی نام او عمیر بن جرموز، او را پیش آمد الخ .

اخبار عمیر بن جرموز را درکتب مربوطه نیافتم الاّ اینکه ابن ابی‌- الحدید درشرح نهج البلاغه نوشته است که وی بعدها ازمخالفین جدی امام

گردید وبرضدّ وی خروج کرد وبالأخره درجنگ نهروان بقتل رسید (جلد ۱ ص ۷۹ چاپ مصر).

ص ۴۴ ص ۱۱ - ودر وادی‌السباع که داخل سور بصره است او را دفن کردند الخ.

درمرثیه‌ای از جریر که ابن سعد درطبقات جلد۳، ص۱۱۳ آنرا نقل‌کرده نام وادی‌السّباع آمده است :

انّ الرّزیّة مَن تضمّن قبره وادی‌السّباع لکل‌جنب مصرع

ومرثیهٔ عاتکه عیال زبیر بسیار رقّت‌انگیز ومؤثر بوده وابن سعد در طبقات نیز آنرا آورده است (جلد ۳ ص ۱۱۲).

غدر ابن جرموز بفارس بهمة یوم‌اللّقاءِ وکان غیر معرّد

یا عمرو لو نبّهته لوجدته لاطائشا رعش‌الجنان ولاالید

شلّت‌یمینك ان قتلت لمسلماً حلّت علیك عقوبة المتعمّد

ثکلتك‌امكّ‌هل ظفرت بمثله فیمن مضی فیماتروح وتغتدی الخ

ص ۴۴ س ۱۶ - فرمودکه این شمشیر بسیار اندوه را ازپیغمبر دفع کرده است وفرح آورده است الخ.

ترجمهٔ‌عبارتی‌است‌که درابن‌اثیر آمده‌است (طالماجلّی به‌الکرب عن وجه رسول الله (جلد سوم ص ۲۴۴) ونیز رجوع شود به ثمارالقلوب ذیل مادّهٔ (حواریّ النبیّ) در اشعار حسان هم بهمین موضوع تصریح گردیده است.

فکم‌کربةٍ ذبّ الزّبیر بسیفه عن‌المصطفی‌والله‌یعطی‌فیجزل

(اغانی جلد ۴ طبع دارالکتب ص ۱۴۵).

ص ۴۴ س ۲۱ ـ طلحه به تیری‌که برپای‌آمد بغایت دردمند شد و در بصره رفت الخ .

این تیرانداز به‌تصریح ابن قتیبه درمعارف (ص ۲۲۹ چاپ ثروت عکاشه) مروان حکم بوده است ومحض مزید اطلاع افزوده میشود که قبر طلحه وزبیر دربصره بوده وبطوریکه ابن‌الفوطی نوشته است درسال (۶۴۰)امیرابوالمظفر باتکین بن‌عبدالله‌الرّومیّ النّاصری‌قبر آن دو را تعمیر کردومفروش ساخت وقندیلی‌هم‌روی مزارآنان‌آویخت (الحوادث‌الجامعه ص ۱۸۰ ـ ۱۸۱ چاپ بغداد) .

ص ۴۵ س ۶ ـ شمشیری برپای شتر عایشه‌آمد ، شتر بیفتاد الخ .

امام،درنهج‌البلاغه‌کیفیت انهزام لشکرجمل وسقوط هودج عایشه را چنین توصیف میفرماید: «کنتم‌جندالمرأة واتباع البهیمة رغا، فأجبتم، عقر فهربتم » چاپ محمد عبده با اضافات محمد محیی‌الدین عبدالحمید جلد۱ ص ۴۰ . یاقوت هم در مادۀ بصره فقراتی از این خطبه را نقل کرده است .

ص ۴۵ س ۶ ـ درآن حالت عایشه گفت: یااباالحسن، ملکت فأسجح‌الخ.

این‌عبارت جزء امثال سائره‌گردیده است رجوع‌شود به‌فرائداللئال و محض توضیح اضافه میشود که جیم معجمه مقدم برحاء مهمله وصیغۀ امر است ازمصدر اسجاح .

ص ۴۵ س ۲۲ ـ وقعۀ صفین بزمین شام الخ .

برای اطلاع ازجزئیات جنگ صفین ومذاکرات امام علیه‌السلام بامعاویه و تراجم قهرمانان طرفین وخطبی‌که ازهردوطرف القاءِ گردیده است رجوع‌گردد به‌جلد اول شرح ابن ابی‌الحدید چاپ مصر ص ۴۷۶ .

ص ۴۶ س ۱۲ ـ وپیراهن خون‌آلود عثمان را وانگشتان زن او نائله که دریوم‌الدار بریده شده بود الخ .

یوم‌الدّار دراصطلاح مورّخین روز قتل خلیفهٔ سوم است ، معاویه بااین عمل‌که مسلماً ازتلقینات عمروعاص بود اهالی شام را برضدحکومت امام تحریك میکرد ، نظیر این عمل درعصر خلافت عباسی هم تجدید شده وشرح آن‌اختصاراً چنین‌است‌که قبیحه مادر معتز هم پیراهن متوکل را به او نشان میداد تا از قاتلین پدر انتقام خود را بگیرد (رجوع شود به ثمارالقلوب ذیل مادّهٔ (قمیص عثمان) ص ۸۶ چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم) .

ص ۴۶ س ۱۹ ـ وبه‌اطراف نامه‌ها نوشت ولشکر جمع آورد معاویه نیز لشکر ترتیب داد وبه زمینی که او را صفین گویند الخ .

اگرچه مراد معلوم است اما ظاهر جمله مغلوط و مبهم بنظر میرسد و اینك ما برای رفع ابهام عین عبارت‌الفخری را ذیلاً میآوریم :

«ثم‌کتب معاویة رضی‌الله عنه الی امیرالمؤمنین علیه‌السلام کتاباً یذکرفیه ذلك فحینئذٍ تجهّزعلیٌ علیه‌السلام‌للقتال وکاتب‌الناس لیجتمعوا معه وکذلك صنع معاویة (چاپ دارصادر ص ۹۰) .

ص ۴۷ س ۱۱ ـ گفت بفرمای تا مصاحف را برسر نیزه‌ها کنند و بگویند که ما به‌کتاب خدا حکم می‌کنیم الخ .

درمحاربات امین ومأمون، موضوع رفع مصاحف منتهی به‌شکلی دیگر تجدید شد زیرا که لشکر مأمون بیعت‌نامه را بالای نیزه‌ها نصب وبه علی بن عیسی بن ماهان سفارش کردند که تو خود مأمور اخذ بیعت ازمردم بودی ، حالا نقض عهد وآوردن لشکر و ایجاد اختلاف ، ابداً

مجوزی ندارد (نجوم الزّاهره جلد ۲ ص ۱۴۹) .

ص ۴۸ س ۲ ـ وازاین حدیث‌که : اذابویع الخلیفتان فاقتلوا الاخیر منهما . بترسیدی الخ .

این حدیث درکنوزالحقائق فی حدیث خیرالخلائق ازعبدالرّؤوف مناوی‌که درحاشیهٔ جامع‌الصغیر سیوطی بطبع رسید است ، مندرج است.

ص ۴۸ س ۹ ـ آن‌گـاه دو لشکر برتحکیم عمر وعـاص و ابوموسی اشعری رضا دادند الخ .

متن کتاب تحکیم را عیناً در صبح الأعشی (جلد۱۴ ص ۸۰) ملاحظه نمـائید باانضمام مطالب دیگرکه در موضوع حکمیت درآنجـا گرد آمده است .

ص ۴۸ س ۱۴ ـ وبعد از ماهی چند هردو حکم به دومة الجندل که موضع میعاد بود مجتمع شدند الخ .

دومة الجندل بضم وفتح دال خوانده شود (معجم‌البلدان) وبرخی ازارباب تاریخ نوشته‌اند که محل تحکیم ، نـاحیهٔ اَذْرُح ، بوده است خلاصه برای اطلاع ازاشعاریکه درواقعهٔ تحکیم گفته‌اند رجوع شود به معجم‌البلدان ذیل مادّهٔ دومةالجندل .

ص ۴۸ س آخر ـ عمر وگفت درحق پسرم عبدالله چه‌گوئی الخ .

عبداله بن عمروعاص از بزرگان اسلام بوده و در سال ۷۷ هجری درعهد خلافت‌عبدالملك فوت‌کرده است (طبقات ابن سعد جلد۷ص۴۹۴) وعلاوه میشودکه نام عبداله درثمارالقلوب ثعالبی ذیل مادّهٔ (فقه عبادله) هم آمده است .

ص ۴۹ س ۷ - ودراین تحکیم ، عمرو، ابوموسی‌را تقدیم میکردالخ.

ابن عبّاس ازاینکه عمرو عاص ، ابوموسی را برخود مقدم میداشت ترس و واهمه داشت وبطوریکه بعداً معلوم شد آن ترس وواهمه بجا و حدس‌حبر الأمّه عبدالله‌عباس صحیح وصائب بود (طبقات ابن سعد جلد ۴ ص ۲۵۶)[1] .

ص ۴۹ س آخر - وکار تحکیم بدین صورت به‌آخر رسید الخ .

حضرت پس ازشنیدن نتیجهٔ حکمیت وغدر وحیلهٔ عمرو عاص فوق‌العاده متأثر گردیده وخطبه‌ایکه دراین مقام فرموده ومعروفست به خطبهٔ تحکیم ، معرّف حالات روحی آن حضرت میباشد (نهج‌البلاغه چاپ محمد عبده ص ۸۰ جلد ۱) .

ص ۵۰ س ۱۷ - احمل رأساً قد مللت حمله الخ .

نسبت این رجز را به‌ابن ام حکیم هم داده‌اند رجوع شود به‌تاریخ ادبیّات عرب ازحسن زیّات ص ۱۳۵.

ص ۵۱ س ۲ - وچون ازایشان فارغ شود باخوارج بپردازد الخ .

آقای مینوی درباب خوارج مقاله‌ای درمجلهٔ یغما سال ۸ شماره ۶ مورخ شهریور ۱۳۳۴ نوشته ودرآخر آن صریحاً اظهار داشته است که درسال ۳۹ علی با معاویه پیمان ترك نزاع بست وشام ومصر را دراختیار او گذاشت اما مدرکی و سندی در این موضوع نشان نداده است . آنچه که ازتواریخ‌ونهج‌البلاغه‌بدست‌میآید حضرت‌امیرابداً مایل‌نبودکه دمی با

۱ـ در اخبارالطوال مسطور است‌که بعد ازاعلام نتیجهٔ حکمیت، ابن‌عباس پیوسته برابوموسی اشعری لعن ونفرین میفرستاد واو را همیشه بزشتی یاد میکرد (ص ۲۲۴ ترجمهٔ صادق نشأت) .

معاویه بکنار آید و صلح و صفا فرماید همیشه درصدد تجدید حرب صفین بود که متأسفانه شمشیر ابن ملجم کار آن حضرت را یکسره ساخت و از تعقیب مقصود بازداشت فقرات خطبهٔ جهاد و نیز خطبه‌ایکه از طرف نوف بکالی روایت شده شاهد این ادعا است (ص ۱۲۴ جلد ۲ چاپ عبده).

ص ۵۱ س ۹ - لشکرها متواصل شدند خوارج روی به‌جانب جسر نهادند الخ.

موقعی که جسر و یوم الجسر گفته شود مراد جسری است که در آنجا بین مسلمانان و ایرانیان جنگی رخ داده و درقرب حیره واقع بوده است، یوم الجسر را یوم قس الناطف هم گفته‌اند (رجوع شود به معجم البلدان).

ص ۵۱ س ۱۲ - وازایشان ده‌کس زنده نماند الخ.

حضرت دراین مقام خطبه‌ای دارد بسیار کوتاه که عیناً از نهج البلاغه نقل می‌شود: مصارعهم دون النطفة والله لایفلت منهم عشرة و لایهلك منکم عشرة (شرح محمد عبده جلد ۱ ص ۱۰۳).

ص ۵۲ س ۶ - و برلفظ مبارکش رفت: لارأی لمن لایطاع الخ.

این عبارت که درآخر خطبهٔ معروف جهاد آمده درزبان عرب جزء امثال سائره گردیده است (رجوع شود به فرائداللآل).

ص ۵۲ س ۱۶ - تاعاقبت میان او ومعاویه صلح افتاد الخ.

برای اطلاع ازمضمون نامهٔ صلح رجوع شود به کشف الغمّه جلد۲ ص ۱۴۵ چاپ حقیقت، وامام حسین ازموضوع صلح خوشدل نبود وهمیشه بااین عمل اعتراض داشت واشعاری هم دراین مورد فرموده است (کشف الغمّه جلد ۲ ص ۲۱۱) ونیز دربارهٔ اعتراض حضرت حسین رجوع گردد به سیر اعلام النبلاء جلد ۳ ص ۱۹۶ چاپ صلاح الدین المنجّد.

ص ۵۳ س ۱۴ ـ پیغامی به‌جعده دختر اشعث بن قیس فرستاد الخ .

جعده‌که بعداً بایکی از آل طلحه ازدواج‌کرد وفرزندان آورد ، اولاد او را بنی مسمّة الأزواج میگفتند (کشف‌الغمـّه جلد۲ ص۱۶۳) و اینکه قرار بود جعده بعدازمسموم ساختن امام حسن به‌زوجیـّت یزید درآید این مسئله هم عملی نشد (کشف‌الغمه همان جلد وهمان صفحه) .

ص ۵۴ س ۲ ـ وگفتند آن روز برشتر نشستی الخ .

قائل‌این‌سخن ابن‌عباس‌است: واسوأتاه یوماًعلی‌بغل‌و یوماًعلی‌جمل، تریدین ان تطفیءِ نورالله وتقاتلی اولیاء الله (کشف‌الغمـّه جلد۲ ص۱۶۵).

ص ۵۴ س ۱۵ ـ یکی ازاهل شام گفت الخ .

این روایت بشرحی‌که درتجارب السلف‌آمده، درکشف‌الغمـّه هم مندرج است (جلد ۲ ص ۱۳۵ چاپ حقیقت) .

ص ۵۵ س ۱۲ ـ وازاو سه پسر داشت : عبدالله محض واو مردی در غایت شرف وکرامت بود الخ .

ازاینجهت عبدالله محض میگفتند کـه پدرش حسن بن الحسن و مادرش فاطمه بنت‌الحسین وشبیه بود به‌رسول خدا وشیخ بنی‌هاشم واجمل واکرم واسخای ناس بود (نقل از منتهی‌الآمـال شیخ عباس محدث قمی ص ۱۸۳) ونیز رجوع شود به‌عمدة‌الطـّالب فی‌انساب‌آل ابیطالب ص ۸۷ چاپ مطبعهٔ حیدریـّه نجف۱۳۳۷ ، واضافه میشودکه صاحب ترجمه شاعر هم بود ودو بیت زیر ازاو است .

بیض غرائر ما هممن بریبةٍ　　کظبـاءِ مکـّة صید هنّ حرام

یحسبن من لین‌الکلام زوانیاً　　ویصدّ هُنّ عن الخنا الاسلام

و عمر بن عبدالعزیز درحق عبدالله محض، غایت اکرام و تعظیم را مبذول میداشت و عبارتی در حق وی گفته است که ما آنرا از اغانی جلد ۹ ص ۲۶۴ طبع دارالکتب عیناً میآوریم :

«اخبرنی موسی بن عبدالله بن حسن عن ابیه قال: کان عمر بن عبدالعزیز یرانی اذا کانت لی حاجة اتردّد الی بابه : فقال لی : الم اقل لك: اذا کانت لك حاجة فارفع بها الیّ فوالله انی لأستحیی من الله ان یراك علی بابی» .

ص ۵۵ س ۱۲ - و ابراهیم غمر، و او درصورت بغایت مشابه مصطفی (ص) بود الخ .

کنیه‌اش ابو اسمعیل بود و بجهت کثرت جود و سخا او را بلقب غمر ملقب ساخته‌اند (عمدة‌الطالب ص ۱۴۹ چاپ نجف ۱۳۳۷ ه) .

ص ۵۶ س ۳ - و اما زید بن حسن بن علی مادرش زنی بود از انصار و او را زید جواد گفتندی الخ .

زید در نودسالگی فوت کرده وجماعتی ازشعرا درحق وی مرثیه‌ها گفته‌اند که صاحب کشف‌الغمّه مبلغی از آنها را نقل کرده است (جلد ۲ ص ۱۵۵) .

و اینك ما مطّلع مرثیهٔ قدامة بن موسی بن عمر والجمحی را برای نمونه ذکر میکنیم :

فان یك زید غالت الارض شخصه   فقد بان معروف هناك وجود

ص ۵۸ س ۹ - معاویة بن ابی‌سفیان .

محض مزید اطلاع نوشته میشود که معاویه طبع شعر داشت و نمونه‌ای از اشعارش را مرزبانی در معجم‌الشعرا آورده است ص ۳۱۳ .

ص ۵۹ س ۵ ـ مگر در وقتها از مال ابوسفیان اندکمایه تصرف‌کرده باشم الخ .

عیناً ترجمهٔ عباراتی است‌که دراعلام زرکلی ذیل‌اخبار هند آمده است (جلد ۹ ص ۱۰۵) .

ص ۵۹ س ۲۰ ـ و دیوان برید بنهاد الخ .

این‌کلمه که در زمان ما به ادارهٔ پست اطلاق میشود کلمه‌ایست فارسی و دراصل بریده ذَنَب (بریده‌دم) بوده‌است (رجوع شود به‌ترجمهٔ مفاتیح‌العلوم خوارزمی ص ۶۵) .

ص ۶۰ س ۴ ـ و مذهب او آن بود که در حفظ ریاست بهرسبب‌که ممکن باشد توسل‌کند الخ .

این‌عبارت‌که معرّف دها و تدبیر معاویه‌است شرح کامل ومبسوط آن در ثمارالقلوب ثعالبی ص۸۸ چاپ محمد ابوالفضل‌ابراهیم‌آمده‌است تحت عنوان (دهاءِ معاویه) .

ص ۶۰ س ۱۱ ـ شرح استلحاق معاویه زیادبن ابیه را الخ .

داستان استلحاق بطور مشروح در ابن خلکان آمده است رجوع شود به چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید جلد ۵ ص ۳۹۷ . بعد از انقضای عصر اموی وظهور دولت عباسی، موضوع استلحاق ازطرف مهدی ردّگردید (اغانی جلد ۶ ص ۴۸ طبع دارالکتب) و ابن اثیر جلد ۶ ص ۴۷-۴۸) .

ص ۶۱ س ۵ ـ چون این خبر به‌امیرالمؤمنین‌علی رسید نامهٔ مختصر به‌زیاد نوشت مضمون این بود الخ .

متن نامه را در جلد۳ نهج‌البلاغه ص ۷۶ چاپ‌محمدعبده‌ملاحظه

کنید و اضافه میشود که زیاد در سال ۵۳ هجری فوت کرده و مسکین دارمی در حق وی مرثیه‌ای گفته این بیت از آن مرثیهٔ مشهور است :

رأیت زیادة الاسلام ولّت　　　جهاراً حین ودّعنا زیاد

رجوع کنید به(النجوم الزّاهره ، جلد ۱ ، ص ۱۴۴) .

ص ۶۱ س ۱۵ - الولد للفراش وللعاهرالحجر الخ .

اگرچه مؤلّف این حدیث را معنی‌کرده باز برای توضیح رجوع شود به نهایهٔ ابن اثیر ذیل مادهٔ (عهر) .

ص ۶۲ س ۲ - الا ابلغ معاویةبن حرب الخ .

قائل این اشعار عبدالرحمن‌بن حکم است که اخبار وی دراغانی جلد ۱۳ طبع دارالکتب ص ۲۵۹ مندرج است و اضافه میشود که تعداد ابیات چهار است بانضمام مطالب دیگرکه راجع به‌مسئلهٔ استلحاق‌است.

مسئلهٔ استلحاق بعدها موضوع اشعار قرارگرفته وشعرا بربطلان آن اشاراتی کرده‌اند از جمله در شعر شیخ شرف عبیدلی بهمین مسئله اشارتی رفته است آنجا که گوید :

و زوّجت آل ابی‌طالب　　　بداهیة من علوج السّواد

رجوت لأصلح حالی به　　　فلا زال یصلحه من فساد

فلا تعذلوه فأنسابه　　　بطول الذوائب لابالتّلاد

و اقسم انّ فعالی به　　　فعال معاویةٍ فی زیاد

(رجوع شود به‌الوافی بالوفیات صفدی جلد ۱ ص۱۱۸ چاپ‌افست و این اشعار قصه‌ای دارد بسیار شیرین که در همان جلد و درهمان‌صفحه مندرج است) .

اما در ابن اثیر نسبت این اشعار به ابن مفرّغ داده‌شده‌است (جلد ۳ ص۵۲۳) و ابن خلکان هم در این مورد با صاحب‌کامل‌التّواریخ موافق است (جلد ۵ طبع محمد محیی‌الدین عبدالحمید ص۳۹۲) .

ص ۶۲ س ۷ ـ وصیت معاویه یزید را الخ .

این قسمت عیناً ترجمه‌است ازابن‌اثیرجلد۴ ص ۶طبع دارصادر.

ص ۶۲ س ۲۰ ـ و برحسین ظفر یابی باید‌که او را عفوکنی الخ .

معاویه درحال‌حیات خود ازطرف امام‌حسین اطمینان کامل نداشت و میدانست که حتماً بعد از فوت وی قیام خواهد کرد مطلبی‌که ذیلاً از ابن خلکان نقل میشود شاهد این مدّعا است :

« روی اَنّ معاویة کتب الی‌الحسین رضی الله عنه: انّی لاظنّ فی رأسك نزوةً فلا بدّلك فی اظهارها ، و وددت لو ادرکتها فأغتفرهالك» (وفیات‌الاعیان جلد ۵ ص ۳۹۵ طبع محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۶۳ س ۱۱ ـ عقلا این لطیفه را ازکمال دها و کیاست معاویه دانستند الخ .

این مسئله صحیح نیست زیرا که وفات عمرو عاص بنا بنوشتهٔ بلاذری و به تصریح مرحوم عباس اقبال در مقدمهٔ‌کتاب درسال ۴۲ هجری روز فطر بوقوع پیوسته و آن موقع معاویه در قید حیات بوده است وبنا بروایت ابن‌سعد ، عمرو عاص در سال ۴۳ از دنیا رفته و در جبل مقطّم مصر مدفون گردیده است (طبقات جلد ۷ ص ۴۹۳) علاوه میشودکه این داستان در جوامع‌الحکایات عوفی هم نقل‌گردیده (نسخهٔ آقای رکن‌الدین مجتهدزادهٔ مراغه‌ای) .

ص ۶۳ س آخر - والا به‌اتفاق پیش سطیح کاهن رویم الخ .

دربارهٔ سطیح وشق دو کاهن مشهور عرب اطلاعات سودمندی در ابن خلکان ذیل اخبار خالدبن عبدالله القسری مندرج است و نیز رجوع شود به اعلام زرکلی جلد ۳ ص ۲۴۸ .

ص ۶۴ س ۱۸ - و معاویه از او متولد شد الخ .

این داستان را مؤلف بعینه از شرح ابن ابی‌الحدید استفاده‌کرده منتهی شارح معتزلی از ذکر اسم سطیح ساکت است رجوع شود به جلد ۱ از شرح مذکور ص ۱۱۲ چاپ مصر - محض اطّلاع افزوده می‌شود که داستان رفتن هند به‌خدمت سطیح درجوامع‌الحکایات عوفی‌هم مسطور است (نقل از یك نسخهٔ خطی متعلّق به‌آقای رکن الدین مجتهد زادهٔ مراغه‌ای) .

ص ۶۵ س ۳ - کل‌الصید فی‌جوف‌الفرا الخ .

فرامفرد و جمع آن فراء میآید و بمعنی گور خر است ، شرح مثل درکتب امثال آمده وآنرا در جائی استعمال‌میکنندکه‌کسی براقران و امثال خود برتری‌داشته باشد ونیز درحق‌کسی‌بکار میبرندکه‌آن شخص نظر به اهمیت و عظمت خود ، قائم مقام و جانشین ازسایر اشخاص باشد.

ص ۶۵ س ۱۰ - وگویند زیاد مذکور عزیمت حج کرد و ابوبکر از صحابه بود الخ .

بدون تردید مراد خلیفهٔ اول نیست و این شخص را نشناختم و مراد مؤلف را ندانستم .

ص ۶۶ س ۳ - و شعر نیکوگفتی الخ .

ابو عبدالله محمد بن عمران مرزبانی دیوان یزید را جمع کرده

است (ابن خلکان جلد ۳ ص ۴۷۵ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۶۶ س ۱۶ ـ مادر یزید میسون بود الخ .

وی دختر بحدل کلبی بود واشعاری ازوی درکتب ادب وتاریخ نقل شده‌است که از آنها اشتیاق او را به اقامت دربادیه میتوان استنباط کرد رجوع شود به تاریخ ابی‌الفدا ذیل اخبار یزید و حیاة الحیوان دمیری ذیل مادّه (قط)[1] .

ص ۶۷ س ۱ ـ پیش معاویه وضع حمل‌کرد وآن مولود یزیدبود الخ.

آثار وضع و جعل در این حکایت نمایان است والله اعلم .

ص ۶۷ س ۱۵ ـ ولیدبن عتبه ، حسین را بطلبید الخ .

ولیدبن عتبةبن ابی سفیان در این موقع حاکم و امیر مدینه بود (رجوع شود به الفخری چاپ دار صادر ص ۱۱۴) .

ص ۶۸ س ۵ ـ عبیدالله‌که از قبل یزید امیرکوفه بود الخ .

مراد عبیدالله‌بن زیاد است که در سال۶۷ هجری به‌تصریح ابن‌اثیر به قتل رسیده‌است در دست ابراهیم‌بن‌الأشتر، ازقوّاد مشهور مختارثقفی.

۱ــ برای تکمیل فائده قطعهٔ مشهور میسون را ذیلا میآوریم :

لبیت تخفق الارواح فیــه	احب الی من قصر منیف
ولیس عبــاءة و تقر عینی	احب الی من‌لبس‌الشفوف
واکل‌کسیرة فی‌کسر بیتی	احب الی من اکل‌الرغیف
و اصوات‌الریاح بکل فج	احب الی من نقرالدفوف
وکلب ینبح الطراق دونی	احب الی من قط الـوف
و بکر یتبع الاظعان صعب	احب الی من بغل زفوف
وخرق من بنی‌عمی نحیف	احب الی من علج عنوف

ص ۶۸ س ۹ ـ وفرزدق شاعر در این معنی گوید : فان کنت ماتدرین، ماالموت فانظری الخ .

در کامل ابن اثیر و در تاریخ طبری و در مروج الذهب نسبت این ابیات‌را به عبدالله‌بن زبیر (بفتح زای معجمه) اسدی داده‌اند و مجموعاً هشت بیت است[1] و انتساب این اشعار به فرزدق فوق‌العاده ضعیف میباشد و دربارهٔ اخبار شاعر رجوح شود به‌اغانی جلد۱۴ ص۲۱۷ طبع‌دارالکتب

ص ۶۸ س ۱۲ ـ وآخر یهوی من طمار قتیل الخ .

طمار بروزن قطام (مبنی بر کسر) نام قصری بود درکوفه‌که مسلم‌بن عقیل را به حکم ابن زیاد از بالای آن بزیر انداختند ، دو بیت مندرج در متن را یاقوت هم در معجم‌البلدان ذیل مادّهٔ طمار نقل کرده است .

ص ۶۹ س ۱ ـ وکان ماکان ممالست اذکره الخ .

بیتی است مشهور از ابن‌المعتز ، رجوع شود به ابن خلکان ذیل اخبار عبدالله‌بن المعتّز و معجم البلدان ذیل مادهٔ دیر عبدون ، و اضافه میشودکه درمآخذمذکور بجای(شرّاً)خیراًروایت‌گردیده‌ومرحوم‌فروزانفر

---

۱ ـ اذا کنت‌لاتدرین‌ماالموت فانظری ... الی هانیء فی‌السوق وابن عقیل
الی بطل قد هشم السیف وجهه ... و آخر یهوی من طمار قتیل
اصابهما امرالأمیر فاصبحا ... احادیث من یسعی بکل سبیل
تری جسداً قد غیرالموت لونه ... ونضح دم قد سال کل مسیل
فتی هو احیی من فتاة حییة ... و اقطع من ذی شفرتین صقیل
ایرکب اسماء الهمالیج آمناً ... وقد طلبته مذحج بذحول
تطیف حوالیه مراد وکلهم ... علی رقبة من سائل و مسول
فان انتم لم تثأروا باخیکم ... فکونوا بغایا ارضیت بقلیل
(طبری وقایع سال ۶۰)

متوفی دراردیبهشت ۱۳۴۹ شمسی بیت مزبور را چنین ترجمه نموده‌است:

بود آنچه بود زآنچه نیارم بگفت من
بگذر از این حدیث وبما ظن بدمبر

(نقل از مقدمهٔ زندهٔ بیدار) .

ص ۷۰ ص ۱۴ ـ مسلم‌پسر عقبه مردی را که‌ازجباران‌بودبخواند الخ.

دربارهٔ مسلم‌بن عقبه‌که او را مسرف‌لقب‌داده‌اند اطلاعاتی سودمند در انساب‌الأشراف بلاذری (جلد۴ص۴۰) مندرج است وافزوده میشودکه بنا بتصریح همین مورّخ یکنفر زن‌که اصلاً از اهل بخارا بوده قبرمسلم را خراب‌کرده و جسدش را از درخت خرمائی‌آویخته و بعداً آتش زده است (همان جلد ص ۴۱) .

ص ۷۰ س ۲۰ ـ ابوسعید خدری‌که از بزرگان صحابه بود الخ .

نامش سعدبن مالك و در سال ۷۴ مرده (نقل از معارف ابن قتیبه ص ۲۶۸ چاپ ثروت عکاشه) و مطلبی را که مؤلف نقل‌کرده مأخوذاست از اصابهٔ ابن حجر .

ص ۷۱ س ۱۴ ـ معاویةبن یزید نیکو سیرت و دیندار بود الخ .

این شخص خطبه‌ای دارد در مذمّت معاویه و یزید که بسیار عبرت‌انگیز و مؤثر است و ما آنرا نظر براینکه یکی از اسناد ووثائق مهمّ تاریخی است ذیلاً میآوریم :

«ایّها‌النّاس: ان جدّی‌معاویةنازع‌الامر اهله و من‌هو احقّ‌به‌منه لقرابته من رسول‌الله (ص) وهو علی بن ابی‌طالب ، ورکب بکم ماتعلمون حتی اتته منیته ، فصار فی‌قبره رهیناً بذنوبه و اسیراً بخطایاه ، ثم قلّد

ابی‌الأمر فکان غیر اهل لذلك و رکب هواه و اخلفه الأمل و قصر عنه الاجل وصار فی‌قبره رهیناً بذنوبه و اسیراً بجرمه ، ثم بکی حتی جرت دموعه علی خدّیه .

ثم قال: ان من اعظم‌الأمور علیناعلمنا بسوء مصرعه وبئس منقلبه، وقد قتل عترة رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم و اباح‌الحُرم و خرّب الکعبة وما انا بالمتقلّد وبالمتحمّل تبعاتکم ، فشائکم امرکم ، والله لئن کانت الدنیا خیراً فلقدنلنا منها حظّاً ولئن کانت شرّاً فکفی ذرّیّة ابی‌سفیان ، اصابوا منها ، الا فلیصلّ بالنّاس حسّان بن مالك و شاوروا فی‌خلافتکم، رحمکم الله، ثم دخل منزله وتغیّب حی مات فی‌سنته بعد ایّام (نجوم‌ الزاهره جلد ۱ ص ۱۶۴) .

ص ۷۱ همان سطر ـ و او را ابولیلی گفتندی الخ .

عرب به شخص ضعیف و احمق ابولیلی میگوید و درلسان‌العرب آمده: ان‌القرشیّ اذا کان ضعیفاً یقال له ابولیلی و انماضعّف معاویة لأنّ ولایته کانت ثلاثة اشهر (ماده لیل را درهمین مأخذنگاه‌کنید) ونیزدربارهٔ ابولیلی رجوع‌گردد به‌جلد۳ مروج‌الذهب ص۲۰ چاپ‌محمد محیی‌الدین عبدالحمید .

ص ۷۲ س ۶ ـ وگویندکیمیا میدانست الخ .

برطبق تصریح ابن‌خلکان و یاقوت در دو فن‌کیمیا و طب مهارت داشت و شعر هم میگفت و نیز رجوع شود به الفهرست ص ۴۹۷ چاپ مطبعهٔ رحمانیّه .

ص ۷۲ س ۱۲ ـ انی اری فتنة تغلی مراجلها الخ .

قائل‌شعر ابن‌همام‌السلولی‌است(رجوع‌شودبه‌لسان‌العرب‌مادهٔ‌لیل).

ص ۷۲ س ۱۵ - و او را ابن طرید گفتندی الخ .

حکم بن ابی العاص عم عثمان و پدر مروان بود و در سال ۳۱ مرده رسول (ص) او را به طائف راند و ازاینجهت او را طرید رسول الله گفته اند (شذرات الذهب جلد ۱ ص ۳۸) و (نکت الهمیان صفدی ص۱۴۶) ودر این مأخذ اخیر به کوری وی درآخر زندگانی او ، اشاره گردیده است (وتوفی سنة احدی و ثلاثین للهجرة بعدما اضرّ بأخرة-همان کتاب ص۱۴۷) .

ص ۷۲ س ۱۶ - حکم اسرار پیغمبر را فاش میکرد الخ .

ابن اثیر گوید : ونفاه رسول الله الی الطائف لانه یتجسّس علیه، و نیز رجوع شود به نکت الهمیان صفدی ص ۱۴۶ .

ص ۷۲ س ۱۷ - تا او به بطن وج ساکن شود الخ .

مراد از بطن وج (بفتح اول وتشدید ثانی) شهرطائف است رجوع شود به معجم البلدان ذیل مادّه طائف .

ص ۷۴ س ۱ - ان له امرة کلعقة الکلب انفه الخ .

(رجوع شود به شرح ابن ابی الحدید جلد۲ ص ۵۳) و مابعد کلام امام اینست : و هو ابوالاکبش الأربعة وستلقی الامة منه و من ولده یوماً احمر، و من باب اطّلاع اضافه میشودکه به مروان خیط باطل هم گویند رجوع شود به ثمار القلوب ذیل مادهٔ (مخاط الشیطان) برادرش عبدالرحمن بن حکم او را هجو گفته و آن اشعار را شارح معتزلی نقل کرده است (شرح ابن الحدید جلد ۲ ص ۵۵) .

ص ۷۴ س ۶ - و ازآن گناه عظیم توبه کردند الخ .

اینان را درتاریخ توابین گفته اند و برای اطلاع از اخبار وکیفیت

خروج آنها رجوع شود به ابن اثیر جلد ۴ ص ۱۵۸ .

ص ۷۴ س ۱۸ وسر عبیدالله زیاد را پیش مختار فرستاد الخ .

بطوریکه مسعودی نوشته است مختار هم آن سر را بهمکه پیش ابن زبیر فرستاد (مروج‌الذهب جلد ۳ ص ۴۲ چاپ محمّد محیی‌الدین عبدالحمید) وداستان‌عبرت‌انگیزی که‌میان‌عبدالملک‌مروان‌وعبدالملک‌بن عمیر دربارهٔ سر مصعب و عبیدالله زیاد و مختار و بالأخره رأس اطهر حضرت حسین علیه‌السلام رخ داده از عجائب روزگار ونوادر قصه‌ها است که شرح آن را ابن خلکان در وفیات‌الاعیان نقل‌کرده است (چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید ص ۳۳۹ جلد ۲، ترجمه حال شماره ۳۳۹) وآن داستان را یکی از شعرای فارسی بنظم‌درآ ورده و خوب از عهده‌اش برآمده است (رجوع شود به فارسنامهٔ ناصری ص ۷)[۱] و اضافه میشودکه شرحی دربارهٔ این قطعهٔ عبرت‌انگیز وقائل حقیقی آن درمجلهٔ یغما سال ۲۱ شماره ۷ (مهر۱۳۴۷) مندرج‌است ودرآنجا قائل شعر را محمدصادق قائم تفرشی معرّفی‌کرده‌اند واینکه بعضی از ارباب اطّلاع آنرا ازجامی و یا از هجری دانسته‌اند اشتباه است .

ص ۷۵ س ۴ ـ و در ایام او دیوان را از لغت فارسی بلغت عربی نقل کردند الخ .

دراین‌باره رجوع‌گردد به‌الفهرست ابن‌الندیم‌ص۳۳۸ـمصر۱۳۴۸ھ و فتوح‌البلدان بلاذری ص ۲۹۸ .

ص ۷۵ س ۱۷ ـ غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی الخ .

این مصراع در امثال و حکم دهخدا نقلاً از العراضه آمده است

۱ــ بمطلع زیر :

نادره پیری ز عرب هوشمند   گفت به‌عبدالملک از روی پند

بدون تصریح بر نام قائل .

ص ۷۶ س ۴ ـ زردوست از دست جهان در پای پیل افتاده دان الخ.

مصراع دوم آن اینست : (ما زیر پای دوستان زرپیل بالا ریخته) و توضیح داده میشود که این بیت ضمن قصیده‌ایست از خاقانی در مدح فخرالدین منوچهر شروانشاه ـ چاپ ضیاءالدین سجّادی ص ۳۷۷ .

ص ۷۶ س ۱۱ ـ گویند روزی به سعید مسیب گفت الخ .

وی یکی ازفقهای سبعهٔ مدینه[1] بوده ودرسال ۹۱ مرده‌است، اخبارش را در ابن خلکان چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید جلد۲ ص۱۱۷ ملاحظه کنید و طبقات ابن سعد جلد ۲ ص ۳۴۹ چاپ دار صادر .

ص ۷۶ س ۱۴ ـ شعبی گفت با هرکه مذاکره و بحث کردم الخ .

نام وی عامر و منسوب است به شعب همدان و در ۱۰۴ یا ۱۰۵ فوت کرده است رجوح شود به نجوم الزاهره جلد ۱ ص ۲۵۳ و طبقات ابن سعد جلد ۶ ص ۲۵۶ و حسن بصری در حق وی چنین گفته است : ما رأیت افقه من الشعبی .

ص ۷۶ س ۱۷ ـ اهیم بدعد ما حییت فان امت الخ .

قائل شعر نصیب است (کامل مبرّد جلد ۲ ص ۵۰۳) اما در اغانی

۱ـ اسامی فقهای سبعه را یکنفر از فضلا بنظم درآورده واینك ماآنرا عیناً از ابن خلکان نقل مینمائیم :

الا کل من لایقتدی بائمة　　فقسمته ضیزی عن الحق خارجه

فخذهم عبیدالله عروة قاسم　　سعید سلیمان ابوبکر خارجه

فقهای سبعه در یك عصر بودند و در مدینه اقامت داشتند (جلد۱ ص۲۵۴ چاپ محمد محیی الدین عیدالحمید) .

چاپ دار الفكر جلد ۱۹ ص ۳۴۲ نسبت این شعر را به نمر بن تولب داده است.

ص ۷۷ س ۶ ـ ان تناقش یکن نقاشك یا رب الخ .

معاویه هم در حال احتضار این دو بیت را میخوانده (ابن اثیر جلد۴ ص ۸) .

ص ۷۷ س ۱۰ ـ فما کان قیس هلکه هلك واحد الخ .

این شعر که سخت شهرت دارد از عبدة‌بن‌الطبیب است ازشعرای حماسه (وهو ارثی بیت قالته‌العرب) و مراد ازقیس، قیس‌بن عاصم منقری است متوفی در ۲۰ هجری (اعلام زرکلی جلد ۶ ص ۵۷[۱]) .

ص ۷۷ س ۱۶ ـ و هر نابینائی را قائدی معین‌گردانید الخ .

خدمات‌اجتماعی ولیدبن عبدالملك‌را صاحب‌النجوم‌الزاهره شرح داده است واینك عین‌عبارت‌آن مؤلّف (واعطی‌المجذمین اموالاً و منعهم من سؤال‌الناس واعطی‌کل مقعدٍ خادماً وکل‌ضریر قائداً) جلد۱ ص۲۲۰ وقایع‌سال‌نودهجری وابن‌اثیرهم‌درکامل‌گوید(ومنع‌المجذمین‌من‌الخروج علی‌النّاس و اجری لهم‌الارزاق) جلد ۴ ص ۵۳۳ .

ص ۷۷ س ۱۷ ـ و به عمارت میلی و شعفی عظیم داشت الخ .

بمناسبت اینکه خلیفهٔ مذکور اهتمام مخصوصی در امرعمارت و ساختمان‌داشت بدان‌لحاظ مسئلهٔ روز درزمان‌وی، موضوع بنا وساختمان بود و مردم که بهمدیگر میرسیدند از بنا و عمارت ، صحبت به میان

۱ـ ابن خلکان دربارهٔ شعر مندرج در متن شرحی نوشته است‌که متضمن فواید ادبی و تاریخی است. رجوع شود به‌آخرترجمه‌حال ابن‌المشطوب (احمد).

میآوردند چنانکه سخن مردم در عهد سلیمان‌بن عبدالملك، طعام و نکاح و در عصرعمر بن عبدالعزیز ، اوراد شبانه و حفظ قرآن و امر روزه بود (رجوع گردد به النجوم الزاهره جلد ۱ ص ۲۲۰ حوادث سنهٔ ۹۰) و (مشاکلة الناس لزمانهم تألیف احمدبن اسحق معروف به یعقوبی ص ۱۹ چاپ بیروت ۱۹۶۲) و (کامل ابن‌اثیر جلد ۵ ص ۱۰) .

ص ۷۷ س ۲۰ ـ من ختنك الخ .

این داستان در کامل ابن اثیر هم نقل گردیده (جلد۵ ص۱۰) امّا در نجوم‌الزاهره نسبت این قضیه به عبدالعزیز بن مروان، داده شده است (جلد ۱ ص ۱۷۴) .

شارح معتزلی در جلد اول شرح مشهور خود (ص۳۵۶) به‌لحّان بودن ولید ، تصریح کرده و مبلغی از لحنهای او را آورده و جاحظ هم درکتاب البیان والتبیین (جلد ۲ ص۱۶۴-۱۶۵ چاپ حسن سندوبی) مقداری از لحنهای همان خلیفه را یاد کرده است .

ص ۷۸ س ۷ ـ چندان صبر نکردی‌که بریان را گرمی‌کمترشود الخ.

برای اطلاع از میزان پرخواری سلیمان و حرص وی برطعام ، رجوع شود به حیاة الحیوان دمیری (جلد ۱ ص ۳۸۹) و مروج‌الذهب (جلد ۳ ص ۱۱۲ طبع محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۷۸ س ۸ ـ اصمعی گفت درخدمت هرون‌الرشید ذکر بسیارخواران میرفت الخ .

اصمعی نامش عبدالملك بن قریب (بروزن زبیر) و در۲۱۶ مرده است وحکایت جبّه‌های سلیمان که اصمعی آنرا در حضور رشید عنوان

کرده ، عیناً مأخوذ است از مروج‌الذهب مسعودی (جلد۳ ص۱۱۲-۱۱۳ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۷۸ س ۱۳ ـ روزی سلیمان لپاچهٔ سبز در غایت نیکوئی پوشید و عمامهٔ سبز برسر نهاد و درآینه نگریست وگفت من پادشاهم و جوان، یکی ازکنیزان او گفت :

انت نعم‌المتاع لوکنت تبقی   غیر ان لابقاء للأنسان الخ

این دوبیت ازموسی شهوات است رجوع گردد به معجم‌الشعرای مرزبانی (ص۲۸۶) واغانی (جلد۳ص۳۶۰ طبع‌دارالکتب) ومروج‌الذهب (جلد۳ ص ۱۱۳ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) و تاریخ طبرستان (ص ۱۶۴ چاپ مرحوم عباس اقبال) . اما لپاچه بمعنی بالاپوش است و برای توضیح کامل دربارهٔ این لغت رجوع شود به فرهنگ معین .

ص ۷۹ س ۹ ـ خلافت به او رسید نگذاشت‌که بعد ازآن‌لعنت‌کنندالخ.

برطبق تصریح ابن ابی‌الحدید عمربن عبدالعزیز قبل از رسیدن بمقام خلافت ، تصمیم گرفته بود که مسئلهٔ سبّ[1] را موقوف سازد (جلد۱ ص ۳۵۷) .

ص ۷۹ س ۹ ـ و بجای لعنت بفرمود تا این‌آیه‌که: ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاءِ ذی‌القربی و ینهی عن‌الفحشاءِ والمنکر والبغی ، یعظکم لعلکم تذکرون میخواندند الخ .

مسعودی نوشته است‌که فرمان داد آیهٔ زیر را در منابر بخوانند:

۱ـ سب بنی امیه در حق حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام، غیرازاینکه مقام وعظمت آن حضرت را بالا ببرد ، نتیجهٔ دیگری نداد ودراین‌موضوع‌روایتی در عیون‌الاخبار (جلد ۲ جزء رابع ص۱۸) بنظر رسیده است‌که عیناً آورده میشود: «تنقص ابن لعامر بن عبدالله‌بن‌الزبیر ، علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام، فقال له ابوه : لاتنتقصه یا بنی، فان بنی‌مروان، مازالوا یشتمونه ستین سنة فلم یزدالله الارفعة» .

«ربنا اغفر لنا ولأخواننا الذین سبقونا بالأیمان ولاتجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا ، ربّنا انّك رؤوفٌ رحیم» سپس مینویسد که حکم کرد هردو آیهٔ مذکور را تلاوت کنند رحمةالله علیه .

و همین خلیفهٔ عادل بنی مروان است که بعد از نشستن در مسند خلافت ، از زن خود با وجود میل و محبتی که درمیان آنان بود، مفارقت اختیار کرد و به او طلاق داد و چنین گفت : ای فلانه مرا بحل کن، روز صلاح خلایق را میبایم بود و شب خدمت خالق را (تاریخ طبرستان ص ۱۶۵ چاپ مرحوم عباس اقبال) و نیز درباب موضوع اخیرالذکر رجوع گردد به کامل ابن اثیر جلد ۵ ص ۶۱ .

ص ۷۹ س ۱۲ ـ وگویند عمر بن عبدالعزیز گفت: پدرم خطبه بهشتاب خواندی الخ .

این قسمت عیناً ترجمه‌است ازابن اثیر (جلد۵ ص۴۲) با اضافاتی دیگر که در مأخذ مزبور مندرج است .

ص ۷۹ س ۱۹ ـ ولیت فلم تشتم علیاً ولم تخف الخ .

این قصیده که از غرر اشعار کثیّر بشمار میآید تماماً در الشّعر والشعرای ابن قتیبه (چاپ افست ص ۳۱۹) چاپ گردیده و نیزرجوع شود به اغانی (جلد ۹ ص ۲۵۸ طبع دارالکتب) .

اما کثیّر (مصغر کثیر) بروزن معلّم که ازمشاهیر شعرای اسلامی محسوب میشود برطبق نوشتهٔ ابن‌خلکان در ۱۰۵ هجری از دنیا رحلت کرده و اشعار و تغزلات وی در حق معشوقه‌اش (عزّه) بسیار مشهور بوده و از بهترین و دلکش‌ترین آثار ادب عربی بشمار میآید .

ص ۸۰ س ۲ ـ کثیر گفت : یا امیرالمؤمنین ، غرض من غرض دنیائی نیست الخ .

در اغانی مسطور است که عمربن عبدالعزیز بعد از شنیدن آن قصیده گفت ، یا کثیّر ، انالله سائلك عن کل ماقلت . و عین همین سخن را به احوص هم گفته (جلد ۹ ص ۲۵۹ـ۲۶۰) این سؤال وجواب که مابین کثیّر و خلیفه صورت گرفته در الشعر والشعرای ابن‌قتیبه هم نقل گردیده است (ص۳۲۱ چاپ افست) .

ص ۸۰ س ۳ ـ و سید شریف رضی قدس الله روحه در مرثیهٔ عمر عبدالعزیز گفت الخ .

برطبق تصریح ابن اثیر ، پیش از شریف رضی ، جریر و فرزدق دوشاعرمعروف قرن‌اول اسلامی هم که اتفاقاً هردو باعمر بن‌عبدالعزیز معاصر بودند ، او را مرثیه گفته‌اند (جلد ۵ ص ۵۹) و مروج الذهب (جلد ۳ ص ۱۳۰ طبع محمّد محیی‌الدین عبدالحمید) و دیرسمعان که خلیفهٔ مزبور را در آنجا مدفون ساخته‌اند جائی بوده با صفا و دلکش وشرحی که یاقوت دربارهٔ دفن خلیفه در همان محل نوشته است خواندنی و در عین حال عبرت انگیز است .

ص ۸۰ س ۱۳ ـ وچون سیرةالعمرین گویند وتثنیه‌کنند مراد هردو عمر باشد جد مادری و نواده الخ .

این سخن بکلی بی‌اساس و مردود است زیرا که به تصریح ثعالبی در المضاف والمنسوب و خطیب تبریزی درشرح مقصورهٔ ابن درید (طبع دمشق ص ۴۹ـ۱۹۶۶) مراد از عمرین ، ابوبکر و عمر خطّاب است و مدتّها، پیش ازآنکه، عمربن عبدالعزیز بمقام خلافت رسد و جانب عدل

و زهد و انصاف را رعایت کند (سنّةالعمرین) در افواه والسنه دایر و جاری بوده است .

ص ۸۰ س ۱۷ ـ وفات عمر بن عبدالعزیز به دیرسمعان بود به ناحیت انبار الخ .

بنا به تصریح یاقوت ، دیر سمعان (بفتح وکسر سین وسکون میم) در ناحیهٔ دمشق واقع بوده نه درناحیهٔ انبار وسمعان هم نام یکی از اکابر نصاری‌است‌که دیر مذکور بدو نسبت داده شده وبنام وی شهرت‌یافته‌است وگفته‌اند ، این شخص همان شمعون است[1].

۱ـ عمربن عبدالعزیز نه تنها طرفدار قاعدهٔ عدل و انصاف بود بلکه در مسائل و خدمات اجتماعی نیز صاحب نظر بود ، همین خلیفه است‌که دستور داد در راهها ، کاروانسراها بسازند و از مسلمانان در آنجاها پذیرائی‌کنند و حتی به چهارپایان آنان علیق فراهم سازند (ابن اثیر جلد ۵ ص۶۰-۵۶) وهدایای نوروز و مهرگان را موقوف ساخت ، نظر بهمین افکار و صفات عالیه بودکه حضرت باقر سلام الله علیه در حق وی فرموده‌اند : وی نجیب بنی امیه است و (انه یبعث یوم القیامة امة واحدة) فدك را با حضور و شهادت‌گروهی ازبزرگان قریش به وضعی‌که در زمان رسول اکرم داشت و بدان عمل میشد ، برگردانید و از تصرف و دخالت در عواید آنجا بکلی چشم پوشید (ابن اثیر همان جلد ص ۶۳) خلاصه همین خلیفهٔ دادگر بنی مروان همیشه با زهاد و فقها ارتباط و مجالست داشت ، وصفی‌که حسن بصری دربارهٔ امام عادل با تقاضای آن خلیفه‌کرده و آنرا به حضور وی ارسال داشته است درکتب ادب و تاریخ مضبوط بوده و میتوانید متن آنرا در عقدالفرید (جلد ۱ ص ۳۹ چاپ احمد امین و گروهی دیگر از فضلای مصر) مطالعه‌کنید .

عمربن عبدالعزیز فرزندی داشت بنام عبدالملك‌که از حیث زهد و تقوی ثانی پدرش بود اما مرگ او را بزودی دریافته و در ۱۷ سالگی فوت کرده است (ابن اثیر جلد ۵ ص۶۵) .

ص ۸۰ سطر آخر - ویزیدبن عبدالملك دو کنیزك داشت سلامه و حبابه[۱] الخ .

صاحب‌النجوم الزاهره فقط نام حبابه (بروزن قباله) را ذکر کرده و ازسلاّمه (بروزن علاّمه) اسمی نبرده است (جلد۱ ص۲۵۵) و مشاکلة الناس لزمانهم (ص۲۰) اما ابن اثیر صریحاً مینویسدکه آن‌خلیفه حبابه و سلامه را در تصرف خود گرفته بود و ازآواز دلکش‌آنان لذت میبرد (جلد ۵ ص ۱۲۱) و اغانی (جلد ۱۵ ص ۱۲۲ طبع دارالکتب) .

حبابه قبل از یزیدبن عبدالملك مرده و آن خلیفه نظر به علاقهٔ مفرطی که بدو داشت تاسه روز ازدفن وی خودداری‌کرد بالاخره‌جسدش عفونت‌گرفت و بالضروره اجازهٔ دفن او را داد (اغانی همان جلد و همان صفحه) اما سلامه مدتی بعد از فوت ارباب خود ، زنده مانده و برمولای خود گریه و نوحه نموده است نگاه شود به اغانی (جلد ۸ ص ۳۳۴ و ۳۴۶ طبع دارالکتب)[۲] .

سلاّمه معروف‌است به‌سلاّمةالقس، علتش‌اینست‌که عبدالرحمن‌بن عبدالله‌بن ابی عمّار ملقب به (قَس‌ّ) برصوت آن مغنیّه مفتون گردیده

۱ــ نام حبابه عالیه بود (ابن اثیر جلد ۵ ص ۱۲۱) و اما سلامه اخلاقاً منحرف بود ویکی ازعلل قتل ولیدبن یزیدبن عبدالملك مناسبات وروابط نامشروع وی بود با آن‌کنیزك ، و قاتلین ولید در موقع‌کشتن وی ، بهمین موضوع تصریح کرده‌اند (اغانی جلد ۸ ص ۳۳۴ طبع دارالکتب) خلاصه همین‌که سلامه و حبابه به تملك یزید درآمدند وی بشعر زیرکه بسیار مشهور است متمثل‌گردید :

فالقت عصاها و استقر بها النوی   کما قر عیناً بالأیاب المسافر

۲ــ مطلع مرثیهٔ سلامه اینست :

لاتلمنا ان خشعنا   او هممنا بخشوع

و بشرحی که در اغانی (جلد ۸ ص ۳۵۰) و کامل ابن اثیر (جلد۵ص۱۲۲) مندرج است ، به وسیله‌ای میان آن دو، دیدار و ملاقات صورت گرفته و از اینجهت او را سلاّمه‌القس گفته‌اند و عبدالرحمن مذکور را نظر به‌کثرت عبادت (قَس ّ) میگفتند[1].

ص ۸۱ سطر اول ـ روزی حبابه در سرودی گفت :

و بین التراقی واللهاة حرارة و ما ظمئت ماءیسوغ فتبردا الخ.

این داستان تا آخر آن‌که در تجارب‌السّلف مذکور است عیناً مأخوذ است از ابن اثیر (جلد ۵ ص ۱۲۱) .

همان صفحه س ۱۱ ـ و در زمان او زیدبن علی‌بن حسین‌کشته شد الخ.

در باب علت قیام زیدکه در ۱۲۲ بقتل رسیده ، رجوع کنید به شذرات‌الذهب (جلد۱ ص ۱۶۴) و اعلام زرکلی (جلد۳ ص۹۸) ودرمأخذ اخیر الذکر، منابع اخبار زید بطور دقیق ، ارائه‌گردیده است .

همان صفحه س ۱۳ ـ و نامه به او نوشت تا پیش یوسف‌بن عمر[2] امیر کوفه رود الخ .

اخبار این شخص در ابن خلکان (جلد ۶ ـ شماره ۸۱۴ طبع محمد محیی‌الدین عبدالحمید) نقل گردیده و هموست که بعد از عزل خالد قسری[3] به حکومت کوفه منصوب گردید و او را کشت و خود یوسف بن

۱ـ عبدالرحمن‌بن عبدالله یك سلسلهٔ مراثی دارد دربارهٔ سلامه‌که آنها را ابن اثیر در تاریخ خود نقل کرده است (جلد ۵ ص ۱۲۳) .

۲ـ یوسف بن عمر حالات عجیب و غریبی داشت که مبلغی از آنها را ابن اثیر در کامل نقل‌کرده‌که از قرائت آنها بوی سفاهت وحماقت استشمام میشود (جلد ۵ ص ۲۲۵) .

۳ـ خالد در سال ۱۰۵ بحکومت عراق منصوب و در سال ۱۲۰ معزول گردیده است (ابن اثیر جلد ۵ ص ۲۲۴) .

عمر هم بالاخره در دست محمدبن‌خالد قسری بقتل رسید (اخبارالطوال ص ۳۶۷ ترجمهٔ صادق نشأت).

ص۸۲ س۷ - یوسف‌بن عمر درجستن‌کالبد او سعی‌نمود ویازیافت الخ.

علاوه بر کشف جسد زید، در النجوم الزاهره (جلد ۱ ص ۲۸۱) آمده‌است‌که سر او را درزمان حکومت حنظلة‌بن‌صفوان به‌مصر فرستادند و این شخص در آن زمان از طرف هشام حکومت مصر را عهده‌دار بود.

همان صفحه س ۱۰

صلبنا لکم زیداً علی‌جذع نخلة ولم نر مهدیاً علی‌الجذع یصلب الخ

قائل این دو بیت، حکیم بن عیّاش معروف به اعور کلبی است که اخبارش را یاقوت در معجم‌الادبا آورده است (جلد ۱۰ ص ۲۴۹) و کامل مبرّد (جلد ۳ ص ۱۱۸۲ طبع دکتر زکی مبارك).

همان صفحه س ۱۲ - گویند از زاهدان اهل بیت یکی این بشنید گفت: خداوندا، اگر قائل این ابیات کاذب است، سگی ازسگان خویش براو مسلط‌کن الخ.

نفرین‌کننده بر تصریح‌مؤلف‌کشف‌الغمّه‌حضرت صادق علیه‌السلام بوده است (ج۲ ص۴۴۰)[1] وبطوریکه در این مأخذآمده، امام علیه‌السلام مضامین آن دو بیت را هم ردّ فرموده است، خلاصه در باب دار زید، اطّلاعات سودمندی در جلد دوم حیاةالحیوان دمیری (ص۱۹۰) ذیل‌مادهٔ (عنکبوت) نقل گردیده است و در مقاتل‌الطالبیین مذکور است که جسد زید تا زمان ولید بن یزید بالای دار بود، همین خلیفه بعد از شنیدن

۱ــ اما در معجم‌الادبا مصرح است‌که نفرین‌کننده، عبدالله بن جعفر بوده (جلد ۱۰ ص ۲۴۹).

خبر ظهور و قیام یحیی بن زید[۱]، دستور داد که جسدش را بسوزانند (ص۱۴۳-۱۴۴ چاپ احمد صقر) و (ابن‌خلکان ص۱۶۲ جلد۵ چاپ‌محمد محیی‌الدین عبدالحمید).

ص ۸۲ س ۱۸ - از حلال و حرام در غایت، حرص مینمود الخ.

در اغانی ضمن ترجمهٔ معبد مغنّی مندرج است‌که آن خلیفه در شرب افراط داشت و به خوردن جام وپیاله اکتفا نمیکرد، بلکه حوضها را پر از شراب میساختند و به اندازهٔ یك وجب در آن واحد میخورد (رجوع شود بهمان‌کتاب چاپ احمد زکی ص ۵۲-۵۳).

همان صفحه و همان سطر - و شعر نسیب و خمریات نیکوگفتی الخ.

مراد ازنسیب غزل است ودرشرح این باب رجوع‌شود به‌المعجم شمس قیس، چاپ مدرس رضوی ص ۴۰۶).

همان صفحه و همان سطر - وقتی بشنیدکه یکی ازبنی‌امیه میخواهدکه به سبب ملازمت او برقبایح و فضایح، او را خلع‌کند الخ.

مراد از این شخص به تصریح ابوالفرج در اغانی خود هشام بوده است (جلد ۷ ص ۸ طبع دارالکتب).

همان صفحه س ۲۱ - کفرت یداً من منعم لو شکرتها الخ.

این اشعار از خود ولیدبن یزید است (ابن اثیرجلد ۵ ص ۲۸۹) علاوه میشود که بیت دوم[۲] آن قطعه ازحیث مضمون بسیار عالی ودلکش

۱- برای مزید اطلاع عین‌عبارت مقاتل‌الطالبین‌را ذیلا میآوریم: انه‌مکث مصلوباً الی ایام‌الولید بن یزید، فلما ظهر یحیی‌بن زیدکتب الولید الی یوسف: «اما بعد. فاذا اتاك‌کتابی هذا فانظرعجل‌اهل‌العراق فاحرقه، وانسفه‌فی‌الیم نسفاً، والسلام». قبر یحیی در جوزجان قرارگرفته و درقصیدهٔ تائیه دعبل هم بهمین محل تصریح شده.

۲- رأیتك تبنی جاهداً فی‌قطعیتی ولوکنت ذا حزم‌لهدمت ماتبنی

بوده وصاحب اغانی آنرا ازبهترین اشعار ولید، معرّفی کرده است (جلد۷ ص۲۰ طبع دارالکتب) .

ص ۸۳ س ۵ - ولید مصحف را پاره‌کرد و از دست بینداخت الخ .

در ابن اثیر آمده است‌که برکلام خدا تیر انداخت (ورماه‌بالسهام) جلد ۵ ص ۲۹۰ و نیز رجوع شود به اغانی جلد۷ ص۴۹ طبع دارالکتب، علاوه برجسارت و اهانت در حق قرآن‌کریم ، به رسول اکرم هم نسبت کذب داده ومنکر نزول وحی‌گردیده است واین‌دوبیت‌که درمروج‌الذهب آمده مؤید این مطلب میباشد .

تلعّب بالخلافة هاشمیٌ بلا وحیٍ اتاه ولاکتاب

فقل‌لله یمنعنی طعامی وقل لله یمنعنی شرابی

(جلد ۳ ص ۲۲۹ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۸۳ س ۱۰ - خلافت به او رسید از این مشاغل دنیه بازنیامد الخ.

مبلغی از تهتّکات و اعمال خلاف انسانیت ولید را صاحب اغانی نقل کرده است (جلد ۷ ص ۴۶ و ۴۷) .

ص ۸۳ س ۱۰ - یزیدبن ولیدبن عبدالملك با اعیان و اکابر بنی‌امیه و لشکر متفق شدند و او را بکشتند الخ .

داستان قتل ولید بطور تفصیل در اغانی آمده است (جلد ۷ از ص ۷۳ الی ۸۴ طبع دارالکتب) و اهانتی‌که غلام خالد قسری دراین‌مقام از خود ظاهر گردانیده فوق‌العاده تعجب‌آور و عبرت‌انگیز است (همان مأخذ ص ۸۱ طبع دارالکتب) .

ابن میّاده که از شعرای دورهٔ بنی‌امیه است درحق ولیدمرثیه‌ای

سروده که صاحب اغانی آنرا درکتاب خود آورده است (جلد ۲ ص ۳۱۲ طبع دارالکتب) و ما دو بیت آنرا در زیر میآوریم :

الا یـالهفتیّ علی ولیـد غداة اصابه القـدرالمتاح

الا ابکیالولید فتیقریش واسمحهـا اذا عدّالسماح

ص ۸۳ س ۱۳ - اما گویند قدری بود الخ .

یعنی منسوب به قَدَر ، کسی که خود را در اعمال قادر ومختار میداند و در تعریفات آمده : همالذین یزعمون انّ کل عبد خالق لفعله ولایرونالکفر والمعاصی بتقدیرالله تعالی .

همان صفحه و همان سطر - و او را ناقص خواندند الخ .

این لقب را ابتدا مروان بن محمّد بدو داده (ابن اثیر جلد ۵ ص ۲۹۱) و این نکته را باید یادآوری کرد که ابن اثیر ولید بن یزید را هم با لقب ناقص یاد میکند (جلد ۵ ص۲۹۰) .

همان صفحه س ۱۵ - و چون خلافت یافت خطبه خواند والحاد و بد سیرتی ولیدبن یزید را ذکرکرد الخ .

اگرچه مؤلّف تجارب السّلف ، ترجمهٔ مبلغی از عبارات خطبه را ذکر کرده اما برای اطلاع ازمتنخطبه بطور کامل رجوعشود به(جلد دوم عیونالاخبار جزء پنجم ص۲۴۸ چاپ افست) و علاوه میشودکه مادر این خلیفه شاهفرند بود دختر فیروزبن یزد جرد بن شهریار بن کسری و محض مفاخرت به نسب خود این بیت را گفته است :

انا ابن کسری و ابیمروان و قیصرجدّی وجدّی خاقان

(ابن اثیر جلد ۵ ص ۳۱۰) .

ص ۸۴ س ۱۰ ـ و او را جعدی گویند الخ .

از این جهت جعدی گفته‌اند که وی شاگرد جعدبن درهم بود از مشاهیر زنادقه ، و مروان موضوع خلق قرآن و مسئلهٔ قدر را از وی یاد گرفته بود، جعد بالاخره در دست هشام‌بن عبدالملك گرفتار آمد و بفرمان همان خلیفه و با مباشرت خالد بن عبدالله القسری او را هلاك ساختند (ابن اثیر جلد ۵ ص ۴۲۹) .

نکته‌ایکه در خور توجه است ، اینست‌که آقای حسین خدیو جم مترجم (مفاتیح العلوم خوارزمی) دربارهٔ معنی جعدی در کتاب مذکور مرتکب اشتباه عظیمی گردیده و در این خصوص‌چنین نوشته‌است: جعدی یعنی پیچیده موی (ص۱۰۴) .

ص ۸۴ س ۱۱ ـ و مروان حمار هم خوانند الخ .

برای آن مروان حمار گفته‌اندکه عرب صد سال را (سنةالحمار) گوید کنایه از حمار عزیر علیه‌السلام، از اول عهد دولت بنی‌امیّه تاآن روزکه مروان را ابو مسلم[۱] کشت ، صد سال بود (تاریخ‌طبرستان ص۱۶۶) وثعالبی در ثمارالقلوب گوید: «وانما قیل لمروان‌بن محمد ، مروان‌الحمار لأنّ علی رأسه استکمل ملك بنی مروان مأة سنة» ص ۳۷۲ ذیل مادّهٔ سنةالحمار چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم[۲] .

۱ــ ابن اسفندیار اشتباه‌کرده است زیرا که قاتل مروان حمار ، عبدالله‌بن علی عم منصور است‌که شرح آن در تعلیقات بعدی خواهد آمد انشاء الله تعالی .

۲ــ از مروان دو پسر باقی مانده بود به نام عبدالله و عبیدالله ، عبیدالله در جنگی‌که میان او و اهالی حبشه درگرفت ، کشته شد اما عبدالله تا زمان مهدی عباسی زنده بود بالاخره عامل فلسطین، نصر بن‌محمدبن اشعث اوراگرفتارساخت←

همان صفحه س ۱۲ ـ وزیر و کاتب او عبدالحمید بود الخ .

مراد عبدالحمیدبن یحیی‌بن سعید کاتب مشهور است که اخبارش را مرحوم محمد قزوینی درحواشی چهار مقاله جمع‌کرده است (رجوع شود به چاپ مرحوم معین ص ۳۰ قسمت تعلیقات و حواشی) و نیزنگاه کنید به تاریخ جهشیاری ص ۵۴ .

داستان دوفقره مراسلهٔ وی‌که یکی درغایت‌اطناب[1] بوده ودیگری درنهایت اختصار و ایجاز ، در تاریخ ابن اسفندیار ضبط گردیده و علاوه میشودکه مخاطب درآن دو نامه ، ابومسلم بوده است خلاصه همین‌کاتب نامدار وزبردست‌است‌که درحق وی‌گفته‌اند: فتحت الرسائل بعبدالحمید و ختمت بابن‌العمید .

دستورالعملی که وی خطاب به طبقهٔ کاتب و منشی نوشته است

← و به بغداد فرستاد و از عاقبت کار وی خبری در دست نیست (ابن‌اثیر جلد ۵ ص ۴۲۷) مکالمه‌ایکه بین صالح‌بن علی‌بن عبدالله بن عباس و دختر بزرگ مروان، صورت‌گرفته ؛ بسیار عبرت‌بخش بوده ومتن‌آن مکالمه را میتوانید در ابن‌اثیر مطالعه نمائید (همان جلد ص ۴۲۷-۴۲۸) .

۱ـ نامه‌ای نبشت‌که به دو مرد برداشتند ازگرانی و ختم سخن برین‌کلمه که : ان نجع فذاك والا فالهلاك چون نبشته باآن طول و ثقل بر ابومسلم‌خواندند، پیش خویش فرو نهاد و به تیری‌که سلاح او بود و روز جنگ ، کار بدان کردی پاره پاره میکرد تا به‌آخر آن برسید و این دو بیت بجواب فرمود نبشت :

محاالسیف اسطار البلاغة وانتحی علیك لیوث الغاب من‌کل جانب
فان تقـدموا نعمل سیوفاً شحیذة یهون علیهـا العتب من‌کل عاتب

(تاریخ طبرستان ص ۱۶۶) و اضافه میشودکه متن نامه‌ای را که درنهایت اختصار نوشته ، ابن اسفندیار درکتاب خود (ص ۱۶۷ چاپ عباس اقبال) نقل کرده است .

سخت مشهور بوده و متن آن را جهشیاری در تاریخ وزرا و کتّاب خود آورده است .

همان صفحه س ۱۶ ـ و در ایام مروان ، عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب به کوفه خروج کرد الخ .

از این عبدالله بن معاویه که متّهم به زندقه هم بوده اشعار بسیار پرمغزی باقی مانده که در حماسه و در کامل ابن اثیر و در اغانی مضبوط است وجامعترین شرح حالی که در حق وی تنظیم گردیده، نوشتهٔ ابوالفرج اصفهانی است صاحب اغانی (جلد ۱۲ ص ۲۲۵-۲۳۰ طبع دارالکتب) .

صاحب ترجمه فوق العاده بی رحم وقسیّ القلب بوده اما درامر تدبیر و سیاست ، وقوف و بصیرتی کامل داشته است، رساله ایکه درباب استخلاص خود خطاب به ابی مسلم فرستاده است فوق العاده مشهور بوده ومبلغی از عبارات و فقرات آن رساله را صاحب اغانی نقل کرده است (جلد ۱۳ ص ۲۳۰ چاپ دارالکتب) خلاصه عبدالله بن معاویه در سال ۱۲۹ ازدنیا رفته و به قولی او را خفه کرده اند رجوع گردد به ابن اثیر ذیل حوادث و وقایع سنهٔ مذکور .

معاویه پدر عبدالله هم شاعر و مدّاح یزیدبن معاویه بوده واخبار و نمونه ای از اشعارش در معجم الشعرای مرزبانی آمده است (ص ۳۱۴) در خاتمه محض تکمیل اطلاعات ، افزوده میشودکه قبرعبدالله بن معاویه در هرات واقع گردیده و بنا به گفتهٔ ابن اثیر مزار بوده است (جلد ۵ ص ۳۷۳) .

بیت مشهوریکه در السنه و افواه جاری است و حکم مَثَل را

بخود گرفته از اوست :

و عین الرّضا عن کل عیبٍ کلیلةٌ ولکنّ عین السّخط تبدی المساویا

یکنفر از فضلا بیت مزبور را چنین ترجمه کرده است :

چشم رضا بپوشد هر عیب را که دید چشم حسد پدید کند عیب ناپدید[1]

(نگاه کنید به مقدمهٔ بیان الادیان طبع مرحوم اقبال آشتیانی) .

ص ۸۶ س ۴ ـ و پیش از شروع در مطلوب ذکر ابومسلم خراسانی واجب است الخ .

نامش عبدالرحمن و بهترین ترجمهٔ حالی که درمآخذ ومنابع عربی از وی نگاشته‌اند نوشتهٔ ابن خلکان است رجوع کنید بهمان کتاب ترجمهٔ حال شماره ۳۴۵ چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید .

ص ۸۷ س ۲ ـ و نزدیك ششصد سال بماند الخ .

صاحب تجارب السلف اشتباه کرده ، ۵۲۴ درست است زیرا که خلافت آل عباس از ۱۳۲ آغاز گردیده و در سال ۶۵۶ خاتمه یافته است.

همان صفحه س ۸ ـ وگویند یکی از بندگان ، نام او جوهر، برسر لشکری میفرستادند الخ .

مراد ابوالحسن جوهر بن عبدالله معروف بـه کاتب رومی ، سردار معروف فاطمیان مصر است که در سال ۳۸۱ فوت کرده (ابن خلکان، چاپ محمّد محیی الدین عبدالحمید ، ترجمه حال شماره ۱۴۵) و دکتر حسن ابراهیم حسن مؤلف تاریخ الاسلام السیاسی (درچهارجلد) رسالهٔ مخصوص

۱ــ سعدی هم بهمین مضمون نظر دارد :

کسی به دیدهٔ انکار اگر نگاه کند نشان چهرهٔ یوسف دهد به ناخوبی

وگر به چشم ارادت نگه کنی در دیو فرشته‌ایت نماید به چشم کروبی

در باب جوهر انتشار داده است تحت عنوان (الجوهر الصقلّی)که بسیار مغتنم است .

همان صفحه س ۹ ـ ابن هانی مغربی در مدح او گفته است الخ .

محمد بن هانی اندلسی ملقّب بهمتنبّی مغرب از مشاهیر شعرای عربی بوده و درسال ۳۶۳ بقتل رسیده است دیوان این شاعر قویدست را دکتر زاهدعلی ، شرح کرده تحت عنوان (تبیین المعانی فی شرح دیوان ابن هانی) که در مصر بسال ۱۳۵۲ هجری قمری بطبع رسیده است .

ص ۸۷ س ۱۰ ـ فلا عسکر من قبل عسکر جوهر الخ .

این بیت از قصیده‌ایست که بمطلع زیر شروع میشود :

رأیت بعینی فوق ما کنت اسمع وقدرا عنی یوم من الحشر اروع

(چاپ دکتر زاهدعلی ص ۳۹۷) .

ص ۸۷ س ۱۹ ـ والدهر انسی بنی بکر یخرهم الخ .

نه معنی این شعر و نه گویندهٔ آن برنگارندهٔ این سطور واضح و معلوم نگشت .

ص ۸۸ س ۵ ـ و چون عباس پسر خود عبدالله را که هنوز طفل بود بخدمت مصطفی (ص) فرستاد الخ .

عبدالله که در اواخر عمر از نعمت چشم محروم مانده در ۶۸ هجری از دنیا رفت و محمد حنفیه براو نماز خواند (تاریخ ابوالفدا وقایع سال ۶۸ و اصابه ترجمهٔ حال شماره ۴۷۸۱) عبدالله علاوه برداشتن معلومات کافی طبع شعر هم داشت و این دوبیت که مشعر برکور بودن او است در وفیات الاعیان (جلد ۶ ص ۲۴۰ طبع محمد محیی الدین عبدالحمید) ازوی مندرج است .

ان یأخذ الله من عینیّ نورهما ففی لسانی و قلبی منهما نور
قلبی ذکیّ وذهنی غیر ذی دخل وفی فمی صارم کالسّیف مطرور

نیز رجوع کنید به شذرات‌الذهب جلد ۱ ص ۷۵ .

ص ۸۸ س ۷ - اللهم‌فقهه فی‌الدین وعلمه‌التأویل الخ .

این روایت که منقول از عبدالله بن عمر است دراصابه ذیل‌اخبار ابن عباس آمده است (جلد ۲ ترجمهٔ حال شماره ۴۷۸۱) .

ص ۸۸ س ۱۹ - ومحمدبن علی‌بن عبدالله‌بن‌عباس به حمیمه از زمین شام فرود آمده بود الخ .

این‌محمدبن علی‌بن عبدالله‌که پدر سفّاح ومنصور باشد به‌تصریح ابن اثیر درسال ۶۲ تولّد یافته و بسال ۱۲۵ فوت کرده است[۱] اما حمیمه بروزن زبیده است رجوع شود به معجم‌البلدان .

ص ۸۹ س ۵ - پسران او ، ابراهیم امام و عبدالله سفاح و عبدالله منصور بدان مصلحت قیام نمودند الخ .

مؤلّف اخبار سفّاح و منصور را شرح داده اما دربارهٔ ابراهیم‌امام و تاریخ قتل و تولّد ومبلغی از فضایل نفسانی وی رجوع‌کنید به‌ابن‌اثیر (جلد ۵ ص ۴۲۳) مرثیه‌ایکه ابن هرمه در حق وی گفته در کامل نقل گردیده و ما مطلع آنرا ذیلاً میآوریم :

قدکنت احسبنی جلداًفضعضعنی قبرٌ بحرّان فیه عصمة الدین

مراد از قبری‌که در سرزمین حرّان واقع شده قبر همین ابراهیم امام است و نیز در شعر سدیف که بعداً مذکور خواهد شد باز به ارض

۱- نیز در باب اطلاع ازاخبار محمد وعاقبت کار وی رجوع‌گردد به‌وافی صفدی جلد ۴ ص ۱۰۳ .

حرّان تصریح گردیده است .

ص ۸۹ س ۱۴ - اری تحت‌الرماد و میض نار الخ .

بنا بگفتهٔ صاحب اغانی ، این ابیات را که سخت مشهور است نصربن سیّار به خدمت ولید بن یزید فرستاده و وی در پاسخ آن چنین گفته است : قد اقطعتك خراسان فاعمل لنفسك او، دع، فأنی‌مشغول‌عنك بابن سریج و معبد والغریض (جلد ۷ ص ۵۶ طبع دارالکتب) و درالبدء والتاریخ مسطور است که نصر آن شعرها را بحضور مروان‌حمار فرستاده و او هم در جواب چنین نوشته‌است : «اما بعد، فان‌الشاهد یری مالا یری الغائب فاحسم الثؤلول قبلك ، فقال نصر لأصحابه : قد اعلمکم صاحبکم انه لاقوة عنده فاحتالوا لأنفسکم» جلد ۶ ص ۶۳ ، نیز دربارهٔ این اشعار رجوع گردد به مروج‌الذهب جلد۳ ص ۱۷۰[۱] ، من‌باب‌مزید اطلاع‌افزوده میشودکه ابن سریج (بروزن زبیر) و معبد و غریض دسته‌ای از مغنیان بودندکه همهٔ آنها در قرن اول اسلامی میزیستند و نوادر واخبار وقصص آنانرا ابوالفرج اصفهانی در اغانی بطور مبسوط شرح داده است .

همان صفحه س ۲۰ - و در همهٔ مرات ظفر ابومسلم را بود واو را و لشکر او را سیاه‌پوشان‌گفتندی الخ .

این‌کلمه ترجمهٔ (مسوّده) است بکسر واو، واینکه‌چرا بنی‌عباس رنگ سیاه را جهت خود شعار و علامت اتّخاذ کردند رجوع گردد به (صبح‌الاعشی جلد ۳ ص ۲۷۴ طبع دارالکتب) .

۱- برای اطلاع کامل ازاخبار نصربن‌سیار مراجعه شود به‌حواشی جلد۵ انوارالربیع ص ۱۲۱ چاپ نجف و دراین مأخذ صریحاً نوشته‌اندکه قائل آن اشعار خود نصربن سیار است ، و اعلام زرکلی جلد ۸ ص ۳۴۱ .

ص ۹۰ س ۴ ـ وآنجا نصرسیار را بگرفت و بکشت وبفرمود تاصلبش کردند الخ .

در اخبار ابی‌مسلم دیده‌ام که نصر سیّار هنگام فرار ازمقابل وی در ساوه و در ۱۳۱ فوت‌کرد (ابن‌خلکان) ونیز نگاه‌کنید به‌ابن‌اثیرحوادث سال ۱۳۱ .

ص ۹۲ س ۱۲ ـ و سر مروان ببرید و عبدالله بفرمود تاآن سر را به‌کوفه بردند الخ .

پیش‌ازآنکه سرمروان‌را به‌کوفه برند، به‌دستور ابی‌عون فرمانده لشکر عباسی زبان او را بریدند ، اتفاقاً گربه‌ای در مجلس حاضر بود آنرا برداشت و بخورد و شاعری در این موردکه از وقایع عبرت انگیز جهان است چنین میگوید :

قـد فتح‌الله مصراً عنوةً لکـم واهلك‌الفاجرالجعدیّ‌اذ ظلما
فـلاك مقـولـه هـرٌّ یجرّره وکان‌ربك من ذی‌الکفرمنتقما

(ابن اثیرجلد ۵ ص ۴۲۷) ونیز نگاه‌کنید به‌حیاةالحیوان دمیری ذیل مادهٔ (هرّ) جلد ۲ ص ۴۴۳ . دراین دو مأخذ قدیم و معتبرکه بدانها اشاره گردید اطلاعاتی بس سودمند در باب مروان مندرج‌است‌که مطالعهٔ آنها فوق‌العاده مؤثّر وآموزنده است .

همان صفحه س ۱۶ـ اویشربون دمی‌لم‌یرو شاربهم ولادماءهم للغیظ تروینی الخ .

بیتی است از قصیدهٔ ذوالاصبع العدوانی شاعرمفضلیّات‌که بمطلع زیر شروع میشود :

لی ابن‌عم‌علی ماکان من خلقٍ مختلفـان فـأقلیـه و یقلینی

(رجوع‌شود به‌شرح‌مفضلیّات‌ازابن‌الانباری ص۳۲۶ـبیروت۱۹۲۰)

اضافه میشودکه بیت مندرج در متن تجارب السّلف در دیوان مفضّلیّات بصورت زیر طبع وروایت گردیده :

لو تشربون دمی لم یرو شاربکم ولا دماءکم جمعاً تروّینی

همان صفحه س ۱۹ ـ و ازملکداری غافل گشتند و کشاجم در این معنی گفته:

هنیئاً لاصحاب السیوف بطالة تقضی بها اوقاتهم فی التنعم الخ

کشاجم (بضم کاف و کسر جیم) نامش محمود بوده و در ۳۳۰ فوت کرده است امّا وجه تلقّب او باین لقب غریب به تصریح مؤلفین قدما این بوده که وی هم کاتب بوده وهم شاعر وهم منجم ، لهذا ازمجموع این سه کلمه ، این لقب را برای خود اختصاص نموده بود «کاف» ازکاتب و «شا» ازشاعر و «جم» ازمنجم . و دروصّاف در اشاره بهمین فقره گوید ، «و روضهٔ نضیر کشاجم و هوکاتب شاعر منجم ذبول پذیرفتی» ولی متأخّرین بعادت خود دراعراض ازامور سهل بسیط وولع به تأنّقات غامضهٔ متعسّفه ، خواسته‌اند هرحرفی ازحروف کلمهٔ کشاجم را اختصار صفتی یاحرفه‌ای فرض کنند لهذا دچار تکلّف واختلافات غریب شده‌اند وصاحب تاج العروس گوید .

«وقیل هو [کشاجم] لفظٌ مرکبٌ من حروف هی اوائل کلمات وهو انه کان لُقب به لکونه کان کاتباً شاعراً ادیباً جمیلاً مغنّیاً فجمع ذلك کله» . (نقل ازیادداشتهای مرحوم قزوینی ص ۲۳ جلد ۸) اضافه میشودکه آن مرحوم را در باب کشاجم که از اعقاب سندیّ بن شاهك بوده تحقیقاتی فوق العاده جامع ومفید است که درجلد سابق الذکر ازیادداشتهای نفیس وی چاپ گردیده است واینکه مرحوم محمدعلی مدّرس درریحانة الادب وفات کشاجم را ۳۵۰ ضبط کرده ظاهراً اشتباه است .

ص ۹۳ س ۱۷ ـ سدیف شاعر در آمد واین شعر بخواند :

لایغرنك ماتری من رجال ان بین‌الضلوع داءِ دویـا[1]

سدیف (بروزن زبیر) را پس‌ازکشتن ابراهیم برادر محمد النفس الزکیّه‌گرفته و بدستور منصور مثله و بنا به بعضی روایات ، زنده بگور نموده‌اند ، این شاعر درباب‌شکایت ازبنی‌امیه مطالبی‌گفته‌است بسیارمهم که ابن‌المعتز، آنهارا در طبقات‌الشّعرا نقل کرده است . اجمالاً سدیف طرفدار بنی حسن بوده و شاهد این ادعا قطعه‌ایست‌که آنرا در تحریك النفس‌الزکیّه وابراهیم برادر وی ساخته و تمام آن قطعه در عقدالفرید (جزء ۵ ص۳۶۷ طبع محمد سعید عریان) ، بنظرم رسیده است از آن قطعه است بیت زیر :

فـانهض ببیعتکـم ننهض بطـاعتنـا

انّ الخلافـة فیکـم یـا بنی حسن

بالاخره سدیف درسال ۱۴۶ بدست عبدالصمدبن علی عامل‌منصور بقتل رسید وتفصیل این‌جنایت‌را میتوانید دراعلام‌زرکلی (جلد۳ص۱۲۶) وطبقات‌الشعرای ابن‌المعتز (ص ۳۸ ـ ۴۲) ملاحظه نمائید .

همان صفحه سطر آخر ـ وگویند سدیف بود این ابیات بخواند :

اصبح‌الملك ثـابت الاساس بالبهالیل من بنی‌العباس الخ

۱ــ دربارهٔ داء دوی مرحوم‌قزوینی مینویسد‌که «گویا درکتب‌لغت‌مشهوره این‌کلمه نیست ولی استقراءکامل نکرده‌ام، علی ای‌حال دو شاهد ازبرای آن بدست آورده‌ام یکی دراشعار سدیف ودیگری درکلام حارث بن‌کلدهٔ ثقفی باکسری «قال کسری فماالداء الدوی ؟ قال ادخال الطعام علی‌الطعام (نقل از یادداشتهای قزوینی باتصرف واختصار جلد ۴ صفحه ۲۵۹) .

مبرّد درکامل نسبت این اشعار را بهشبل مولای‌بنی‌هاشم میدهد[1]
و مراد از قتیل مهراس ، حمزه و مقصود از قتیل حرّان ، ابراهیم امام
است‌که در ضمن شرح اخبار مروان حمار بقتل وی اشاره‌گردید . اضافه
میشودکه‌مهراس بروزن مقیاس‌بوده وآن نام آبی است در اُحُدکه‌برطبق
تصریح شاعر ، حمزهٔ سیدالشهداعمّ رسول اکرم رادرآنجابه‌خاك سپردند
خلاصه درباب اطلاع از مظالم بنی‌امیّه ، رجوع شود به ابن‌اثیر (جلد ۵
ص ۴۲۸) وصورت وضبط صحیح این اشعارکه بدانها اشارت رفت درهمین
جلد ازابن اثیر (ص ۴۳۰ ـ ۴۳۱) مندرج است ،

ص ۹۴ س ۱۶ ـ درحال بفرمود تاشمشیر درآن جماعت نهادند الخ .

در خصوص قتل عـام بنی امیه رجوع کنیـد به جلد ۲ شرح ابن
ابی‌الحدید ص ۲۰۲ و ۲۰۶ و اغانی طبع دارالکتب جلد ۴ از ص ۳۴۳
به‌بعد .

ص ۹۵ سطر اول ـ و درگور او چیزی دیدند برشکل خاکستر الخ .

جهت اطلاع ازداستان نبش قبور بنی‌امیه رجوع شود به‌جلد دوم

۱ـ صاحب اغانی با صراحتی‌کامل نسبت این اشعار را به سدیف می‌دهد
واضافه‌میکند همین‌که‌شاعر ازخواندن‌شعر خود فارغ شد رنگ سفاح دگرگون‌گشت
ولرزه و رعشه بربدنش افتادکه بالاخره منجر بقتل عام بنی‌امیه گردید (جلد ۴ ص
۳۴۴ چاپ دارالکتب) .

اجساد بنی‌امیه را بفرمـان خلیفهٔ مزبـور بردارکردند و آنقدر ماندنـد که
عفونت پیداکردند ، مختصین ومقربان سفاح ازاین‌کار اظهار دلتنگی نموده و به‌مقام
اعتراض برآمدند ، وی درجواب آنان چنین‌گفت :

«والله لهذا ، الذ عندی من شم المسك و العنبر : غیظاً علیهم وحنقاً (همان
مأخذ ص ۳۵۱) .

شرح ابن ابی‌الحدید ص ۲۰۵ وابن اثیر جلد ۵ ص ۴۳۰ (واضافه میشود که هندوشاه این قسمت را بدون تصرّف ازابن اثیر استفاده کرده است) وابن خلکان جلد ۵ ص ۱۶۰ - ۱۶۱ ذیل اخبار هیثم بن‌عدی چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید .

ص ۹۵ س ۳ - بنی‌امیة قدافنیت جمعکم الخ .

در ابن اثیر آمده‌است‌که قائل این اشعار سدیف است (جلد ۵ ص ۴۳۱) .

ص ۹۵ سطر ۷ - ومولدش سراة سنة خمس ومائة هجری الخ .

سراة بفتح سین خوانده شود (معجم‌البلدان) .

ص ۹۵ س ۸ - و این خطبه بخواند : الحمدلله الذی اصطفی الاسلام لنفسه الخ .

مصنّف درفقرات این خطبه تصرّف‌کرده ومبلغی از عبارات آنرا انداخته است برای اطلاع‌کامل از متن صحیح و جامع آن رجوع گردد به‌ابن اثیر جلد ۵ ازصفحه ۴۱۱ ببعد ، ونیز مطالبی راکه عمّ وی اظهار داشته ابن اثیر نقل‌کرده است (همان جلد ص ۴۱۴) .

ص ۹۵ س ۱۵ - وسفاح دراین حال بیمار بود الخ .

عبارت ابن اثیر اینست: وکان موعوکاً فاشتدّ علیه‌الوعك ، فجلس علی‌المنبر وقام عمّه داود علی مراقی‌المنبر فقال : الحمدالله الخ (جلد۵ ص ۴۱۳) وموعوك بمعنی‌تب‌دار است واضافه میگرددکه داود بن علی در ۱۳۳ مرده است (اعلام زرکلی جلد ۳ ص ۸) .

ص ۹۵ س ۲۰ - وسید حمیری حاضر بود واین اشعار بخواند الخ .

نامش اسمعیل و ازمشاهیر شعرای شیعه است و درسال ۱۷۳ فوت

نموده ، دیوانش را شاکر هادی شکر جمع آوری کرده و در بیروت بطبع رسانده است .

ص ۹۶ س ۶ ـ گفت : حاجت من آنست که امیرالمؤمنین با سلیمان بن حبیب بن المهلب برسر رضا آید الخ .

بلکه تقاضا کرد که شخص مذکور را براهواز حاکم بفرستد (اغانی جلد ۷ ص ۲۴۰ طبع دارالکتب) .

همان صفحه سطر ۹ ـ ودرسنهٔ ست وثلاثین ومائة بجوار رحمت حق پیوست الخ .

سفاح را درشهر انبار دفن کرده‌اند و مرثیهٔ ابی دلامه در حق وی بسیار مؤثر بوده وبمطلع زیر شروع میشود :

امسیت بالانبار یابن محمد　　لم تستطع عن عقرها التّحویلا

(عصر المأمون جلد ۲ ص ۳۰۲) .

ص ۹۷ س ۱۴ ـ وجه سوم آنکه اورا نسبت کردند به خلل شمشیرها یعنی بانیامهای آن الخ .

مفرد این کلمه خِلّه است به‌کسر اول وتشدید ثانی ، و درلامیّة العجم همین لفظ عیناً درهمین معنی استعمال گردیده ؛

ناءٍ عن الاهل صفر الکف منفردٌ　　کالسیف عرّی متناه عن الخلل

ص ۹۸ س ۹ ـ ابوسلمه را تو به‌خراسان فرستاده ؟ الخ .

بدون تردید ابومسلم صحیح است و عبارت الفخری چنین : أأنت وجّهت ابامسلم (ص ۱۵۵ چاپ دارصادر) و عین مطالب صفحهٔ مذکور از متن و نامه‌هائیکه ابوسلمه در بارهٔ انتقال خلافت به خدمت بزرگان آل ابی‌طالب فرستاده درمروج‌الذهب مسطور ومنقول گردیده وحضرت صادق پس از آنکه نامهٔ وزیر آل‌محمد را سوزانده بشعر زیر هم متمثّل گردیده

استکه ما هم آنرا تبرّکاً دراینجا میآوریم :

ایا موقداً ناراً لغیرك ضوءها ویاحاطباً فی غیر حبلك تحطب

(جلد ۳ ص ۱۸۳) .

نیز دراین موضوع مهم نگاه شود به تاریخ جهشیاری (ص ۵۷) .

ص ۹۸ س ۱۹ - ابوسلمه را وزیر آل محمد نام نهادند الخ .

این لقب را نخستین بار ، ابومسلم در نامه‌ایکه بعنوان ابی‌سلمه ارسال داشته ، استعمال کرده است (دستورالوزراء ص ۲۵ چاپ مرحوم سعید نفیسی) چنانچه به ابومسلم ، امیر آل محمد میگفتند (ابن اثیر جلد ۵ ص ۴۳۶) .

ص ۹۹ س ۳ - انالوزیر وزیر آل محمد الخ .

این شعر از سلیمان‌بن مهاجر البجلی است (ابن اثیر جلد ۵ ص ۴۳۶) .

ص ۹۹ س ۶ - ابوسلمه بیرون آمد وقتلهٔ اوکمین‌کرده بودند الخ .

قاتل حقیقی وزیر آل محمد به تصریح ابن اثیر ، مرّار بن انس الضّبی‌استکه ازطرف ابومسلم مأمور قتل‌گردیده‌بود (جلد ۵ ص ۴۳۶).

همان صفحه س ۱۳ - وهارون بن سعید عجلی اورا اورا به این ابیات مرثیه‌گفت ،

الاقل لرهط الملك من آل هاشم مقالة من اضحی‌به‌کان عالما الخ .

ترجمه حال این شاعر بوجه اختصار در معجم الشعرای مرزبانی آمده واضافه میگرددکه وی ازیاران وطرفداران ابراهیم قتیل باخمری برادر محمدالنفس‌الزّکیه بوده است (همان‌کتاب ص ۴۶۱) .

ص ۱۰۰ س ۴ - گفت یاامیرالمؤمنین:امیة بن‌الاشکر ازپسر عم‌خویش کاری مستکره داشت الخ .

اخبار ابن‌الاشکر در اغانی چاپ بولاق (جلد۱۸ ص ۱۵۶) و در اصابهٔ ابن‌حجر و درنکت الهمیان صفدی مندرج است امّا از آن ابیات که درمتن آمده ، در مآخذ مزبور خبری بنظر نرسید فقط صاحب عقد الفرید است‌که آنهار را باتفصیلی‌که درکتاب آمده نقل‌کرده است (جلد ۲ ص ۳۲۷) چاپ‌احمدامین وگروهی دیگر ازفضلای‌مصر-۱۳۷۵هجری).

باید دانست‌که شاعر در سال ۲۰ هجری از دنیا رفته و نام اورا اسکر با (سین بی‌نقطه) هم ضبط‌کرده‌اند (زرکلی جلد ۱ ص ۳۶۲) .

همان صفحه س ۱۸ - ازابوالجهم‌کینهٔ در دل داشت دربست (؟) بادام اورا زهر داد الخ .

مرحوم استادی اعلی‌الله مقامه بعداز کلمهٔ پست بروزن (زشت) علامت استفهام‌گذاشته است اما بنده ندانستم‌که این تردید از کجا برای آن مرحوم دست داده است زیرا که صریح عبارت الفخری که اساس کار هندوشاه بن سنجر بوده ، چنین است : «فسمّه فی‌سویق اللوز» و سویق[۱] بروزن شفیق معادل عربی لفظ پست میباشد ص ۱۵۶ چاپ دارصادر و نیز مراجعه‌شود به‌تاریخ‌الوزراءِ والکتّاب‌جهشیاری ص ۹۹ مصر ۱۳۵۷.

ص ۱۰۱ س ۱۱ - خالدگفت : یا امیرالمؤمنین ، خداوندگاری‌که از بنده وکیتزکی غمخواری میفرماید ازحضرت حق ثواب می‌یابد الخ .

این مطلب‌عیناًدرتاریخ‌جهشیاری‌هم‌آمده‌است(ص۵۹مصر۱۳۵۷).

۱- ابونصر فراهی درنصاب‌گوید :

یتیم بی‌پدر است ولطیم بی‌ابوین　　　سویق پست بود الیه دنبهٔ قوچان

وغروةالسویق درمیان غزوات رسول اکرم (ص) معروف ووجه‌تسمیهٔ آنرا درکتب سیره وتواریخ ثبت‌کرده‌اند .

همان صفحه س ۱۸ - یکی رز افاضل گفت : نمیدانم که کدام یک از ایادی و نعم خالد بزرگتر است عطاکه درحق ما می‌فرماید یانام که ما را بدان مشرف گردانیده است الخ .

گویند اول کسی که نام ارباب سؤال و توقّع را به (زوّار) مبدل ساخت ، مساور بن النّعمان است که در عهد بنی‌امیه میزیسته (الفخری چاپ دارصادر ص ۱۵۷) .

همان صفحه وهمان‌سطر - وابن‌حبیبات‌کوفی‌دراین معنی گفته است‌الخ.

اخبار ونام این شاعر را درمآخذی که در دسترس بود پیدا نکردم شاید این شاعر همان یزیدبن خالد معروف به‌ابن حبیبات باشدکه نامش درالمضاف والمنسوب ثعالبی‌درذیل مادّهٔ (جودالفضل)مذکور است واضافه میشودکه جهشیاری هم‌این اشعار راآورده اما نام‌قائل را ذکرنکرده‌است.

نکته‌ایکه توجه بدان لازم است، این‌است‌که ضبط تجارب‌السلف باضبط جهشیاری ، هم ازحیث عدد ابیات وهم ازجهت ضبط‌الفاظ متفاوت است ما برای اینکه متن صحیح اشعار ابن حبیبات را در اختیار قرّای محترم بگذاریم ، ضبط محمدبن عبدوس جهشیاری را ذیلاً دراین اوراق میآوریم :

حذا خالد فی جوده حذو برمك ... فجود له مستطرف و اثیل

وكان بنوالاعدام یدعَون قبله ... بأسم علی‌الأعدام فیه دلیل

یُسمّون بالسّؤال‌فی‌كل موطن ... وان كان فیهم تافه و جلیل

فسمّاهم الزوّار ستراً علیهم ... فأستاره فی‌المجتدین سدول

(ص ۱۱۰ چاپ مصر ۱۳۵۷) ،

ص ۱۰۲ س ۳ - و نیز امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب در آنجا نماز گزارده است الخ .

ظاهراً آن حضرت درموقع حرکت به جنگ نهروان و صفّین ، وارد مداین گشته و در آنجا نماز خوانده است (تاریخ بغداد جلد ۶ ص ۱۳۳) .

ص ۱۰۲ س ۸ ـ خالدگفت : یا امیرالمؤمنین ، اکنون رأی آنستکه نقض ایوان به‌اتمام رسانی تا مردم نگویند که امیرالمؤمنین از هدم آن عاجز شد الخ .

این‌مطلب ، عیناً در ثمار القلوب هم ذیل مادّهٔ (ایوان کسری) آمده‌است (ص ۱۸۰ چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم) و نیز رجوع‌کنید‌به تاریخ طبرستان ص ۱۶۹ چاپ مرحوم اقبال .

ص ۱۰۲ س ۲۰ ـ محمدبن صاحب سفاح ؟ گوید الخ .

این‌روایت درتاریخ جهشیاری‌هم آمده اما ازراوی ذکری‌در‌بین نیست و نام راوی هم در متن تجارب السلف خالی از تردید نمی‌باشد و تصحیح آن‌بر‌نگارندهٔ‌این‌سطور میسّر‌نشد واللّٰه‌اعلم (ص۵۹ ـ مصر۱۳۵۷)

ص ۱۰۳ سطر اول ـ :

و ما لی الا آل احمد شیعة ومالی الا مذهب‌الحق‌مذهب‌الخ

بیتی است مشهور از هاشمیّات کمیت شاعرشیعی مذهب ومطلع قصیده چنین‌است :

طربت وماشوقاً الی‌البیض‌اطرب ولالعباً منّی وذوالشّوق‌یلعب

(اَذوالشّوق) هم روایت‌گردیده‌است (رجوع‌گردد به شرح هاشمیات از محمد محمود رافعی مصر) اضافه میشود که کمیت در ۱۲۶ در دوران خلافت مروان بن محمد معروف به(حمار) وفات‌یافته واخبارش دراغانی (جلد ۱۷) تحقیق علی‌محمد البجاوی ازص ۱ ببعد ودر معاهدالتنصیص

(جلد ۳ ص ۹۳ طبع محمد محیی الدین عبد الحمید) و در خزانةالأدب عبدالقادر بغدادی (جلد ۴ ص ۲۳۵) بطور مستوفی مندرج است .

همان صفحه س ۸ ـ و یزید خالد معروف به‌ابن جنان گفته‌است‌الخ.

ازاخبار این‌شاعر نتوانستم خبری بدست بیاورم ودرصورت‌توفیق به‌کشف اخبار و ترجمهٔ حالش در قسمت استدراکات اضافه خواهد شد ان‌شاءالله تعالی .

ص ۱۰۴ س ۱۲ ـ گفت : الحمدلله‌الذی ابتلاه فی‌ملکه بفقر نفسه‌الخ

درکشف‌الغمه این‌حکایت به‌طریق دیگر و با عبارتی دیگر ذیل اخبار حضرت صادق علیه السلام بیان شده است (وقیل له : انّ ابا جعفر لایلبس مذ صارت الخلافة الیه الاّ الخشن و لا یأکل الاّ الجشب فقال : یاویحه ، مع ما قد مکّن الله له من‌السلطان و جُبی الیه من‌الأموال ؟ فقیل‌له : انما یفعل ذلك بخلاً وجمعاً للأموال ، فقال : الحمد لله الذی حرّمه من‌دنیاه ماله ترك دینه (جلد ۲ ص ۴۴۰) .

ودر این مورد ، روایت دیگری هم در ابن‌اثیر درج گردیده که عیناً آورده میشود : « وقیل لجعفر الصادق : انّ المنصور یکثر من‌لبس جبّة هرویّةٍ ، وانّه یرقع‌قمیصه . فقال جعفر : الحمد لله‌الذی لطف‌به حتی ابتلاه بفقر نفسه فی‌ملکه » (جلد ۶ ص ۳۰) .

ص ۱۰۴ س ۱۷ ـ یزیدبن عمربن هبیره گفت : هرگز مردی در جنگ و صلح حازم‌تر و بیدارتر و باحیله‌تر ازمنصور درجنگ نباشد الخ:

این‌عبارت عیناً ترجمه ومأخوذاست از ابن‌اثیر (جلد ۶ ص۳۱) یزیدبن عمر مذکور شجاع و دلیر بود و بالاخره در سال ۱۳۲ بفرمان سفّاح کشته شد (زرکلی جلد ۹ ص ۲۴۰) اما در عقدالفرید نسبت قتل

اورا به‌منصور داده وصریحاً مینویسدکه آن‌خلیفه با اعمال غدر وحیله او را بقتل آورد (جلد ۲ ص ۱۵۷ جاپ احمد امین و غیره) . در خاتمه محض اطلاع نوشته میشودکه ابن‌خلکان اخبار و مرثیه‌هائی‌راکه درحق صاحب ترجمه گفته‌اند مفصّلاً ضبط کرده است (جلد ۵ ص۳۵۷).

ص ۱۰۴ سطر آخر ـ یك خیش خانهٔ کتان که از برای دفع گرما میزنند و آنرا به‌آب تر میکنند الخ .

ابن‌اثیر هم درکامل به اختراع خیش‌خانه ازطرف منصور باهمین شرحی‌که درتجارب السلف آمده ، اشاره کرده‌است (جلد۶ ص ۳۱) .

ص ۱۰۵ س ۱۵ ـ ذکر واقعهٔ راوندی الخ .

این واقعه به‌تصریح ابن‌اثیر درسال۱۴۱ اتفاق افتاده‌است (جلد۵ ص ۵۰۲) وبرای اطلاع ازآراء وعقایدآنان رجوع‌گردد به‌ترجمهٔ‌الفرق بین‌الفرق ص ۳۱۳ بقلم محمدجواد مشکور .

ص ۱۰۵ س ۱۶ ـ وخدائی که معطی ومسقی‌است ، منصوراست الخ

ترجمهٔ همین عبارت است‌که درکامل نقل‌گردیده (وان ربهم‌الذی یطعمهم ویسقیهم ، هوالمنصور) جلد ۵ ص ۵۰۲ .

ص۱۰۶ س۲ ـ معن‌بن زائدهٔ شیبانی ازمنصورخائف‌ومتواری‌بود الخ

این‌شخص‌که درجود وکرم ضرب‌المثل‌است[1] درسال ۱۵۱ بدست خوارج کشته شد (ابن‌اثیر جلد۵ ص۶۰۶) ودربارهٔ اطلاع کامل ازاخبار معن و مراثی سوزناکی‌که درحق وی گفته شده،رجوع‌شود به(ابن‌خلکان چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید جلد ۴ ص ۳۳۱) .

۱ـ امیرمعزی گوید :

آنجاکه جود بود چون‌معن زائده‌ای وآنجاکه‌فضل‌بود چون‌سیف‌ذویزنی

وهمین معن است که منصور اورا مدح گفته و آن مدیحه که سه بیت است در کتاب الذخائر و التحف ص ۱۷ چاپ کویت سال ۱۹۵۹ مندرج است وما آن سه بیت را عیناً میآوریم :

وکنّا اذا عزّ الخضاب بأرضنا بعثنا الی معن فاهدی لنا خطرا

واهدی دنانیراً واهدی دراهماً واهدی لنا بزّاً واهدی لنا عطرا

وما الناس الاّ سیّدان فواحدٌ قریش وشیبان التی قرعت بکرا

و بقول مؤلف الذّخائر تا حال شنیده نشده است که خلیفه‌ای ، رعیّت و زیر دست خود را بستاید و نگارنده میافزاید که این اشعار قصه‌ای دارد که طالبان آن میتوانند بهمان صفحه که مذکور افتاد مراجعه کنند .

ص ۱۰۶ س ۵ ـ گفت لجام استر بمن ده که در این وقت من از تو باین خدمت سزاوارترم الخ .

برای اطّلاع کامل از داستان راوندیه و فداکاری و مجاهدت معن بن زائده رجوع شود به اغانی جلد دهم طبع دارالکتب ص ۸۶ ، و اشعاری که مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور دراین مقام گفته است مهمّ و جالب نظر بوده و ما به آوردن یکی دو بیت از اشعار آن شاعر که مؤیّد مطلب است قناعت می‌کنیم :

مازلت یوم الها شمیّة معلماً بالسّیف دون خلیفة الرّحمن

فمنعت حوزته و کنت وقاءه من وقع کلّ مهنّد و سنان

ص ۱۰۶ س ۱۱ ـ و نفس بغداد را (زوراء) خوانند الخ .

این کلمه در بیت سوم در قصیدهٔ طغرائی استعمال گردیده است :

فیم الاقامة بالزوراء لاسکنی بها و لاناقتی فیها و لاجملی

دربارهٔ اطّلاع کامل ازمعنی این کلمه واینکه زوراء در بلاد عرب متعـدّد بوده است رجوع گردد به معجم البلدان .

ص ۱۰۶ س ۱۲ ـ مدینة المنصور و دار السلام هم گویند الخ.

برای اطّلاع از سایراسامی و القاب بغداد رجوع گردد به‌المضاف و المنسوب (ص ۵۱۲ چاپ محمدابوالفضل‌ابراهیم‌ذیل‌مادّهٔ جنّةالارض) و در ضمن همین مادّه در باب بغداد و اعتقادعلما دربارهٔ آن شهر اطّلاعات سودمندی مندرج است و موقعی که صاحب عباد از بغداد مراجعت کرد و به حضور ابن‌العمید رسید ، از وی در باب بغداد سؤالی کرد ، صاحب در جواب چنین گفت : بغداد فی‌البلاد کالأُستاذ فی‌العباد ، فجعلها مثلا فی الغایة من الفضل والکمال (همان مأخذ و همان صفحه) .

ص ۱۰۶ س۱۲ ـ منصور در ابتدای دولت ،شهری‌مجاور کوفه‌بنانهاد و آنرا هاشمیه ، نام کرد الخ .

هاشمیـّه ازبناهای‌سفـّاح‌است، بعداًمنصورساختمان‌آنجارا تکمیل کرده است (رجوع شود به معجم‌البلـدان) و در همین هاشمیـّه بود که به‌فرمان منصور، عبدالله‌بن‌حسن را در آنجا محبوس ساختند .

ص ۱۰۷ س ۱۲ ـ دیگر آنکه ، این موضع در میان بصره و واسط و موصل افتاده و بر و بحر و جبل هم نزدیك الخ :

این مطالب که در متن ، در باب موقعیـّت بغداد ، مذکورگردیده، در کامل ابن‌اثیر هم بطور مبسوط ، مندرج است (جلد ۵ص۵۵۷ ببعد) .

ص۱۰۷ س ۱۷ ـ امام صاحب‌رأی ، ابوحنیفه‌خشت‌هارا می‌شمردالخ.

اینکه‌مؤلف‌مینویسدکه‌شمردن‌خشتها به‌قصب‌جهت‌اختصاروتخفیف ازمخترعات‌امام اعظم ابوحنیفه است، این موضوع‌را خطیب هم در تاریخ

بغداد (جلد۱ ص۷۱) آورده‌است امّا ناشر آن کتاب درحاشیه قیدکرده‌که ابوحنیفه با منصور روابط حسنه‌نداشت وحاضرهم‌نبود که مأمور شمردن خشتهای‌بغداد گردد زیرا که منصور را برای خلافت و امامت مسلمانان صالح وشایسته نمیدید واورا فاسق میدانست و بهمین‌مطلب یعنی عدم صفا و محبت، بین منصور و ابوحنیفه ، زمخشری هم درکشّاف ذیل‌تفسیر آیهٔ (ولاینال عهدی الظّالمین) صریحاً و واضحاً اشاره کرده و از قول امام اعظم چنین نوشته است که (لواراد وابناء مسجد وارادونی علی عد آجرة لما فعلت) کشّاف جلد ۱ ص ۷۴ مصر ـ مطبعهٔ شرفیّه .

ص ۱۰۹ س ۴ـ سفاح‌از این‌سخن‌خجل‌شد و تا زنده بود ، دیگر سخن محمدبن عبدالله نگفت الخ .

این مطلب عیناً درمقاتل‌الطّالبییّن‌هم‌آمده (ص۱۷۴چاپ‌سیداحمدصقر)

ص ۱۰۹ س ۷ ـ منصوربفرمود تا همهٔ اولادحسن‌وحسین رابندکردند و همه را به عراق فرستاد الخ .

این مطلب با نوشتهٔ ابن‌اثیر منافات دارد زیرا که منصور بااولاد حضرت حسین علیه‌السلام کاری نداشت و آنان‌راآزادگذاشته‌بودنگرانی خاطر آن خلیفهٔ بیدادگر وسفاك منحصراً ازاعقاب‌حضرت مجتبی‌سلام‌الله علیه بود و ریاح که از طرف منصور مأمور گرفتن عبدالله محض و سایر افراد بنی‌حسن بودآنانرا تحت زنجیرکشید و بنا به دستور همان خلیفه به طرف عراق فرستاد ، تفصیل را رجوع کنید به ابن اثیر (جلد ۵ از ۵۲۱ ببعد)

ص ۱۰۹ س ۱۲ ـ چون‌منصور اورابدید گفت‌دیباج اصفر توئی‌الخ.

در ابن اثیر جلد ۵ (ص۵۲۶)بجای اصفر اصغر آمده و اضافه

میشود که به محمدبن‌عبدالله عثمانی هم بمناسبت‌جمالی که داشت ،دیباج میگفتند (همان جلد ص ۵۲۵) و این داستان که معرف کامل خشونت‌و قساوت منصور دوانیقی است در مقاتل ابوالفرج هم بشرحی که در متن آمده مذکور است (چاپ سید احمد صقر ص ۲۰۰)

در باره قتل محمددیباج روایت دیگری هم در انساب الاشراف بلاذری مندرج است که اینك بذکر آن میپردازیم وآن اجمالا عبارت از اینست همین که خبر طغیان و خروج النفس‌الزکیه‌بسمع‌منصوررسید فرمان داد محمد دیباج را گردن زدند و سر اورا هم به هند فرستادند و شهرت دادند که آن سرالنفس الزکیّه است و اضافه میشود که صاحب ترجمه برادر مادری عبدالله‌بن حسن بن‌حسن بوده است (ص۱۱۰-۱۱۱- جزءِ ۵ چاپ بغداد)

همان صفحه س ۱۵ - علی بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب غائب بود اتفاقاً همان وقت برسید الخ .

این سید متعصب و عالیمقام‌که اورا علی‌الخیر و علی‌الاغرّ و علی العابد هم گفته‌اند اخبارش در مقاتل ابوالفرج مذکور گردیده امّااینکه خود رابه منصور معرفی کرده‌و با اقوام و بنی اعمام‌خود دریکجازندانی گشته است ، این مطلب در مقاتل که بدان اشاره رفت بنظرم‌نرسید بلکه وی مطابق نوشته ابوالفرج در مدینه خود را به ریاح ، حاکم منصور ، معرّفی کرد و با اقارب خود محبوس گردید و بالاخره در سال ۱۴۶ از دنیا رفت (ص۱۹۰چاپ‌سیداحمدصقر)

همان صفحه س۱۹ - خروج محمدبن‌عبدالله‌المحض المعروف به‌النفس الزکیه الخ .

نظر بکثرت زهد وعبادت اورا النفس الزکیه میخواندند (مسعودی

جلد۲ص۶۹چاپ‌محمدمحیی‌الدین‌عبدالحمید) وی علاوه بر زهدو عبادت شاعر هم بود و نمونه‌اشعارش‌را مرزبانی‌در معجم‌الشعراآورده (ص۳۵۳) منصور نظر به کینه‌ایکه در حق وی میورزید از راه تحقیرواهانت اورا (محمّم) میگفت (ابن‌اثیر جلد ۵ص۵۳۳) و این کلمه بطوریکه ابن‌اثیر در نهایه تصریح کرده بمعنی (رو سیاه) است . خلاصه در باب اخبار النفس الزکیه. نیز رجوع‌گردد به وافی صفدی‌جلد۳ ص۲۹۷ چاپ‌افست.

ص ۱۰۹ س ۲۱ ـ واین حدیث‌که : او بقی من‌الدنیا یوم ، لطول‌الله تعالی ذلك الیوم حتی یظهر فیها قائماً الخ .

بامراجعه به‌جامع‌الصغیر سیوطی این‌حدیث‌را پیدا نکردم اما در کشف‌الغمّه چاپ حقیقت (جلد ۳ ص۳۲۳) با اندك تفاوتی‌مندرج است .

ص ۱۱۰ س ۱۶ ـ وبعداز آن جهت دفع محمدبن عبدالله [1] به تدبیر مشغول شد ومیان ایشان ازجانبین مکاتبات رفت الخ .

درباب متن این‌مکاتبات که هم جنبهٔ تاریخی دارد وهم جنبهٔ‌ادبی رجوع‌گردد به‌کامل ابن‌اثیر (جلد ۵ ص ۵۳۶ الی ۵۴۲) و عقدالفرید (جلد ۵ ص ۷۴ ـ ۸۵ چاپ قاهره ۱۹۶۵) .

ص ۱۱۰ سطر ۱۸ ـ ودرمقامی که آنرا ، احجار الزیت ، میگویند نزدیك مدینه ، بهمرسیدند الخ.

بنا باظهار یاقوت، درهمین احجارالزّیت نماراستسقا هم برگزار میشد (معجم‌البلدان)

۱ـ محمدبن عبدالله درموقع خروج ، خطبه‌ای خوانده‌است بسیار فصیح ومتن‌آنرا میتوانید درذیل امالی قالی ص ۱۲۰ مطالعه نمائید .

همان صفحه سطر آخر ـ خروج ابراهیم قتیل باخمری الخ .

نام باخمری که درقصیدهٔ تائیّهٔ دعبل[۱] هم آمده ، جائی است که میان واسط و کوفه قرارگرفته ، اما به کوفه نزدیکتر از واسط است و به‌تصریح یاقوت ، قبر ابراهیم ، درزمان وی مزار بوده .

مطلبی‌که در زندگانی ابراهیم باید بدان‌یادآوری شود اینست‌که وی در ادب و لغت وشعرشناسی مهارت فراوانی‌داشته ودیوان‌مفضّلیّات که امروز درمیان اهل‌ادب مشهور ومحل مراجعهٔ آنان‌است ازمختارات و منتخبات اوست واینك خبری‌که دراین مورد درمقاتل‌الطالبیین ، نقل شده دراین‌مقام آورده میشود : «درآن هنگامی که ابراهیم در خفا بسر میبرد وقتی چنان شدکه برمفضّل ضبی که ـ اززیدیّه بود ـ درآمد و بدو گفت : قدری ازآن کتابهائی که داری ، بیاور تا در آن بنگرم که سینه‌ام تنگ شده ، مفضّل پاره‌ای ازاشعار عرب بنزد او آورد وابراهیم ازمیان‌آنها چند قصیده انتخاب‌کرد و دردفتری‌جداگانه آنهارا یادداشت کرد ، مفضّل‌گوید، جون ابراهیم کشته شد ، من آن قصائد را که جمعاً هفتاد قصیده بود ، بیرون‌آورده وبخود نسبت‌دادم وبنام«اختیار المفضّل» معروف شد ، ومن قصائد دیگری برآنها افزودم و جمعاً (۱۲۸) قصیده شد» نقل‌از ترجمهٔ مقاتل الطالبیّین بقلم‌سیدهاشم‌رسولی‌محلاّتی‌ص۳۱۵ چاپ کتابفروشی صدوق .

۱ـ وقبر بأرض الجوزجان محله　　و قبر بباخمری لدی الغربات

مراد ازقبری‌که درارض‌جوزجان واقع‌شده، قبریحیی بن‌زیداست که درزمان‌ولیدبقتل رسید (مقاتل ابوالفرج از ص ۱۵۲ ببعد . چاپ سید احمد صقر) .

خلفای عباسی به قصائد مفضّلیّات اهمیت‌فراوانی قائل بودند و شرح این‌مطلب ومخصوصاً توصیه‌ای‌که منصوردربارهٔ این‌قصائدبرمفضّل کرده ، درذیل امالی قالی ص ۱۳۰ ، بطور مبسوط مندرج است (چاپ مصر ۱۹۵۳) .

موضوعی‌که اشاره‌بدان ضرورت‌کلّی‌دارد اینست که بشّاربن برد هم ازطرفداران و مدّاحان ابراهیم‌بن عبدالله بوده وقصیدهٔ میمیّهٔ وی‌که سخت مشهوراست درمدح‌صاحب‌ترجمه‌است‌که بەمطلع‌زیرآغاز میشود:

اباجعفر ما طول عیشٍ بدائم ولاسالم عمّا قلیل بسالم

منتهی پس‌از قتل ابراهیم ، شاعر از ترس . مطلع قصیده را تغییر داده ودراول آن کنیهٔ منصور را که ابوجعفر باشد قرار داده‌است (اغانی‌جلد ۳ ص ۲۱۳ طبع دارالکتب) و در بارهٔ این چکامهٔ شیوا قول دیگری هم هست‌که میتوانید آنرا درهمان جلد ص (۱۵۶) ملاحظه نمائید .

ابیاتی‌که دراین قصیده درباب فواید و اهمیت مشورت گفته شده درحدّ خود بی‌نظیر وما اینك آنها را بمناسبت‌اینکه دارای‌مضامین‌عالی است درزیر میآوریم :

اذا بلغ‌الرّأی المشورة فاستعن برأی نصیحٍ او نصیحة حازم
فلاتجعل‌الشّوری‌علیك‌غضاضةً فانّ الخوافی قوّة للقوادم
وماخیر کفّ امسك‌االغلّ‌اختها وماخیر سیف لم یؤیّد بقائم

(اغانی جلد ۳ ص ۱۵۷ طبع دارالکتب) .

ص ۱۱۱ س ۱۰ ـ منصورگفت : اگر من نیز نه این خواستم مادر موسی طالقه باشد وسوگند منصور این بود و بس الخ

این مطالب که درمتن آمده عیناً در مقاتل ابوالفرج هم آمده

(رجوع شود به‌چاپ سید احمد صقر ص ۳۵۲) اما ابن اثیر درکامل این سخنان را درضمن اخبار النفس الزکیّه آورده‌است (جلد ۵ ص ۵۵۰) .

ص ۱۱۲ س ۵ ـ سلیمان درحق برادر شفاعت‌کرد منصور اورا امان داد و نامه باو نوشت الخ .

کاتب این امان نامه ابن المقفع بود و چون وی در تحریر آن امان نامه تأکید و مبالغهٔ زیاد بکار برده بود موجبات رنجش منصور را ازخود فراهم آوردّ وبالأخره به‌تفصیلی‌که نوشته‌اند منتهی بقتل‌وی گردید (رجوع‌شودبه‌شرح‌حال ابن‌المقفع بقلم‌مرحوم‌عباس‌اقبال چاپ‌ایرانشهر)

ص ۱۱۲ س ۱۱ ـ درنفس منصور ازابومسلم آزاری‌بود الخ .

برای اطلاع ازاین آزار ورنجشها رجوع‌گردد به کامل ابن‌اثیر (جلد ۵ ص ۴۶۸) .

ص ۱۱۲ سطر ۱۴ ـ منصور یکی از معتمدان خویش بفرستاد الخ .

اسم این‌معتمدرا ابن‌اثیر ابوالخصیب ضبط‌کرده (جلد۵ص ۴۶۹)

ص۱۱۲ سطر ۱۵ ـ من در دماءِ مسلمانان امینم ودراموال‌خائنم‌الخ

ترجمهٔ عبارتی‌است‌که درابن‌الاثیر آمده: انا امینٌ علی‌الدماء ، خائنٌ فی‌الاموال (جلد ۵ ص ۴۶۹) .

ص۱۱۴ س۱۳ ـ وابومسلم عذرمیخواست وهریك‌را وجهی‌میگفت‌الخ

جوابهای محکم و متینی‌که ابومسلم در مقابل اعتراضات منصور گفته ازقسمتهای خواندنی تاریخ ابن‌اثیر است رجوع گردد به (جلد ۵ ص ۴۷۵ ـ ۴۷۶) . اضافه میشود که ابومسلم فاضل‌وشاعر بود ویك‌قطعه از اشعار او را ابن‌اثیر نقل کرده که عیناً نظر باهمیتی که دارد درزیر درج میشود :

قد نلت بالحزم و الکتمان ما عجزت عنه ملوك بنی ساسان اذ حشدوا
مازلت اضربهم بالسیف فانتبهوا من رقدة لم ینمها قبلهم احد
طفقت اسعی علیهم فی دیارهم و القوم فی ملکهم بالشّام قد رقدوا
و من رعی غنماً فی ارض مسبعةٍ و نام عنها تولّی رعیها الاسد[1]

خلاصه ابومسلم را بوضعی که درمتن تجارب السلف مذکور گردیده کشتند و خطبه ایکه منصور بعد از قتل وی خوانده است بسیار فصیح بوده و مبرّد در کتاب (الفاضل) آنرا نقل کرده است (ص ۵۸ ـ ۵۹ چاپ و تصحیح عبدالعزیز میمنی استاد دانشگاه لاهور).

ص ۱۱۵ س ۶ ـ خلع کردن منصور عیسی بن موسی را[2] از ولایت عهد الخ.

عیسی بن موسی که به تصریح ابوالفدا درسال ۱۶۷ فوت کرده (جلد ۳ ص ۱۵) شاعر بوده و اشعاری که دربارهٔ نقض عهد و مذمت منصور گفته بسیار مؤثر و فصیح بوده و مرزبانی درمعجم الشعرا آنهارا نقل کرده است (ص ۹۶) وما من باب نمونه یك قطعه از اشعار او را در اینجا میآوریم:

اینسی بنو العباس ذبی عنهم بسیفی و نار الحرب ذاكٍ سعیرها
فتحت لهم شرق البلاد و غربها فذلّ معادیها و عزّ نصیرها
و لاحت منار الملك فی طرق الهدی و قد طال من طول الضّلال دثورها

تا آنجاکه گوید:

۱ـ درباب ابومسلم وهمین قطعه که ثبت گردید نیز رجوع گردد به حیات الحیوان دمیری جلد ۱ ص ۸ ذیل مادهٔ اسد.

۲ـ ملقب به (فحل بنی عباس) وافی صفدی جلد ۳ ص ۲۹۷.

فلمّا وضعت الأمر فی مستقرّه ولاحت به شمس تلألأ نورها

دُفعتَ عن الحق الذی استحقّه وسارت باوساق من الغدر عیرها

ودر قطعهٔ دیگر خطاب به‌منصور چنین‌میگوید :

اتهضمنی حقّاً تراه مؤخّراً بحکم الهی حین صیّرت مقدّماً

سننتَ انتقاض العهد فاصبر لمثله بنقضك من عهدی الذی کان ابرما

ص ۱۱۵ س۸ - وچون مهدی پسرمنصور دررسید بحکم آنکه (المرء مفتون بابنه وشعره) الخ .

این عبارت درامثال وحکم بدون‌نام قائل آن‌مندرج واضافه‌میشود که در رسیدن بمعنی بالغ و مکلّف شدن است .

ص ۱۱۶ س ۱۰ - سبب بناء رصافه الخ .

رصافه (بضم را) منحصر بفرد نبوده بلکه هشت‌شهر درعالم‌اسلامی بنا گردیده ، مسمّی به (رصافه) که شرح و وصف آنها را یاقوت در معجم البلدان آورده است اما رصافهٔ بغداد درجهان‌اسلامی شهرتی‌بهمزده وحتی مسجد جامع آن که به‌فرمان‌مهدی ساخته‌گردیده ازجامع‌منصور بزرگتر و زیباتر بوده‌است وجمع کثیری ازخلفا درآنجا مدفون‌گشته‌اند (ترجمه به‌اختصار ازمعجم البلدان) وهمین رصافه است‌که درشعرعلی‌بن الجهم به‌نام آن تصریح‌گردیده .

عیون المها بین الرّصافة و الجسر جلبن الهوی من حیث ادری ولاادری

ودرقصیده‌ای ازمروان‌بن ابی‌حفصه‌که درآنجا مهدی‌را می‌ستاید و به اخذ بیعت از مردم در بارهٔ هادی اشاره میکند باز لفظ رصافه دیده میشودکه بدون تردید همین رصافهٔ بغداد است :

عقدت لموسی بالرّصافة بیعةً شدّ الا له بها عری الأسلام

مراد ازموسی ، هادی خلیفهٔ رابع ازآل عباس است .

ص ۱۱۶ س ۱۱ ـ روزی باقثم‌بن عباس دراین معنی مشاورت کرده وگفت : الخ .

قُثم در ۱۵۹ ازدنیا رفته ومادام‌که منصور زنده بود ازطرف وی حکومت یمامه را داشت ودرآن زمان‌که خلافت به مهدی انتقال یافت اورا معزول‌گردانید (اعلام زرکلی جلد ۶ ص ۲۹) .

همان صفحه س ۲۱ ـ ودر سنهٔ ثمان وخمسین ومائة ، منصور به حج رفت ودروقت احرام وفات یافت الخ .

به‌تصریح سیوطی درتاریخ‌الخلفا میان حجون وبئر میمون جسد منصور را بخاك سپردند و سلم خاسر دراین مقام گفته‌است :

قفل‌الحجیج وخلّفوا ابن‌محمد رهناً بمکة فی‌الضریح الملحد

شهدواالمناسك کلّها و امامهم تحت الصّفائح محرماً لم‌یشهد

(ص۲۶۳ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۱۱۷ س ۱۰ ـ ابوایوب موریانی الخ .

اگرچه مؤلف تجارب‌السلف علت قتل موریانی(سلیمان)را شرح داده اما روایتی درابن‌اثیرمنقول‌است‌که ازآنجاسبب‌واقعی قتل این‌وزیر بدست می‌آید وآن اختصاراً عبارت‌ازاین‌است‌که وزیرمذکور پسرمنصور را که نام وی جعفر بود و داستان آن پسر و کیفیت ورودش به خدمات دولتی درکامل آمده است ، بدون مجوّز به‌قتل آورده ومنصورهم پس‌از اطلاع‌ازوقوع‌امر، مقدمات قتل ونکبت او را فراهم‌ساخته‌است ، تفصیل را رجوع‌کنید به جلد ۵ ابن‌اثیر ص ۶۰۹ .

همان ص س ۱۷ - ابن‌شبرمهٔ قاضی گفت الخ .

نامش عبدالله و در ۱۴۴ مرده ، وی از طرف منصور قاضی سواد کوفه و بسیار خوش‌خلق وشاعرهم بود (تاریخ‌کوفه ص۲۱۶)

ص ۱۱۸ س ۱۴ - بفرمود او را و اقارب او را تمامی بکشتند الخ.

درابن خلکان مسطوراست که اموال موریانی را مصادره کردند و شکنجه‌اش‌دادند وبالأخره درسال ۱۵۴ به‌اجل‌طبیعی مرد (جلد۲ص۱۴۴ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) برای اطلاع از (دُهْن ابی‌ایوب) که درمتون تواریخ بچشم میخورد رجوع گردد به ابن‌خلکان (جلد۲ ص ۱۴۳) و ثمارالقلوب (ص ۲۰۱) چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم و تاریخ طبرستان ص ۱۸۶ چاپ عباس اقبال .

ص ۱۱۸ س ۲۳ - کنیه و نسب او، ابوالفصل ربیع بن‌یونس بن‌محمدبن کیسان است وکیسان ابوفروه مولای‌عثمان بن‌عفان بوده است الخ .

وانّما لقّب ابافروةٍ لفروةٍ کانت علیه حین سبی (فتوح البلدان ص۲۴۹) واین ابو فروه در یوم الدّار حاضر و شریك جرم بوده و بلاذری درکتاب‌خودبه‌همین‌موضوع‌اشاره‌کرده‌است (همان‌صفحه) ومؤلف الفخری نوشته ، وابوفروة خرج علی‌عثمان یوم الدّار وکفاه بذلك عاراً. خلاصه در باب ربیع‌بن‌یونس رجوع‌شود به جلد دوم ابن‌خلکان ص۵۵ چاپ محمد محیی‌الدّین عبدالحمید .

ص ۱۱۹ س ۳ - آنمردگفت: تومعذوری که‌حلاوت‌پدران نمی‌شناسی‌الخ

این سئوال وجواب بنابه‌تصریح‌ابن‌خلکان بایك نفر هاشمی‌صورت گرفته است (جلد ۲ ص ۵۷ چاپ محمدمحیی‌الدّین عبدالحمید).

همان صفحه س ۱۰

وان ولا کیسان للحارث الذی ولی زمناً حفرالقبور بیثرب الخ

ولی به فتح اول و دوم ، مقلوب ولی است به فتح اول و کسر دوم و معنی آن (قام بالامر و تولاّه) رجوع کنید به مقدمهٔ جهانگشای جوینی-بقلم مرحوم محمد قزوینی .

همان صفحه س ۱۶

اتروض عرسك بعدما هرمت ومن العناء رياضة الهرم الخ

این شعر که نام گوینده‌اش معلوم نیست در حماسهٔ بحتری (ص۳۷۲) آمده و در آنجا به‌جای (هرمت) عمرت چاپ گردیده است (مصر ۱۹۲۹ - طبع کمال مصطفی) و نیز رجوع شود به شرح مقصورهٔ ابن درید از خطیب تبریزی ص۱۸۶ و سایر مراجع که در همان صفحه ذکر شده است در خاتمه محض تکمیل مطلب ، اضافه می‌شود که این قصّه به‌تمامها و ترجمهٔ اشعاریکه در متن تجارب السّلف آمده در فرج بعدالشّده، نقل گردیده است با بعضی اضافات (ص۸۹ چاپ کتاب فروشی علمیّهٔ اسلامیّه) .

ص ۱۱۹ س ۱۸ - العبد عبدكم والامر امركم الخ .

شعر از سحیم بن وثیل معروف به عبد بنی الحسحاس است که بالأخره دراثر تعشّق به زنان موالی و اربابهای خود بقتل رسیده است (ثمارالقلوب ذیل مادّه وضّاح الیمن) و علت انشاد این شعر به انضمام ماقبل و مابعد آن آن درکتاب جهشیاری آمده‌است (ص۹۷ مصر ۱۳۵۷) .

ص ۱۱۹ س ۲۳ - و نخواست که درروی منصور بگوید خلاف است الخ

خلاف نام عربی درخت معروف بیداست و این کلمه در شعر ابی سعید رستمی که ازشعرای یتیمة الدّهر است بکار رفته :

و نوّر قُضبان الخلاف فأبرزت اصابع لم تخلق لهنّ انامل

(یتیمة الدّهر جلد۳ ص۳۰۷ چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید) .

ص ۱۲۰ س ۱۳ ـ واهل الحاد و زندقه را قهر کردی وایشان‌را بغایت دشمن داشتی الخ .

درباب تعقیب اهل الحاد وزندقه مهدی اداره‌ای تشکیل داده بود که در آنجا متهمین را استنطاق میکردند و رئیس آن اداره را صاحب الزّنادقه‌میگفتند درخصوص اطلاع‌ازاین‌مطلب‌رجوع‌شود به‌ضحی‌الاسلام جلد ۱ ص ۱۴۰ تألیف احمد امین چاپ اول و ترجمهٔ آن کتاب بقلم عباس خلیلی ص ۱۷۶ مردادماه (۱۳۱۵) .

ص ۱۲۰ س ۱۸ ـ روزی درشکار ، ازلشکر دور افتاد و خدمتکاری عمرو نام باخود داشت الخ .

عمربن‌بزیع درست‌است رجوع‌گرددبه‌تاریخ جهشیاری (ص۱۰۶) ودرابن‌اثیر عمربن ربیع ضبط‌گردیده (جلد ۶ ص ۸۳) .

ص ۱۲۱ س ۳ ـ ربیثاء الخ .

اگرچه مرحوم عباس اقبال نقلاً از الفخری ، ربیثاءرا درحاشیه معنی فرموده‌است اما محض توضیح اضافه میشودکه‌آن بروزن (هویدا) وقسمی ازماهی است‌که بانمك آغشته باشد (ترجمه از المنجد) وعبارت الفخری عیناً مأخوذ است ازابن‌اثیر (جلد ۶ ص۸۳) و نام گویندهٔ شعر به‌تصریح جهشیاری عمربن بزیع است (ص ۱۰۶) .

چیزیکه دراین‌مورد باید علاوه‌گردد اینست‌که در آن شعر لفظ (کُرّاث) بر وزن طلاّب هم آمده ، آن بمعنی سبزی معروف خوردنی است که تره می‌گویند وفصحای‌فارسی دراشعار خودآنرا به‌گندنا ترجمه کرده‌اند خاقانی‌گوید :

روغن‌مصریّ ومشك‌تبتّی‌رادردووقت هم مزکّی‌سیر باشد هم‌معرّف‌گندنا

و(ليس بكرّاث اذا جُز ّ ، وفر) ظاهراً ازامثال سائره بوده و درکلیله هم استعمال یافته‌است .

همان صفحه س ۱۲ ـ وبعداز ابومسلم ، در صورت من آمد و مذهب تناسخ داشت الخ .

انتقال روح بعداز موت ، از بدنی به بدن انسان دیگر را تناسخ گفته‌اند (فرهنگ معین) اما درباب مقنّع ، بهترین اطلاعات را آقای عبدالحسین زرّین‌کوب ، ازکتب عمده و معتبر ، التقاط کرده و در تاریخ ایران بعداز اسلام گنجانده است (ص۴۸۱ چاپ ادارهٔکل نگارش وزارت آموزش و پرورش ـ تهران ۱۳۴۳ شمسی) .

ص ۱۲۲ س ۱۳ ـ ومحبت او دردلها راسخ‌گشت الخ .

وصایای منصور را درحق مهدی ، ابن‌اثیر هم‌آورده ومحتوی‌است برنکات و دقایق بسیار مهم وآموزنده (جلد ۶ ازص ۱۷ ببعد) .

همان صفحه س ۱۴ ـ وفات مهدی به ما سبذان بود الخ ،

ماسَبَذان(به‌فتح‌سین وبا) بوده ویاقوت نقلاً ازسفرنامهٔ مسعَربن مهلهل‌خزرجی مینویسدکه درقرن۴ ازقبر مهدی اثری‌برجای‌نمانده‌بود. و معتمد الدوله فرهاد میرزا در زنبیل گوید : این لفظ در اصل ماست‌بندان بوده وچون بلوك علف‌خیزاست‌همیشه گاو وگوسفند درآنجا چرا میکردند و دوغ و ماست و روغن از آنجا میآوردند که بمصرف کارخانهٔ اکاسره میرسید (نقل باختصار ص ۲۰۳) .

س ۱۲۲ س۱۸ ـ مهدی ندانسته ازآن‌طعام‌بخورد وبمرد درسنهٔ تسع وستین ومائة الخ .

در النجوم الزاهره در باب فوت مهدی (جلد ۲ ص ۵۸) چنین

آمده : اَکَل ابخاصاً فصاح جوفی ، جوفی، ومات من الغد بقریةمن قری ماسبذان . ابخاص جمع بخص و آن بمعنی گوشت فاسد وگندیده است ،

اقوال دیگری هم درباب فوت این خلیفه درتواریخ ضبط کرده‌اند که همهٔ آنها را درکامل ابن‌اثیر میتوانید ملاحظه کنید ازجمله نوشته‌اند که فوت مهدی براثر خوردن گلابی مسموم بوده (جلد ۶ ص ۸۲).

ص ۱۲۲ س ۱۸ - وابوالعتاهیه صفت کنیزکان او کند الخ.

نامش اسمعیل ودر ۲۱۱ وفات یافته زهدیّات این شاعر در غایت اشتهار است اخبارش را دراغانی طبع دارالکتب جلد ۴ بخوانید .

س ۱۲۲ س ۲۰ - رحن فی‌الوشی واقبلن علیهن مسوح الخ .

تفصیل این‌اشعار درجلد دوم عصرالمأمون ص ۳۷۱-۳۷۲ مسطور و بقدری آن اشعار مؤثر گفته شده است‌که هرون پس از استماع آنها شروع به نوحه وزاری‌کرده و بالتّبع اهل مجلس هم متأثرگشته‌اند .

ص ۱۲۳ س ۵ - ابوعبیدالله معاویة بن یسار الخ .

وفات این‌وزیر به‌تصریح ابن‌اثیر درسال۱۶۹ اتفاق افتاده (جلد۶ ص ۹۵) وعلاوه میگرددکه صاحب ترجمه شاعرهم بوده ومبلغی ازاشعار اورا مرزبانی درمعجم‌الشعرا نقل‌کرده است درآن اشعار بر غدر ومکر آل‌عباس اشاره نموده و ما محض مزید فائده چند بیتی از آنها را ذیلاً می‌آوریم :

لله دهرٌ اضعنا فیه انفسنا	بالجهل لوانّه بعدالتّهی عادا
افسدت‌دینی بأصلاحی‌خلافتهم	و کان اصلاحها للدّین افساداً
ماقرّبوا احـداً الاّ و نیّتهم	ان یعقبوا قربه بالغـدر ابعادا

(ص ۳۱۵) .

ص ۱۲۳ س ۱۱ - وازآن جمله ، یکی‌آنکه درغله ، خراج‌را به‌مقاسمه مبدل گردانید الخ .

مقاسمه تعیین مقدار مالیات بوسیلهٔ تعیین سهم معین ازمحصول . این‌ترتیب‌که‌آنرا درایران بهرهٔ مالکانه میگفتند تا قبل‌ازاجرای قانون اصلاحات ارضی درتمام دهات آذربایجان معمول بود .

ص ۱۲۴ س آخر - مهدی یکی از حاضران را بفرمود تا اورابکشت بی‌هیچ بینهٔ شرعی وعرفی الخ .

این داستان رقت‌آور درکامل ابن‌اثیرهم‌آمده‌است (جلد۶ص۵۳)

ص ۱۲۵ س ۱۸ - ویعقوب مذهب‌تشیع ورزیدی ودرمبدءِ کار هوای پسران عبدالله‌بن حسن‌داشت الخ .

دراین‌باب رجوع‌گردد به تاریخ جهشیاری ص۱۱۴ - مصر۱۳۵۷.

ص ۱۲۶ س ۸ - داود ، دراوقات فرصت ، مهمانی عرضه میداشت الخ

تصور میرودکه یعقوب‌بن داود درست باشد والله اعلم .

ص ۱۲۷ س ۵ .

یعقوب قدصدر العفاة وکلهم مثـن علیـك ببـرك المنتـاب
فحبستنی و حسبتنی کمـونة نبتت لزارعها بغیرشـراب الخ

ضبط این اشعار با ضبط دیوان شاعر اختلاف فاحش دارد امامخل معنی نیست ، رجوع‌شود به جلد اول دیوان بشّار (ص ۱۶۱ طبع محمد طاهربن عاشور وباتعلیقات محمدرفعت فتح‌الله ومحمد شوقی امین -قاهره- ۱۳۶۹) وبرای توضیح معنی بیت دوم مینگاریم که کمّونه به‌معنی‌زیره بوده وگویند زیره‌آب نمیخواهد ، بلکه با وعدهٔ امروز و فردا ، موقع درو آن فرا میرسد و محصول را برمیدارند .

شاعری گفته :

امید خورش به‌بود ازخورش — به‌وعده بود زیره را پرورش[1]

و ارسال الکمون الی کرمان از امثال سائره بوده وکنایه است ازعمل لغو و باطل .

ص ۱۲۷ س ۹ ـ یعقوب گفت : ای ابامعاذ ، این ابیات نزدیکتر به هجو ازآن ماندکه به‌مدح الخ .

ابومعاذ ، کنیهٔ بشّاربن برد بوده وچون دراوان کودکی حلقه‌ای به‌گوش خود داشت او را مُرَعَّث لقب داده‌اند (رجوع شود به ابن خلکان جلد ۱ ص ۲۴۸ چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید) اخبار شاعر را بطور تفصیل میتوانید دراغانی جلد ۳ ص۱۳۹ طبع دارالکتب ملاحظه نمائید .

ص۱۲۷ س ۹ ـ بشار گفت : آری ، خداوندان شعر این نوع ازسخن را استبطاء واستعطاف خوانند الخ .

در کتب بدیع از این صنعت بدیعیه ، ذکری بمیان نیاورده‌اند با مراجعه به انوار الرّبیع تألیف سیدعلیخان مدنی صنعت مذکور درآنجا دیده نشد ، گذشته از این موضوع ، مطلبی را که صاحب تجارب السلف درمتن کتاب آورده است در مآخذ معتبر ازقبیل اغانی و نکت الهمیان صفدی وابن خلکان وغیره از آن خبرو روایت هم اثری و نشانی بنظر نرسید شاید این نوع صنعت بدیعی از مقولهٔ حسن طلب باشد که مرحوم شمس العلمای قریب گرکانی شرح آنرا درابدع البدایع ص۲۷۰ عنوان کرده‌است.

۱ـ این‌دو بیت عربی چون بامطلب مورد بحث بی‌ارتباط نیست دراینجا نوشته میشود :

یامن یجدد لی منه المواعید — و بابه دون ما املت مردود

لاتجعلنی ککمون بمزرعة — ان فاته الماء اغنته المواعید

ص۱۲۷ س ۱۲ ـ یعقوب پیش مهدی درحق بشار سعی میکرد تاآنگاه که بشار را بکشت الخ .

قتل بشّار بنا به تصریح ابن‌خلکان در۱۶۷ اتفاق افتاده وآن‌هجو که موجب کشتن وی گردیده دروفیات‌الأعیان و ابن‌اثیر جلد ۶ ص ۸۶ مندرج است .

ص ۱۲۷ س ۱۳ ـ وازیعقوب روایت‌کنندکه او گفت : روزی درایام وزارت من مهدی مرا بخواند الخ .

این مطلب‌که خود یعقوب راوی آنست ، تماماً ترجمه است از کامل ابن‌اثیر جلد ۶ ص ۷۱ و نیز رجوع شود به نکت الهمیان صفدی ص ۳۰۹ ـ ۳۱۱ ذیل اخبار یعقوب‌بن داود ـ مصر ۱۹۱۱ .

ص ۱۲۸ س ۸ ـ همان لحظه بفرمود تا عقود و دروب او بگرفتندو علوی را بدست‌آوردند الخ .

دروب که جمع درب است بمعنی دروازه بوده و دروب الشّام در کتب جغرافی و تاریخ دیده میشود اما معنی‌عقودرا دراین‌مقام نتوانستم بدست‌بیاورم اگرپیداشد ان شاء الله در قسمت‌استدراکات علاوه خواهدشد.

همان صفحه س ۱۶ ـ فرمود اورا به مضیق برید ، پس مرا به‌چاهی دور فروگذاشتند الخ .

شاید مطبق بر وزن محسن درست باشد و آن به‌معنی زندان زیرزمینی‌است وعبارت ابن‌اثیر وصفدی مؤید این حدس است (فحبست فی‌المطبق) جلد ۶ کامل ص ۷۲ و در نکت الهمیان گوید : (و احبسوه فی‌المطبق) ص ۳۱۱ .

همان صفحه س ۱۸ ـ وهرروز قوتی میدادند الخ .

آن‌قوت عبارت‌بود ازیك‌کوزه‌آب ویك‌گرده نان (نکت الهمیان ص ۳۱۱) .

همان صفحه س ۲۱ - مرا درحمامی بردند وچون برآمدم شرط قلم وتعطیر بجای‌آوردم الخ .

مراد ازقلم چیدن ناخن وتقلیم الأظفار معروف است.

ص ۱۲۹ س ۷ - گفتم : یا امیرالمؤمنین ، در من صلاحیت کاری نمانده ، مجاورت حرم کعبه میخواهم الخ .

این مطلب را ابن‌اثیر هم نوشته (فسرت الی‌مکه قال : فلم تطل ایامه بها حتی مات) جلد ۶ ص ۷۲ . اضافه میشود که صلاحیت را که مصدراست بایدباتخفیف یا خواند نه باتشدید آن که فعلاً به تلفظ غلط در میان مردم معمول است .

همان صفحه س ۱۱ - بعدازآن یعقوب به مکه رفت و مجاور شد و پس‌از اندك مدتی درگذشت درسنهٔ ست وثمانین و مائة الخ .

بطوریکه درسطور بالا نقلاً ازابن‌اثیر درج‌کردیم اقامت یعقوب درمکه چندان طولی‌نکشید وبعداز اندکی وفات یافت اماصفدی درنکت‌الهمیان وفات اورا درسال ۱۸۷ ضبط کرده است مطلبی‌که در آخر این حاشیه، اشاره بدان لازم است اینست‌که یعقوب طبع شعر داشته ومبلغی ازاشعار اورا مرزبانی درمعجم‌الشعرا آورده است (ص ۳۹۹ چاپ‌عبدالستاراحمد فرّاج) وما محض نمونه دو بیت از شعرهای او را ذیلاً نقل مینمائیم :

وزع‌المشیب شراستی‌وعُرامی　　ومری الجفون بمُسبل سجّام

وصبغت ماصبغ الزمان فلم‌یدم　　صبغی و دامت صبغة الأیام

ص ۱۲۹ س ۱۳ - فیض‌بن ابی‌صالح الخ .

راجع به سابقهٔ این‌وزیر رجوع گردد به‌جلد ۶ ابن‌خلکان طبع محمد محیی‌الدین عبدالحمید ص۲۵ ذیل‌اخبار یعقوب‌بن داود ومن‌باب اطلاع افزوده میشودکه کنیهٔ فیض ابوجعفر وابتدااز‌غلامان‌عبدالله‌مقفّع

بوده است (همان صفحه وهمان جلد) .

ص ۱۲۹ س آخر ـ وحمانی شاعر گفته الخ .

این‌شاعر ازقبیلهٔ بنی‌حمّان بوده ونام وکنیه‌اش را جهشیاری در الوزراءِ والکتّاب (ابوالأسد نباتة التمیمی) درج کرده است (ص۱۲۳ ـ مصر ۱۳۵۷) .

ص ۱۳۰ س ۶ ـ واو بعداز همه میرفت ورشاش‌آب وگل بردیگران میزد الخ .

بقرینهٔ عبارت «قبل‌ازهمه» صحیح به‌نظر میرسد نه بعداز همه ، واین‌مطلب عیناً درکتاب جهشیاری آمده و ما عین عبارت همان کتاب را ذیلاً میآوریم : خرجوا من‌دار الخلیفة منصرفین الی‌منازلهم فی‌یوم‌وحلٍ فتقدّم‌الفیض الخ (ص ۱۲۳) .

این وزیر که او را با صفت کبر و نخوت معرّفی کرده‌اند ظاهراً دوراز صحّت بوده بلکه شخصی بوده‌است مبادی آداب وکریم وازیحیی برمکی منقول است‌که گفته : کان یعلّم الناس الکرم (ابن‌خلکان جلد ۶ حواشی ص ۲۵ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۱۳۰ س ۹ ـ وبا رسول گفت : بگوی به‌این و امثال این مستحق چنین مرتبه شدم الخ .

این‌داستان‌عیناً منتهی باتوضیحی‌کامل درکتاب جهشیاری ص۱۲۴ هم نقل گردیده است .

ص ۱۳۰ س ۱۲ ـ گفت : سیده ، ام‌جعفر ، زبیده . فلان‌کس‌را بصد هزار دینار که مال ضمان براو باقی ، محبوس کرده‌است الخ .

زبیده‌در۲۱۶فوت‌کرده‌ونام‌اصلی‌وی(امةالعزیز)بوده‌بعداً‌جدّش‌منصور دوانیقی‌اورا باهمین‌لقب‌زبیده ملقّب‌ساخته‌است بجهت‌نضارت‌وطراوتی‌که

در وی دیده بود خلاصه زنی بود نیکوکار و اخبارش را ابن خلکان نقل کرده است (جلد دوم ص ۷۰ طبع محمد محیی الدین عبدالحمید).

ص ۱۳۱ س ۴ - اورا به‌یاران او سپارند الخ .

این‌داستان درتاریخ جهشیاری هم آمده‌است (ص۱۲۴) .

ص ۱۳۱ س ۱۴ - هادی مردی بیداردل وکریم و زیرك و غیور و شدیدالبطش و دلیر و صاحب عزم و حزم بود عبدالله مالك خزاعی صاحب شرطهٔ هادی گفت الخ .

علاوه براین محاسن‌که هندوشاه‌بن سنجر بدو نسبت میدهد وی شاعر هم بود واشعاری که خطاب به هارون وقتیل فخ گفته بسیار فصیح بوده ومرزبانی درمعجم الشعرا آنهارا آورده‌است (ص۲۸۹) واماداستان عبدالله‌بن مالك خزاعی که مصنّف تفصیلاً آنرا نقل میکند عیناً درعقد الفرید وعصرالمأمون هم ضبط گردیده است نگاه کنید به عصرالمأمون جلد ۱ ص۱۰۷ و قصص‌العرب جلد ۳ ص ۷۶ .

س ۱۳۳ س ۱۸ - آنگه فرمود ، آنچه میخوردی . پیش‌آر ، رقاق‌و کامخ پیش بردم الخ .

رقاق به ضم را بمعنی نان نازك و کامخ که معرّب کامه است نان خورشی بودکه درقدیم آنرا میخوردند و مصرف میکردند و میساختند رجوع‌گردد به چهار مقاله طبع مرحوم محمد معین ص ۱۳۱ .

ص ۱۳۲ س ۲۱ - اما اشتران را محافظت‌کن تا اگر ناگاه سفری‌افتد وبدان محتاج شویم معد باشد الخ .

این داستان بدون‌کم وکسر ، ترجمه‌است از ابن‌اثیر (جلد۶ ص ۱۰۲ ـ ۱۰۳) و علاوه میشود که صاحب کامل التواریخ ، از ذکر کنیهٔ عبدالله‌بن مالك وحتی ازانتساب وی به قبیلهٔ خزاعه بکلی ساکت‌است .

ص ۱۳۳ س ۱۱ - مردم از در سرای مادرش منقطع شدند وعقلا این معنی‌را پسندیده داشتند الخ ،

دراین موضوع مصنف‌عیناً مندرجات ابن‌اثیررا ترجمه‌کرده‌است (جلد ۶ ص ۱۰۰)

همان صفحه سطر آخر - چون سررا بنهادند ، آن جماعت را دشنام داد و گفت : گوئی سر یکی از فراعنه آورده‌اند ، جزای شما حرمان است و ایشان را هیچ نداد الخ .

کأنّکم قدجئتم برأس طاغوتٍ من‌الطواغیت، انّ‌اقلّ ماأجزیکم به ان احرمکم جوائزکم ، فلم یعطهم شیئاً (ابن‌اثیر جلد ۶ ص ۹۴) نیز دراین موضوع مراجعه شود به مروج الذهب (جلد۳ ص ۲۴۸چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) خلاصه ، واقعهٔ فخّ ازهولناک‌ترین‌وقایع وحوادثی‌است‌که درعالم‌اسلام رخ داده ویاقوت درذیل مادهٔ فخّ مینویسد که (یقال لم‌تکن مصیبةٌ بعد کربلا اشدّ وافجع من فخّ) .

ص ۱۳۴ س ۲ - وبه‌حجاز آمد وبرتن پوستینی بود ودرزیر پوستین پیراهن نداشت الخ .

در ابن‌اثیر هم بهمین مسئله تصریح گردیده وآن مورّخ چنین نوشته است : «لایملك مایلبسه الاّ فرواً» جلد ۶ ص ۹۴ .

ص ۱۳۴ س ۱۰ - راوی دیگر گفته است که یکی از برامکه بر در سرای هادی بود او را بخواند وگفت الخ .

مراد ازآن شخص یحیی برمکی است (جهشیاری ص۱۳۲) نیز درباب فرمان هادی دربارهٔ قتل هارون واز همه مهمتر در خصوص نیّت وی‌درحق آل‌علی‌رجوع گرددبه‌ترجمهٔ‌کتاب‌معروف‌فرج‌بعدالشّده‌ص۲۳۰.

همان صفحه س ۲۰ -

من‌غص داوی‌بشرب‌الماءِ غصته　　فکیف یصنع من‌قدغص بالماءِ الخ

این بیت که در حکم مثل سائر است در التمثیل و المحاضره

بدون نام گوینده آمده (ص ۵۷ چاپ عبدالفتاح محمدالحلو) ودراشعار عدیّ بن زید عبادی[1] هم که در محبس نعمان بن منذر گفته ، باز این مضمون دیده میشود :

ابلــغ النعمان عنّی مألکاً انـنی قدطال حبسی وانتظاری
لو بغیر الماء حلقی شَرِقٌ کنت کالغصّان بالماءاعتصاری[2]

ناصرخسرو هم درشعر زیر بهمین‌معنی نظردارد :

گوشت چون گنده‌شود اورا نمك درمان بود
جون نمك گنده شود اورا بچه درمان‌کنند؟

همان صفحه س ۲۱ ـ واز عجایب اتفاق در این روز خلیفهٔ بمرد و خلیفهٔ به‌خلافت نشست ، اعنی هارون‌الرشید و خلیفهٔ از مادر دروجود آمد و آن مأمون بود الخ .

این‌سخن عیناً درتاریخ جهشیاری آمده (ص۱۳۳) .

ص ۱۳۵ س ۱۷ ـ واو ازبزرگان و افاضل خلفا بود وعقل و ادب و کرم و فصاحت داشت الخ .

هارون علاوه بر اتّصاف به‌اوصاف مذکوره ، شاعرهم بود واشعاری راکه‌وی بعدازنکبت واستیصال خاندان برامکه ونیز درندامت خود در تقدیم امین بر مـأمون گفته است ، مرزبانی در معجم الشعرا نقـل کرده

۱ـ استاد علامه جلال همائی این شاعر را تمیمی معرفی فرموده‌اند امـا بنده بامراجعه به‌اغانی‌که اخبار شاعر مفصلا درآنجا مندرج است ازانتساب وی به طایفهٔ بنی‌تمیم خبری بدست نیاوردم (مصباح الهدایه ص ۵۸) .

۲ـ رجوع شود به‌اغانی جلد ۲ ص ۱۱۴ طبـع دارالکتب . نظیر این مضمون درشعری‌که در وصاف ثبت است بچشم میخورد :

یداوی بمـاء من یغص بلقمة و کیف اداوی اذ شرقت بمـاء

(جلد ۶ ص ۱۶۲) .

(ص۴۶۲) اینك ما ابیاتی‌را که پس‌از برانداختن‌اولاد برمك ساخته‌است ذیلاً میآوریم :

لو انّ جعفر هاب اسباب‌الرّدی لنجـا بمهجته طمرّ ملـجم

ولکان من‌حذرالمنون بحیث‌لا یرجواللّحاق به العقاب القشعم

لکنه لمّـا تقـارب وقتـه لـم یدفع الحدثـان عنه منجّم

فلیبطل العلماء علم نجومهم بعدابن‌یحیی‌البرمکیّ لیعلموا[۱]

ص ۱۳۶ س ۲ وگویند فقها و ادبا وفضلا و شعرا بر در هیچ خلیفه چندان جمع نیامدندی‌که بر در هارون الخ .

دربار صاحب‌بن عباد و سیف‌الدولهٔ حمدانی را هم نبـاید از نظر دور داشت ، شرح این مطلب‌را میتوانید دریتیمة‌الدّهر مطالعه‌فرمائید.

همان صفحه س۱۵ ـ هارون‌گفت: براو اعتراض مکن که دیدهٔ‌بصیرت ما را در نابینائی می‌بیند ، نمیخواهد عمی بیفزاید الخ .

این حکایت عیناً در ابن‌اثیرهم آمده (جلد ۶ ص ۲۲۱) ، اما در این مـأخذ بسیار معتبر بجای فضل ربیع ، فضل بن یحیـی برمکی ثبت گردیده است .

همان صفحه سطر ۱۸ ـ ابومعاویهٔ ضریر که ازفضلا و علما بود الخ .

نام وی محمدبن معاویه و از اهل‌کوفه بوده و در سال ۱۹۵ فوت کرده است (شذرات الذهب جلد اول ص۳۴۲) علاوه میشودکه این‌مطلب درتاریخ الخلفای سیوطی هم ضبط‌گردیده (ص ۲۸۵ چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید) .

همان صفحه سطر ۲۱ ـ گویند اصمعی گفت : چون در تحصیل‌علوم مشقت بسیارکشیدم و نصیبی حاصل شد ، به بغداد رفتم الخ .

این داستان با این طول وتفصیل ، نقلاً از امالی شریف مرتضی ،

۱ــ نیز دربارهٔ این اشعار رجوع‌کنید به تاریخ جهشیاری ص ۱۸۹ .

در خزانة الأدب عبدالقادر بغدادی ذیل شاهد (۳۲۴) مندرج است و نیز رجوع شود به عقد الفرید جلد ۳ ص ۳۵ ، وترجمهٔ فرج بعد الشّده ص ۳۰۲ چاپ کتابفروشی علمیّهٔ اسلامیّه .

ص ۱۳۷ سطر ۹ - گفتم بندهٔ امیرالمؤمنین ، عبدالملک بن قریب الاصمعی الخ .

دربارهٔ اطلاع ازجزئیات زندگانی اصمعی علاوه بروفیات‌الأعیان وارشاد الأریب ، رجوع‌گردد به کتاب عبدالجبار جومرد که اخبار این راوی ادب و لغت را بطور اشباع ، نقل‌کرده است .

همان‌صفحه‌سطر۱۸ - گفت : قصیدهٔ عدی بن رقاع ، یادداری که‌اولش این است :

عرف‌الدیار توهماً فاعتادها الخ .

مصراع دیگرآن چنین است : من بعد ما شَمِل البلی ابلادها .

جهت اطلاع از اخبار و احوال این شاعر رجوع گردد به اغانی جلد ۹ ص ۳۰۷ طبع دارالکتب .

ص ۱۳۷ سطر ۱۹ - گفت از اشعار ابن‌هرمه چیزی یاد داری ؟ گفتم همهٔ شعر او را یاد دارم الخ .

نامش ابراهیم و جهت آگاهی از اخبارش رجوع شود به طبقات الشعرای ابن المعتز ص ۲۱ و حواشی آن کتاب ص ۵۱۰ و بطور تفصیل مراجعه‌گردد به اغانی جلد ۴ صفحه ۳۶۷ طبع دارالکتب - اما در عقد الفرید که این‌قصّه بطور مفصّل ثبت‌گردیده بجای ابن‌هَرمَه، ذوالرّمه درج گردیده است (جلد ۵ ص ۳۰۹ - مصر ۱۳۸۵) ذوالرّمه که نامش غیلان وعاشق‌خرقاء بوده‌است درسنهٔ ۱۱۷ هجری فوت‌کرده است رجوع کنید به لغت‌نامه که اخبار شاعر بطوراشباع درآنجاگردآوری‌شده‌است.

ص ۱۳۸ سطر ۱۰ - چون برادران یحیـی ، محمد زکی ، و ابراهیم قتیل باخمری کشته شدند یحیی بترسید و به دیار طبرستان ودیلم گریخت الخ.

مراد از محمد زکی محمد النفس الزکیه است که درزمان منصور در احجار الزّیت بقتل رسید وداستان خروج و قتل او را مؤلف درذیل اخبار منصور بدست داده است ص ۱۰۹ .

ص ۱۳۸ سطر ۱۸ - رشید در اول مجلس او را اکرام کرد و بعداز آن به حبس فرستاد ودر نقض امان ازفقها فتوی خواست الخ .

فقیهی که به نقض مندرجات امان نامه حکم کرده است ابوالبختری است که وهب نام داشته وبه تصریح ابن اثیر جلد ۶ ص ۳۲۰ در سال ۲۰۰ هجری مرده است. نیز درباب همین فقیه حیلت آموز رجوع شود به اعلام زرکلی جلد ۹ ص ۱۵۰ . ومقاتل ابوالفرج ص ۴۸۰ چاپ سیداحمد صقر.

ص ۱۳۸ سطر ۲۰ - بعضی جایز داشتند و بعضی نه ، فی الجمله رشید یحیی بن عبدالله را بکشت الخ .

درآثار الوزرای عقیلی مسطوراست که یحیی بن عبدالله را بعداز ۵ ماه حبس مسموم ساختند (چاپ محدث ارموی ص ۴۰) و مطلبی که قابل ملاحظه است ، اینست که مسعودی درمروج الذهب ، نسبت این واقعه را به موسی بن عبدالله بن الحسن میدهد (جلد ۳ ص ۲۶۰ چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید) بعداً باعبارت(قیل) میآورد که صاحب این حادثهٔ رقت انگیز یحیی بن عبدالله بوده است (ص ۲۶۲) .

ابوالفرج اصفهانی هم در مقاتل الطالبیّین تفصیل این موضوع را مشروحاً بیان کرده است (چاپ سید احمد صقر ص ۴۷۸) .

ص ۱۳۸ سطر ۲۱ - گویند شخصی ازفرزندان زبیر بن عوام ، پیش رشید درحق یحیی بن عبدالله سعایت کرد الخ .

نام منحوس این زبیری عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن الزبیر

بوده (مروج الذهب جلد۳ ص ۲۶۰ چاپ محمدمحیی‌الدین عبدالحمید) وتاریخ الخلفای سیوطی ص ۲۸۷)[1] .

واز این عبدالله ساعی و نمّام فرزندی مانده بود به‌نام مصعب که به تصریح صاحب الفهرست از علماء و مؤلّفان بوده است (ترجمهٔ آن کتاب ص ۱۸۲) .

ص ۱۳۹ سطر ۵ - پس گفت : بگوی که من از حول و قوهٔ خدا بیزارم و درحول وقوهٔ خویش باشم ، اگر نه‌چنین‌است‌که من میگویم الخ .

نظیر این قضیه را میتوانید در کشف الغمه ذیل اخبار حضرت صادق سلام‌الله علیه بخوانید (جلد ۲ ص ۳۸۸) .

همان صفحه س ۹ - وهرچند که خاك بر او می‌پوشانیدند به خاك پوشیده نمیشد وبربالای خاك میآمد تا هیچ چاره نماند جزآنکه گور او را مسقف کردند الخ .

این قصه بتمامی و نیز کیفیت سوگند خوردن آن زبیری را در مقاتل ابوالفرج (ص ۴۷۸) چاپ احمد صقر ملاحظه نمائید .

ص ۱۳۹ س ۱۱ - و ابوفراس حمدانی در قصیدهٔ میمیه باین معنی اشاره میکند الخ .

این‌قصیده معروف و ملقّب‌است به‌قصیدهٔ شافیه و اخبار شاعر و جلالت و اهمیت این قصیده بطور مبسوط در ریحانة الادب منقول است (جلد ۵ ص ۱۵۰) اضافه میشود که همین قصیده را شیخ ابراهیم عاملی تخمیس کرده (همان‌کتاب شرح‌حال شماره۹۱) وبرای‌اطلاع ازرأی‌ونظر علمای شیعه درحق همین چکامهٔ تاریخی رجوع‌گردد به‌کتاب (الشیعة و

۱ـ سیوطی درتاریخ خود تاریخ بستن این تهمت و افترا را سال ۱۷۵ ضبط کرده است .

التشیع) تألیف عالم ومفسر معاصر شیخ محمد جواد مغنّیه دامت افاضاته (ص ۱۷۷ــ۱۸۰) .

خلاصه قصیدهٔ شافیه که یکی ازمدارك مهم شیعه ویکی از اسناد و وثایق تاریخی است محتوی‌است برمقایسه مابین آل علی و آل عباس وذکر محاسن و فضایل علویان وشرح فضایح و جنایات‌عباسیان‌که علاوه براشتمال برفواید تاریخی ، بسیار فصیح و متین هم گفته شده وبمطلع زیر شروع میگردد :

الحق مهتضم والدّین مخترم و فی آل رسول الله مُنقسم

واز ابیات همین قصیده است :

تبدو التلاوة من ابیاتهم ابداً و من بیوتکم الاوتار و النغم

اذا تلوا آیة غنیّ امامکم قف‌بالدّیار التی لم یعفها القدم[1]

منهم عُلیّة امـمنکم وهل‌لکم شیخ‌المغنّین ابراهیم او ، لهم

ما فی بیوتهم للخمر معتصر و لا بیوتهم للشّر معتصم

فالرّکن‌والبیت‌والأستارمنزلهم وزمزم والصفا والحجر والحرم

وبیتی‌که درآنجا بنی‌عباس را سخت رسوا کرده و بکلی پرده را بالا کشیده است ، شعر زیر است :

مانال‌منهم‌بنوحرب وان‌عظمت تلك الجرائم الاّ دون نیلکم

۱ــ این‌مصراع اززهیر بن ابی‌سلمی ومصراغ دوم‌آن اینست :

بلی وغیرها الارواح والدیم .

محض اطلاع اضافه میشود که این قصیده را در مدح هرم بن سنان گفته (شرح ثعلب ص ۱۴۵) .

ص ۱۳۹ س ۱۵ - بعضی از حساد موسی‌بن جعفر از خویشان او با رشید گفتندکه موسی را قبول عظیم است ومردم خمس اموال پیش او میبرند واورا امام میدانند الخ .

حاسد و ساعی امام ، محمد بن اسماعیل بود و مرحوم علاّمهٔ قزوینی درحواشی جلد۳ جهانگشا عین عبارت عمدةالطالب‌را نقل‌کرده بعد اضافه میکندکه در مقاتل الطالبیّین ، نسبت این سعایت به علی بن اسماعیل برادر محمد مذکور داده شده است (ص ۳۱۱ ـ ۳۱۲) .

ص ۱۳۹ س ۱۸ - چنانکه پیش‌از این در اوایل کتاب ذکر کردیم ، بگفت الخ .

رجوع شود به صفحه ۶ از همین‌کتاب[۱] .

ص ۱۳۹ س ۲۱ - در آن سال حج کرد و به مدینه رفت و موسی بن جعفر را بگرفت وپوشیده به بصره فرستاد وسندی‌بن شاهك را که حاکم‌بصره بود بفرمود تا او را به بغداد فرستد الخ .

سندی بن شاهك که نامش گذشت تقریباً در عهد هارون رئیس نظمیهٔ بغداد بود ، منابع اخبار و احوال او را مرحوم‌قزوینی‌جمع‌آوری کرده ودر یادداشتهای نفیس‌خود گنجانده است (جلد ۵ ص ۱۶۴ ـ ۱۶۵) کشاجم شاعر معروف شیعی مذهب بطوریکه نوشته‌اند از اعقاب همین شخص بوده .

ص ۱۴۰ س ۲ - گویند رشید چون خواست که موسی بن جعفر را بگیرد به مدینه آمد پیش روضهٔ مصطفی (ص) بایستاد وگفت الخ .

تفصیل این‌مطلب را درابن‌اثیر (جلد ۶ ص ۱۶۴) ملاحظه نمائید

۱ـ این‌موضوع بطور تفصیل و اشباع درمقاتل‌ابوالفرج نقل‌گردیده‌است رجوع‌کنید به ترجمهٔ همین‌کتاب ص ۴۶۸ بقلم سید هاشم رسولی محلاتی ـ چاپ کتابفروشی صدوق .

وبرطبق تصریح همان‌مورخ، مباشر حبس امام علیه‌السلام خواهر سندی بن شاهك بوده و او بطوری‌که درکامل مندرج است زنی صالح و متدین و رفتارش با آن حضرت فوق‌العاده محترمانه و مؤدبانه بود و پیوسته اظهار میداشت : خاب قوم تعرّضوا لهذا الرّجل الصالح .

وفات امام درسال ۱۸۳ اتفاق افتاده (ابن‌اثیر همان جلد و همان صفحه) .

ص ۱۴۰ س ۱۳ ـ امام احمد حنبل حاضر بود و پنهان میگریست و چون گفتند : امام روافض نماند او گفتی : لاوالله العظیم ، بلکه امام مشرق و مغرب نماند الخ .

احمد حنبل امام مشهور اهل سنّت متوفی در۲۴۱ صاحب کتاب مسند ومدفون در مقبرهٔ باب حرب (ابن‌خلکان چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید جلد ۱ ص۴۸) ودر بارهٔ قتل امام موسی‌بن‌جعفر سلام‌الله‌علیه روایت دیگری هم درمقاتل ابوالفرج مسطوراست‌که ایمان ووجدان از تحریر آن شرم میدارد[1] و در حبیب السیر جلد ۲ چاپ خیّام ص ۸۱ ، اطلاعات مهم دیگری هم درباب‌کشتن امام مذکور مندرج میباشد .

ص ۱۴۱ س ۵ ـ بعدازآن مرا بخواند و گفت : این سگ ، مروان بن ابی حفصه را می‌بینی که ابن سعدی را گفته است یعنی معن زائده را که بندهٔ از بندگان است الخ .

اخبار این‌شاعر بطور مستوفی درجلددهم اغانی طبع دارالکتب ص۷۱ مضبوط وگستاخیهای وی درحق اهل بیت مستغنی‌از تحریر و بیان است (لعنه الله علیه) .

۱ـ رجوع کنید بهمان کتاب چاپ سید احمد صقر ص ۵۰۴ .

همان صفحه س ۸ ـ اقمنا فی‌الیمامة بعد معن الخ .

این دو بیت از مرثیهٔ بسیار معروف مروان بن ابی‌حفصه‌است در حق معن زائده که بمطلع زیر آغاز میگردد :

مضـی لسبیله معنٌ وابقـی مکارم لن تبیـد و لـن تنـالا

رجوع کنید به ابن خلکان چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید ، ترجمهٔ حال‌شماره (۷۰۳) وهمین مورخ دربارهٔاهمیت وعظمت این‌قصیده چنین اظهارنظر میکند : « وهی قصیدةٌ من‌افخرالشعر واحسنه » .

ص۱۴۱ س ۱۰ ـ چگونه شاید که باوجودمن گویند : وقدفقدالنوال ولا نوالا الخ .

دراغانی نسبت این‌داستان به مهدی داده شده‌است (جلد۱۰ص۸۷ طبع دارالکتب) ونیز نگاه‌کنید به وفیات‌الأعیان جلد ۴ ص ۳۳۹ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید .

دراین مأخذ اخیرالذکرمسطور است که مروان همراه با جمعی ازشعرا بحضور مهدی آمد ، پرسید توکیستی ؟ جواب داد شاعر ومدّاح تو ، مروان فقال له المهدی : الست القائل :

و قلنا این نرحل بعد معـن و قـد فقـد النّوال و لا نوالا

و قد جئت تطلب نوالنا وقد ذهب النّوال ؟ لاشیئَ لك عنـدنا ، جُرّوا برجله ، قال : فجرّوا برجله حتی اخرجوه .

برای اطلاع ازجزئیات این‌قصه که اتفاق بسیار شیرین هم هست رجوع گردد بهمان جلد وهمان صفحه ازابن خلکان ، ومعلوم میشود که مرثیهٔ معن برای آن شاعر که با شیعه عداوت مخصوصی هـم میورزید

مبارك ومیمون نیفتاده و بلکه موجبات نکبت و ادبارش را فراهم آورده است . در خاتمه من باب مزید اطلاع نقل میشود که حکایت بازخواست مهدی‌را ازمروان ، صاحب فرج بعدالشدّه بالتمام ازاغانی ، نظماً و نثراً ترجمه‌کرده ودرضمن حکایات آن کتاب گنجانده است (ص ۹۰ چاپ کتابفروشی اسلامیّه) .

همان صفحه س۲۱ ـ مروان ازپیش رشید با یك رزمه جامه ماننددرزمه گازران بیرون‌آمد الخ .

رزمه به‌تقدیم راء مهمله بر زای معجمه وبر وزن زنده ، بمعنی بستهٔ لباس و بقچهٔ رخت است ناصرخسروگوید :

کهسارکه چون رزمهٔ بزّ از بد اکنون

گر بنگری از کلبهٔ نـدّاف ندانیش

و روی رزمه که درکلیله هم استعمال گردیده ، بمعنی برگزیده بوده و اصطلاحی است که درموقع ترجیح شخصی بر شخصی دیگر بکار میرود (فرهنگ معین) .

همان صفحه سطر آخر ـ وبعداز زمان برامکه ، رافع‌بن نصربن سیار عاصی شده بود الخ .

رافع در ۱۹۵ فوت‌کرده وجهت اطلاع ازاقوال مورخین درحقّ وی رجوع‌کنید به اعلام زرکلی (جلد ۳ ص ۳۵) ،

ص ۱۴۲ س ۳ ـ دعبل خزاعی میگوید الخ .

شاعرمشهور متوفی در۲۴۶(ابن‌خلکان) یاقوت که درمعجم‌الادبا قصیدهٔ تائیهٔ اورا آورده ، اظهار داشته است‌که ازطرف شیعه بعضی‌ابیات بدان‌قصیده الحاق‌گردیده‌است (والعهدة علیه) اسامی مؤلّفات این‌شاعررا

یاقوت درارشاد الأریب ضبط کرده ودیوانش را اخیراً بطبع رسانده‌اند .

ص ۱۴۲ س ۱۱ - وپیش‌از وزارت ، حالت خالد برمك[1] در ایـام منصور گفته‌ایم واکنون احوال اولاد واسباط او بیان کنیم الخ .

درباب اخبار واحوال برامکه ، لوسین‌بووا کتابی نوشته است که عبدالحسین میکده آنرا ترجمه‌کرده و توسط بنگاه ترجمه ونشر کتاب طبع ومنتشر گردیده‌است .

ص ۱۴۲ س ۱۵ - و در همهٔ فضائل خاصه کرم ، مثـل به ایشان زدندی الخ .

عصر برمکیان در خوشی و آسودگی و فراخی معیشت ، شهرت تامی دارد وثعالبی درثمارالقلوب درمادهٔ (زمن البرامکه) گوید :

یضرب لکل شیئیٍ حسنٍ کما قال الجمّاز : ایّامنا کأنّها زمن البرامکة علی‌العفاة (چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم ص ۲۰۲).

ص ۱۴۲ س ۱۸ - سلام علی‌الدنیا اذا مافقدتم الخ .

این بیت ضمن قصیده ایست از ابی‌نواس که شاعر آنرا در مدح فضل‌بن یحیی گفته وبمطلع زیر شروع میشود :

اربع‌البلی انّ‌الخشوع لبـاد   علیك و انّی لم‌اخنك ودادی

وبعداز بیت مذکور درمتن گوید :

بفضل‌بن‌یحیی اشرقت‌سبل‌الهدی   و آمن ربّی خـوف کـلّ بلاد

(دیوان ابی‌نواس چاپ احمد عبدالمجید الغزّالی - مصر ۱۹۵۳) .

۱- متوفی در ۱۶۳ رجوع شود به ابن‌خلکان ذیل اخبار جعفر ص ۲۹۶ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید واعلام زرکلی جلد ۲ ص ۳۳۴ .

ص۱۴۲ سطر آخر - وساکنان آن خطه بتمامت توانگر شدند وقائلی گفت:
اتانا بنـوالاملاك من آل برمك فیاطیب اخبار ویاحسن منظر الخ

مراد ازقائل محمدبن مناذر شاعراست که نام وی وخود این حکایت درابن خلکان ذیل اخبار یحیی برمکی آمده واهل مدینه نام آن سال را عام الأعطیه گذاشته‌اند ومحض مزید اطلاع افزوده میشودکه ضبط پاره‌ای ازکلمات با آنچه‌که در وفیات الاعیان نوشته‌شده ، تفاوت فاحشی دارد و درتاریخ الفخری بجای بنوالاملاك ، بنوالآمال درج گردیده است .

ص ۱۴۳ س ۹ - باهارون این‌معنی بگفت ودر ولایت رقه ، دوعمل بزرك که یکی را هنی گویند ویکی را مری ، به‌هارون میداد الخ .

هنی و مری نام دو قریه است ولی بلاذری آن دو را یکی فرض کرده گوید : واستخرج الضیعةالتی تعرف بالهنی والمری (فتوح‌البلدان ص ۱۸۴) و صاحب‌المستطرف گوید : و هما ضیعتان (ص ۱۵۳ جلد ۲ غلّتهما اربعون الف دینار فی‌کل سنة) وعمل‌که درمتن آمده بمعنی ده و وقریه است .

یاقوت درمعجم البلدان هنی و مری را نام دوتا شهر معرّفی‌کرده و نسبت حفر و استخراج آن دو را به‌هشام‌بن‌عبدالملك داده‌است وبعداً از هنی و مری بالفظ ضیعه تعبیرمی‌آورد ومیگویدکه این‌مزرعه وقریه درآغاز دولت بنی‌عباس اخذ وبه‌تصرّف ام‌جعفر داده شد واو هم درعمارت وآبادی‌آنجا ، افزود و تصرّفات زیاد بعمل آورد .

ص ۱۴۴ س ۳ - و چون خلافت به هارون رسید وزارت به یحیی خالد داد وکارها بیك بار به‌او تفویض فرمود الخ .

این موضوع‌را ابن اثیر هم درکامل ثبت کرده است (جلد ۶ ص

۱۰۷ ـ ۱۰۸) واضافه میشود که قصیدهٔ سلم خاسر درباب معرّفی یحیی و نفوذ کلمهٔ وی دردستگاه خلافت بهترین سنداستکه بمطلع زیر آغاز میگردد .

بقـاء الدّین والدنیا جمیعاً   اذا بقـی الخلیفة و الـوزیر

ازهمین قصیده است ابیات زیر :

الیاك سبیلنـا من کـل وجه   و کلّ الـأمر انت بـه بصیر

بلوت‌الناس‌من عجم‌ومن‌عرب   فمـا احد یسیر کمـا تسیر

ولا غرس الامور ولا اجتناها   کیحیی حـین یعزم او یسیر

(طبقات‌الشعرای ابن‌المعتز ص ۱۰۰) و نیز مدایح اشجع سلمی در حق یحیی بسیار مشهور است ، نگاه کنید به (الشّعر و الشّعرای ابن قتیبه چاپ افست ص ۵۶۲) .

ص ۱۴۴ س ۱۱ - وهم او گفته است : المواعید شباك الاحرار ، لان‌الکرام یصیدون بها محامد الرجال الخ .

این عبارت در دیوان المعانی ابی‌هلال عسکری بصورت زیر هم نقل‌گردیده : المواعید شباك الکرام ، یصطادون بها محامد الاخوان وان کان المعطی لایعد ، لارتفعت مفـاخر انجاز المواعیـد و بطل فضل صدق القول (جلد ۲ ص ۲۰۵) ونیز رجوع‌گردد به‌تاریخ‌گزیده ص ۳۰۶ .

ص ۱۴۶ س ۱۱ - یحیی‌بن‌خالد به‌رقه نماند درزندان رشید وبمقام خود ذکر آن بیاید انشاءِ الله تعالی الخ .

رقّه بروزن‌مکّه ازشهرهای‌ساحلی فرات بوده وشرح آنرایاقوت درمعجم‌البلدان بدست‌آورده است ومحض توضیح مینگاریم که یحیی‌در همان شهر درسال ۱۹۰ هجری ودر۷۰ سالگی ازدنیارفته وفرزندش‌فضل

که در حبس با وی بود براو نماز خوانده است (وفیات‌الأعیان جلد۵ ص ۲۷۲ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید[1]).

باید یادآور گردیدکه یحیی علاوه بر داشتن مهارت وبصیرت در امر سیاست وتدبیر مملکت‌داری ، طبع شعرهم داشته ومرزبانی درمعجم الشعرا اشعاری ازوی نقل‌کرده‌است (ص ۴۸۸ ـ ۴۸۹) واینك‌ماقطعه‌ای از او را که سخت معروف است وبنا برمشهور آنرا ازراه تأدیب وتنبیه خطاب به پسر خود فضل نوشته وارسال داشته‌است در اینجا می‌آوریم و برای اطلاع ازتفصیل ، رجوع‌کنید به‌وفیات الأعیان (جلد ۳ ص ۱۹۸)، و معجم الادبا (جلد ۲۰ ص ۲ چاپ فرید رفاعی) .

ادأب نهاراً فی طلاب العلی	و اصبر علی فقد لقاءِ الحبیب
حتّی اذا اللّیل اتی مقبلاً	واستترت عنك عیون الرّقیب
فقابل اللّیل بما تشتهی	فانّما اللّیل نهار الأریب
ولـذّة الاحمق مکشوفـةٌ	یسعی بها کلّ عدوٍّ مریب

ص ۱۴۶ س ۱۳ ـ جعفر مردی فصیح و بلیغ وزیرك وکریم و حلیم بود ، وماهر درکتابت الخ .

بلاغت جعفر مشهور ودرحکم ضرب‌المثل‌است ثعالبی درالمضاف والمنسوب گوید :

مارأی‌الناس مثل ابنی یحیی : الفضل‌فی‌سماحته وجعفرفی‌بلاغته .

---

۱ ـ بطوریکه جهشیاری تصریح کرده ، هارون باخط خود امان نامه ای به‌یحیی نوشته و تسلیم کرده بود اما به مفادآن‌نامه اهمیتی نداد همان نامه دردست اولاد برمك باقی بود ودرموقعی‌که خانه‌های آنان را غارت میکردند از بین رفت ص ۱۹۲ .

ص ۲۰۴ چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم .

همان صفحه س ۲۱ - روزی رشید بایحیی گفت : میخواهم‌که دیوان خاتم‌را به جعفر دهم وچون بافضل است ازاو بازستدن شرم دارم یحیی بفضل نوشت که امیرالمؤمنین میفرماید که انگشتری ازدست‌راست بردست‌چپ نه الخ

درمورد کاتب این‌توقیع‌که مثل اعلای ایجاز و نمونۀبارز فصاحت وبلاغت است درمیان مورّخین و علمای ادب اختلاف است ، متن تجارب السلف مطابقت دارد با نوشتۀ حصری در زهر الآداب وبلکه ترجمه‌است ازآن‌کتاب (جلد۱ ص ۳۶۴ چاپ علی‌محمد البجاوی) اما ابن عبد ربّه درعقدالفرید نسبت تحریر آنرا به‌جعفر میدهد و صریحاً مینویسد : و امره هارون‌الرشید ان‌یعزل اخاه‌الفضل عن‌الخاتم ویأخذه‌الیه عزلاً لطیفاً فکتب الیه : « قدرأی امیرالمؤمنین ان ینقل خاتم خلافته من‌یمینك‌الی شمالك ؛ فکتب الیه الفضل : ماانتقلت‌عنّی نعمةٌ صارت الیك ولاخصّتك دونی (همان‌کتاب جلد ۲ ص ۲۷۲ چاپ احمد امین وغیره) .

این مطلب یعنی داستان نقل خاتم از فضل به جعفر در تاریخ جهشیاری‌هم آمده منتهی درآن مأخذقدیم ومعتبر بطوریکه‌دیده‌میشود مخاطب خلیفه نه یحیی است و نه جعفر ، بلکه یحیی‌بن سلیمان است که اززبان خلیفه ، توقیع مذکور را صادر کرده است اینك عین عبارت آن کتاب :

« واحبّ الرشید تقلید جعفر الخاتم وکان‌الی‌الفضل ؛ فقال‌لیحیی بن سلیمان ، ارید ان اوقّع بهذا توقیعاً لایجری مجری العزل ، فکتب عنه الی یحیی‌بن‌خالد : انّ امیرالمؤمنین رأی ان ینقل خاتم الخلافة من

یمینك الی شمالك (همان کتاب ص ۱۶۱) .

ص ۱۴۷ س ۴ ـ رشید در آن سال که برامکه را برانداخت عزم حج کرد الخ .

مورّخان اسلامی سال ۱۸۶ را سال نکبت و استیصال برامکه نوشته‌اند و برای پیدا کردن علت اصلی نکبت آن خانواده ، علاوه بر کتب تاریخی رجوع شود به مقدمهٔ ابن‌خلدون جلد ۱ ص ۲۴ ترجمهٔ پروین‌گنابادی و وفیات الأعیان ذیل اخبار جعفر برمکی .

همان صفحه س ۵ ـ وبه شرب مشغول‌شد وبختیشوع طبیب وابوزکار اعمی مغنی پیش جعفر بودند و ابوزکار مغنی این بیت میگفت :

فلا تبعد فکل فتی سیأتی علیه الموت یطرق او یغادی الخ

این‌طبیب‌که او را بختیشوع‌کبیر گفته‌اند و بنا به نوشتهٔ زرکلی در ۱۸۴ مرده است ابتدا اورا مهدی عباسی ازجندیشاپور به‌بغدادطلبید وبالأخره طبیب مخصوص آن خلیفه و هادی و هارون گردید ودرتاریخ مذکور درایام‌خلافت هارون وفات یافت (نگاه‌کنید به‌تعلیقات‌سیدمحمد کاظم امام به طبقات الاطباء والحکما ابن‌جلجل ص ۱۳۶) واما ابی‌زکّار مغنّی واخبارش به‌انضمام همین داستان‌که هندوشاه در باب کشتن جعفر آورده در جلد ۷ اغانی ص ۲۲۷ طبع دارالکتب مسطور و علاوه بر این مأخذ نیز رجوع‌شود به‌ابن‌اثیر (جلد۶ ص ۱۷۷) شعری‌که مغنّی‌مذکور میخوانده از بشّاربن برد است شاعرکور مشهور (نکت‌الهمیان ص۶۹).

همان صفحه س ۲۱ ـ عمرانی مورخ از مردی حکایت‌کند که اوگفت که در دیوان رفتم الخ .

مراد از عمرانی شاید علی بن محمد بن علی بن احمد خوارزمی معروف به‌ابوالحسن‌عمرانی باشد که شاگرد زمخشری بوده ودرسال ۵۶۰

وفات یافته است وی دارای تألیفات مهمّه است که اسامی آنهارا مرحوم دهخدا در لغت‌نامه (جلد ـ آ ـ ابوسعد ص ۴۱۴) و زرکلی در اعلام خود آورده‌اند (جلد ۵ ص ۵۰) علاوه از این دو مأخذ در یك مـأخذ بسیار معتبر هم نام عمرانی بچشم میخورد و آن مقدمهٔ معجم‌البلـدان است که مؤلف در مقدمهٔ کتاب خود از کسانی که در بارهٔ جغرافیا تألیفی دارند ذکری بمیان میآورد و ضمناً از عمرانی هم نام میبرد (جلد ۱ ص ۸ ـ مصر ۱۳۲۳هجری) . عمرانی علاوه‌بر اطّلاع کافی در باب‌تاریخ‌وجغرافی شاعرهم بوده و صاحب روضات الجنّات مطلع قصیده اش را که در مدح رسول اکرم گفته ، آورده است .

اضاءَ برق وسجف‌اللّیل‌مسدول		کما یُهـَزّ الیمانی وهو مصقول

(جلد ۱ ص ۴۸۵) .

اما این داستان تأثرآور که اززبان عمرانی نقل‌گردیده درتاریخ بیهقی هم باتفصیلی زیاد مندرج است (چاپ غنی وفیّاض ص ۱۹۴) .

**ص ۱۴۸س۶ ـ کفی‌لك‌فخراًان‌اکرم‌حرة		غذتك بثدی‌والخلیفة واحد الخ .**

سلم خاسر هم دراشعار خود به برادر رضاعی بودن فضل وهارون اشاره کرده است (ابن‌اثیر جلد ۵ ص ۵۸۶) .

اصبـح الفضل والخلیفة هـارو		ن رضیعی لبـان خیـر النّساءِ

همان صفحه س ۸ ـ ابوالهول شاعر وقتی او را هجوی گفته بود بر سبیل اعتذار این ابیات گفته است الخ .

ابوالهول نامش عامر بن‌عبدالرّحمن وازقبیلهٔ حمیر بوده[1] وجاحظ

۱ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ واعجازالقرآن باقلانی ص ۳۶۷ .

درکتاب البیان والتبیین ، یك قطعه شعر ازاو درهجو جعفر ، نقل‌میکند (جلد ۳ ص ۲۰۹ چاپ حسن سندوبی)[۱] وجهت اطلاع ازمأخذ وداستان شعری که درمتن تجارب السلف آمده ، رجوع‌گردد به‌طبقات الشعرای ابن‌المعتز (ص ۱۵۳) در پایان مطلب اضافه میشود که ابن‌خلکان هم در وفیات‌الأعیان به‌موضوع‌هجو اشاره مینماید اما ازذکرآن هجویّه بکلی ساکت‌است (جلد ۳ ص ۱۹۹ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید).

ص ۱۴۹ س ۱۷ - درحال اورا آزاد کردم ودرنکاح خود درآوردم و از او مرا ، فرزندان آمد الخ .

این‌قصّه عیناً در وزرا و کتّاب جهشیاری هم نقل گردیده است (ص ۱۳۸ ـ ۱۳۹) .

همان صفحه سطر ۱۸ - کرم و بزرگواری فضل دراین مرتبه بود که سلم خاسر درحق او گفته است الخ .

نام‌پدرش عمرو بوده وبرای‌اطلاع ازاخباروی نگاه‌کنید به طبقات الشعرای‌ابن‌المعتز (ص۹۹) وازاین‌جهت‌اوراخاسر گفته‌اندکه قرآن‌کریم را فروخت و به‌بهای‌آن طنبوری خرید[۲] (همان منبع وهمان صفحه) .

همان صفحه س ۲۲ - و هم در حق او ابوالاسد گفته‌است الخ .

این شخص همان حمّانی شاعراست که درصفحات‌گذشته به نام و کنیه‌اش اشاره گردید .

ص ۱۵۰ س ۵ - واز مناقب فضل یکی آنست که اسحق موصلی ، این ابیات که نصیب درحق فضل گفته بود الخ .

نصیب بروزن زبیر مکنّی به ابوالحجنا بوده (بتقدیم‌حای‌حطّی

۱ــ این هجویه باکمی اختلاف در الفاظ در حیوان جاحظ هم مندرج است (جلد ۱ ص ۲۶۰ چاپ عبدالسلام محمدهارون) . ۲ــ صاحب‌قاموس‌گوید: باع مصحفاً واشتری بثمنه دیوان شعر او لانه حصلت‌له اموال فبذرها (رجوع شود به ماده خ س ر) .

برجیم معجمه بروزن صحرا) و برای آگاهی ازاخبار وی مراجعه شود به‌طبقات الشعرای ابن‌المعتز (ص ۱۵۵) وتاریخ جهشیاری (ص ۱۵۸).

ابن‌المعتز دربارهٔ این قصیده نقلاً ازقول فضل بن یحیی، مطلبی داردکه درخور توجه است و ما عین آنرا نظر به اهمیتی که دارد ذیلاً میآوریم :

« وکان الفضل بن یحیی یقول للشّعراء : اذا قلتم : قولوا مثل‌هذه الأبیات و اذا مدحتم فامدحوا بمثل هذا الشعر » همان‌کتاب ص۱۵۶.

وابن‌خلکان درضمن اخبار فضل نوشته است‌که عدّه‌ای ازاهل شعر و ادب نسبت این ابیات را به ابی‌مروان بن حفصه داده‌اند و الله اعلم.

ص ۱۵۰ س ۱۳ - گفت : قاتل‌الله الجمیل ، آنجا که میگوید الخ،

جمیل‌بن معمر عذری‌که نام معشوقهٔ او را بثینه (بروزن زبیده) ضبط‌کرده‌اند از شعرای غزل سرای دورهٔ بنی‌امیه بوده و اخبارش بطور مبسوط دراغانی مندرج است (جلد ۸ طبع دارالکتب) امّا ازاین قطعه که مؤلف آورده است خبری درآن‌کتاب بنظر نرسید.

نام جمیل وگریه وزاریهای وی دربرابر معشوق دراشعار شعرای فارسی‌زبان هم آمده است ازجمله منوچهری گوید :

بر شاخ درخت ارغوان بلبل   مانـد به جمیل معمر عـذری

همان صفحه س ۲۰ - گویند ، فضل با ابن سیابه عتابی کرد الخ .

اخبار ابن‌سیابه (بر وزن حواله) بانضمام این دو بیت در اغانی مندرج‌است (جلد۱۲ ص۸۸طبع‌دارالکتب) وباید این‌مطلب‌را افزود که این‌شاعر درباب شهرت ومعروفیّت خود ، مرهون لطف وعنایت ابراهیم

موصلی وفرزند وی اسحق است زیراکه این‌دو مغنّی نامدار عهدعباسی بودند که براثر خواندن اشعار وی درمجالس خلفا ومحافل انس وطرب موجبات اشتهار او را فراهم آورده‌اند وبهمین مطلب ، صاحب‌اغانی هم تصریح‌کرده‌است (همان مأخذ وهمان صفحه) .

ص ۱۵۱ س ۵ -
اسیئی بنا او احسنی لاملومة لدینا ولا مقلیة ان تقلت الخ .

بیتی است از قصیدهٔ مشهور کثّیر در حق عزّه که بدین مطلع شروع میشود :

خلیلیّ هذا ربع عزّة فاعقلا قلوصیکما ثمّ ابکیا حیث‌حلّت

تمامی این قصیده دراغانی جلد ۹ ص ۲۹ طبع دار الکتب و در الشعر والشعراء ص ۵۱۵ جلد ۱ طبع احمد محمد شاکر، مسطوراست .

همان صفحه س ۶ ـ سبب رنجیدن رشید از برامکه الخ .

دراین باب علاوه برمآخذی‌که درسابق بنام آنها تصریح گردید نیز رجوع شود به‌آثار الوزراء عقیلی (ص ۴۸) چاپ سیدجلال محدّث ارموی‌وحیاةالحیوان دمیری ذیل مادّهٔ(عقاب) وتاریخ‌طبرستان(ص۱۹۰) چاپ مرحوم عباس اقبال .

ص ۱۵۱ س ۱۶ ـ هردو کودك را حاضر کردند ، پس هردو را در چاهی انداختند و چاه را پوشانیدند و چون از حج بازگشت ، برامکه را برانداخت الخ .

ابن‌اثیر مطالب مندرج درمتن تجارب‌السلف را بالتمام‌آورده اما ازانداختن بچه‌ها به‌چاه ساکت است (جلد ۶ ص ۱۷۵) .

همان صفحه س ۱۷ ـ وبعضی گویند سبب تغیر هارون بربرامکه آن بود که رشید علویی را به جعفر داده بود که بکشد الخ .

نام آن علوی مطابق تصریح ابن‌اثیر ، یحیی‌بن عبدالله‌بن الحسن

ابن الحسن بن علی است (جلد ۶ ص ۱۷۵ـ۱۷۶) و ابن خلکان چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید (جلد ۱ ص ۲۹۸) .

ص ۱۵۲ س ۱۰ ـ فضل بن ربیع الخ .

در کتاب آداب الحرب والشجاعة در باب فضل بن ربیع اطّلاعات سودمندی نقل گردیده و بالأخره بطوریکه نوشته‌اند موردعفو مأمون قرار گرفته و درسال ۲۰۸ وفات یافته است (ص ۴۶ـ۴۸) .

ابن خلکان هم در حق این وزیر معلومات مفیدی بدست میدهد رجوع شود به همان کتاب (جلد ۳ صفحه ۲۰۵ چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید) .

همان صفحه س ۱۶ ـ
عباس عباس اذا اشتبك القنا والفضل فضل والربیع ربیع الخ

در دیوان ابی نواس (اذا احتدم الوغی) چاپ گردیده و مراد ازعباس بنا باظهار ناشر دیوان ، پسر فضل است که عباس نام داشته و این مدیحه بیشتر از سه بیت نیست (ص ۴۶۳ چاپ احمد عبدالمجید الغزّالی ـ مصر ـ ۱۹۵۳) .

همان صفحه س ۱۷ ـ وتا رشید زنده بود ، فضل وزارت داشت و چون رشید به خراسان متوفی شد ، فضل خزاین اورا با لشکر به بغداد نزد امین برد الخ ،

ابن اثیر وفات رشید را در ذیل حوادث سنهٔ ۱۹۳ ضبط میکنند (جلد ۶ ص ۲۱۱) .

و در باب مخالفت فضل با وصیّت هارون و ایجاد اختلاف میان امین و مأمون ، اطلاعاتی بسیار نفیس درتاریخ بیهقی مسطوراست (چاپ دانشگاه مشهد ص ۳۱ـ۳۹ تصحیح مرحوم فیّاض) .

ص ۱۵۳ س ۲ - ابن‌الاثیر جزری مورخ در کامل‌التواریخ ؛ آنجاکه ذکر امین میکند ، میگوید : او را سیرت مستحسن نیافتم الخ .

درصحت این‌سخن رجوع‌کنیدبه جلد ۶ همان تاریخ (ص ۲۹۵) اضافه میشودکه ابن‌اثیر منسوبست به جزیرهٔ ابن‌عمر متوفی در ۶۳۰ و حوادث و وقایع آن تاریخ منتهی میشود به سنهٔ ۶۲۸ ، او را کتابهای دیگری هم هست بنام تهذیب انساب سمعانی ، والتاریخ الباهر فی الدولة الاتابکیّة بالموصل که بحمدالله هردوکتاب بطبع رسیده ومورد استفادهٔ اهل فضل است .

همان صفحه س ۸ - لا ولا حد ولا خا ن ولا فی الخزی جارا درآخر بیت تعریض کرده است به حال مأمون که وقتی پدر او را در منکری شرعی موجب حد دیده است وبراو اقامهٔ حد کرده الخ .

آن اقامهٔ حد ظاهراً بر اثر ارتکاب به زنا و یا شرب خمر بوده (الفخری ص ۲۱۲ چاپ دارصادر) .

همان صفحه س ۱۱ - گویند درآن حالت که در کعبه میآویختند بر زمین افتاد ومردم فال بد گرفتند وگفتند : این قسمت و ترتیب تمام‌نشودالخ

دراین باب رجوع شود به‌ابن‌اثیر (جلد ۶ ص۱۷۳) و نیز نگاه کنید به‌تاریخ الخلفای‌سیوطی ص۲۹۰ چاپ‌محمدمحیی‌الدین‌عبدالحمید و مروج الذهب جلد ۳ ص ۳۰۸ و اخبار الطّوال ترجمهٔ صادق نشأت ص ۴۰۴ .

همان صفحه س ۱۹ - وبیعت مردم جهت پسر خویش بستد و او را الناطق بالحق لقب داد الخ .

اسم وی موسی بوده واین بیعت بتصریح ابن‌اثیر درماه صفر سال ۱۹۵ صورت‌گرفته‌است با اصرار وتأکید فضل‌بن ربیع (جلد۶ ص۲۴۳).

ص ۱۵۴ س۲۱ - حکایت کنند که علی بن عیسی بن ماهان را با پنجاه هزار سوار مقاتل که هرگز کسی بدان آراسته‌تر لشکر ندیده بود از بغـداد به خراسان روانه کرد الخ .

راجع به‌همین شخص که بنا به‌تصریح زرکلی دراعلام مشهور خود درسال ۱۹۵ بقتل رسیده ، حکایتی‌مفصل درتاریخ بیهقی مندرج‌است واز مطالعهٔ آن داستان چنین بدست میآیدکه وی خائن‌وظالم[۱] بوده ودر حق خراسانیان ظلمهای غیرقابل تحمل ازخود بروز داده‌است (چاپ سعید نفیسی جلد ۱ ص ۵۰۳) .

ص ۱۵۵ س ۳ - واو هم درساعت به مأمون نوشت : « نبـذهٔ عرضه افتاد ، وقتیکه سر علی بن عیسی پیش بنده نهاده و انگشتری‌او درانگشت‌بنده ولشکر او درحکم والسلام » الخ .

عین عبارت عربی این‌گزارش رسمی را که از طرف طاهر بحضور مأمون ارسال گردیده ازطبری نقل‌مینمائیم : «کتبت الیك ورأس‌علی‌بن عیسی بین یدیّ وخاتمه فی‌اصبعی والحمد لله رب‌العالمین » (جلد۷ ص۶ چاپ مطبعهٔ استقامت) اما صاحب‌البدءِ والتاریخ صریحاً‌مینویسد که آن گزارش خطاب به ذوالرّیاستین فضل‌بن سهل فرستاده شده است (جلد ۶ ص ۱۰۸) .

همان صفحه س ۶ - وبعداز آن خبرکشته شدن علی‌بن عیسی به‌محمد

۱ـ همان بی‌عدالتی‌هاوظلم‌وجورها سبب‌شد که‌اهالی‌خراسان‌تحت‌قیادت‌رافع‌بن لیث‌بن نصربن‌سیار قیام نمایند و هرون ناگزیرشد که برای اسکات شورش و فتنه شخصاً بخراسان رود اما موفق‌نشد وبطوریکه‌میدانیم درآنجا وفات یافت (رجوع شود به‌بیهقی چاپ‌مرحومین غنی و فیاض از ص ۴۱۶ ببعد) .

امین آوردند به‌بغداد واو درآن حالت ماهی میگرفت ، آن‌کس‌را گفت : این سخن بگذار که کوثر خادم من دو ماهی گرفته‌است ومن هیچ نگرفتم الخ .

این‌قسمت عیناً ترجمه‌است از طبری (جلد ۷ ص ۷)

همان صفحه س ۱۰ ـ مأمون طاهر بن الحسین وهرثمة‌بن اعین را با لشکری عظیم ببغداد فرستاد الخ .

اخبار طاهر مشهور است وحاجتی به ذکر آنها نیست اما در بارهٔ هرثمه یادآورمیگرددکه وی ازقوّاد دورهٔ هارون ومأمون‌بوده‌وسرانجام درسال ۲۰۲ هجری بنا به‌بعضی‌روایات‌تاریخیّه درزندان بااشاره ودستور فضل‌بن سهل کشته شده است (زرکلی جلد ۹ ص ۷۵) .

همان صفحه س ۱۱ ـ امین بمدینة المنصور گریخت الخ .

با استناد به‌قول یاقوت (منصوره) درست‌است وچون این شهر را را عمروبن حفص الهزار مرد مهلّبی، درزمان‌منصور بناکرده ، بنام‌همین خلیفه شهرت یافته است ومنصوره منحصر بفرد نبوده بلکه دراغلب بلاد اسلامی شهرهائی ساخته‌اند موسوم به منصوره که شرح آنها را یاقوت بدست داده است .

همان صفحه س ۱۳ ـ وچون پیش طاهر آمد ، طاهر او را بکشت و سر او را نزد مأمون فرستاد الخ .

قاتل امین شخصی بود بنام (قریش) ابن‌اثیر جلد ۶ ص ۲۸۷ ، وروایتی‌هم دراین‌مورد درکامل‌التواریخ‌مندرج‌است‌که عیناً آورده‌میشود:

« قال شیخ من‌اهل‌المدینة ، کنّا نروی انّه یقتله قریش، فذهبنا الی‌القبیلة فوافق الاسم الاسم » .

ص ۱۵۵ س ۱۵ ـ وامین درسنهٔ احدی وسبعین دروجود آمد و در

سنه ثلاث و تسعين ومائة با او بيعت كردند ودر سنة ثمان وتسعين ومائة كشته شد الخ .

امين كه معروف به مخلوع است شاعر بوده ونمونهٔ ازاشعار او را مرزبانی درمعجم الشعرا آورده (ص ۳۶۲) و اینك ابيات زير را كه در خصوص كوثر غلام خود ساخته است درزير درج مينمائيم :

ما يريد النـاس منصبٍّ م بِ بمـن يهـوى كئيب
كـوثر دينـى و دنيـا ى و سقمـى و طبيـبى
اعجز النـاس الـذى يلـ م حـى محبّاً فـى حبيب

اخبارمختصر زبيده مادر امين را درصفحهٔ(۹۶) ازوفيات‌الأعيان نقل‌كرديم ، درتكميل آن سخنان يادآور ميشويم كه آن زن مؤدّب و سياستمدار بوده و از قسمتهاى سودمند تاريخ الفخرى كه مؤلّف تجارب السلف ازترجمة آن غفلت كرده است وصاياى اوست خطاب به على بن عيسى درباب حفظ احترام مأمون‌كه متأسفانه قضيّه برعكس‌شد ، مأمون غالب‌آمد وامين ازبين رفت[1] وى علاوه برداشتن فهـم و استعداد كافى ، طبع شعرهم داشته ومرثيهٔ او را كه درحق پسرش امين ساخته، مسعودى درمروج الذهب نقل كرده است (جلد ۳ ص۳۲۶ چاپ‌محمدمحيى‌الدين عبدالحميد) وما چند بيتى ازآن مرثيه‌را كه بسيارمؤثّر گفته شده‌است ذيلاً ميآوريم :

لخير امام قام من خير عنصر　　و افضل راقٍ فوق اعواد منبر
كتبت وعينى تستهلّ دموعها　　اليك‌ابن‌عمّى‌مع‌جفونى‌ومحجرى

۱ـ الفخرى چاپ دارصادر ص ۲۱۴ وترجمهٔ اخبارالطوال ص ۴۱۳ ـ ۴۱۴ ازصادق نشأت .

اتی طاهر لا طهّر الله طاهراً و ما طاهـر فی فعله بمطهّر
فأبرزنی مکشوفةالوجه حاسراً وانهب اموالی واخرب ادؤری
یعزّ علی هارون ما قد لقیته وماناالنی من ناقص الخلق اعور[۱] الخ

مأمون پس ازخواندن این اشعار جان گداز ، سخت متألم گردیده و چنین گفته است : « اللّهم انّی اقول کما قال امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرّم الله وجهه لمّا بلغه قتل عثمان : و الله ما امرت وما رضیت اللّهم جلّل قلب طاهر حزناً (مسعودی جلد ۳ ص ۳۲۷)

مطلبی که اشاره بدان لازم است اینست که طبری مینویسد ، آن اشعار را خزیمة بن الحسن اززبان زبیده گفته ، بعلاوه ضبط طبری باضبط مسعودی ازحیث الفاظ تفاوت دارد (جلد۷ ص ۹۹ چاپ مطبعهٔ استقامت)

غیراز آن مرثیه ، زبیده موقعی که پس از قتل فرزندش امین ، بحضور مأمون رسیده ، عباراتی گفته است رقت انگیز که ما نظر به اهمیت تاریخی که دارد آنها را هم دراین اوراق ثبت مینمائیم : «الحمدلله الذی ادّخرك لی لمّا اثکلنی ولدی ، ماثکلت ولداً کنت لی عوضاً منه » فلمّا خرجت ، قال المأمون لأحمدبن خالد : ماظننت انّ نساءً جُبلن علی مثل هذا الصبر (عقدالفرید جلد ۲ ص ۲۷۳ چاپ احمد امین و گروهی دیگر ازفضلای مصر) .

ص ۱۵۶ س ۳ - وچون کار ابراهیم بن مهدی اختلال یافت واخبار متواتر گشت الخ .

برای اطّلاع کامل ازاخبار ابراهیم بن مهدی معروف به(ابن شکله)

۱ــ طاهر یك چشم بود و عمروبن بانه دراین مورد گفته :

یا ذا الیمینین و عین واحده نقصان عـین و یمــین زائده

رجوع شود به اغانی (جلد ۱۰ طبع دارالکتب از صفحه ۹۵ ببعد)
وی درسال ۲۲۴ مرده ومعتصم برجنازه‌اش نماز خوانده‌است (نگاه‌کنید
به‌ابن‌خلکان جلد ۱ ص ۲۱ـ۲۳ چاپ محمد محیی‌الدین عبد الحمید) و
همین خلیفهٔ خوش‌آواز است‌که دعبل او را هجوکرده وچنین گفته‌است :

نَعرَ ابن‌شکله بالعراق‌واهله　　فهفا الیه کلّ اطلس مـائق
ان‌کان ابراهیم مضطلعاً بهـا　　فلتصلحن من بعـده لمخـارق
ولتصلحن من‌بعد ذاك لزلزل　　و لتصلحن من بعده للمـارق
انـّی یکون ولیس ذاك بکائن　　یرث‌الخلافة فاسقٌ عن‌فاسق[1]

(وفیات الأعیان همان جلد و همان صفحه) .

همان صفحه س ۵ ـ ودر تواری اورا حالهای عجیب پیش‌آمد الخ .

تواری مصدر از باب تفاعل بوده و بمعنی اختفاء و استتار است و
برای آگاهی از آن حالهـای عجیب که مصنـّف گفته است ، نگاه کنید
به ترجمهٔ فرج بعدالشدّه (ص ۴۱۳ چاپ کتابفروشی‌اسلامیـّه) وحکایتی
را کـه صاحب فرج بعد الشدّه نقـل کـرده ، بسیار مفصـّل و در عین حال
فوق‌العاده عبرت‌انگیز است ونیز مراجعه شود به کتاب آداب الحرب و
الشجاعه (ص ۴۶ـ۴۸ چاپ احمد سهیلی خوانساری) واغانی ابوالفرج
جلد دهم طبع دارالکتب .

۱ـ شکله(اسم‌مادرابراهیم‌مهدی) به‌فتح‌و کسر شین‌هردوصحیح‌بوده واطلس بمعنی‌دزد و
مائق بمعنی گریه‌کننده است (باید دانست‌که فصیح‌درمورد این‌کلمه مئق است ودر
امثال آمده : انا تئق‌وانت مئق فکیف نتفق و شرح مثل‌را در فرائدالادب که‌درآخر
المنجد طبع‌کرده‌اند ملاحظه‌کنید واما مخارق (بضم‌میم) وزلزل بروزن بلبل ومائق
اسامی مغنیان مشهور عرب‌است‌که اخبارآنهارا ابوالفرج دراغانی ضبط‌کرده‌است .

مطالبی که ابراهیم‌بن‌مهدی بعنوان‌استرحام واستعطاف درحضور مأمون اظهار داشته بسیار مؤثر بوده وتمام آن مطالب را قالی در امالی معروف خود آورده است (جلد ۱ ص ۱۹۷ ـ مصر۱۹۵۳) وهمین‌سخنان بود که باغث شد مأمون ازقتل وی منصرف‌گردد واموال وضیاع‌اورا ردّ نماید .

همان صفحه س ۸ ـ لبست لباس الغانیات و تحته عزیمة رأی اشبهت سلة النصل الخ .

این‌بیت ازکمیت، شاعرمشهور شیعی‌مسلك‌است متوفی در (۱۲۶) وبرای اطّلاع ازداستانی‌که دربارهٔ این بیت نقل‌کرده‌اند ، رجوع گردد به‌حواشی لباب الألباب چاپ مرحوم سعیدنفیسی(ص۵۸۹) ومقدمهٔ شرح هاشمیّات بقلم‌محمد محمود رافعی (ص ۱۷) ومعاهد التّنصیص (جلد ۳ ص ۹۳ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) و اغانی جلد ۱۷ تحقیق و تصحیح علی‌محمد البجاوی بانظارت واشراف محمد ابوالفضل ابراهیم .

همان صفحه س ۱۱ ـ والشیب ان یظهر فان وراءه عمراً وان وراءه متنفس الخ .

این مطلب دراغانی هم آمده (جلد ۵ ص ۴۰۴ طبع دار الکتب) الااینکه متن درپاره‌ای از الفاظ با ضبط اغانی اختلاف دارد و چون آن ابیات از حیث مضمون بسیار عالی است بدان لحاظ فضل دستور داد که آنها را در کاغذی یادداشت کنند تا بر اثر خواندن آنها موجبات تسلّی خاطر وی فراهم آید . قال : هات یا غلام دواةً و قرطاساً ، اکتبهما لی لأتسلّی بها .

نام گویندهٔ آن دوبیت دراغانی مذکور نیست اما برطبق تصریح

ابن‌قتیبه قائل (غیلان بن سَلَمه) است (عیون الاخبار جلد ۴ ص ۵۲ چاپ افست) ،

همان صفحه س ۱۹ - وعالم را مدتی برفتنه وآشوب داری وچندین هزار خون ناحق به‌سبب غرضی‌که مطلوب‌تو باشد ازمسلمانان ریخته شود الخ

از این سخنان تهدید آمیز که مؤلف آورده است نه در تواریخ معتبر ونه درفرج بعد الشدّه و نه درآداب‌الحرب والشجاعه‌که‌مخصوصاً دو کتاب اخیرالذکر داستان متواری شدن فضل‌بن ربیع را مبسوطاً ذکر کرده‌اند خبری و نشانی دیده نشد والله اعلم .

ص ۱۵۷ س ۱۱ - مأمون یحیی اکثم قاضی‌را گفت الخ .

این قاضی در ۲۴۲ مرده و ابن خلکان احبار او را مفصّلاً ضبط کرده است دفاعی‌که ابن‌خلدون درمقدمهٔ مشهور خود از یحیی‌بن اکثم کرده‌و او را از شرابخواری و معافرت بامأمون منزّه و مبرّا گردانیده درخور توجه است (ص ۱۵ چاپ مصطفی فهمی کتبی) اما صاحب تاریخ وصّاف به شرابخواری وی تصریح‌کرده واشعاری هم دروصف شراب بدو نسبت داده است (ص ۱۶۷ـ۱۶۸ جلددوم چاپ بمبئی) اینك عین عبارت آن‌کتاب :

«هیهات ابیات قاضی یحیی بن اکثم موافق آمد ، شعر :

فقلت خذ قال کفّی لاتساعدنی　　　فقلت قم قال رجلی لاتؤاتینی

انّی‌غفلت عن‌السّاقی فصیّرنی　　　کماترانی‌سلیب‌العقل والدّین»

همان صفحه س ۱۶ - باقی مال را فرمود که به‌عارض لشکر دهند تا درمصالح ایشان صرف‌کند الخ .

این مطلب عیناً ترجمه‌است ازابن‌اثیر (ص ۴۳۳ جلد ۶) .

همان صفحه س ۱۹ ـ بفرمود تا تمامت انواع آنرا از زبان یونانی به زبان عربی نقل کردند[1] و اقلیدس‌را حل کرد چنانچه شکل هفتم‌را به او نسبت کنند ومأمونی خوانند الخ .

اقلیدس مهندس بزرگ یونانی بود متوفی در ۵۸۵ ق م (رجوع شود به تاریخ علوم عقلی ص ۱۰۴)

حجّاج بن یوسف مطر دوبار کتاب اقلیدس را ترجمه کرده ، بار اول به‌نام هارون الرّشید که آنرا هارونی نام‌نهاده وبار دوم به‌اسم‌مأمون که آنرا مأمونی نامیده است (ص ۱۰۵ ازتاریخ علوم عقلی) و اما شکل مأمونی‌که مؤلف بدان تصریح‌کرده ، اینك شرح‌وتوضیح آنرا ازکشّاف اصطلاحات الفنون ذیلاً میآوریم :

« الشّکل المأمونی : هو انّ الزّاویتین اللّتین علی قاعدة‌المثلّث المتساوی السّاقین ، متساویتان وکذا الزّاویتان الحادثتان تحت القاعدة ان اخرج الساقان وجمیع هذه الأشکال مذکورة فی‌اشکال التأسیس‌وغیره والظّاهر انّ‌الشکل‌علی‌هذا عبارةٌ عن‌مسئلةٍ مدلّلة من‌المسائل‌الهندسیّة ویؤیّده ما وقع فی‌شرح اشکال التأسیس من انّ المذکور فی‌المتن امّا ان‌یکون مقصوداً بالذات وهو الاشکال او یکون المقصود متوقّفاً علیه و هو المقدّمة المذکورة فی المتن . نسب الی المـأمون و هو احد الخلفاءِ العباسیة لأنه زاد ذلك الشکل علی اکمام بعض الملبوسات لما کان یعجبه (جلد ۱ ص ۷۸۵) .

۱ــ اتهام مأمون و عبدالملك زیات به الحاد و زندقه ، بیشتر روی این اصل بود که آن دو به‌ترجمهٔ کتب یونانی وعلوم عقلی تمایل وعلاقهٔ شدیدی از خود نشان میدادند (تاریخ علوم عقلی ص ۱۳۹) و ضمناً برای اطلاع از کثرت معلومات و وسعت اطلاعات مأمون رجوع کنید به عصرالمأمون جلد ۱ ص ۳۶۰.

همان صفحه سطر آخر - دیگر درعهد او این قول شایع شد که قرآن مخلوق است الخ .

مسئلهٔ خلق قرآن که آنرا دورهٔ محنت هم گفته‌اند درسال ۲۱۲ مطرح گردید، فرامین مأمون دراین باره ومخصوصاً دربارهٔ امتحان عقیدهٔ قضات بسیار مشهور است ؛ رجوع گردد به‌طبری جلد۷ ص۱۸۸ وتاریخ الخلفای سیوطی از ص ۳۰۸ ببعد وغزّالی نامه وخاندان نوبختی .

ص ۱۵۸ س ۸ - رضا به‌خط خویش نامهٔ بنوشت مشتمل بر آنکه این کار تمام نشود الخ .

قال لی سرّاً : لاتشتغل قلبك بهذا الامر فانّه لایتمّ (کشف الغمه جلد ۳ ص ۱۰۵)[۱] .

ص ۱۵۸ س ۱۵ - وبا ابراهیم‌بن مهدی عم تو تمام شد الخ .

اهالی بغداد درسال ۲۰۲ برابراهیم بن مهدی بیعت کردند و اورا مبارك لقب دادند مدت خلافتش درحدود دوسال بود (ابن‌اثیر جلد ۶ ص ۳۴۱) این ابراهیم که در سال ۲۲۴ مرده معروف است به ابن‌شکله[۲] وی‌در فن موسیقی ماهر بود و او را شیخ‌المغنّین لقب داده‌اند رجوع‌شود بابن خلکان . و ابوفراس حمدانی درقصیدهٔ میمیّهٔ خود آنجاکه علویان‌را با آل‌عباس مقایسه میکند بهمین لقب اشاره میکند ومیگوید :

۱ـ ودر تاریخ طبرستان مسطور است . و عهدنامهٔ مأمون بخط او و بر پشت آن خط علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام بمشهد طوس برجای نهاد و مضمون خط علی‌بن موسی‌الرضا اینست :

انامیرالمؤمنین عرف من‌حقنا ماجهله غیره فقبلت منه ولایة عهده ، ان بقیت بعده وانی یکون هذا و بضد ذلك یدلان الجامع والجفر (کذا)ص۱۰۲ چاپ‌مرحوم عباس اقبال .

۲ـ شکله نام مادرش بوده .

منهم علیّة ام منکم وهل لکم شیخ المغنّین ابراهیم ام لهم
ما فی بیوتهم للخمر معتصر و لا بیوتهم للشرّ معتصم

ص ۱۵۹ س ۳ - وبیچاره ندانست که اذا جاء القضا عمی البصر الخ

این عبارت از ابن عباس است درجواب پرسش نافع بن ازرق رئیس فرقهٔ مشهور ازارقه از فرق خوارج، وتفصیل آنرا مرحوم فروزانفر درمآخذ قصص و تمثیلات مثنوی نقل کرده است (ص ۱۴ـ۱۶) وبرای اطلاع از آراء وعقاید ازارقه رجوع شود به سرح العیون فی شرح رسالة ابن زیدون ص ۱۹۵ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم - مصر ۱۳۸۳ .

ص ۱۵۹ س ۷ - پس بفرمود تا همه را بکشتند الخ .

در بارهٔ انقلاب بغداد و طغیان بنی‌عباس بر ضد مأمون و برداشتن ابراهیم‌بن مهدی به‌خلافت وغیره‌که منتهی بقتل حضرت رضا علیه‌السلام وفضل‌بن سهل گردیده ، رجوع شود به‌ابن‌اثیر (جلد ۶ ص ۳۴۶ـ ۳۴۸) سرهای کشندگان فضل را مأمون دستور داد تا به بغداد فرستادند پیش حسن‌بن سهل و آن سرها دررمضان سال ۲۰۲ به‌بغداد رسید .

ص ۱۵۹ س ۸ - وگویند علی‌بن موسی الرضا انگور به غایت دوست داشتی به سر سوزن زهر درانگور تعبیه کردند الخ .

این مطلب درمقاتل الطالبیّین ابوالفرج هم آمده (ص ۵۶۷ چاپ سید احمد صقر) .

ص ۱۵۹ س ۹ - چون پیش رضا بردند ازآن بخورد وبعداز اندك زمانی وفات یافت الخ .

خوردن انگور ویا انار مسموم که تفصیل مسموم ساختن آن دو درمقاتل ابوالفرج آمده ازروی اجبار واصرار بوده وبالأخره با آن سمّ

امام علیه السلام درسال ۲۰۳ از دنیا رحلت فرمود (ابن‌الاثیر ذیل وقایع سنهٔ مذکور) ،

ص ۱۵۹ س ۱۳ - وزینب دختر سلیمان‌بن عبدالله‌بن عباس زنی‌بود فصیحه و بلیغه و پیش عباسیان قدرتی ومنزلتی تمام داشت الخ.

سلیمان‌بن علی‌بن عبدالله صحیح‌است رجوع‌گردد به‌اعلام زرکلی جلد ۳ ص ۱۰۷ ، پدر این‌زن امیربصره بود، ابراهیم امام باوی ازدواج کرد و بعضی از اولاد او را بمناسبت نام مادرشان (زینبیّون) گویند ، بالأخره در سال ۲۰۴ از دنیا رفت ومنابع اخبارش را میتوانید در جلد مذکور از اعلام زرکلی مطالعه نمائید. نکته‌ایکه قابل‌توجه است اینست که بنا به نوشتهٔ زرکلی ، موضوع اعتراض دربارهٔ تغییر لباس و شعار که مأمون بدانها تصمیم گرفته بود ازطرف طاهر ذوالیمینین بوده‌است .

ص ۱۵۹ س ۱۷ - واز آل‌عباس هیچ بافرزندان علی مکافات‌نیکوئی بجای نیاوردند ، میخواستم‌که ایشان را مکافات‌کنم الخ .

سیوطی هم در تاریخ الخلفا این مذاکره را که میان‌زینب دختر سلیمان و مأمون انجام گرفته ، نقل کرده است (ص ۳۰۸ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص۱۶۰ س۳ - خروج محمدبن جعفرالصادق . . . خویشتن را مأمون نام نهاد وبیشتر این‌کارها به‌تحریض پسر میکرد وبعضی از ابنای عجم الخ .

نام پسرش علی بود واضافه میشودکه صاحب تجارب‌السلف را در این‌مورد اشتباه دست داده و ارسال قشون را به‌مأمون حواله کرده است وحال‌آنکه درموقع بروز این آشوب و فتنه‌که در سال ۲۰۰ هجری رخ داده ، مأمون در مرو مقیم بود و هنوز به‌سمت عراق و بغداد حرکت

نکرده بود خلاصه با خواندن خطبه‌ایکه درآنجا به خبط و خطای خود اعتراف کرده‌صاحب‌مسئله‌را به‌بغدادآورده وبه‌حسن‌بن‌سهل‌تحویل‌داده‌اند وحسن هم اورا به‌مرو پیش مأمون فرستاده است (طبری ج ۷ ص ۱۲۷ و ۱۲۸ ذیل وقایع سنهٔ ۲۰۰ هجری وابن‌اثیر جلد ۶ ص ۳۱۱ و مقاتل ابوالفرج ص ۵۳۷ چاپ سید احمد صقر).

ص ۱۶۰ س ۷ ـ ودر سرخس مدفون شد واکنون تربت‌او آنجامشهد عظیم است الخ .

بنا به نوشتهٔ ابن اثیر صاحب ترجمه در جرجان وفات کرده و هنگامی‌که مأمون عازم بغداد بود وی از ملتزمین رکاب آن خلیفه بود (جلد ۶ ص ۳۱۳) .

همان صفحه س ۸ ـ خروج ابوالسرایا الخ .

نام‌وی سرّی‌بن منصور وآن محمدبن ابراهیم‌که ابوالسّرایاباوی همکاری میکرد خود ازائمهٔ زیدیه بود وبنا به‌تصریح زرکلی درسال۱۹۹ از دنیا رفته و بقولی با دست ابوالسّرایا مسموم گردیده است (جلد ۶ ص ۱۸۲) .

مورخین در ضبط اسامی آبا و اجداد محمدبن ابراهیم اختلاف دارند از جمله ابن اثیر در سوق نسب وی چنین مینویسد : « محمد بن ابراهیم بن اسمعیل‌بن ابراهیم بن الحسن‌بن الحسین‌بن علی بن ابیطالب (جلد ۶ ص ۳۰۲) وصاحب‌مقاتل بجای‌حسین ، حسن ضبط‌کرده. خلاصه صاحب ترجمه با اینکه برضد بنی‌عباس قیام کرده بود معذلك پیوسته جانب زهد وتقوی را رعایت مینمود واتباع خودرا ازظلم ونهب وغارت

نهی میکرد خطبه ایکه در مذمت ابوالسّرایا پس از غارت کردن قصر عباس‌بن موسی‌بن عیسی ایراد کرده است شاهد این مدعاست و متن آنرا میتوانید درجلد ۳ جمهرة خطب‌العرب ملاحظه‌کنید (ص ۱۲۴) و شاید همین مخالفتهای اخلاقی سبب گردیده است که ابوالسّرایا او را مسموم سازد اما خود ابوالسّرایا که از اختلاف امین و مأمون وعدم مرکزیّت درخلافت اسلامی سوء استفاده کرده و فتنهٔ بزرگی را راه انداخته است بالأخره درسال ۲۰۰ هجری گرفتارگردید سرش را بدستورحسن‌بن‌سهل بحضور مأمون بردند و جسدش را درجسر بغداد بردارکردند (ابن‌اثیر وقایع و حوادث سال ۱۹۹ ـ ۲۰۰) نیز در بارهٔ ابوالسّرایا رجوع شود به وافی صفدی (جلد ۲ ص ۷۹) و ابوالفدا (جلد۴ص۲۹) وبطور تفصیل‌به ترجمهٔ مقاتل ابوالفرج از ص ۴۷۶ ببعد .

ص ۱۶۰ س ۱۵ ـ اضحی امام‌الهدی المأمون مشتغلا بالدین‌والناس بالدنیا مشاغیل الخ .

این‌حکایت‌که درابن‌اثیرهم آمده درآنجا از نام قائل یعنی‌مروان بن‌ابی‌حفصه ذکری درمیان نیست وتصور نمیرودکه آن شاعرعصرخلافت مأمون‌را درك کرده‌باشدزیراکه وی‌به‌تصریح‌ابن‌خلکان درسال۱۸۱ یا۱۸۲ مرده ودرآن تاریخ بطوریکه معلوم است هرون درمسند خلافت مستقرّ بود . اما بیت جریر درصفحهٔ مذکور به‌تصریح‌ابن‌اثیردرمدح‌عبدالعزیز ابن الولید است نه عمربن عبدالعزیز خلیفهٔ عادل و منصف بنی‌مروان (جلد ۶ ص ۴۳۸) و نیز مراجعه شود به تاریخ طبری جلد ۷ ص ۲۲۰ چاپ مطبعهٔ استقامت .

ص ۱۶۱ س ۸ - ودرایام مأمون ، ابراهیم‌بن موسی‌بن جعفر به‌یمن خروج‌کرد الخ .

خبر این‌واقعه را ابن‌اثیر درکامل آورده واضافه میشودکه‌ابراهیم را نظر به قساوتی که داشته و اینکه جمع کثیری را بقتل آورده است (جزّار) لقب داده‌اند (کامل‌التواریخ جلد ۶ ص ۳۱۱) ونیز دراین باب رجوع شود به‌کشف الغمّه (جلد ۳ ص ۴۰).

همان‌صفحه س ۱۶ - مارأینا النجوم اغنت عن‌المأ م مون‌فی‌ظل ملکه المحروس[1] الخ

این‌دو بیت که بااختلاف‌کمی‌درالفاظ درآثارالبلادقزوینی‌هم ذیل مادّهٔ طَرسوس ثبت گردیده ، از ابوسعید مخزومی است رجوع شود به‌تاریخ طبری جلد ۷ ضمن وقایع سال ۲۱۸) .

سال ۲۱۸ زمان فوت مأمون است ، این خلیفه درحین احتضار ، برادر خود معتصم‌را احضارکرده ودرضمن وصایائی‌که اظهارداشته آل‌علی را سخت توصیه نموده است که عین آن سخنان را ابن اثیر در تاریخ خود ضبط‌کرده است (جلد۶ ص۴۳۱) وما هم نظر باهمیتی‌که‌دارد همان وصایا را عیناً درزیر میآوریم :

« قال : هؤلاءِ بنوعمّك من‌ولد امیرالمؤمنین علیّ ، صلوات الله علیه ، فأحسن صحبتهم ، وتجاوز عن‌مسیئهم، ولاتغفل صلاتهم فی‌کلّ سنة عند محلّها ، فانّ حقوقهم تجب من‌وجوهٍ شتّی » .

ص ۱۶۲ س۱ - فضل‌بن سهل الخ .

نسب فضل‌بن سهل و علّت اساسی قتل وی و نمونه‌ای از اشعارش

۱- در معجم‌البلدان بجای محروس (مأسوس) نوشته شده وبنام قائل هم اشارتی نرفته است .

درمعجم الشعرای مرزبانی آمده (ص ۸۳) و نیز دربارهٔ وی رجوع گردد به‌ابن‌اثیر (جلد ۶ ص ۳۴۶) ودرتاریخ ابن‌تغری بردی (جلد۲ ص۱۷۲) اطّلاعاتی بسیارمهم وکافی دربارهٔ نسب فضل مندرج‌است بالأخره صاحب شذرات‌الذهب (جلد ۲ ص ۵) پس‌ازآنکه اخبار او را عنوان میکند یك بیت شعر هم در حق وی ازقول سالم‌بن‌ولید الأنصاری[1] مینویسدکه اینك به‌درج آن مبادرت میگردد :

اقمت خلافةً و ازلتَ اخری جلیلٌ مـا اقمت و ما ازلتـا

(مراد نشستن‌مأمون است برتخت خلافت وقتل وهلاکت‌امین که کلیّةً با دست و تدبیر همین فضل‌بن سهل صورت‌گرفت) خلاصه صاحب ترجمه درسال ۲۰۲ و درسن۴۸ سالگی درحمّام سرخس بامباشرت‌غالب، خال مأمون مقتول‌گردید وبطوریکه صاحبان‌تراجم‌آورده‌اندوی‌قبلاً از کیفیت قتل خود ، نظر به‌مهارتی‌که درعلم نجوم داشت ، خبر داده بود[2] (شذرات همان جلد ص ۴) و ابن‌خلکان (جلد ۳ ص ۲۱۰ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۱۶۲ س ۱۰ - گویند مسلم‌بن ولیـد شاعر ، پیش‌از وزارت ، ندیم فضل بود ودر آن وقت ، این‌شعر براو خواند :

و قـائل لیست لـه همة قلت ولکن لیس‌لی مال الخ

۱ـ مؤلف شذرات الذهب اشتباه کرده ، مسلم‌بن الولید درست است . نگاه‌کنید به‌ابن خلکان (جلد ۳ ص ۲۱۱ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

۲ـ عبارت ابن‌خلکان را عیناً نقل مینمائیم ،

« هذا ماقضی‌الفضل بن‌سهل علی‌نفسه ، قضی انه یعیش ثمانیاً و اربعین سنة ثم یقتل مابین ماء ونار »

این شاعرکه ملقّب‌است به صریع الغوانی ، درسال ۲۰۸ از دنیا رفته ومطلع قصیده‌اش اینست :

بالغمـر من زینب اطـلال مـرّت بهـا بعـدك احوال

رجوع کنـید به اخبـار صریع الغـوانی ، تألیف حسن علوان (ص ۱۲۱) و اضافه میشودکه درعصرالمأمون (جلد ۲ ص ۳۷۴) اخبار شاعر و منابع و مآخذ احوال وی نشان داده شده‌است .

ص ۱۶۲ س ۱۸ ـ انالکرام اذا ما اسهلوا ذکروا من‌کان یألفهم فی المنزل الخشن الخ .

در قائل این بیت که درکلیله‌و دمنه هم (باب الحمامة المطوّقه) دیده میشود مابین روات شعر اختلافست ، بعضیها آنرا از ابراهیـم بن العباس الصّولی میدانند (ابن‌خلکان چاپ محمدمحیی‌الدّین عبدالحمید جلد ۱ ص ۲۹) وبرخی از دعبل (الشعر والشعرا جلد ۲ ص ۸۵۲ طبـع احمد محمد شاکر) بالأخره عدّه‌ای نسبت‌آنرا به ابی‌تمّام طائی میدهند رجوع شود به‌عقدالفرید جلد ۲ ص ۱۶۸ چاپ احمد امیـن و گروهی دیگر از فضلای مصر .

ص ۱۶۳ س ۴ ـ لفضل بن سهل ید یقصر عنها المثل الخ .

این سه بیت درشرح معروف شریشی برمقامات حریری مندرج است بدون‌تصریح برنام قائل (جلد ۱ صفحه ۱۴۲ چاپ مصر) اماصاحب وفیات الأعیان آنها را ازابراهیـم صولی میداند (جلد ۳ ص ۲۱۱) و اضافه میکند که مضمون ابیات ابن‌الرّومی‌که در آنجا قاسم‌بن عبید اللّه وزیر را مدح میکند مأخوذ است ازهمین ابیات صولی :

اصبحت بین خصاصةٍ و تجمّل والحرّ بینهما یمـوت هزیـلا
فامدد الیّ یـداً تعوّد بطنُها بذل النّوال وظهرها التّقبیلا

(همان جلد و همان صفحه چاپ محمد محیی‌الدّین عبدالحمید) .

همان صفحه س ۸ فضل‌بن سهل را برصورت مذکـور کشتند در سنهٔ ثلاث ومأتین به خراسان الخ .

بنا به نوشتهٔ مرزبانی او را درسال ۲۰۲ کشتند (ص۴۸۷)[1] ونیز دربارهٔقتل واطلاع ازسرگذشت‌وی ، نگاه‌کنید به‌آداب‌الحرب والشجاعه (ص ۳۴۶) واز همه مهمّتر ، ابن خلکان (جلد ۳ ص ۲۰۹)که شرح‌حالی بسیار جامع و مفید ازصاحب ترجمه درآنجا درج‌گردیده وهمین مورخ درخصوص تاریخ قتل این وزیر بامرزبانی موافق است .

سخنی‌که مادرفضل‌درجواب تعزیت وتسلیت مأمون‌گفته از نوادر کلمات بوده و اینك ما عین آنرا از بیـان الأدیان که موجب تحیّر آن خلیفه گردیده است ، نقل مینمائیم :

« دیگر مأمون گفت که در سه وقت من ازسه جواب متحیّر و عاجز ماندم چنانکه ندانستم چه بگویم : جواب دوم آنکه چون فضل سهل را کشتند ، والـدهٔ او بسیار جزع میکرد او را تعزیت دادم ، گفتم تنگدلی مکن که اگر او رفت ، اینك من به بدل او فرزند توام . گفت چرا نگریم به مرگ فرزندی‌که چون تو فرزندی درحیات خود بجهت من کسب کرده بود (نقل ازفرهنگ ایران زمین ـ دفترهای ۱ـ۴ جلد ۱۰ سال۱۳۴۱ص۳۱۴)ونیز رجوع کنید به‌ابن‌خلکان‌وذیل‌امالی‌قالی(ص۸۶).

۱ـ ضمن اخبار ابومحمد یزیدی .

همان صفحه س ۱۳ - درهمین شب ، مأمون ، دختر خویش ام‌الفضل را به حضرت علی‌بن موسی داد الخ .

هندوشاه بن سنجر ، اشتباه کرده‌است زیراکه او را به حضرت جواد[1] تزویج کرد و ام حبیب را به‌حضرت رضا سلام‌الله علیهما و تفصیل این دو فقره ازدواج در کشف الغمه جلد ۳ چاپ حقیقت ، مضبوط‌است ونیز رجوع شود به‌طبری جلد ۷ (ص۱۴۹) وابن اثیر (جلد ۶ ص۳۵۰). درتاریخ طبرستان وصف عروسی امام جواد با ام الفضل نقل‌گردیده‌که در خور اعجاب است وی چنین مینویسد : « دخترخود ام‌الفضل‌را بدو داد و با او سپرد و عُرسی ساخت‌که تاجهان‌است ، ولیمه‌ای‌چنان نشان‌ندادند وچهارصد طبق گوی عنبر ، در میان هریك ، درّی برمحمد التّقی نثار کردند و او را با مدینه فرستاد » ص ۲۰۴ چاپ مرحوم عباس اقبال .

ص ۱۶۳ س ۱۴ - حسن‌بن سهل درمقامی که آنرا فم‌الصلح گویند ازاعمال واسط ، شهری ساخته بود الخ .

فم‌الصلح به‌کسر و تشدید صاد ، نهر بزرگی است در قسمت بالای واسط و خانهٔ حسن‌بن سهل و عروسی بوران در همین محل بوده (معجم البلدان) و طاعن‌السّن که در همین صفحه و در سطر ۲۱ واقع گردیده ، بمعنی مسنّ وفرتوت است .

ص ۱۶۴ س ۷ - این جماعت بااینهمه انبوهی ، مدتی میهمان حسن بن سهل بودند الخ .

نام این عروسی‌را مورخان (دعوة الأسلام)گذاشته‌اند رجوع‌کنید

۱- مکنی به‌ابی‌جعفرثانی ومتوفی در ۲۲۰ ، ابی‌جعفراول ، کنیهٔ‌حضرت امام باقر است (زرکلی جلد ۷ ص ۱۵۵)

به المضاف و المنسوب ص ۱۶۵ چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم .

نظیر دعوة الاسلام است اعذار مأمون ذوالنّونی ازملوك طلیطله و آن بطوریکه در نفح الطّیب (جلد ۱ ص ۴۱۵) آمده ، وی در باب اعذار فرزند خود مجلس جشنی ترتیب داد که درمیان اهل‌مغرب نظیر عروسی بوران است در بین اهالی مشرق ، اما اعذار از باب افعال بمعنی مختون ساختن است .

همان صفحه س ۱۵ - کأن صغری وکبری من‌فواقعها حصباء در علی ارض من‌الذهب الخ .

علمای نحو در این شعر بر ابی‌نواس اعتراض کرده‌اند و گفته‌اند افعل تفضیل‌که مجرّد از (ال) واضافه‌باشد همیشه بر صیغهٔ افعل استعمال میشود و مراعات جمع و ومثنّی و تأنیث در آن ملحوظ نیست ، حق این بود که شاعر میگفت : کأنّ اصغر و اکبر ، امـا در صورت محلّی بودن با(ال) مطابقت‌آن‌باموصوف‌حتمی‌است مثل‌کأنّ الصغری والکبری دربیت مذکور بااینکه (ال) و اضافه دیده نمیشود معذلك آن‌دوصفت‌را مؤنثاً آورده است که بدون شبهه برخلاف قواعد نحویّه است در مقابل این اعتراض ، گروهی از نحاة از ابونواس طرفداری و حمـایت کرده ، اظهار داشته‌اندکه شاعر دراین مقام قصد مقارنه ومفاضله نداشته ؛ بلکه آندو ، وصفی هستند مجرّد و مؤنّث اصغر و اکبر بوده بمعنی صغیر و کبیر ، مثل اینکه گفته است (کأنّ الصّغیرة والکبیرة من هذه‌الفقاقع)

همان صفحه س ۱۶ - گویند بوران دختر حسن بن سهـل ، زیرك و عاقله بود الخ .

نامش خدیجه بود اما به بوران شهرت یافته ودر ۲۷۱ از جهان رفته است مصادر اخبارش را دراعلام‌زرکلی (جلد۲ ص۵۶) ملاحظه‌کنید

ص ۱۶۵ س ۵ - مردی پیش حسن آمـد به انتجـاع و حسن به او نپرداخت الخ .

انتجاع‌که مادّهٔ آن نجعه (بضم اول و سکون جیـم و فتح عین) است بمعنی‌طلب‌پول واحسان‌است وکسانی‌که‌آنرا ازمادّهٔ جوع گرفته‌اند دچار اشتباه گردیده‌اند .

ص ۱۶۵ س ۱۲ - اعجلتنا فأتاك عاجـل برنا   قلا ولو انظرتنـا لم تقلل الخ .

این دو بیت‌که درعیون‌الأخبـار (جلد ۱ ص ۳۳۴ چاپ افست) آمده است با احتمالی بسیار ضعیف نوشته شده است‌که قائل آنها عبد الله بن طاهر است اما ابن عبد ربّه آنها را از ابوتمّام دانسته است (جلد ۱ ص ۲۸۷ چاپ احمد امین و غیره) این نکته را باید گفت که با مراجعه به‌دیوان شاعر اثری ازاین دو بیت دیده نشد .

ص ۱۶۵ س ۱۶ - ماذا اقول اذا رجعت وقیـل لی   مـاذا اصبت من الجواد المفضل الخ .

این اشعار درشرح المضنون به علی‌غیر اهله (ص ۳۲۷) بدون تصریح برنام گوینده نقل گردیده است اما صاحب عقدالفرید نسبت‌آنها را به دعبل شاعر مشهور داده است (جلد ۱ ص ۳۱۵ چاپ احمد امین و غیره) واینك ما برای نشان دادن ضبط صحیح اشعار ، آنها را ازمأخذ اخیرالذّکر عیناً نقل مینمائیم :

ماذا اقول اذا اتیت معاشری　　صفراً یدای من الجواد المفضل

ان قلت اعطانی کذبت و ان اقل　　ضنّ الامیر بمـالـه لم یجمل

ولأنت اعلم بالمکارم والعـلا　　من ان اقول فعلت ما لم تفعل

فاختر لنفسك ماأقول فأنّنی　　لابدّ مخبرهـم و ان لم اُسأل

وانوری شاعر معروف مضمون این ابیات را به‌فارسی درآورده است آنجا که میگوید :

بحالم سخت درخورداست بیتی کانوری گوید

که من بنده‌زلشکرگه چوسوی خانه واگردم

چوپرسندم کجا بودی کرا دیدی ، چه‌آوردی؟

چه‌گویم من ؟ کجا بودم ،کرا دیدم چه‌آوردم

ص۱۶۶ س اول ـ جئتك مستشفعاً بلاسبب　الیك الا بحرمة‌الأدب‌الخ

دردیوان دعبل‌که اخیراً توسط‌دکترمحمدیوسف‌نجم جمع آوری گردیده (اتیت مستشفعاً) آمده وضمناً کتبی‌که آن دو بیت درآنها درج گردیده معرّفی‌گشته است (ص ۳۳ ـ بیروت ۱۹۶۲) .

ص ۱۶۶ س ۶ ـ لو ان عین زهیر شاهدت حسناً　وکیف یصنـع فی امواله الکرم　اذاً لقال زهیر حین‌یبصره　هذا الجواد علی‌العلات لاهرم‌الخ

اخبار یوسف جوهری‌را که مؤلف نسبت این‌دو بیت را بدو داده است در جائی نیـافتم امـا بیت دوم اشاره است به شعر معروف زهیـر بن ابی‌سلمی درحق ممدوح معروف خود (هرم) آنجا که میگوید :

انّ‌البخیل ملوم حیث کان ولکـ　نّ الجواد علـی علاّته هرم[1]

۱ـ در عقدالفرید جلد ۱ ص۳۳۷ ترجمهٔ حالی مختصر درحق‌هرم‌مندرج است (چاپ احمد امین وغیره) .

عطایای هرم در حق زهیر فوق‌العـاده معروف و تقریباً در جزو امثال سائره درآمده واحمد ثعلب درشرحی که بردیوان‌زهیر نوشته‌است (علی‌علاّته) را چنین معنی‌کرده‌است : ای‌علی‌عسره و یسره (چاپ‌افست ص ۱۵۲ ـ ۱۹۶۴) ونیز رجوع شود به ابن خلکان ذیل اخبار حسن بن سهل امّا اعلم شنتمری درمورد (علی علاّته) مینویسد : ای‌علی ماینوبه من‌قلّة ذات ید وعوز (ص۵۴ ـ مصر ۱۳۲۳ هجری) .

ص ۱۶۶ س ۱۳ ـ وقت آنست که اگر امیرالمؤمنین اذن‌دهد پروانۀ دخول او درمجلس امیرالمؤمنین من باشم الخ .

مراد از پروانه در اینجا اجازه و اذن نیست بلکه پروانه نـام جانوری است‌که درپیشاپیش شیر به راه میافتد و وحوش و سباع را از حرکت وی آگاه میسازد واین همان سیه‌گوش است‌که در گلستان شیخ حکایتی بنام وی ترتیب داده شده وخاقانی نام‌این‌حیوان را دراشعارخود آورده و چنین گوید :

عادل‌غضنفری‌تو و پروانۀ تو من　　پروانه درپناه غضنفر نکوتراست

رجوع شود به‌دیوان خاقانی ص ۷۶ چاپ ضیاءِالدین سجّادی و حواشی‌آن دیوان ص ۱۰۰۹ و معنی عبارت تجارب‌السلف این است که (اجازه دهید من مانند پروانه درجلو حسن‌بن سهل حرکت‌کنم و او را با چنین وضعی کـه متضمّن رعایت احترام و تجلیل در حق اوست وارد مجلس سازم) ،

ص ۱۶۷ س ۳ ـ اورا باحسن بخانه فرستاد درراه‌باهم‌محادثه‌میکردند سخن به اشعارزرق شاعر عروضی رسید وزرق ازبهر حسن قصیدهٔ گفته‌بود الخ

از اخبـار و نام این شاعر در کـتب مربوطه ذکری نکرده‌اند ،

هرچه تفحّص کردم به مطلبی تصادف نکردم اتفاقاً آنکه ضبط و قرائت نام او هم بر محشّی این کتاب روشن وواضح نیست :

ص ۱۶۷ س ۲۰ - محمدبن عمرو گفت : این قصیده شصت بیت است و وزنی است خارج از کتب خلیل الخ .

مراد خلیل بن احمد عروضی است واضع علم عروض ، متوفی در ۱۷۰ ـ اخبارش را دراعلام زرکلی جلد ۲ ص۳۶۳ ملاحظه‌کنید .

ص ۱۶۷ س ۲۲ - حسن سهل براو ترحم فرستاد ، بعدازآن گفت : بخدا که از علقمه عاجزتر نباشم و نمیدانستم که این سخن چه معنی دارد الخ.

اخبار مفصل علقمةبن علاثهٔ کلابی را ابن‌حجر دراصابه نقل‌کرده وتصریح مینمایدکه وی طرف توجه رسول اکرم(ص) بوده ومناظرهٔ وی با عامربن الطفیل مستغنی ازشرح و بیان است و بطوریکه مشهوراست اعشی قیس عامر را بر علقمه ترجیح داده است (اصابه جلد ۲ شماره ۵۶۷۷) .

ص ۱۶۷ س۲۳ - گفتم جعلت فداك ، این علقمه کیست ؟ گفت علقمة بن علاثه یکی است از اکابر ، حطیئه او را مدح گفت وپیش‌از انشاد شعر نماند الخ .

جرول بن اوس معروف به حطیئه ، معاصر باعمر بود اخبارش را صاحب اغانی درجلد ۲ طبع دارالکتب مشروحاً ذکر نموده‌است . درباب روابط علقمه با شاعر مذکور رجوع‌گردد به اصابه و وفیات الأعیان طبع محمد محیی الدّین عبدالحمید جلد ۴ ص ۲۷۸ ذیل اخبار مروان بن ابی‌حفصه ،واین‌را هم باید اضافه کردکه علقمه ازطرف‌عمر حاکم ناحیهٔ حوران شد و در همانجا بطوریکه از شعر حطیئه بدست میآید مدفون گردید و پیش‌ازرسیدن شاعر ، علقمه چشم‌ازجهان پوشیده وشاعر موفق

به خواندن قصیده نگشته‌است. از قصیدهٔ حطیئه‌که مدیحهٔ‌بوده اطّلاعی بدست نیاوردم .

ص ۱۶۸ س ۱ - لعمری لنعم المرء من‌آل جعفر بحوران امسی‌علقته الحبائل الخ .

بیت سوم این مرثیه در ادبیات عرب ، سخت شهرت پذیرفته و مورد تضمین شعرا هم واقع شده است وابودهمان الغلاّبی‌که نام وی در کتاب البیان والتبیین جاحظ (جلد ۲ ص۲۳۱ چاپ حسن‌سندوبی) آمده بیت مورد بحث را درشعر خود تضمین‌کرده وچنین گفته‌است :

لئن‌مصر فاتتنی بماکنت ارتجی واخلفنی‌منها الذی‌کنت آمُل

فماکلّ مایخشی الفتی بمصیبه وماکلّ مایرجو الفتی هو نائل

فمــا کان بینی لولقیتك سالماً و بین الغنی الاّ لیـال قلائل

بیت سوم این قطعه از حطیئه است‌که شاعر تضمین کرده است ، مقداری از مرثیهٔ حطیئه در حق علقمه در حواشی البیـان جاحظ نقـل گردیده (جلد ۲ ص۲۳۱ چاپ سندوبی) . خلاصه حطیئه بطوریکه در اعلام‌زرکلی‌آمده درسال۴۵ هجری ازدنیا رحلت‌کرده[1] وقصیدهٔاستعطافیهٔ او خطاب به عمر فوق‌العاده مشهور است و بمطلع‌زیر شروع میشود :

ماذا تقول لأفراخ بذی‌مرخ زغب‌الحواصل لاماءٍ ولاشجر

القیت کاسبهم فی‌قعر مظلمة فارحم علیك ، سلام‌الله یاعمر

ص ۱۶۸ س ۴ - علقمه چون این ابیات بشنید ازمال پدر حطیئه را نصیب یکی از اولاد بداد ومن ازاو کمتر نخواهم داد الخ .

بدون‌شبهه پسرعلقمه درست‌است ، وابن خلکان‌که این‌قصهٔ‌تاریخی

۱- جلد ۲ ص ۱۱۰ .

و این شعر را آورده و چنین نوشته است : فقال له ابنه :کم ظننت انّ علقمة کان یعطیك لو وجدته حیّاً ؟ فقال : مائة ناقة یتبعها مائةٌ من اولادها فاعطاه ابنه ایّاها (جلد ۴ ص۲۷۹ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

عین این مطلب را ، ابن حجرهم در اصابه نقل کرده که حاجتی به تکرار آن نیست .

ص ۱۶۸ س ۱۷ - در آن حال یکی از بنو نوبخت ، حسن را هجو گفت الخ .

در باب این هجویّه با مراجعه به مظانّ معتبر نتوانستم اطّلاعی بدست آورم .

همان صفحه س ۲۰ - حسن بن سهل در سنهٔ ست و ثلاثین ومأتین وفات یافت الخ .

به روایت ابن خلکان وی در ۲۳۵ در سرخس وفات یافت (جلد۱ ص ۳۹۱ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) ابن‌اثیر هم فوت حسن‌بن سهل را در ضمن حوادث سال ۲۳۵ آورده و سال ۲۳۶ را ضعیف دانسته است (جلد ۷ ص ۵۲) .

ص ۱۶۹ س ۲۱ - خادم دیدکه طاهر مخالفت، ظاهرکرد قدری زهر بدو داد و طاهر همان شب هلاك شد الخ .

موضوع زهر را ابن خلکان هم در تاریخ خود آورده و توان‌گفت که این قسمت از تجارب‌السّلف با متن وفیات‌الأعیان مطابقست .

اماعلت عمدهٔ رفتن‌طاهر به‌امارت خراسان‌که‌باتدبیر ورأی‌احمدبن ابی‌خالد احول صورت‌گرفته ، اینست‌که مأمون از دیدار و ملاقات وی ابداً خوشدل نبوده و به‌محض‌اینکه او را میدید، برادرش امین درنظرش

مجسم میشد ، برای اینکه خود را از این اضطراب خاطر و تشویش درونی راحت سازد او را بحکومت خراسان ، مأمور ساخت[1] و در آنجا بطوریکه اشاره شد مسموماً در سال ۲۰۷ از دنیا رفت[2]. پس از طاهر ، فرزندش ، طلحه، ادارهٔ امور خراسان‌را بدست گرفت و بالأخره در سال ۲۱۳ مرد .

ص ۱۷۰ س ۸ - گویند مأمون با احمد مشورت کرد در حق کسی‌که میدانست ، احمد را با او عداوت است الخ .

آن شخص غسّان‌بن عبّاد بود (طبری جلد۷ ص۱۷۹ چاپ‌مطبعهٔ استقامت) و غسّان همان است که مأمون او را ، موقع حرکت به جانب دارالخلافه ، در خراسان ، جانشین خود ساخت و کارهای آن منطقه را بدو سپرد و او بطوریکه در کامل ابن اثیر مندرج‌است. نیاکان‌آل سامان را برکشید و هریکی ازآنان را به حکومت ناحیه‌ای ازحوزهٔ مأموریت

۱ـ عصرالمأمون جلد ۱ ص۳۴۲ .

۲ـ طاهرگذشته از مهارت در کار جنگ ، در تدبیر و سیاست و ادارهٔ مملکت هم بصیرت داشت دستور العملی‌که خطاب به فرزندش در موقع حرکت به حکومت مصر و رقه نوشته است مؤید این مطلب است رجوع شود به جمهرة خطب‌العرب (جلد ۳ ص ۱۳۴) . گویند همین‌که مأمون از مضامین و محتویات‌آن دستورالعمل اطلاع‌یافت چنین‌گفت : هرنکته‌ایکه در امر دین ودنیا وتدبیر وسیاست و اصلاح مملکت و رعیت و حفظ بیضهٔ اسلام و اطاعت برخلفا ، لازم و ضرور باشد و بکار آید دراین عهدنامه درج‌گردیده و دستور دادکه همین وصایا را به تمام عمال و حکام ابلاغ‌کنند تا بمضمون آنها عمل نمایند (همان مأخذ ص۱۴۵-۱۴۶) در خاتمه افزوده میشودکه رفتن عبدالله بن طاهر به حکومت مصر در سال ۲۰۶ بوده است .

خود معیّن کرد (جلد ۷ ص ۲۷۹) .

ص ۱۷۰ س۱۲-کفی ثمناً بمااسدیت انی صدقتك فی الصدیق وفی عدائی الخ .

در طبری و در ابن اثیر یك بیت آمده و در آن دو مأخذ بجای (ثمناً) (شکراً) درج گردیده‌است (طبری جلد۷ ص ۱۸۹ و ابن اثیر جلد ۶ ص۴۱۰) .

ص ۱۷۱ س آخر ـ وکأنه من دیرهزقل مفلت حرب یجر سلاسل الاقیاد الخ .

این اشعار در هفوات النّادره چهار بیت و درعصر المأمون ۵ بیت یادگردیده و در این دوکتاب به جای حرب (حَرِد) آمده وآن بمعنی خشمگین است و دیر هزقل به تصریح یاقوت نام دیری بود بسیار مشهور واقع در میان بصره و عسکر مکرم ، وآنجا را دارالمجانین تعیین کرده بودند و ثعالبی در ثمارالقلوب در مادّهٔ دیر هزقل گوید: یضرب به‌المثل لمجتمع المجانین ویقال للمجنون:کأنّه من دیرهزقل، و ذلك انّه مأوی المجانین الخ و بعداً همین اشعار دعبل را که در هجو ابی‌عبّاد گفته در ذیل مادهٔ مذکور آورده است . (ص۵۲۸ چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم) ثعالبی پس از شرح مادّهٔ مانحن فیه مطالبی نیز دربارهٔ مناسبات مأمون با دعبل آورده است که هم از حیث تاریخ و هم از حیث ادب وشعر بسیار دلکش و سودمند است .

ص ۱۷۲ س اول ـ مأمون گفت: آن کس که ابو عباد را باوجودجنون و تندی و احمقی هجوگوید اگر مرا باوجودحلم وسکوت وشهرت من بمحبت عفو ، هجوگوید عجب نباشد الخ .

عین این مطلب در معجم البلدان ذیل مادّهٔ (دیرهزقل) ودرالمضاف

والمنسوب در ضمن همان مادّه مذکور است و توان گفت که هندوشاه بن سنجر مطالب آن دومأخذ معتبر را ترجمه‌کرده است .

ص ۱۷۲ س ۳ - و ابو عباد چنان تیز و سریع‌الغضب بودکه اگر از یکی از خدمتکاران برنجیدی دوات ، براو زدی و دشنامهای‌فاحش دادی‌الخ.

این تندی و خشونت نقلاً از ابوبکر صولی درمعجم‌البلدان ضمن شرح مادهٔ دیر هزقل مندرج است .

ص ۱۷۲ س ۴ - گویند غالبی شاعر قصیدهٔ پیش ابو عباد برد براین سیاقت الخ .

ازاخبار غالبی‌که اهل خراسان و با همین وزیر مأنوس ومربوط بود نتوانستم اطّلاعی بدست آورم اما یادآور میشوم‌که همین‌حکایت در الهفوات‌النّادره (ص۲۴۹چاپ دمشق ۱۹۶۷) وردذیل زهرالآداب‌حصری قیروانی (ص۲۹۸-مصر-۱۳۵۳) بعینه آمده است .

همان صفحه س ۱۷ - آنگاه روی به قلم‌کرد وگفت : لعنت برتو باد و برآن کس که ترا آورده ، و برآن‌کس‌که ترا تراشیده و برآن‌کس‌که ملك اویی الخ .

باز این داستان عیناً درالهفوات‌النّادره (ص۲۴۸)نقل‌گردیده‌است.

همان صفحه س ۲۱ - ابو عبدالله‌بن محمدبن یزدادبن‌سوید[1] الخ .

کلمهٔ (بن) بعد از ابو عبدالله زائد است، مبلغی از اخبار واشعار محمدبن یزداد در معجم‌الشعرای مرزبانی آمده (ص۳۶۳) وهمین‌مؤلف مینویسد او را مرثیتی است معروف در حق مأمون[2]، و ازبهترین اشعار وزیر مذکور دو بیت زیر است‌که ذیلاً آورده میشود :

۱- متوفی در ۲۳۰- اخبارش را در اعلام زرکلی بخوانید (جلد۸ص۱۴).

۲- این مرثیه را در جائی بدست نیاوردم .

فلا تأمنن الدّهر حرّاً ظلمته　　فما لیل حرٍّ ان ظلمت بنائم

ایضاً گوید :

اذا کنت ذا رأی فکن ذا عزیمةٍ　　فأنّ فسادالرّأی ان یتردّدا

ص ۱۷۳ س ۸ - گفت : بعد از این ملازم من باش الخ .

در الفخری نسبت این عمل را بهسوید، جدمحمدبن یزدادمیدهد، بدون تردید ، چون صحبت از روی کارآمدن محمداست، نوشتهٔ الفخری اشتباه بنظر میرسد .

س ۱۷۴ سطر اول - او را خلیفهٔ مثمن خوانند الخ .

در بارهٔ این لقب علاوه برمتن کتاب رجوع شود به فوات‌الوفیات جلد ۲ ص ۵۳۳ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید .

ص ۱۷۴ س ۶ - فتح عموریه الخ .

دربارهٔ جنگ عمّوریّه اطلاعاتی بسیار نفیس درکتاب آداب‌الحرب والشجاعه (ص۴۴۷) آمده ونیز رجوع شود به‌تاریخ گزیده (ص۳۱۸ چاپ عبدالحسین‌نوائی) وجلد۳ قصص‌العرب (ص۴۴۹ نقلاازمحاضرات‌الابرار) و اضافه میگردد که دینوری در اخبار الطوال ازعمّوریّه، قسطنطنیّهٔ صغیر، تعبیر میآورد (ص۴۱۹ ترجمهٔ صادق نشأت) .

ص ۱۷۴ س ۷ - حصنی را که زبطره‌گویند غارت‌کرد الخ .

زبطره[۱] بروزن‌شکسته نام‌شهری است واقع میان‌ملطیه وسمیساط وحَدَث، وابوتمّام درقصیدهٔ فتح‌عمّوریّه‌که هندوشاه مبلغی‌ازابیات‌آن

۱- محرك رومیها درباب هجوم به‌زبطره به تصریح ابن‌اثیر، بابك‌خرمدین بوده است (جلد ۶ ص ۴۷۹) .

قصیدهٔ خالده و فائقه را در متن آورده است بنام آن شهر اشاره میکند و می‌گوید :

لبّیت صوتاً ز بطریّاً هرقت لـه
كأس الكرى ورضاب الخرّدالعرب

ص ۱۷۴ س ۱۱ - درحال برخاست و به‌آواز بلندمیگفت: الرحیل، الرحیل الخ .

در ابن‌اثیر النفیر ، النفیر آمده است (جلد ۶ ص ۴۸۰) .

ص ۱۷۴ سطرآخر - بردری از درهای دارالخلافه‌که آنرا باب‌العامه گویند درآویخت الخ .

از باب العامّه در معجم‌البلدان خبری دیده نشد .

ص ۱۷۵ س ۵ - و دراین سفر ابوتمام جامع‌حماسه درخدمت‌معتصم بود الخ .

مراد شاعر مشهور ابو تمّام حبیب‌بن اوس‌الطّائی است متوفی در ۲۳۱ ، وی از مشاهیر شعرای دورهٔ عبّاسی بود و اختیارات و منتخباتش از اشعار و دواوین عرب‌که معروفست به دیوان‌الحماسه ، در غایت‌اشتهار است و حاجتی بهیچ‌گونه معرّفی ندارد ، مرزوقی و خطیب تبریزی آن دیوان عزیز را شرح‌کرده‌اند و در مصر و شام بطبع رسیده‌است وابوتمّام بقدری در انتخاب اشعار ، حسن ذوق و مهارت و استادی بخرج داده که ادبا و فضلا گفته‌اند : اختیارات ابوتمّام بهتر از شعر او است .

ص ۱۷۵ س ۱۶ - رمی بك‌الله برجیها فهدمها ولو رمی بك غیرالله لم تصب الخ .

در دیوان ابی‌تمّام لم یُصب (بصیغهٔ غائب)، آمده و برای اطلاع از معنی این اشعار آبدارکه ازمفاخرادبیات‌عرب‌محسوب میشود، رجوع

گردد به شرح خطیب (جلد۱ص ۴۵) تحقیق محمد عبده‌عزام-مصر۱۹۵۱.

همان صفحه س ۱۸ ـ و فتح عموریه در سنهٔ عشرین ومأتین بود الخ.

یاقوت در معجم‌البلدان در ذیل مادهٔ عمّوریّه و ابن اثیر درکامل و ابن طقطقی در تاریخ الفخری عموماً تاریخ فتح عموریّه را ۲۲۳ ضبط کرده‌اند خلاصه موضوع گشودن و تصرّف قلعهٔ مزبور واهمیت قصیدهٔ آن شاعر طائی که مؤلف، مطلع آنرا آورده است بعدها وارد ادبیات فارسی گردیده و شعرا به سختی آن محاربه و جلالت و عظمت آن قصیده‌اشاره نموده‌اند از جمله منوچهری گوید:

من گفته شعری مشتهر در تهنیت واندر ظفر

از سیف اصدق راست‌تر در فتح آن عمّوریه

(چاپ دبیر سیاقی ص ۸۱ چاپ پاکت‌چی) و در قصیدهٔ دیگر گفته:

آنکه گفتست آذنتنا آنکه گفت الذاهبین

آنکه‌گفت‌السّیف‌اصدق آنکه‌گفت‌ابلی‌الهوی

همان صفحه س ۲۲ ـ خزاین وحرمها و اولاد او به بغداد در خلد میبودند الخ.

خلد بروزن قفل، قصری بود که آنرا منصور بعد از اتمام بنای بغداد درکنار دجله ساخته بود و پس از آنکه قصر مزبور رو به ویرانی گذاشت، بیمارستان عضدی را بعدها درهمان محل ساختند، خلاصه خلد، محلهٔ بزرگی را تشکیل میداده و یاقوت دراین مورد اطلاعات سودمندی را بدست میدهد.

نکته‌ایکه در اظهارات همین مؤلف درخور اعتراض است، اینست

که وی تاریخ بنای آن قصر را سال ۱۵۹ قیدکرده و حال آنکه بانی آن یعنی منصور درسال ۱۵۸ درمدینه ازدنیا رفت ودرناحیهٔحجون بطوریکه سابقاً گذشت مدفون گردیدا جمالا اظهار یاقوت خالی ازمسامحه بنظر نمیرسد.

ص ۱۷۶ س ۹ ـ والله العظیم که ما با تو به تیر سحرگاهی حرب کنیم الخ .

مراد از تیرسحرگاهی، دعا و نفرین است و درمعجم‌البلدان آمده: «قالوا نحاربك بسهام‌السحر، قال: و ما سهام‌السحر ؟ قالوا : ندعو علیك، فقال‌المعتصم: لاطاقة لی‌بذلك» (رجوع کنید به‌مادهٔسامرّا) .

همان صفحه س ۱۲ ـ گویند چون معتصم در مرض الموت افتاد، در کشتی نشست و زنام نائی با او بود الخ .

زنام بروزن زکام ، نام نای‌زن هرون‌الرشیدبود (قاموس مادهٔزنم) امّا ثعالبی در المضاف والمنسوب ، بنان و زنام را از خواصّ و مقرّبان دربار متوکّل معرفی‌کرده و تصریح مینمایدکه آن خلیفه، بدون حضور آن دو مطرب برشراب نمی‌نشست و در اشعار بحتری برعود بنان و نای زنام‌اشاره‌گردیده‌است (همان کتاب ص۱۵۵ چاپ‌محمدابوالفضل‌ابراهیم).

خلاصه عود بنان و نای زنام در شیرینی وزیبائی‌مشهورآفاق بوده و در عبارات ادبا و فضلای قرن ۴ نیزبهمین موضوع‌که ذکرگردید، اشاره شده است ثعالبی در تتمّةالیتیمة ضمن اخبار ابوجعفر الجعفری العطّار الحرّانی از قول این فاضل عبارتی میآورد که مبیّن این‌گفتار است: « و وصف انساناً طروباً فقال : اطرب من زنجیّ عاشق سکران علی عود بنان و نای زنام و طبل سلمان» چاپ مرحوم اقبال جلد۱ ص۳۰ . خلاصه زنام

برطبق نوشتهٔ زرکلی بسال ۲۳۵ وفات یافته و اوایل عصر متوکل را درك کرده است .

همان صفحه س ۲۲ ـ ومولد فضل بردان است الخ .

بردان بروزن جریان ، درعالم اسلامی متعدد بوده و نام آنها را یاقوت درمعجم البلدان آورده وشاید این بردان که درمتن آمده ، دهی بوده‌است ازقرای بغدادکه با آن شهر هفت فرسخ فاصله داشته وبا ناحیهٔ صریفین هم مجاور بوده است . ظاهراً کلمهٔ بردان معرّب برده‌دان است وبطوریکه یاقوت مینویسد ، سلاطین ساسانی ، اسرارا بهمان‌محل تبعید میکردند ، تفصیل را رجوع نمائید به معجم‌البلدان ذیل مادهٔ بَرَدان .

ص ۱۷۷ س اول ـ تفرعنت یا فضل‌بن مروان فاعتبر فقبلك كان الفضل و الفضل والفضل الخ .

این اشعار که سه بیت است ، ابن‌خلکان آنها را در ذیل اخبار همین وزیر آورده ونام قائل آنها را نقلاً از معجم الشعرای مرزبانی ، هیثم بن فراس سلمی ، معرفی‌کرده‌است (وفیات الاعیان جلد۳ ص۲۱۲)

فضل بن مروان بعد از عزل ، مورد هجو شعرا قرار گرفته و ما ابیات زیر را که درهجو او ساخته‌اند درزیر نقل مینمائیم :

لیبك‌علی‌الفضل‌بن‌مروان نفسه فلیس له باكٍ من الناس یعرف
لقدصحب‌الدنیا منوعاً لخیرها و فارقها و هو الظّلوم المعنّف
الی‌النّار فلیذهب‌ومن‌کان‌مثله علی ایّ شیئٍ فاتنا منه نأسف

(ابن‌اثیر جلد۶ ص۴۵۴) خلاصه وزیر صاحب ترجمه‌که درسال ۲۵۰ از دنیا رفته فوق‌العاده بدمنصب بوده‌است (ابن اثیر جلد۷ ص۱۳۵) .

ص ۱۷۷ س ۲۰ - معتصم ازاو پرسید که کلأ چه باشد الخ .

بروزن‌فرس ، عین این‌مطلب باتوضیحی بیشتردرالوافی‌بالوفیات صفدی ذیل اخبار ابن زیّات آمده است (جلد ۴ ص ۳۲ چاپ افست انتشارات جهان) بحتری را درحق‌ابن‌زیّات‌مدایحی بسیارعالی‌است .

ص ۱۷۸ س ۳ - محمدبن عبدالملك زیات الخ .

جریان زندگانی این وزیر عالم و نامدار و قسیّ القلب در معجم الشعرای مرزبانی (ص۳۶۵) ونیز هجوی‌که درحق‌وی‌گفته‌اند (ص۳۹۶) مندرج است ودربارهٔ اطّلاع ازمقام واهمیت ادبی صاحب ترجمه رجوع کنید به امراء‌البیان تألیف محمد کردعلی .

ص ۱۷۹ س ۶ - قدقلت اذ غیبوك و اصطفقت علیك ایدینا بالماء والطین الخ .

این اشعارکه متضمن‌است برتعزیت و تهنیت ، سه بیت بوده و در ابن‌اثیر (جلد۶ ص۵۲۵) هم درج‌گردیده است ونیز نگاه کنید به طبری جلد۷ ص۳۱۵ چاپ مطبعهٔ استقامت .

ص ۱۷۹ س ۱۰ - اول کسی‌را که در آن تنور عذاب کردند او بود و بااو گفتند : آنچه بندگان خدارا خواستی‌که بچشانی ، ترا بایدچشید الخ.

درشعر مروان‌بن ابی‌الجنوب به مسئلهٔ قتل ابن زیّات و ساختن تنّورصریحاً اشاره گردیده ، آنجاکه گوید :

وقیل‌لی‌الزّیّات‌لاقی حمامه فقلت اتانی‌الله بالفتح والنصر
لقدحفرالزیّات‌بالغدر حفرةً فالقی فیها بالخیانة و الغدر

(طبری جلد ۷ ص ۳۹۸ چاپ مطبعهٔ استقامت) و برای اطلاع ازاخبار مروان‌بن‌ابی‌الجنوب نگاه‌کنید به انوار الربیع جلد۳ ص۱۴ چاپ شاکر هادی شکر .

ص ۱۷۹ س ۱۴ - با واثق درسنهٔ سبع وعشرین ومأتین بیعت کردند ونام او هارون است و او از افاضل خلفا بود وعاقل وزیرك وفصیح وشاعر ودرحرکات وسکنات تشبه به مأمون کردی الخ .

واثق اشعاری دارد بسیار لطیف (رجوع شود به معجم الشعرای مرزبانی ص۴۶۲) وکتابی هم درباب طب تألیف‌کرده بنام البستان که ابن ابی‌اصیبعه بنام آن تصریح نموده است (طبقات الأطباء ص ۱۶۵ چاپ دارصادر بیروت) .

ص ۱۷۹ س ۱۷ - و در روزگار او فتوح بزرگ و حوادث عظیم اتفاق افتاد ودرسنهٔ ۲۳۲ وفات یافت الخ .

واثق‌درموقع وفات دوبیت‌شعر حوانده بسیارسوزناك ومؤثر که ما آنهارا از ابن‌اثیر دراین مقام میآوریم :

الموت‌فیه‌جمیع‌الناس‌مشترکٌ　　لاسوقةٌ منهم تبقی و لاملك

ماضرّ اهل قلیل فی تفاقرهـم　　ولیس‌یغنی‌عن‌الأملاك‌ماملکوا

وامر بالبسط فطویت والصق خدّه بالأرض و جعل یقول : یا من لایزول ملکه ، ارحم من زال ملکه (ابن‌اثیر جلد۷ ص۲۹) .

ص ۱۸۰ س اول - به‌استیفای لذات گذرانیدی و شعر دوست داشتی و نجرمی وعلی‌بن‌جهم وعلی‌بن المنجم شعرای او بودند الخ .

اخبار علی‌بن الجهم را بطور مبسوط در عصرالمأمون (جلد ۲ ص۴۲۳) ملاحظه‌کنید اما ازنجرمی ، نه از ضبط آن ونه از اخبار وی نتوانستم اطلاعی حاصل کنم و نجیرمی‌که نام آن ، ابراهیم و ذکرش در معجم‌البلدان و نجوم الزاهره و معجم الأدباء و غیره آمده است هرگز با نجرمی مطابقت نمیکند ، زیراکه وی معاصر با کافور اخشیدی بود و تقریباً صد سال بعداز متوکل میزیست ومحالست‌که با این خلیفهٔ عباسی

ندیم وجلیس ومصاحب باشد (رجوع کنید به حواشی انوارالربیع جلد۳ ص۱۶۳) واما علی‌بن المنجم که اسم‌کامل وی ابوالحسن علی‌بن یحیی‌بن ابی‌منصور المنجم است وی درسال۲۷۵ فوت‌کرده واخبارش‌را ابن‌خلکان مبسوطاً نقل‌کرده‌است (جلد۳ص۵۵ چاپ محمدمحیی‌الدین عبدالحمید).

همان صفحه س۱۱ ـ ویکدیگررا کراهت‌داشتندی ومتوکل‌اورا گفتی: تو منتظری نه منتصر الخ .

این مطلب درابن‌اثیرهم ذکرگردیده بدین‌شرح : «فقال المتوکل سمّیتك‌المنتصر فسمّاك الناس لحمقك‌المنتظر، ثم‌صرت‌الآن المستعجل» جلد۷ ص۹۷ .

همان ص س۱۲ ـ ودرشبی که متوکل و فتح‌خاقان که بزرگترین‌امرا بود ، شراب میخوردند الخ .

فتح خاقان علاوه برداشتن‌تجربه و مهارت در امر محاربه ، شاعر هم بود و نمونه‌ای از اشعارش را مرزبانی در معجم الشعراءِ آورده (ص ۹۰ ـ ۹۱) .

ابن‌الندیم‌که درالفهرست شرح‌حالی درحقّ وی نوشته ، تصریح کرده است که وی کتابخانه‌ای داشت که علی‌بن یحیی‌بن منجم برای او جمع‌آوری کرد و بزرگتر و نیکوتر از آن دیده نشد و خانه‌اش مرکز فصحای اعراب وعلمای‌کوفه و بصره بود ، بعد اضافه میکند که در عالم اسلام سه نفر بودند که دوستدار علم وکتاب بودند و آن سه نفر عبارت بودند از جاحظ و فتح خاقان و اسماعیل‌بن اسحق قاضی . صاحب‌ترجمه که همیشه همنشین‌متوکل‌بود، اگرخلیفه برای قضای حاجتی برمیخاست وی‌کتابی ازآستین یابغل خود درمیآورد وبخواندن‌آن درمجلس‌متوکل

مشغول میشد تااو بازگردد وچه بساکه در بیت‌الخلا نیز این‌کاررا میکرد (نقل‌از ترجمهٔ الفهرست ص۱۹۲ با تصرف و اختصار) .

باتمام این محاسن‌که ذکر شد وی لحّان بود و ابن عبد ربّه هم بهمین نکته اشارتی دارد (جلد ۲ ص ۴۷۸ چاپ احمد امین و غیره) بالأخره درخصوص کتابدوستی فتح‌بن‌خاقان ، رجوع‌کنید به‌معجم‌الادباء (جلد ۱۶ ص ۱۷۴م‌چاپ فرید رفاعی) .

همان صفحه س ۱۳ ـ وهردو را بکشتند و آوازه درانداختند که فتح خاقان متوکل را بکشت ، ما فتح را بقصاص بکشتیم الخ .

شاعرمعروف ، بحتری که درآن واقعه ، شاهد عینی بوده در حق متوکل مرثیه‌ای دارد بسیار عالی‌که به‌مطلع زیر شروع میشود :

محل‌علی‌القاطول اخلق داثره   وعادت‌صروف‌الدهر جیشاً تغاوره

وازهمین قصیده است بیت زیرکه دلالت تامٌ دارد برحضور شاعردرحین وقوع آن واقعه :

ولوکان‌سیفی‌ساعة‌الفتك‌فی‌یدی   دری‌الفاتك‌العجلان‌کیف‌اساوره

(رجوع شود به‌دیوان بحتری جلد۲ ص۱۰۴۵ چاپ حسن‌کامل الصیرفی مصر ۱۹۶۳) احمد امین هم در ظهرالاسلام (جلد۱ ص۱۲) ازاین‌قصیده منتخباتی بعمل‌آورده است.

غیراز بحتری ، ابوخالد یزیدبن محمد المهلّبی هم دربارهٔ همین خلیفه مرثیه‌ای ساخته است‌که بمطلع زیر آغاز میگردد :

لاوجد الاّ اراه دون ما اجـد   ولا کمن فقـدت عینای مفتقد

تاآنجاکه میگوید :

جاءت منیّته و العین هادئة　　هلاّ اتته المنایا و القنا قُصُد

فخرّفوق سریرالملك منجدلاً　　لم یحمه ملکه لمّا انقضی الأمد

علتك اسیاف من لا دونه احد　　ولیس فوقك الاّ الواحد الصمد

ودرهمین قصیده است که اتراك را مذمت میکند واعراب را می‌ستاید :

لمّا اعتقدتم اناساً لاحفاظ لهم　　ضعتم و ضیّعتم من کان یعتقد

ولو جعلتم علی‌الأحرارنعمتکم　　حمتکم‌الذّادةالمنسوبةالحُشد

قومهم‌الأصل والاسماءتجمعکم　　والدّین‌والمجد والأرحام‌والبلد

این العبید اذا اذللتم صلحوا　　علی‌الهوان وان‌اکرمتهم فسدوا

(نقل از زهرالآداب حصری قیروانی جلد ۱ ص۲۱۷)

ص۱۸۰ س ۱۸ ــ وشخصی‌را که ابوالوزیر گفتندی کتابت‌فرمودالخ

برای اطلاع از اخبار این‌شخص رجوع شود به لغت‌نامه .

ص ۱۸۱ س اول ـ الجرجرائی الخ .

منسوب است به ناحیهٔ جرجرایاکه بنا باظهار یاقوت شهری بوده است میان واسط و بغداد ، اما صاحب حدودالعالم (ص۳۳) مینویسد که آن شهر درمشرق بوده . وفات صاحب ترجمه بنا به تصریح یاقوت در معجم‌البلدان درسال ۲۵۱ اتفاق افتاده ، اما صفدی در وافی (جلد ۴ ص ۳۲۴) وابن‌اثیر درکامل (جلد۷ ص ۱۳۵) هردو تاریخ وفات جرجرائی را درسال۲۵۰ ضبط کرده‌اند خلاصه همین‌وزیر فاضل،ادیب وشاعر بوده[۱]

۱ــ وزیر جرجرائی کتابخانهٔ معتبری داشت که ازجمله (۶۵۰۰) کتاب فقط درنجوم وهندسه وفلسفه بوده‌است (نقل از یادداشتهای مرحوم قزوینی جلد ۶ ص ۱۹۴) .

و نمونه‌ای از اشعارش را مرزبانی در معجم الشعراء آورده است (ص۳۷۸)

ص ۱۸۱ س ۷ عبیدالله بن یحیی‌بن خاقان الخ .

متوفی در ۲۶۳ ، برای اطلاع ازاخبار وی رجوع‌گردد به اعلام زرکلی جلد ۴ ص ۳۵۵ .

از این وزیر پسری مانده بود بنام محمدبن عبیدالله خاقانی که معتمد با جبر واکراه وزارت خود را بدو داد اما از عهدهٔ کار بر نیامد و بالأخره برائر اختلال دماغ در ۳۱۲ فوت‌کرد رجوع شود به‌وافی‌صفدی (جلد۴ ص ۵) .

ص ۱۸۱ س ۱۸ - محمد المنتصر بن المتوکل الخ .

منتصر طبع شعر داشت (رجوع شود به معجم الشعرای مرزبانی ص ۴۰۰-۴۰۱) محبت وی درحق آل‌ابی‌طالب مشهور واین‌معنی‌گذشته ازآنکه درطبری و ابن اثیر منعکس است درقصاید بحتری نیز صریحاً بهمین مطلب اشاره گردیده است ازآنجمله قصیده‌ایست که بمطلع زیر شروع میشود :

تبسّم عن واضح ذی اشر   و تنظر من فاترٍ ذی حور

تاآنجاکه گوید :

و آل ابی طالب بعد ما   اذیع بسربهم فابذعر

و نالت ادانیهم جفوةٌ   تکاد السماء لها تنفطر

وصلت شوابك ارحامهم   و قد اوشك الحبل ان‌ینبتر

فقرّبت من حظّهم ماناَی   و صفّیت من شربهم ما کدر

(چاپ حسن‌کامل‌الصیرفی قصیدهٔ ۳۴۰) ودرآن موقع‌که علی‌بن‌حسین‌بن

اسمعیل را به حکومت مدینه میفرستاد در حق آل علی این سفارش را کرد : انـّی اوجـّهك الی لحمی و دمی و مدّ ساعده و قال : الی‌هذا اوجـّه بك ، فانظر کیف تکون للقوم وکیف تعاملهم یعنی آل ابی‌طالب : فقال ارجو اَن امتثل امر امیر المؤمنین ، ان‌شاءالله تعالی فقال: اذاً تسعدعندی (ابن‌اثیر جلد ۷ ص ۱۱۶) .

ص۱۸۲ س ۲ - همچنانکه شیرویه پدر خود پرویزرا بکشت وبعداز او از ملك برخورداری نیافت الخ .

همین مطلب درابن‌اثیر هم منقول است (جلد ۷ ص۱۱۵) .

ص۱۸۲ س ـ منتصر ازاین سخن ، فال‌بد گرفت وازمجلس به‌ملالت واندوه‌برخاست وهنوز ششماه تمام نشده‌بود که بمرد الخ .

منتصرکه به‌تصریح‌ابن‌اثیر درسال۲۴۸ فوت‌کرده درسامرّا ازدنیا رفت و هنگام مرگ ، شعری خوانده‌است رقّت‌آورکه اینك ازابن‌اثیر نقل میشود :

ومافرحت‌نفسی‌بدنیاً اخذتها ولکن الی‌الرّب الکریم اصیر

(جلد ۷ ص ۱۱۵)

درباب فوت منتصر ، اقوال متعددی بیان‌کرده‌اندکه همهٔ آنها را ابن‌اثیر درتاریخ خود ثبت کرده است ، جمعی گفته‌اند که او را مسموم ساختند و عدهٔ اظهار داشته‌اندکه وی بمرض خوانیق درگذشت (النجوم الزاهره جلد۲ص۳۲۷) خوانیق‌که جمع ِخناق یاخنّاق‌است(بضم‌خاء)نام مرضی است که امروز درعرف اطبّاءِآنرا دیفتری میگویند ، درمعاجم عربی کلمهٔ مذکور را چنین‌معنی کرده‌اند : « داءٌ یمنع نفوذالنفس الی الرّئة) .

ترجمه از متن اللّغه، نیز دربارهٔ معنی همین کلمه مراجعه شود به‌فرهنگ مرحوم محمد معین .

همان صفحه س ۱۱ - احمدبن‌الخصیب الخ .

اخبار این وزیر را با وجود مراجعه به مآخذ و مظانّ معتبر پیدا نکردم امّا نام وی در ضمن کارهائیکه با رأی و تدبیر وی صورت گرفته در جلد ۷ ابن اثیر در مواضع متعدّد ، به‌نظر میرسد و داستان آن مرد متظلّم که مؤلّف تجارب السّلف آورده ، عیناً در مروج‌الذهب هم نقل گردیده است (جلد ۴ ص ۷۹ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

همان صفحه س ۱۶ - و یکی از شعرا در این معنی گفت : قل للخلیفة یا ابن عم محمد اشکل وزیرك انه رکال الخ .

تمامی این هجویّه که از ابوالعیناءِمحمدبن‌القاسم‌است درمعجم‌الادبا نقل گردیده (جلد ۱۸ ص۳۰۳) و ما هم برای مزید اطلاع وفایده آنرا از همان مأخذ در اینجا میآوریم :

قل للخلیفة یا ابن عمّ محمّد اَشْکِلْ وزیرك انّه رکال

قد احجم المتظلّمون مخافةً منه و قالوا : مانروم محال

مادام مطلقةً علینا رجله اودام للنّزق الجهول مقال

قد نال من اعراضنا بلسانه و لرجله بین الصّدور مجال

امنعه‌من رکل‌الرجال‌وان‌ترد مالاً فعند وزیرك الأموال

(همان جلد و همان صفحه) . و برای اطّلاع از اخبار این ابوالعینا که مطایبات وی درکتب ادب و تاریخ بیادگار مانده است، نگاه شود به‌معجم الادبا و نکت‌الهمیان صفدی ص ۲۶۵ .

ص۱۸۳ س۵-خروج ابوالحسین یحیی بن عمر معروف به‌قتیل‌شاهی[1] الخ.

یحیی‌بن عمر که ابن اثیر سال خروج و نهضت او را در آغاز سال (۲۵۰) ضبط کرده ، علت مخالفت وی با آل‌عباس همانست که درمتن درج گردیده است و بدون تردید توان گفت که مطالب مندرج درمتن هم‌ترجمه‌است از ابن اثیر (جلد ۷ ص ۱۲۶) .

همان صفحه س ۱۹ ـ و سر او به‌بغداد بردند پیش‌محمدبن عبدالله‌بن طاهر الخ .

پس از قتل آن علوی ، محمّد بن نوفل تیمی که از دوستان و هواخواهان آل عباس بود[2]، او را هجوکرده و همان هجویّه را مرزبانی در معجم‌الشعرا ثبت‌کرده است و ما هم مطلع آنرا ذیلاً میآوریم :

عجبت لیحیی‌الطالبی وحینه   وتغریره بالنفس‌عند فناالعمر

تا آنجا که‌گوید :

رضینا بملك‌المستعین و هدیه   علم‌رغم‌آناف‌الرّوافض‌والصعر

(ص ۳۹۱)

درمقابل این شاعر گستاخ و متملق،گروهی دیگر، یحیی را مرائی جانسوزی گفته‌اندکه اینك به ذکر بعضی از آنها، نقلاً از کامل ابن اثیر مبادرت میشود :

بکت الخیل‌شجوها بعدیحیی   و بـکاه المهنّد المصقـول

و بکاه العراق شرقاً و غربـاً   و بکاه الکتـاب و التّنزیل

۱ــ نام محلی است در نزدیکی قادسیه (معجم‌البلدان) .

۲ــ بیت زیر که از همین هجویه است شاهد این ادعا است :

و والله لاتنفك بـالرغم منکم   حکومتهم‌فیناتجوز الی‌الحشر

تا آنجا که گوید :

کیف لم تسقط السماءِ علینا	یوم قالوا : ابوالحسین قتیل
و بنــات النبی یبدین شجواً	موجعــاتٍ دموعهن همول
قطعت وجهه سیوف الاعادی	بــأبی وجهه الوسیم الجمیل
ان یحیی ابقی بقلبی غلیلاً	سوف یودی بالجسم ذاك الغلیل
قتلــه ، مذکــرٌ لقتل علیٍ	وحسین و یوم اوذی الرسول الخ

(ابن اثیر جلد ۷ ص ۱۲۹) .

همان صفحه س ۲۰ ـ شخصی از فرزنـدان جعفر بن ابی‌طالب درآمد و با محمد طاهر گفت : ترا تهنیت میگویند به قتل شخصی که اگر پیغمبر زنده بودی ، او را تعزیت دادندی الخ .

نام این شخص در کامل ابن اثیر داود بن الهیثم ابو هاشم الجعفری آمده است (جلد ۷ ص ۱۲۹) و عبارت متن عیناً ترجمه‌است از ابن اثیر، فقال: ایّها الامیر : انك لتهنّأ بقتل رجل ، لوکان رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم حیّاً لعُزّی به (همان جلد و همان صفحه) .

ص ۱۸۳ سطر آخر ـ وابن الرومی قصیدهٔ جیمی گفت که اولش اینست:

امامك فانظر ای نهجیك تنهج	**طریقان شتی مستقیم واعوج الخ**

شاعر مشهور متوفی در ۲۸۳ و اخبارش را ابن خلکان ضبط کرده است . قطع نظر از ابن الرومی شعرای دیگر هم یحیی را مرثیه‌ها گفته‌اند که مبلغی از آن مراثی را ابن اثیر در تاریخ خود نقل نموده است (جلد ۷ ص۱۲۹) اما اهمیتی که قصیدهٔ ابن الرّومی دارد عبارت از اینست که وی در آنجا مظالم و تعدّیات بنی‌عباس را علنی ساخته و طبع خود را بر مظلومیّت آل علی گریانیده است که بدون تردید دل هر فرد شیعه مذهب را به درد

میآورد از آن جمله است ابیات زیر :

افی‌الحق ان یمسوا خماصاً وانتم — یکاداخوکم بطنة یتبعّج
تمشون مختالین فی حجراتکم — ثقال الخطی اکفالکم تترجرج
ولیدهم بادی الطّوی و ولیدکم — من الرّیف ریّان العظام خدلّج
ولم تقنعوا حتی استثارت قبورهم — کلابکم منها بهیم و دیزج[1]

ودیزج همان کس است که بفرمان متوکل قبور مطهّر کربلارا ویران ساخت[2]، خلاصه کلیهٔ این قصیده درمقاتل ابوالفرج بایك سلسله توضیحات لغوی و اشارات تاریخی (ص ۶۴۶ چاپ احمد صقر) مندرج است و در همین مأخذگذشته از مراثی یحیی، اطّلاعات سودمند دیگری‌هم درباب صاحب ترجمه مندرج است که جالب نظر و در خور توجّه بوده و از مطالعهٔ آن مطالب، میتوان استحکام ایمان او را درامر دین، بدست آورد (ص ۶۶۴) .

ص ۱۸۴ س ۶ ـ ومستعین هیچ خصلتی محمود نداشت الا اینکه در نفس او سماحتی و بذلی بود و در سنهٔ اثنتین و خمسین و مائتین او را خلع کردند الخ .

مستعین را به‌امر معتز کشتند و برای اطّلاع از تفصیل آن رجوع گردد به ابن اثیر (جلد ۷ ص ۱۷۲) .

یعقوبی در مشاکلة الناس لزمانهم گوید : « ولا یُعرف له مذهب اتّبعه الناس علیه ولا اخلاق تشبّه الناس به فیها و شغل عن کل شیئی بما تهیّأ علیه من المخالفة والخلع (ص۳۴) .

۱ـ نیز در باب هویت یحیی بن عمر و اهمیت قصیدهٔ ابن‌الرومی رجوع گردد به تاریخ طبرستان چاپ عباس اقبال ص ۲۲۷ .

۲ـ شرح این ویرانی را در مقاتل ابوالفرج بخوانید ـ ترجمهٔ رسولی محلاتی ص ۵۵۰-۵۵۱ .

ص ۱۸۵ س ۸ ـ و در ایام معتز ، یعقوب لیث صفار خروج کرد الخ.

در ابن خلکان در باب یعقوب اطلاعات ذیقیمتی مندرج است و نیز رجوع گردد به کتاب محمدابراهیم باستانی پاریزی درباب اخبار وحالات یعقوب و گنجینهٔ سخن جلد ۲ ص ۳۰۴ نقلاً از تاریخ گزیده .

ص۱۸۵ س۱۴ ـ آنگاه او را درخانه کردند ودرآن خانه را برآوردند و او درآنجا وفات یافت و این واقعه در سنهٔ خمس و خمسین و مائتین اتفاق افتاد الخ .

در باب قتل معتز علاوه برمتن ، رجوع گردد به ابن اثیر (جلد۷ ص ۱۹۵-۱۹۶) وی اول خلیفه است که برزین مطلا نشست ومردم هم از وی پیروی کردند، غیر ازاین چیزی که در خور مدح یا ذم باشد مورخین از وی سراغ ندادهاند (مشاکلةالناس لزمانهم ص ۳۴) .

ص ۱۸۵ س ۲۲ ـ یا نفس لاتولعی بتفنید الخ .

در الفخری این دو بیت ذیل اخبار ابی جعفر احمد بن اسرائیل نقل گردیده ومؤلف میگوید بعدازآنکه ترکان اورا زدند، دوباره جعفر بن محمود را به وزارت گماشتند آن وقت در حق وی چنین گفتند : یا نفس لا تولعی بتفنید الخ ص ۲۴۵ چاپ دار صادر .

ص ۱۸۶ س ۷ ـ ابوجعفر احمدبن اسرائیل انباری الخ .

هجویّات محمدبن مکرّم در حق این وزیرمشهور است (معجم‌ـ الشعرای مرزبانی ص ۳۹۶) ازآن جمله است هجویّهٔ زیر :

قل لابن اسرائیل یا احمد　　عمرك فی العـالم مـاینفد

ان زمانـاً انت مستوزرٌ　　فیـه زمـان عسر انكـد

یا لُبدَ الدهر و یأجوجه　　انت كنوح عمـره سرمد

یذمك الناس جمیعاً فما یلقاك منهم احدٌ یحمد
طرف الذی استکفاك امر الوری بعد اختبار عائرٌ ارمد

مطلبی را مؤلّف در باب قوت حافظهٔ احمد بن اسرائیل نقل میکند فوق‌العاده عجیب‌است وعین‌همین مطلب دربارهٔ حافظهٔ سیدالوزرا میرزا ابوالقاسم قایم مقام هم روایت شده است (صدر التّواریخ تألیف اعتمادالسّلطنه ص ۱۴۵ چاپ محمّد مشیری) .

ص ۱۸۶ سطر آخر ـ شخصی ازاصحاب او گفت: روزی درماه رمضان پیش مهتدی بودم چون شب نزدیك شد برخاستم تا به خانه روم الخ .

این قسمت از کتاب عیناً ترجمه و منقول است از ابن‌اثیر (جلد ۷ ص ۲۳۴) .

ص ۱۸۷ س ۲ ـ بعد ازآن طعام خواست ، طبقی چوبین بیاوردند درآن چندگرده نان نهاده و اندکی تره و نمك و اندکی سرکه الخ .

ما عین عبارت ابن اثیر را در اینجا میآوریم : «وقد اثر عنه انّه کان اذا صام ، افطر علی الخبزوالزیّت والخلّ والملح (همان صفحه و همان جلد) .

ص ۱۸۷ س ۳ ـ مرا پیش خواند و به خوردن مشغول شدیم و من به تقصیر میخوردم الخ .

معنی تقصیر در این مقام واضح نشد شاید بمعنی آرام و آهسته خوردن باشد ودرالفخری آمده: اکلت اکلا مقصراً (ص۲۴۶ چاپ دارصادر) و درکامل‌هم‌چنین نوشته‌شده (واکلت مقتصراً ظنّاً منی انّه یحضر طعاماً جیّداً) (جلد ۷ ص ۲۳۴) .

ص ۱۸۷ س ۸ - گفت : همچنین است که تو میگوئی ، اما میخواهم که درخلفای بنی عباس یکی باشدکه سیرت او به سیرت عمرعبدالعزیزماند الخ.

در این باب رجوع شود به فوات الوفیات ابن شاکر (جلد ۲ ص ۵۳۵) و کامل ابن اثیر (جلد۷ ص۲۳۴) و مشاکلةالناس‌لزمانهم (ص۳۴) و در مأخذ اخیرالذکر که اقدم مآخذ است عین عبارت مهتدی چنین‌است: « یا بنی‌هاشم ، دعونی حتی اسلك مسلك عمربن عبدالعزیزفأکون علیکم مثله فی بنی امیّة ، و تقلّل فی‌اللباس والفرش وتوهم‌النّاس‌علیه انه‌یذهب مذهب ابیه فی‌القول بخلق‌القرآن » .

ص ۱۸۷ س ۱۱ - ترکان او را بگرفتند و به انواع عقوبت میکردند تا خود را خلع‌کند ، نمیکرد ، ایشان به اتفاق او را خلع‌کردند درسنهٔ ست و خمسین و مائتین الخ .

قال‌العمرانی : ان الاتراك عصروا خصاه حتی مات (فوات الوفیات جلد ۲ ص ۵۳۵) و نیز نگاه کنید به مروج الذهب جلد۴ ص۱۲۷ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید .

محض مزید اطلاع اضافه میشودکه همین خلیفه را بحتری مدح کرده و ابن شاکر از مدایح آن شاعر دو بیت در ذیل اخبار آن خلیفه نقل‌کرده است :

هجرت الملاهی خشیةً وتفرّداً   بآیات ذکرالله یتلی حکیمها
وما تحسن‌الدنیا اذا هی‌لم‌تعن   بآخرة حسنـاء یبقی نعیمها

(ص ۵۳۶ همان مأخذ) .

همان صفحه س ۱۷ - سلیمان‌بن وهب الخ .

اخبار این‌خانواده بطور مبسوط درابن‌خلکان ذیل‌اخبارسلیمان‌بن وهب‌مذکورگردیده وعلی‌بن‌الجبل‌العبشمی‌را درحق این‌وزیرمرثیه‌ایست

بسیار سوزناك و مؤثر که خوشبختانه آن را مرزبانی در معجم‌الشعرا نقل کرده است (ص ۱۴۹) :

کأن الارض لما قیل اودی   سلیمان بن وهب بی‌تمید
ابا ایّوب کنت لنا غیاثاً   ورکناً ان عدا، دهرشدید
فلو قبلت منیّته بدیلاً   لاعطینا المنیّة من ترید
لئن عطّلت دیوان المعالی   واضحت لایُعدّلها عدید
لقدبقّی محاسن خالداتٍ   تبید الرّاسیات ولاتبید

همان صفحه س ۲۱ ـ و ابو تمام حبیب بن اوس الطائی باایشان دوستی تمام داشت خاصه با حسن بن وهب و در مدح ایشان گفته است :

لآل وهب اکف کلما اجتد بت   فعلن فی المحل مالاتفعل الدیم الخ

این اشعار را نه در دیوان ابی‌تمّام طائی و نه در اخبار آن شاعر که توسط صولی جمع آوری گردیده و محتوی‌است برروابط و مناسبات وی با ممدوحین خود و خانواده‌های بغداد ، پیدا نکردم اما ابوتمّام که خودازمشاهیرشعرای قرن‌سوم اسلامی‌است با معتصم و واثق‌معاصربوده و در ۲۳۱ مرده است . و غیاری (بضم غین) که در شعر آمده جمع غیران است مثل سَکْران و سکاری بمعنی غیرتمند .

ص ۱۸۸ س ۷ ـ بنو وهب از دیهی آمدندکه میان‌صلح و واسط‌است، ایشان را آنجا نیابت و زراعت بود و ملت نصاری داشتند الخ .

مرحوم اقبال در حاشیه مرقوم فرموده‌است‌که درنسخه‌ها همچنین است در الفخری (وکانت لهم‌التنایة وکانوا نصاری، تنأ بالمکان: ای‌اقام به) بدون تردید تنایه (بتقدیم تاء منقوطه برنون بروزن درایه) صحیح‌است نه نیابت‌که در متن آمده و تنایه بمعنی زراعت و اقامت در مکانی معیّن

است اسم فاعل آن تانی است که ضد آن طاری است عرب گوید : هم تنّاءالبلد ومن تانئته ای مقیمون فیه لایغزون مع الغزاة (متن اللغه) .

س ۱۸۹ س ۱۸ ـ و دولت معتمد وضعی غریب داشت ، خطبه وسکه و نام امارت مؤمنان ، به‌نام او بود اما امر و نهی و ترتیب وعزل وحل وعقد، برادرش میکرد الخ .

این‌موضوع‌را تقریباً عموم مورخین نقل‌کرده‌اند وسه بیت مندرج در زیر که نسبت آنها را به خود معتمد داده‌اند مؤیّد این ادّعا است که در تقریر حال اسف اشتمال خود گفته :

الیس من العجائب انّ مثلی یـری مـاقل ممتنعـاً علیه
وتؤخذ بـاسمه‌الدنیا جمیعاً ومـا من ذاك شیی ٌ فی‌یدیه
الیـه تحمـل الأموال طرّاً ویمنع بعض مـا یجبی‌الیه

(ابن اثیر جلد ۷ ص ۴۵۵ و دیارات شابشتی ص۱۰۱ چاپ‌گورگیس عواد)
من باب اطلاع افزوده میشودکه این اشعار در تاریخ‌الخلفای سیوطی هم آمده ودرآنجا واضحاًمرقوم‌استکه «لیس للمعتمد حل ولاربط» ص ۳۶۵ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید .

همان صفحه س ۲۲ ـ و در نسب او بیشتر نسابان طعن‌کرده‌اند الخ .

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام انتساب صاحب الزنج[1] را به‌خاندان رسالت‌صریحاًتکذیب‌فرموده‌اند (کشف‌الغمّه جلد۳ ص۳۰۵).

۱ـ خواجه نظام الملك درسیاست نامه از وی بالفظ (برقعی) تعبیرمیاورد و اضافه میکندکه وی مذهب باطنی داشت و آرا و عقایدش مانند عقاید مزدك و قرامطه و خرم دینان بود (ص۲۷۶ چاپ عباس اقبال) و نیز دربارهٔ صاحب الزنج رجوع شود به تاریخ طبرستان (ص۲۴۴-۲۴۵) طبع مرحوم اقبال .

ص ۱۹۰ س ۳ - در شب نیمهٔ شعبان که موسم جمعیت و شعلان بوده است اکابر و اعیان شهر تمامت جمع شدندی الخ .

شعلان را درکتب لغت پیدا نکردم ومرحوم دهخدا که درلغت‌نامه همین قسمت از تجارب السّلف را نقل کرده مقابل کلمهٔ مذکور علامت استفهام گذاشته است (رجوع شود به مادهٔ صاحب الزّنج) .

همان صفحه س ۱۴ - لشکر خویش را در شهرهای عراق و بحرین و هجر متفرق گردانید الخ .

هجر بر وزن قمر شهریست در حوالی بصره که به وفور وکثرت خرما مشهور است و در ادبیات فارسی و عربی نقل خرما به هجر کنایه است از کار لغو و بیهوده و در نهج‌البلاغه آمده : فکنت فی‌ذلك کنا قل التّمر الی هَجَر، او داعی‌مسدّده الی النّضال .

همان صفحه س ۱۶ - میان واسط و بصره هردو لشکر بهم رسیدند و چندین سال میان این دو طایفه ، جنگ بود الخ .

به تصریح ابن اثیر مدّت این محاربات ۱۵ سال طول کشید یعنی از ۲۵۵ الی ۲۷۰ (جلد ۷ ص ۴۰۵) .

همان صفحه س ۱۸ - و صاحب زنج بهمان جا شهری ساخت و نامش مختاره نهاد الخ .

اگرچه نام این شهر درمعاجم‌جغرافیائی نوشته‌نشده اما به‌تصریح ابوالفدا ، همان شهر را بدستور موفّق غارت‌کردند (جلد ۳ ص۶۷) .

ص ۱۹۱ سطر اول - اقسم بالقتل و بالذبح الخ .

مصراع چهارم را در لغت‌نامه (الااسیراً) تصحیح کرده‌اند و اضافه میگردد که مبلغی از اشعار صاحب الزنج را مرزبانی درمعجم الشّعرا

آورده[1] (ص۱۴۸) اما ازاین دو بیت اثری در آن مأخذ دیده نشد بالأخره باید اضافه گردد که صاحب ترجمه منسوب است به ناحیهٔ ورزنین (بروزن انگبین) از نواحی بصره (همان مأخذ و همان صفحه).

همان صفحه س ۱۰ ـ موفق، معتمد را به برداشتن او وا داشت الخ.

برداشتن دراین مقام بمعنی برکشیدن ومقرب ساختن ومخصوص گردانیدن است.

همان صفحه س ۱۱ ـ مولد حسن بن مخلد، دیر قنی است الخ.

قنّی بروزن (ملاّ) بوده وبطوریکه در دیارات شابشتی آمده است این دیر در ۱۶ فرسخی بغداد واقع گردیده بود و برای اطلاع از قضایای این دیر و اشعاری که در آنجا نام دیر مذکور آمده رجوع شود به همان دیارات ص ۲۶۵ چاپ گورگیس عوّاد.

ص ۱۹۱ ـ وگویند پدرش معبرانی بود الخ.

معنی و نسبت و تلفظ این کلمه بر نگارنده معلوم نشد.

ص ۱۹۲ س ۹ ـ وظرفا این قصیده را دارالبطیخ نام کردند به‌سبب آنکه ذکر فواکه بسیارکرده است الخ.

اول کسی که این قصیده را بهمین نام نامیده، عبیدالله بن عبدالله بن طاهر بوده است (موشح مرزبانی ص ۵۴۵) اینك عبارت آن کتاب: «فقال عبیدالله: هی دارالبطّیخ، فضحك الجماعة، فقال. اقرؤا تشبیبها، فانظروا؛ هی کما قلت»[2] و اضافه میشود که مبلغی از اشعار ممتاز این قصیده در همان

۱ــ هنگام قتل این دو بیت را گفته:

علیك سلام الله یا خیر منزل   خرجنا و خلفناه غیر ذمیم
فان تکن الایام احدثن فرقة   فمن ذا الذی من ریبهن سلیم

۲ــ نیز در این خصوص نگاه کنید به زهرالآداب حصری قیروانی جلد ۱ ص ۲۷۳.

مأخذ مندرج است : امّا ثعالبی در ثمار القلوب انتشار آن لقب را از عبداللّٰه‌بن طاهر میداند وسپس عین آن مطلب را که از موشّح نقل‌کردیم، میآورد ، خلاصه دارالبطّیخ جائی‌را گویندکه درآنجا تمام انواع واقسام میوه‌ها و سبزیها و ریاحین فروخته شود و یا اینکه فقط در آنجا خربزه فروشند (رجوع‌شود به‌ثمارالقلوب ص۵۱۹ چاپ‌محمدابوالفضل‌ابراهیم).

همان صفحه س ۱۳ ـ چون ابوالصقر بیت (قالوا: ابوالصقر، بشنید، پنداشت‌که ابن رومی ، او را در باطن ، هجوگفته است الخ .

جای بسی تعجب است این دو بیت که در السنهٔ ادبا و فضلا جاری و سخت مشهور است دردیوان شاعر‌که بسعی و همّت کامل‌کیلانی انتشار یافته، دیده نشد اما خود این داستان تاریخی، بطوریکه درتجارب‌السلف مسطور است در زهرالآداب قیروانی هم‌عیناً مندرج‌است (جلد۱ ص۲۷۲ چاپ علی محمدالبجاوی) و نیز رجوع‌کنید به موشّح مرزبانی ص ۵۴۶ـ مصر ـ۱۹۶۵ .

همان صفحه سطرآخرـ ما بال فرخ ابوه بلبل‌ربح یکنی‌اباالصقر یا اهل‌الدواوین الخ .

باز در دیوان شاعر هرچه تفحّص رفت، این هجویّه دیده‌نشد و اضافه‌میشودکه ربح بروزن صرد بمعنی بزغاله وبوزینهٔ نر است (ترجمه از متن‌اللغه) .

ص۱۹۳ س ۱۳ ـ عبیداللّٰه‌بن سلیمان‌بن وهب ، و در مدح اوگفته‌اند:
اذا ابوقاسم جادت لنا، یده لم‌یحمدالأجودان:البحروالمطرالخ

نام قائل این ابیات ، بطوریکه حصری ، تصریح‌کرده، ابوالحسن احمدبن محمد کاتب است (جلد ۲ ص ۹۷۴) اما در شرح‌المضنون به‌علی

غیر اهله نسبت این اشعار به ابن ابی‌طاهر داده شده و این‌شخص که کنیه و نام وی ابوالفضل احمد است ، ادیب و مورّخ بوده و در (۲۸۰) از دنیا رفته است (رجوع گردد به لغت‌نامه) .

این وزیر یعنی عبیدالله بن سلیمان باآل علی، خصومت وعداوت شدیدی‌داشت و او بودکه معتضد را از لعن و سبّ معاویه منصرف گردانید و از مدح و تمجید علویان منع و تحذیر کرد (ابن اثیر جلد ۷ ص ۴۸۶) خلاصه ابن‌المعتز در حق وی مرثیه‌ای گفته و ما آن مرثیه را نقلاً از وفیات‌الاعیان در اینجا میآوریم :

قد استوی‌الناس و مات‌الکمال وقال صرف‌الدّهر این الرّجال

هـذا ابوالقـاسم فـی‌نعشـه قوموا انظروا کیف‌تزول‌الجبال

(جلد ۲ ص ۳۸۳ ذیل اخبار ابن حمدیس شاعر مشهور) نیز دربارهٔ تحذیر عبیدالله رجوع گردد به‌تاریخ‌الخلفای‌سیوطی ص۳۷۵ چاپ محمدمحیی‌الدین عبدالحمیدوگویا ازخوف‌علویان، ازانتشار آن‌فرمان خودداری کرده‌است.

ص ۱۹۴ س ۹ - و در ایام او فتوق و فتن بسیار اتفاق افتاد الخ .

مفردش فَتْق و آن بمعنی وقوع جنگ و اختلاف کلمه و تفرق جمعیت است در متن‌اللغه گوید : الفتق وضده‌الرّتق و هو اصل المعنی و شق عصا الجماعة و وقوع‌الحرب بینهم و تصدّع کلمتهم .

ص ۱۹۴ س ۱۲ - گویند بعد از معتضد پانزده هزار هزار دینار یا بیشتر در خزانه بود و در سنهٔ تسع و ثمانین و مأتین وفات یافت الخ .

بعد از معتضد کار آل عباس رو به ضعف‌گذاشت و تسلط اتراك در کارها، امر آنها را یکسره ساخت خلاصه وی مزوّر و محیل و شقی بود

و ابن‌المعتز را در حق وی مرثیه‌ایست که بمطلع زیر شروع میشود :

یا ساکن‌القبر فی‌غبراءِ مظلمةٍ بالطّاهریّة مقصی‌الدار منفرد

(النجوم‌الزاهره جلد ۳ ص ۱۲۷) و تاریخ‌الخلفای سیوطی (ص ۳۷۵) اما بنده با مراجعه بدیوان ابن‌المعتز که اخیراً در بیروت بطبع‌رسیده ازاین مرثیه نشانی ندیدم والله اعلم .

ص ۱۹۵ س ۱۲ - پس فرمود او را در غراره کردند و سر غراره بدوختند الخ .

غراره به‌کسر اول بمعنی جوال بوده و جمع آن غرائر است .

همان صفحه س ۱۶ - اما این حکایت را وزیر نظام‌الملك طوسی در کتاب سیرالملوك از معتصم روایت میکند نه از معتضد والله اعلم الخ .

در سیاست نامه‌که همان سیرالملوك‌باشد حکایت مفصلتر ازاینست که درمتن‌تجارب السلف دیده‌میشود رجوع‌کنید به چاپ سیدعبدالرحیم خلخالی ص ۴۰-۴۲ و نیز نگاه شود به ظهرالاسلام تألیف احمدامین جلد ۱ ص ۲۲-۲۳ نقلاً از نشوار المحاضرهٔ قاضی تنوخی .

همان صفحه س ۲۱ - قاسم بن عبیدالله دریافت پیش بدر معتضدی رفت الخ .

صاحب اغانی از میل ومحبت مفرطی‌که معتضد درحق بدر داشت ذکری بمیان‌آورده واضافه‌کرده‌است هرخلافی که از وی سر میزد آنرا ندیده میگرفت و اگر به‌مقام اعتراض‌میآمدند دوبیت زیررا میخوانده :

فی وجهه شافعٌ یمحواساءته من‌القلوب مطاعٌ حیثما شفعا

مستقبل بالذی‌یهوی وان‌کثرت منه‌الاساءة مغفورٌ لما صنعا[1]

۱- مابین رواة شعر باب قائل این ابیات خلاف است بعضی آنها را ←

(جلد ۱۰ ص ۶۸ طبع دار الکتب) و (النّجوم الزاهره جلد ۳ ص ۱۲۹) بالأخره بدر معتضدی بمناسبت اینکه از بیعت مکتفی امتناع ورزید بفرمان همان خلیفه در سال ۲۸۹ بقتل رسید و تفصیل کشتن اورا طبری نقل کرده است (جلد ۸ ص ۲۰۹ طبع مطبعهٔ استقامت) و کامل ابن اثیر (جلد ۷ ص ۵۷۱) .

ص ۱۹۶ س ۱۵ - مکتفی از افاضل خلفا بود و مسجد جامع بغداد در رحبه و تاج در دارالشاطئیة که سرای خلفاست در بغداد ، برشرقی دجله ، او ساخت الخ .

بدون تردید مراد از ، رحبه ، رحبهٔ مالك بن طوق است که شرح عمارت و آبادانی آنجا را یاقوت در معجم البلدان آورده و امّا تاج که مؤلف نسبت بنای آنرا به مکتفی میدهد، این موضوع درخور تأمل است زیرا که به تصریح یاقوت ، آغاز عمارت تاج از معتضدبوده وچون آن خلیفه در سال ۲۸۹ وفات یافت ، تکمیل و اتمام ساختمان تاج را پسرش مکتفی به عهدهٔ خود گرفت .

دربارهٔ تاج و قصور و ابنیهٔ معروف عباسی، شرحی بسیار مفید در معجم‌البلدان مسطور است که مطالعه وقرائت آن مشحون است ازفوائد و اطلاعات ذیقیمت تاریخی . مطلبی که در آخر این یادداشت باید اضافه گردد اینست که مطابق تصریح فیروزآبادی در قاموس‌اللغه، مکتفی، تاج

← از حکم بن عمر و الساری دانسته است و برخی از حکم بن قنبرهٔ مازنی بصری، خلاصه برای بقیهٔ ابیات و اطلاع از اختلاف ادبا در خصوص گوینده ، رجوع گردد به ابن خلکان جلد ۵ ص ۲۴۴ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید ذیل اخبار (ابو احمد یحیی بن علی) معروف به ابن‌المنجم .

را برروی خرابه‌های قصر ابیض‌که ازآن اکاسره بود ، بنا نهاد (رجوع کنید به مادهٔ بیض) اگر این قول را بپذیریم تا اندازه‌ای در قوت سخن یاقوت خللی بهم میرسد والله اعلم . امّا دارالشّاطئیّه را هرچه گشتم نتوانستم خبری ازآن در معجم‌البلدان پیدا کنم .

ص ۱۹۶ س ۱۸ ـ و در جهان خرابیها کردند و راه برقوافل حج ببریدند و خلقی بسیار بکشتند الخ .

امرحج در زمان قرامطه تعطیل شد از۳۱۷ تا۳۲۶ (نجوم‌الزاهره جلد ۳ ص ۲۲۷) .

همان صفحه سطر آخر ـ رثیت‌الحجیج‌فقال‌الغواة سب علیاً و بیت النبی الخ .

بیت سوم این قصیده را گذشته از آنکه نتوانستم معنی صحیحی ندارد در دیوان ابن‌المعتز هم ندیدم و اضافه میشود که شاعر آل عباس در این اشعار باشمردن فضایل مولای‌متقیان علیه‌السلام وتصریح برواقعهٔ جان‌گدازکربلا و تعداد مثالب ومظالم آل ابی‌سفیان، ازخود دفاع‌میکند و خود را از عداوت و خصومت آل علی بکلی تبرئه مینماید . اجمالاً در این قصیده ذکری از قرامطه وجنایات‌آنان بمیان نیامده‌است (ص۶۷ طبع دار صادر ـ ۱۳۸۱ هجری) .

ص ۱۹۷ س ۱۲ ـ عباس‌بن حسن الخ .

کنیه‌اش ابو احمد بود و در ۲۹۶ فوت کرده (اعلام زرکلی جلد ۴ ص ۳۲) .

همان صفحه س ۱۷ ـ فیوم علینا و یوم لنا و یوم نساء و یوم نسر الخ .

این بیت که شهرت فراوانی دارد برطبق نوشتهٔ ثعالبی درالتمثیل

والمحاضره از نمر بن تولب است (ص ۵۶) .

همان صفحه س ۲۱ ـ ناگاه حسین بن حمدان با جماعتی دیگر، عباس را فرو گرفتند و بکشتند الخ .

حسین مذکور در عصر خود از شجعان عرب و عمّ سیف الدّولهٔ حمدانی بود ، مبدءِ کار آل حمدان ازاوست، اخبارش را زرکلی دراعلام خود آورده و برطبق تصریح همین مؤلّف درسال ۳۰۶ از دنیا رفته است (جلد ۲ ص ۲۵۴) .

ص ۱۹۸ س ۲ ـ و مادرش کنیزکی بودکه او را سیده‌شغب گفتندی الخ.

نام این زن در تاریخ الخلفای سیوطی شَغَب با (غین معجمه) ثبت گردیده و ما هم متن را از روی آن مأخذ تصحیح کردیم[1] .

شَغَب که بسیار مدبّر و عاقل و دردوران خلافت پسرش همه‌کاره و بلکه مصدر امر و نهی و عزل و نصب بود بالأخره درسال ۳۲۱ ازدنیا چشم پوشید و در رصافه بخاك سپرده شد رجوع کنید به‌اعلام زرکلی جلد ۳ ص ۲۴۵ .

ص ۱۹۸ س ۴ ـ و چون بر سریر خلافت نشست ، سیزده ساله بود و بیست و چهار سال و یك ماه خلافت کرد و گویند هشتاد وهشت سال و یك ماه بزیست اما این درست نیست الخ .

۳۸ سال صحیح است زیرا که تاریخ تولد وی ۲۸۲ بوده ودرسال ۳۲۰ در انقلابی که خادم وی ، مونس ، در بغداد بوجود آورد و تفصیل آنرا مورّخین اسلامی ، ذکر کرده‌اند ، بقتل رسید، مآخذ اخبارش را در اعلام زرکلی (جلد ۲ ص۱۱۴) ملاحظه‌کنید .

۱ــ در تجارب‌السلف بدون نقطه و با عین مهمله چاپ گردیده است .

خلاصه عهد مقتدر ، دوران ادبار و نکبت آل عبّاس و سال اقبال و عظمت و وسعت دولت فاطمی مصر است تفصیل این اجمال در النجوم الزاهره (جلد ۳ ص ۱۹۸) مشروحاً بیان گردیده است .

کار عبّاسیان در زمان پدر مقتدر یعنی معتضد ، شکوه و رونقی تمام داشت اما در عصر همین خلیفه جلال و اعتبار و ابّهت خلافت از بین رفت و تسلّط قرامطه بیشتر از حدّ، وضع دربار بغداد را دگرگون ومتزلزل ساخت ، کسی از اطرافیان خلیفه به وظیفهٔ خود عمل نمی‌کرد ومسئولین امر هم غیر از شکار و مسخره بازی بکاری دیگر نمی‌پرداختند و از همه مهمتر اینکه، مادر خلیفه، حقایق وبواطن امور را از وی پنهان میداشت و این موضوع بیشتر از هرچیز برضعف و استیصال و هرج و مرج، کمك میکرد تا اینکه منتهی بقتل مقتدر شد (رجوع کنید به اعلام زرکلی همان جلد ص ۱۱۵) .

همان صفحه س ۱۹ ـ حبیبی غیر منسوب الی شیئی من الحیف الخ.

اگرچه مؤلّف تجارب السلف و شیخ فریدالدّین عطّار در تذکرة الاولیاء (جلد ۲ ص ۱۲۱) این دو بیت را ازمنصور حلاج دانسته‌اند امّا در انتساب آن دو شعر به صوفی نامدار اسلامی ، محلّ تأمل است زیرا که به شهادت و تصریح امام ابوالفرج اصفهانی در اغانی این اشعار از حسین بن ضحّاك است که آنها را خطاب به ابراهیم بن مهدی گفته وجهت اطلاع از تفصیل رجوع گردد به همان کتاب (جلد۷ ص۱۶۳ طبع دارالکتب) و صلهٔ تاریخ طبری (ص ۷۲) با اختلاف بسیار اندك در کلمات و الفاظ .

ص ۱۹۹ س۱۸ ـ سؤالی دیگر کرد، او جواب گفت، متعاقب می‌پرسید

تاآنکه حلاج معترف شد به اموری[1] که فقها فتوی دادند که او را بدان سبب می‌بایدکشتن الخ .

اسامی فقیهانی‌که به قتل حلاج فتوی‌داده‌اند درظهر الاسلام تألیف احمد امین مسطور است (جلد۱ ص ۲۲۹) و مطلبی‌که درخور اعتنا است اینست‌که صاحب تجارب‌السّلف به مصلوب‌شدن حلاج اشاره‌ای ندارد و حال آنکه او را بردار کرده‌اند و اشعار فصحا و شعرا و اقوال مورخین و اشارات صاحبان تراجم ، براین قول شاهد و ناطق است خلاصه جهت اطلاع از منابع اخبار و احوال این صوفی متهوّر و بی‌باك ودر عین حال مزوّر و حقه‌باز ، نگاه‌کنید به‌اعلام زرکلی (جلد ۲ ص ۲۸۵) .

همان صفحه سطر آخر ـ حلاج پیش از قتل با یاران گفت : ازکشتن مترسید بعد از یك ماه باز آیم الخ .

این سخن در تلبیس ابلیس هم‌آمده . قال: لأصحابه، لا يهو لنّكم هذا فأنّي عائدٌ اليكم بعد ثلاثين يوماً و كان اعتقادالحلاج‌اعتقاداً قبيحاً (ص ۳۸۵) .

ص ۲۰۰ س ۲ ـ وگویند این ابیات پیش از قتل میخواند : طلبت المستقر بكل ارض فلم ارلی بارض مستقراً الخ .

در ابن‌خلکان مسطور است‌که این دو بیت را حلاج از بالای دار خطاب به اهل زمین میخوانده (شرح حال شماره ۱۸۱ چاپ محمّد محیی‌الدین عبدالحمید) .

۱ـ اگرچه مؤلف مبلغی از مخاریق و نیرنجات حلاج ، را یادکرده‌است باز برای مزید اطلاع ازآن حیل و نیرنگها رجوع‌گردد به‌تلبیس ابلیس‌ابن‌الجوزی ص ۳۸۴ - مصر - ۱۹۲۸ .

ص ۲۰۰ س ۵ - مولانا السعید ، افضل‌المتأخرین، شمس‌الحق والملة والدین محمدبن‌الحکیم الکیشی ، قدس‌الله روحه که از سرآمدن روزگار واز استادان این ضعیف ، رسالتی به پارسی ساخته است الخ .

برای اطّلاع از ترجمهٔ حال این شمس‌الدین، رجوع‌شود به‌مقالهٔ مرحوم سعید نفیسی در مجلهٔ ارمغان (سال ۱۵ شماره ۶) و دو غزل و یك قطعهٔ بسیار شیوا از همین حکیم در آن شماره مندرج است و نیز نگاه گردد به مجلهٔ یادگار سال دوم‌شمارهٔ دوم به مقالهٔ تحقیقی مرحوم‌علاّمه محمد قزوینی رحمةالله علیه و اینك ما از آن قطعهٔ آبدار که مذکور افتاد چند بیتی ذیلاً درج میکنیم :

دی مرا گفت رفیقی که فلان درحق‌تو
ناسزا گفت درین هفته بهر جاکه نشست
زجر آن‌ابله دون‌گر نکنی جایز نیست
دفع آن‌سفله‌فریضه‌است‌بهر چاره که‌هست
گفتم‌ای‌دوست‌بدینهادل‌خودخسته‌مدار
که ز بیهودهٔ دونان دل‌پرمایه‌نخست الخ

ص ۲۰۰ س ۲۰ - و یکی از بندگان که نام او جوهر بود به‌لشکر عظیم به مصر فرستادند الخ .

جوهر فرمانده مشهور فاطمیان و معروفست به کاتب رومی‌که در سال ۳۸۱ فوت و اخبار این سردار نامدار را ابن خلکان نقل کرده است (جلد ۱ ص ۳۲۵) و اضافه میشود که دکتر علی ابراهیم حسن که یکی از فضلای مصر است ، رساله‌یی بسیار مفید در باب جوهر طبع و منتشر ساخته است که در خور استفاده است تحت عنوان (تاریخ جوهر الصقلّی

قائدالمعزّلدین الله الفاطمی) بالأخره جهت اطّلاع کافی از اخبار جوهر مراجعه شود به اعلام زرکلی جلد ۲ ص۱۴۶ .

همان صفحه س ۲۱ - و مصر نیز مسخر شد بی‌رنجی و زحمتی و محمد هانی مغربی در حق این لشکر گفته است الخ .

مراد شاعر معروف ابن‌هانی اندلسی است که از مدّاحان فاطمیان بوده و در سال ۳۶۳ بقتل رسیده است برای اطّلاع از اخبارش رجوع شود به وفیات‌الأعیان و ارشادالأریب .

ص ۲۰۰ سطر آخر - فلا عسکر من قبل عسکر جوهر تخب‌المطایا فیه عشراً و توضع الخ .

بیتی است از قصیدهٔ مشهور ابن‌هانی درمدح‌جوهر که بمطلع‌زیر شروع میشود :

رأیت‌بعینی فوق ماکنت اسمع وقدر اعنی یومٌ من‌الحشراروع

(چاپ دکتر زاهد علی ص ۳۹۷) .

ص ۲۰۱ س ۲ - تقول بنوالعباس هل فتحت مصر فقل‌لبنی‌العباس قد قضی‌الأمر الخ .

این‌قصیده‌که از غرر قصاید ابن‌هانی‌است آنرا درمدح المعزّلدین الله ساخته است (چاپ زاهدعلی ص ۳۳۵) .

همان صفحه س ۵ - ما مقامی علی‌الهوان وعندی مقول قاطع وانف حمی الخ .

شریف رضی این‌اشعار را در ردّ وبطلان‌محضری‌که خلفای‌عبّاسی برضدّ خلفای فاطمی مصر بسته و علناً آنان را ملحد و زندیق قلمداد نموده و انتساب آنان را به خاندان رسالت آشکارا ، تکذیب‌کرده بودند، گفته است صورت آن محضر در جلد سوم جهانگشای جوینی مسطور

است[۱]، شارح معتزلی هم در ابتدای شرح مشهور خود ضمن بیان اخبار و حالات رضی از موضوع محضر ذکری بمیان میآورد وهمین شش بیت را که در متن تجارب‌السلف مندرج است قید مینماید .

من باب اطلاع افزوده میشودکه دوفقره‌محضر برضد فاطمیان مصر تحریر و تنظیم گردیده یکی در زمان القادر بالله ودیگری در عهدالقائم بامرالله (رجوع شود به النجوم‌الزاهره ذیل اخبار و حوادث سال ۴۴۴) و شذرات‌الذهب فی‌اخبار من ذهب (جلد ۳ ص ۱۶۲) .

ص ۲۰۱ س۱۲ - اول خلفای این دولت، مهدی ابومحمد عبیدالله بن احمدبن اسمعیل الثالث بن اسمعیل‌الثانی بن محمدبن اسمعیل‌الاول بن جعفر بن محمدبن علی بن‌الحسین بن علی بن ابیطالب ودر نسب ایشان‌اختلاف بسیار است الخ.

در متن تجارب السلف سلسله نسب فاطمیان مصر همین است که ثبت شد اما نسب فاطمیان نقلاً از النجوم الزاهره بدین قرار است :

عبیدالله بن محمدبن میمون‌بن محمدبن اسمعیل‌بن جعفرالصادق مکنّی به ابی‌محمد، وی به روایتی دربغداد و به‌روایتی‌دیگر درسَلَمیه بدنیا آمد، سپس درلباس‌بازرگانان واردمصرگردید وسرانجام درسرزمین جوّانیّه (به فتح جیم و تشدید واو و کسر نون و تشدید یا)[۲]به عنوان امیرالمؤمنین براو سلام‌کردند، شهر مهدیّه را اوساخت ودرآنجا اقامت گزید (جلد ۳ ص ۲۴۶) .

۱ـ ص ۱۷۴ چاپ افست .

۲ـ رجوع شود به معجم البلدان و یاقوت پس از ضبط و شرح این ماده مینویسد : الیها ینسب بنوالجوانی العلویون . شاید مراد از بنوالجوانی همین علویان مصر باشدکه درآن زمان بهمین شهرت ، معروف بودند .

اما سَلَمیه که عبیدالله درآنجا متولد گردیده ، آن بفتح اول و دوم و بروزن دونده و رونده است و در معجم البلدان دربارهٔ این وجه تسمیه قصه‌ای آمده است‌که اینك به ترجمهٔ آن مبادرت میشود :

«گویند بعد از خرابی و زیر و رو شدن شهرهای قوم لوط‌که در قرآن‌کریم از آنها به (مؤتفکه) تعبیرگردیده فقط صد نفرجانی بسلامت بردند آنان برای خود صد تا منزل‌بناکردند ودرآنجاها سکونت‌گزیدند و به‌آنان (سلم مائةٌ) گفتند بعداً همین جمله را تحریف‌کرده وسَلَمیه گفته‌اند» .

نیز دربارهٔ این نام‌گذاری رجوع گردد به تاریخ ابن‌اثیر (جلد ۲ ص ۴۹۳) .

ص ۲۰۲ س ۳ ـ اما امرا و وزرای او کار ملك میساختند تاوقتی‌که اسدالدین شیرکوه ، عم صلاح‌الدین یوسف‌بن ایوب به‌مصر آمد الخ .

آمدن شیرکوه به‌مصر براثر تقاضا و استمداد شاور وزیر معروف فاطمیان بوده و ابن‌خلکان در ذیل اخبار وزیر مزبور بهمین‌مسئله‌تصریح کرده است (جلد ۲ ص ۱۵۷ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۲۰۲ س ۹ ـ در این میانه عاضد بیمار شد و مرض او دراز کشید الخ .

ابن‌خلکان درضمن اخبار صلاح‌الدّین به مرض عاضد اشاره نموده وصریحاً مینویسدکه وی در روز عاشورای سال ۵۶۷ ازدنیا رفت وبساط دولت فاطمی با قیادت صلاح‌الدین برچیده شد و اتفاقاً عاضد لغةً بمعنی قاطع است با مرگ این خلیفه ریشهٔ دولت علویان مصر هم قطع گردید

(رجوع کنید به ابن خلکان جلد ۲ ص ۲۹۵ چاپ محمّد محیی‌الدّین عبدالحمید) .

همان صفحه س ۱۳ ـ و هیچ برذکر خلفای عباسی انکار ننمود ودولت فاطمیان در مصر و دیار مغرب به‌آخر آمد الخ .

دولت فاطمیان که سلسلهٔ آنان را بمناسبت نام جدشان، ابومحمد عبیدالله ، عبیدیّون هم گویند در سال ۲۹۹ آغاز و در ۵۶۷ بطوریکه در سطور سابق ، قید گردید با دست صلاح‌الدین منقرض گردید و نخستین کسی که انحلال و زوال حکومت آنانرا اعلام داشت ، مردی بود عجمی نژاد بنام امیرعالم ، وی در روز جمعه بنام مستضیئی عباسی خطبه خواند وکسی هم دراین مقام اعتراض وانکاری ازخودبروز نداد وبقول ابن خلکان (لم ینتطح فیه عنزان) بعد از وقوع این امر تاریخی صلاح‌الدین برقصر فاطمیان حاکم و مستولی گشت و اموال آنان را در ضبط و تصرف خود آورد و افراد خانوادهٔ آنانرا تحت نظر ومراقبت مأمورین مخصوص خود قرار داد . تفصیل این اجمال را میتوانید در ابن خلکان ضمن اخبار صلاح‌الدین ایّوبی مطالعه نمائید (جلد۶ ص۱۵۷ چاپ محمدمحیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۲۰۲ س ۱۴ ـ صلاح‌الدین یوسف به‌استقلال، ملک مصر شد بی‌منازع و مخاصم و جماعتی از اقربای عاضدکه مانده بودند همه را بگرفت الخ .

بلی جمعی از سیاهان آفریقائی که عدهٔ آنان را تا صد هزار نفر نوشته‌اند ، در برگرداندن دولت فاطمی و برهم زدن دولت جدید ایّوبی به شورش و قیام برخاستند متأسفانه نهضت و حرکت آنان به نتیجه‌ای منتهی نشد بلکه هشتاد هزار نفر ازآنان در جنگی که به وقوع پیوست،

از بین‌رفتند وبقیّه هم بالضّروره متفرّق شدند وگریختند، فرمانده این جنگ ، برادر صلاح‌الدّین ، الملك العادل ابوبکر بود (نجوم الظاهره جلد ۶ ص ۷۸) و ظاهراً نظر بهمین قیام بود که بنا به امر صلاح‌الدین، عمارهٔ یمنی شاعر مخصوص فاطمیان وجمعی دیگر بر دار رفتند (همان جلد وهمان صفحه) و ابن اثیر جلد ۱۲ ص ۲۴ .

ابومحمد عماره را درمدح فاطمیان ووزیران آنان قصایدی بسیار عالی است‌که مبلغی ازآنها را ابن‌خلکان در ذیل اخبار آن شاعرآورده[1] وبالاخره بموصوع صلب[2] وقتل وی هم‌که متّهم به‌تحریك وکارشکنی در حق صلاح الدین گردیده ، اشاره کرده است . بیت زیر که در ادبیّات عرب شهرت فراوانی‌دارد ازآن عماره است درمدح فائز بن‌ظافر ووزیرش صالح بن رزّیك :

لیت الکواکب تدنولی فأنظمها عقود مدح فما ارضی‌لکم کلمی

خلاصهٔ عماره تألیفاتی هم داردکه یکی‌ازآنها راجع است‌به‌اخبار یمن و دومی النّکت العصریّه فی‌اخبار الوزراءِ المصریّه .

ص ۲۰۲ س ۱۶- و از آن جمله نفایس که در خزانه بود یاقوت پارهٔ بود که آنرا جبل یاقوت گفتندی الخ .

درباب نفایس خزاین فاطمیان رجوع‌کنید به ابن‌اثیر (جلد ۱۱ ص۳۶۹) ابن‌اثیرگویدکه من‌آن جوهرنفیس را دیدم و وزن‌کردم هفده

۱- ترجمهٔ حال شماره ۲۶۲ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید .

۲- این صلب به تصریح مرحوم قزوینی در یادداشتهای‌گرانبهای خود در سال ۵۶۹ اتفاق افتاده (جلد ۵ ص ۱۹۳) .

مثقال بود و نیز لؤلوئی دیدم که نظیر آن در دنیا یافت نمیشود . دسته کارد زمرّد را هم که صاحب تجارب‌السلف بدان تصریح میکند، دیده و بدون تردید مؤلف، دراین قسمت ازکتاب خود، مندرجات کامل‌التواریخ را ترجمه نموده است رجوع گردد بهمان جلد وهمان صفحه.

ص ۲۰۲ س۲۰ - وهم طبلی بودکه‌نزدیك مجلس عاضدنهادندی الخ.

هندو شاه ، اطلاعات خود را در بارهٔ این طبل که از اختراعات شگفت انگیز طبّ آن زمان بوده ، تماماً از ابن اثیر اخذ کرده است (جلد ۱۱ ص ۳۹۶) ودر وفیات‌الاعیان، شرحی دربارهٔ طبل مذکور درج گردیده که بسیار سودمند است رجوع شود بهمان مأخذ ، ذیل اخبار ابی‌المیمون عبدالمجیدبن محمد عبیدی ملقب به الحافظ (جلد ۲ ـ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید ترجمه حال شماره ۳۸۰) وجامع‌التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی قسمت اسماعیلیان و فاطمیان چاپ محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرّسی زنجانی ص ۹۶ .

خلاصه درباب کیفیت انقراض حکومت فاطمیان مصر و غنایمی که از غارت خزاین آنان عاید قشون صلاح الدین ایوبّی‌گردیده است ، نگاه‌کنید به ابن‌خلکان (جلد ۶ص۱۵۸ـ۱۵۹) وجامع‌التواریخ (ص۹۵). تعدادکتبی‌که درردربار آن سلسله‌گرد آمده بود بالغ بریکصدهزار مجلد بود به انضمام خطوط زیبا و عالی‌که در دنیای آن روزی نظیری نداشت بالاخره‌اضافه میکنیم‌که مرحوم‌قزوینی هم درباب‌نفایس‌کتب‌خانهٔ علویان مصر یادداشتهای گرانبهائی داردکه در جزو ۶ ص۱۹۶ بطبع رسیده‌است.

ص ۲۰۳ س ۵ ـ عبدالله بن المعتز را به خلافت نشاندند و خلافت او یك روز بیش بر نداشت الخ .

ابن المعتز که لقب او را (المرتضی بالله) نوشته‌اند[1] (ابن اثیر جلد ۸ ص۱۵) در شعر قدرتی تمام داشت و کتاب بدیع وی که اکنون در دست و در اروپا بطبع رسیده است از ذخائر ادب عربی است و غیر از کتاب بدیع، یك سلسله آثار و تألیفات دارد که نام آنها را ابن خلکان در ذیل اخبار صاحب ترجمه، ضبط کرده است .

پسر معتزّ وزارت خود را درعهدهٔ محمدبن داودبن الجرّاح گذاشت امّا وزیر مذکور را که از مشاهیر ادبا و فضلا و مؤلفین عصر خود بوده، وزارت نصف روزهٔ آن خلیفه مبارك نیامد و کشته شد (رجوع کنید به یادداشتهای محمد قزوینی جلد ۳ ص ۲۸۶) و ابن اثیر که اختصاراً اخبار محمد بن داود را آورده تاریخ قتل او را درضمن حوادث سال ۲۹۶ یاد کرده است[2] .

ص ۲۰۳ س ۶ مقتدر قوت گرفت و پسر معتز را بکشتند الخ.

پسر معتز را که درخانهٔ ابن الجصّاص[3] پنهان شده بود گرفتند و

۱ـ برای اطلاع از سایر القاب ابن المعتز رجوع گردد به ابن خلکان (جلد ۲ ص ۲۶۳ چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید) .

۲ـ اخبار محمدبن داود را صفدی هم در الوافی بالوفیات مبسوطاً درج کرده (جلد ۳ ص ۶۱-۶۲) و کتاب (الورقه) که بطور اختصار در باب اخبار شعرا است، از همین وزیر است و همین کتاب است که صولی در مقابل آن اخبار شعرا را مفصلا نوشته و نام آنرا (الاوراق) نهاده است .

۳ـ نام کامل ابن الجصاص، ابو عبدالله حسین بن عبدالله بن الحسین معروف به ابن جصاص جوهری است که بدست مونس خادم کشته شد (ابن خلکان جلد ۲ ص ۲۶۳ ذیل اخبار ابن المعتز) .

تاشب او را حبس کردند سپس بوضع ناگواری که ذکرش مناسب نیست به قتل رسانیدند (ابن اثیر جلد ۸ ص۱۸) .

شعرا درحق وی مرائی عالی گفته اند از آن جمله است مرثیهٔ ابن العلاف و ابن بسّام که هر دو شهرت فراوانی دارد رجوع شود به نکت‌الهمیان (ص۱۴۰) وتاریخ ابی‌الفدا (جلد ۶ ص ۷۹) و ثمارالقلوب (ص ۱۹۳) امّا درنجوم الزاهره مسطور است که ابن العلاف مذکور ، آن قصیده را در رثای محسن بن ابی‌الحسن الفرات وزیر ساخته ومحض ترس از خلیفهٔ وقت ، شهرت داده است که آنرا درمرثیهٔ گربهٔ خود گفته است[1] (جلد ۳ ص ۲۳۰) مطلبی که در ذیل این یادداشت باید افزوده شود اینست‌که‌ابن‌المعتز باآل‌علی‌خصومت بسیار سختی‌داشته واین‌عبارت که ذیلاً درج‌میشود از وی دراین باب به یادگار مانده ومعرّف خبث ذات او است : « ان ولانی الله ، لافنین جمیع بنی ابی‌طالب ، فبلغ ذلك ولد علیٍ فکانوا یدعون علیه (ابوالفدا جلد ۳ ص ۷۹)[2] .

غیرازعبارت مذکور، دراشعار همین خلیفه بهمین عداوت که‌ذکر شدتصریح‌کامل رفته ودشمنی خود را علنی کرده است از جمله گوید :

۱ــ مطلع قصیده اینست :

یــا هرفارقتنــا ولم تعــد وکنت منا بمنزل الــولد

۲ــ جواب این خلیفهٔ متعصب را حیص بیص شاعر خوب داده است‌آنجا که‌گفته :

فحسبکم هذا التفاوت بیننا وکل اناء بالذی فیه‌ینضح

برای‌اطلاع ازتمام این‌قطعه رجوع‌گردد به‌معجم‌الادباء جلد (۱۱ص۲۰۰).

ابی الله الا ماترون فما لکم عتاب علی الاقدار یا آل طالب
ترکناکم حیناً فهلا اخـذتم تراث النبی بالقنا والقواضب
ولیس یریدالناس ان تملکوهم فلاتثبوا فیهم وثوب الجنادب
و ایّاکم ایّاکم وحـذار من ضراغمةفی‌الغاب‌حمر المخالب
الا انهاالحرب التی قدعلمتم وجرّبتم والعلم‌عند التّجارب

(چاپ دار صادر ص ۵۸۰) .

و همین قصیده است‌که قاضی ابوالقاسم علی‌بن محمدتنوخی که پدرصاحب کتاب فرج بعد الشده است آنرا جواب‌گفته و صاحب تاریخ طبرستان آنرا بتمامی نقل‌کرده است و ما مطلع آنرا که یکی از اسناد و وثایق تاریخی و متضمن جنایات آل‌عباس است ذیلا میآوریم :

من ابـن رسول الله و ابـن وصیّـه
الی مُدغلٍ فی عقـدةالدین ناصب

تا در آخر میگوید :

فهذا جواب للذی قـال : « مالکم
غضاباً علی الاقدار یـا آل طـالب »

چاپ عباس اقبال ص ۱۰۰ .

خلاصه همین‌که پسر معتز به خلافت رسید امام‌المورخین طبری یك پیش‌بینی درستی‌کرده‌که نظر به شهرت کاملی که دارد ، از ذکر آن خودداری میشود رجوع‌گردد به تاریخ الخلفای سیوطی ص ۳۷۹ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید .

ص ۲۰۳ س ۲۲ ـ و میان یکی از بندگان اوکه نامش ، مونس‌مظفر بود آزاری پدیدآمد و به حرب‌کشید و مقتدرکشته شد الخ .

مونس مذکور ترك بود وعلّت کدورت این بودکه مادر مقتدر اورا از مداخله در امور مملکتی و کارهای مربوط به خلافت ممنوع ساخته بود بالاخره بطوریکه در متن آمده ، وی توطئه‌ای‌کرد و مقتدر را بقتل رسانید رجوع گردد به (نجوم الزاهره جلد ۳ ص ۲۳۹) و ظهرالاسلام (جلد ۲ ص ۳) خود مونس نیز ، پس از شصت سال امارت و حکومت بالاخره درسال ۳۲۱ هجری از دنیا رحلت‌کرد در ایام‌خلافت‌قاهر. رجوع گردد به اعلام زرکلی (جلد ۸ ص ۲۹۲) .

ص ۲۰۴ سطر اول ـ گویند عورتش مکشوف بود ، هیمه فروشی بگذشت و یك حزمه خار براو انداخت تا عورتش پوشیده باشد و این‌حال در سنهٔ عشرین و ثلثمائة بود الخ .

موضوع مکشوف‌بودن عورت مقتدر را مورخان اسلامی بالا تفاق ثبت‌کرده‌اند و حاجتی به نقل آن اقوال دیده نمیشود اما حزمه بروزن لقمه ، یك بند ازگیاه وخار راگویندو مؤلف دستورالاخوان‌که به‌تصحیح دکتر سعید نجفی اسداللهی بزیور طبع آراسته گردیده است در ترجمهٔ لغت مذکور چنین مینویسد: آغوش‌گندم درووده و جز آن و بند هیزم و مانند آن و جمع آن حزم میآید (ص ۲۲۱ جلد ۱) .

ص ۲۰۴ س ۲۱ ـ و در نوبت سوم که وزیر شد او را بگرفتند و بکشتند در سنهٔ ثلث عشر و ثلثمائة الخ .

درباب آل فرات ، اطلاعات‌بسیارسودمندی دروفیات‌الاعیان‌مندرج است (جلد۳ص۹۷ـاخبارابوالحسن‌علی‌بن‌محمد ـ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۲۰۵ سطر اول ـ خاقانی الخ .

وی در ۳۱۴ مرده و نام وکنیه‌اش نقلا از اعلام زرکلی بدین‌قرار است : ابوالقاسم عبدالله‌بن محمد بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان (جلد ۴ ص ۲۶۲) اما داستان رشوه‌خواری خاقانی و هجوی‌که دراین‌مورد ازوی کرده‌اند عیناً در ابن اثیر هم آمده است (جلد ۸ ص ۶۴) .

همان صفحه س ۲۱ - علی‌بن عیسی‌بن‌الجراح الخ .

دربارهٔ اخبار این وزیر علاوه برمطالبی که در متن آمده خاطر قرّاء گرامی را مستحضر میدارم که ترجمه حالی بسیار جامع ومفید در حق این شخص در معجم‌الادبای یاقوت مندرج است (جلد۱۴ ص۶۸-۷۳ چاپ فرید رفاعی) .

ص ۲۰۶ س ۱۵ - براتی از برای او به صد کر ، جو نوشت و یکی دیگرگفت : چارپایان من هم محتاج جواند الخ .

یك‌کرّ جو معادل است با هزار من اهوازی، و نیز برای اطّلاع از مقدار کرّ در شهرهای مختلف رجوع گردد به فرهنگ معین .

ص ۲۰۸ س ۱۱ - ابن مقله الخ .

در المضاف والمنسوب ذیل‌مادهٔ (خطّ ابن مقله) اخبار واطلاعات بسیار گرانبهائی در باب این وزیر هنرمند و خوشنویس، مندرج‌است و اینکه هندوشاه مینویسد : «اوکاتبی فائق بود چنانکه درحسن خط به‌او مثل زدندی و نام او در صناعت‌کتابت بس‌مشهوراست» سخنی‌است مطابق باواقع واینك ما در تأیید قول صاحب تجارب‌السلف ، عین عبارت ثعالبی را که در ثمارالقلوب، نوشته است، ذیلاً میآوریم :

«یضرب مثلا فی‌الحسن، لانه‌احسن‌خطوط‌الدنیا، و مارأی‌الراؤون بل ماروی‌الراوون مثله فی‌ارتفاعه عن‌الوصف وجریه مجری‌السحر. وقال

الصاحب ابوالقاسم اسمعیل بن عباد :

خطّ الوزیر ابن مقلــه　　　　بستــان قلب و مقله

درادبیات واشعار فارسی هم بهزیبائی خط ابن‌مقله ، تصریح گردیده از آن جمله شاعر و داستان سرای ایران ، نظامی ، در فخریّهٔ مشهور خود چنین گفته :

به مکاتبات نغزم شرف آرد ابن‌مقله
زمغالطات نظمم غلط افتد ابن‌هانی

ص ۲۰۸ س ۱۳ـ کسی که این خط را ازخطوط اول استخراج کرد ، او بود الخ .

صفدی هم در الوافی بالوفیات ، همین موضوع را آورده است وما عین عبارت آن مورّخ را ذیلا میآوریم : «وابن‌مقلة هذا اول من نقل‌هذه‌ـ الطریقة من خطالکوفیین الیهذه الصورة (جلد۴ ص ۱۱۰ چاپ افست) .

همان صفحه س ۱۴ ـ آنگاه ابن‌البواب بیامد وازخط ابن‌مقله[۱]، طریقهٔ خویشتن بیرون آورد الخ .

ابن البـواب نامش ابوالحسن علی بن هــلال بوده و بقول صاحب وفیات‌الاعیان درسال ۴۲۳ مرده ودرجوار قبر احمدحنبل محدث مشهور، مدفون گردیده است ، بیت زیر را در وصف خط وی گفتــه اند که در ابن خلکان بنظرم رسیده است :

۱ـ واضع خط نسخ و ثلث ، ابن مقله است ، چون دست او را بریدند، چنانچه در جلد ششم نوشته شده ، به دختر خود ، تعلیم کرد، ازآن، علی بن بواب، محقق و ریحان را اختراع کرد وکتابه نوشت ، بعد ازآن یاقوت، غلام مستعصم الخ (نقل از تاریخ تذکره‌های فارسی تألیف گلچین معانی ، جلد ۲ ص ۴۴۳ بنقل از احسن التواریخ حسن روملو) .

کتاب کوشی الرّوض خطّت سطوره		ید ابن هلال عن فم ابن هـلال

مراد از ابن هلال دوم که در آخر بیت دیده میشود ابواسحق صابی است عالم و منشی وشاعر و مورخ مشهور درقرن چهارم و متوفی در۳۸۴ وی بااینکه اسلام را نپذیرفت، معذلك حافظ قرآن بود ودرماه رمضان از فقرای بغداد تفقّد میکرد و لوازم و مایحتاج آنانرا فراهم میآورد تا امر روزه وافطار برآنان سهل وآسان باشد و همین صابی است که باشریف رضی مناسبات بسیار صمیمانه داشته و شریف را در حق وی مرثیه ایست بسیار عالی که اینك مطلع آنرا در زیر میآورم :

اعلمت من حملوا علی الاعواد		ارأیت کیف خبا ، ضیاء النادی

همان صفحه س۲۲ ـ ابن مقله در آغاز کـار ، متعلق وزیر ابوالحسن علی بن الفرات بودکه او رادر جود وعطا تشبیه به بحرمواج کردندی الخ.

درباب سخاوت وکرم این وزیر نامدار رجوع کنید به ثمار القلوب ثعالبی ذیل مادهٔ (مروءة ابن الفرات) . ص ۲۱۲ چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم .

س ۲۰۹ س ۱۷ ـ تری حرمت کتب الاخـلاء بینهم الخ .

ترجمهٔ این ابیات هم در آثارالوزرای عقیلی (چاپ محدّث ارموی ص ۱۲۴) وهم در ترجمهٔ فرج بعد الشّده (ص ۷۱ چاپ کتابفروشی اسلامیّه) آمده واینك ما ازمأخذ اخیر الذکر آن ترجمه را ذیلاً میآوریم:

نامه نوشتن میـان اهـل مروت		نیست رواگرچه هست کاغذ نایاب

گر تو بپرسی زحال دوست چه باشد؟		دوست نباشد که او نپرسد از احباب

دوست مرا روز رنج باید ومحنت		خودگه اقبال کم نباشد از اصحاب

گیرکه خود دشمنی نماید دشمن رحم برآن دشمنی که‌دید به‌گرداب[۱]؟

ص ۲۱۰ س ۷ـ دستی را بریده‌اند که چندین مصحف[۲] نوشته است و چندین حدیث نبوی تصحیح کرده ، گوئی دست دزدان بریده‌اند الخ .

ترجمه است از عباراتی که در وافی صفدی منقول است : «کتبت بها القرآن وخدمت بها الخلفاء، تقطع کما تقطع ایدی اللصوص(جلد۴ص۱۰۹) نیز در این باب رجوع گردد به ابن خلکان و ثمار القلوب ص ۲۱۱ ذیل مادّهٔ (خط ابن مقله) وگویند ابتلای ابن مقله به‌انواع واقسام شکنجه وعقوبتها بر اثر دعای بد ونفرینی بود که محمد بن شَنْبوذ در حق وی کرد (نجوم‌الزاهره جلد ۳ ص ۲۴۹) و این ابن شنبوذ که ذکرش بمیان آمد کسی بود که دربارهٔ کلمات قرآن کریم تصرفات میکرد و قرائتی مخصوص برخلاف قرائت مشهور اتخاذ کرده بود اخبارش را درابن‌خلکان (جلد ۳ ص ۴۲۶ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) و نجوم الزاهره (همان جلد و همان صفحهٔ سابق الذکر) و ریحانة الادب جلد۶ ص ۴۶) میتوانید ملاحظه کنید .

ص۲۱۰ س۱۰ـ ماملت‌الحیاة لکن‌توثقـ م ت بایمانهم فبانت‌یمینی الخ .

این ابیات دروافی صفدی چهار بیت بوده و ازحیث کلمات بامتن تجارب‌السلف‌اختلاف‌دارد (جلد۴ ص۱۱۰چاپ‌افست) ، ونیز رجوع‌کنید به ابن خلکان ذیل اخبار ابن مقله (جلد ۴ ص ۱۹۸ چاپ محمد محیی عبدالحمید) .

۱ـ معنی مصراع‌آخر درست واضح نشد واتفاقاً بااصل‌شعرهم مطابق‌نیست.

فهبك عدوی لا صدیقی فاننی رأیت الاعادی یرحمون الاعادیا

۲ـ در حریقی‌که بسال ۴۵۱ در بغداد اتفاق افتاد صد مصحف بخط ابن مقله نابودگردید (ابن‌اثیر جلد ۱۰ ص ۷-۸) .

همان صفحه س ۱۴ـ لئن قطعوا احدی یدیه مخافة لاقلامه لاللسیوف الصوارم الخ .

درالفخری بجای (لما قطعوا رأیاً اذا ما اجلته) فما قطعوا ، آمده وتصور میرود که ضبط الفخری درست باشد (چاپ دار صادر ص۲۷۲) .

ص ۲۱۳ س ۲ ـ در دارالخلافه ، پسر او حکایت کرد که وقتی بریدی بر بغداد مستولی شد ومتقی خلیفه از بغداد بیرون‌آمد وبریدی دارالخلافه را بدست فرو گرفت الخ .

جهت اطلاع از تمرّد و استیلای بریدی رجوع شود به ابن اثیر جلد۸ ص ۱۸۵ واین‌بریدی‌بطوریکه دراخبار راضی‌ومتقی‌مذکورگردیده بالاخره باتهدید وارعاب بمقام وزارت‌هم‌نایل‌گردیده است (ابن‌اثیر جلد۸ ص۳۷۹ وقایع سال ۳۳۰) .

ص ۲۱۴ س ۳ ـ روزی دیدند که درجامع منصور ، صدقه میخواست نه از درویشی بلکه مرادش‌تشنیع بود برمستکفی خلیفه الخ.

وکان یسعی بین الصفوف فی‌الجمع و یقول : ایّها الناس : تصدّقوا علی من کان یتصدّق علیکم ، تصدّقوا علی من‌کان خلیفتکم (وافی صفدی جلد ۲ ص ۳۵ چاپ افست) و نیز رجوع شود به جلد ۳ نجوم الزاهره ونکت الهمیان صفدی ص ۲۳۶ .

ص ۲۱۴ س ۱۱ ـ وبویهیان دیلمی نیستند اما چون مقام ایشان دربلاد دیلم بود ایشانرا دیلمی خوانند الخ .

ابن اثیر هم از ذکر نسب و اصل ایشان ساکت است و محل اقامت اصلی آنها را بدست نمیدهد فقط مینویسد (ولا شك انهم نسبوا الی الدیلم حیث طال مقامهم ببلاد هم) امّا درنسب نامه‌ایکه درابتدای اخبار ظهور آنان‌ثبت‌کرده معلوم میشودکه نسب آنان به شاهان ایرانی‌میرسیده وخون و ریشهٔ ایرانی داشتند (جلد ۸ ص ۲۶۴) .

ص ۲۱۴ س آخر-شخصی بر در خانهٔ من بگذشت ومیگفت ، منجم ، معزم ، معبر الخ .

این قسمت از تجارب السلف عیناً مأخوذ و ترجمه است از کامل ابن اثیر (جلد ۸ ص ۲۶۵ ببعد) وتوان گفت که اطلاعات هند وشاه در باب دیالمه بکلی مأخوذ ومقتبس است از کامل ابن‌اثیر .

ص ۲۱۶ س ۲۰ - وموصل ودیار بکر وربیعه، بنی‌حمدان داشتند الخ.

مراد از بنی‌حمدان آل‌حمدان‌است‌که تاسال ۳۹۱ درحلب حکومت وفرمان روائی داشتند (نقل از لغت‌نامه) ونیز برای اطلاع از اخبار و امرای آن سلسلهٔ شیعی مذهب رجوع گردد به طبقات سلاطین اسلام ص ۹۹ ـ ۱۰۱ .

همان صفحه سطر آخر - و مصر وشام ، محمد بن طغج و بعد از او به فاطمیان افتاد الخ .

محمد بن طغج (بروزن قفل) ملقب به اخشید ومتوفی در ۳۳۴ اخبارش را از منابع عدیده ، زرکلی در اعلام مشهور خود نقل‌کرده‌است (جلد ۷ ص ۴۴) واخشید بمعنی ملك‌الملوك‌است (همان مأخذ وهمان صفحه نقلاً از ابن تغری بردی) خلاصه همین محمد بن طغج است که ممدوح متنبی‌قرارگرفته وقصیدهٔ میمیّه وی‌که‌مطلع آن‌ذیلاً نوشته‌میشود در مدح او است .

انا لائمی ان کنت وقت اللوائم علمت بما بی‌بین تلك المعالم

مبلغی از ابیات همین قصیده را ابن‌خلکان درضمن اخبارمحمدبن طغج آورده و بالأخره چنین نوشته است (وهی قصیدة طویلة من غرر القصائد) (چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمیدجلد ۴ ص ۱۵۱) .

ص ۲۱۷ سطر اول ـ و وفات راضی در سنهٔ تسع وعشرین وثلثمائة بود الخ.

مرزبانی در معجم الشعرا وفات راضی را در ۳۲۷ ضبط کرده و تصریح میکند که وی شعر زیادی گفته وسه قطعه از اشعارش را هم نقل مینماید (ص ۴۳۹) امّا ضبط تجارب السلف با نوشتهٔ ابن اثیر مطابقت دارد وآن مورخ فوت راضی را درضمن حوادث سنهٔ۳۲۹ میآورد (جلد۸ ص ۳۶۶).

همان صفحه س ۱۵ ـ ابوجعفر محمد بن القاسم الکرخی الخ.

صفدی در وافی شرح حالی جهت این وزیر ثبت‌کرده ومینویسد که وی درسال ۲۷۶ متولدگردیده ودرسال ۳۴۳ رحلت‌کرده است (جلد ۴ ص ۳۴۹).

ص ۲۱۸ س ۱۴ ـ ابوالفتح فضل بن جعفر بن فرات الخ.

این شخص معروفست به‌ابن حنزابه ودرسال ۳۲۷ فوت‌کرده است اخبارش را در زرکلی مطالعه کنید (جلد ۵ ص ۳۵۱).

ص ۲۱۹ سطر اول ـ ابوعبدالله احمد بن محمدبن یعقوب‌البریدی الخ.

صاحب اغانی‌را درنکوهش این‌وزیر اشعاریست‌که آنها را یاقوت درمعجم الادباءآورده است (جلد۱۳ ص۱۲۷) وبمطلع زیرشروع میشود:

یاسماءِ اسقطی ویاارض میدی قد تولّی الوزارة ابن البریدی

مؤلف تجارب السّلف را در این مورد غفلتی دست داده و این هجویّه را در ذیل اخبار قراریطی نقل کرده است که بکلی بااظهارات یاقوت مغایراست واضافه میشود: آن هجویّه‌که درحدود صد بیت بوده، شاعر درآنجا خلیفهٔ وقت ، الراضی بالله ، را بمناسبت اینکه بریدی را

به‌وزارت خود اختیارکرده‌است، شدیداً توبیخ وملامت‌مینماید، متأسفانه یاقوت تمام‌آن‌هجویه را ضبط نکرده وتنها به‌آوردن شش‌بیت‌از آن‌اکتفا کرده است .

همان صفحه س ۱۳ ـ متقی به‌سخن توزون فریفته شد واز موصل به بغداد آمد ، چون به سندیه رسید از نهر عیسی ، توزون با اهل بغداد به استقبال او بیرون آمد الخ .

سِندیّه (به‌کسر اول وتشدید یا) دهی بود از دهات عراق‌که در میان بغداد وانبار واقع شده بود ودر نسبت بدان محل سندوانی، گویند تافرق باشد بین نسبت به سند و سندیّه (رجوع‌شود ، به‌معجم‌البلدان) .

و امّا توزون که ملقب بود به (المظفر)[۱] از امرای ترك نژاد و در زمان خود امیرالامرای بغدادبود وهمانست که‌مقدمات‌کور ساختن المتقی[۲]را فراهم آورد والمستکفی را به‌مسند خلافت نشانید و بالاخره خود وی‌هم دردست همین خلیفهٔ اخیرالذکر،گرفتارگردید و او را مسموم و مقتول ساخت رجوع گردد به نکت‌الهمیان صفدی (ص ۸۸) خلاصه جهت اطلاع از منابع اَخبار توزون نگاه‌کنید به لغت‌نامه .

ص ۲۱۹ س ۱۵ ـ و درسر باجمعی از کسان خود مقرر کرده بودکه متقی را بگیرند ، همان ساعت ، گرد او در آمدند و او را در خیمه بردند ومیل کشیدند الخ .

در بارهٔ کور ساختن متّقی رجوع‌گردد به نکت‌الهمیان صفدی

۱ـ تکملهٔ تاریخ طبری ص ۱۴۲ وبرطبق تصریح ابن اثیر در سال ۳۳۴ مرده است (جلد ۸ ص ۴۴۸) .

۲ـ او را در سال ۳۳۳ کور ساخته‌اند (ابن‌اثیر جلد ص ۴۱۸) .

(ص ۸۷) واضافه میشودکه درهمین‌مأخذ اطّلاعاتی بسیار سودمند درباب متّقی فراهم آمده است غیر از کتاب صفدی ، نیز نگاه کنید به تکملهٔ تاریخ طبری ص ۱۴۱ـ۱۴۲ .

همان صفحه س۱۷ـ ومتقی درسنهٔ خمس وثلاثین وثلثمائة وفات یافت الخ.

برطبق تصریح صفدی درنکت الهمیان ، وی درسال ۳۵۷ مرده و ومدت ۲۵ سال تمام بعد از خلع وکوری در قید حیات بوده است .

ص ۲۲۰ س۳ـ متقی به آمدن او اظهار شادمانی کرد و به اکراه ، وزارت به او داد ومیان او ومتقی، مراسلات رفت و به‌تخفیف وتهدید کشید الخ.

ظاهراً تخویف درست وعبارت الفخری هم مؤید این حدس است (وجرت بینه وبین المتّقی‌مراسلات ، ادّت الی انّه ارهبه وافزعه، فحمل الیه خمسمائة دینار) چاپ دار صادر ص ۲۸۵ .

همان صفحه س ۸ ـ ابو اسحق محمد بن ابراهیم قراریطی ، بعد از بریدی وزیر شد الخ .

در الوافی بالوفیات ، نام ونسب وی بصورت زیر درج گردیده : محمد بن احمدبن ابراهیم متوفی در ۳۵۷ (جلد ۲ ص ۴۱ چاپ افست). ونیز درباب اطلاع از اخبار قراریطی رجوع شود به‌اعلام زرکلی(جلد۶ ص ۲۰۱) .

ص ۲۲۱ س ۱۹ ـ دیلمیان درحرم خلیفه ریختند وسرایهارا غارت کردند ومستکفی را به خانهٔ معزالدوله ، بند برنهاده ، میل کشیدند ودر سرای معزالدوله دربند ، میبود تاوفات یافت الخ .

در بارهٔ مستکفی اطلاعات سودمند در نکت الهمیان مندرج است (ص ۱۸۳) و ابن اثیر صریحاً نوشته است که آن خلیفه را بفرمان

المطیع‌لله کور ساختند (جلد ۸ ص ۴۵۱) .

ص ۲۲۲ س ۱۰ - بعد از آن احوال خلافت مضطرب شد وبویهیان استیلاء کلی یافتند الخ .

صفدی در نکت الهمیان بعد از آنکه اخبار مستکفی وچگونگی کور ساختن اورا شرح میدهد درآخرعبارتی مینویسدکه ازحیث دانستن وضع سیاسی بغداد و ضعف امر خلافت ، قابل ملاحظه است : « انقضت دولةالاتراك وصارت الدولة للدّیلم» ص۱۸۳. ازاین عبارت عاطل وباطل ماندن خلفا وتسلط آل بویه برمرکزخلافت ومتصرفات خلیفه ومداخله درکارهای مربوط به خلیفه ، کاملاً واضح میگردد و توضیحی دیگر لازم نیست .

همان صفحه س ۱۴ - ابوالقاسم الفضل بن المقتدر ملقب به‌المطیع ، درسنةاربع وثلاثین وثلثمائة، بااو بیعت کردند ودرایام‌اوقرامطه[1] حجرالاسود را بمقام معهود باز آوردند الخ .

حجرالاسود را بطوریکه مورّخان اسلامی ضبط کرده اند در سال ۳۱۷ کندند و در سال ۳۳۹ یعنی بعد از ۲۲ سال ، آنرا عودت دادند و

۱ـ در جلد ۴ گنجینهٔ سخن (ص ۲۵۶) نقلا از تاریخ فخر بناکتی ، اطلاعاتی مهم درباب قرامطه وفاطمیان مندرج است ونیز درباب اطلاع از تاریخ آن فرقه ، رجوع گردد به ابن خلکان (جلد ۲ ص ۲۵۵ طبع محمد محیی‌الدین عبدالحمید) و تکملهٔ تاریخ طبری ص۶۲ و دراین مأخذ اخیرالذکر صریحاً مندرج است که قرمطیان در ۳۱۷ امیر مکه را کشتند و حجرالاسود را کندند و پوشش بیت را غارت کردند وچاه زمزم را از اجساد مردگان انباشتند وحتی کسی‌را بالای بام‌کعبه فرستادند که ناودان طلا را بکند اما آن شخص بزمین افتاد و مرد و رئیس قرامطه که ابوطاهر نام داشت این شعرها را میخوانده :

ولوکان هذا البیت بیتاً لربنا لصب علینا النار من‌فوقنا صبا

وانا ترکنا بین زمزم والصفا جنائز لاتبغی سوی‌کسبهاربا

(۶۲ از همان مأخذ) .

بشرحی که در ابن اثیر و سایر منابع معتمد آمده، بجکم[1] که یکی از امرای ترك در بغداد بود، حاضر شدکه در قبال تحویل و اعادهٔ آن سنگ مقدس و محترم به محل اصلی خود پنجاه هزار دینار به قرامطه بدهد امّا آنان، این پیشنهاد را ردّ کردند ولی بعداً بدون اینکه متوقّع پولی باشند، آنرا رایگان برگرداندند و به‌کوفه برده و در مسجد جامع آن شهر نصب کردند تاعامّهٔ مردم شاهد آن واقعهٔ تاریخی باشند (ابن اثیر جلد ۸ ص ۴۸۶).

بر کنندهٔ حجرالاسود به‌تصریح ابن تغری بردی، ابوسعید جنّابی بود (نجوم‌الزّاهره جلد ۳ ص ۱۱۹) وکسی‌که آن سنگ مطهّر را در جایگاه خود مجدداً قرار داد، شخصی بود ازقرامطه بنام سنبر بن‌الحسن بن شنبر و همو است‌که در حین وضع آن چنین گفت: اخذناه بقدرة الله ورددناه بمشیّته (نجوم‌الزّاهره جلد ۳ حوادث سال ۳۳۹ ص ۳۰۲).

ص ۲۲۳ س ۲ - ابوبکر عبدالکریم‌بن مطیع‌الملقب به‌الطایع، درسنهٔ ثلث وستین وثلثمائة با او بیعت‌کردند و او مردی صاحب قوه بود الخ.

به قوت جسمانی طایع، ابن اثیر هم اشاره کرده و چنین نوشته است: (وکان شدیدالقوة) جلد ۹ ص ۸۰.

همان صفحه س ۶ - وبنو بویه، طایع را بگرفتند و در سنهٔ احدی و ثمانین و ثلثمائة و با قادر بیعت‌کردند الخ.

عزل وگرفتاری طایع، با اطلاع و حیلهٔ بهاءِالدولهٔ دیلمی‌صورت گرفته است در سال (۳۸۱) رجوع گردد به ابن اثیر جلد ۹ ص ۷۹، و

۱ـ بروزن اکرم، این شخص قاتل مرد اویج بود و بعدها درعهد راضی و متقی امیرالأمرای بغدادگردید (اعلام فرهنگ محمد معین ص ۲۴۳).

شریف‌رضی جامع‌خطب وکلمات حضرت امیرالمؤمنین‌علی(ع)که در آن واقعه حضور داشته و از حسن اتفاق جانی بسلامت برده است، دراین‌مقام اشعاری سروده است که فوق‌العاده مؤثّر و در عین‌حال عبرت‌انگیز است و اینك ما ذیلا به نقل آنها مبادرت مینمائیم :

من بعد ماکان رب‌الملك مبتسماً الی ادنوه فی‌النّجوی ویدنینی

امسیت ارحم من قدکنت اغبطه لقد تقارب بین العزّ والهون

و منظرٌ کان بالسّراء یضحکنی یا قرب ما عاد بالضّراء یبکینی

هیهات ، اغتر بالسلطان ثانیةً قد ضل ولاج ابواب السّلاطین

(ابن‌اثیر جلد ۹ ص۴۸۰) .

این‌قصیده‌که پنج بیت‌آنرا صاحب‌کامل‌التواریخ‌ثبت‌کرده به‌مطلع زیر شروع میشود :

لواعج‌الشوق تحظیهم وتصمینی واللوم فی‌الحب‌ینهاهم ویغرینی

(دیوان شریف رضی ـ چاپ دارصادر ـ جلد ۲ ص۴۴۴ ـ ۱۳۸۰ هجری) .

خلاصه طایع درسال ۳۹۳ ازدینا چشم پوشید وباز شریف رضی‌را درحق وی مرثیه‌ایست‌که به‌مطلع زیر آغاز می‌گردد :

ما بعد یومك ما یسلو به‌السّالی ومثل یومك لم لم‌یخطرعلی بالی

(ابن اثیر جلد ۹ ص ۱۷۵) .

امّا طابع‌دیوان می‌نویسدکه شریف‌رضی‌دراین قصیده درحق‌یکی از دوستان خود نوحه‌سرائی‌کرده وحق هم با ناشردیوان‌است زیراکه در تمام ابیات آن قصیده بیتی‌که تلویحاً یا تصریحاً نام طایع درآنجا مذکور باشد دیده نمیشود (ص ۲۱۵ جلد ۲ چاپ دار صادر) .

ص ۲۲۶ سطر اول ـ من مبلغ الاعراب انی بعدهم شاهدت رسطالیس والاسکندرا الخ .

این چند بیت از قصیده‌ایست که بمطلع زیر شروع میشود :

بادِ هواك صبرت ام لم تصبرا وبكاك ان لم یجرد معك اوجری

و ازهمین قصیده‌است ابیات زیرکه متنبی در آنجا نام ابن‌العمید را صریحاً بمیان میآورد :

صنعت السوار لای کفٍ بشّرت بابن العمید و ای عبد کبّرا

ان لم تغثنی خیله و سلاحه فمتی اقود الی الأعادی عسکرا

یتکسّب القصب الضعیف بکفّه شرفاً علی صم الرّماح و مفخرا

یأمن اذا وَرَدَ البلاد کتابه قبل الجیوش، ثنی الجیوش تحیرا الخ

(شرح ناصیف یازجی جلد ۲ ص ۴۱۹ـ بیروت ۱۳۸۴ ھ) .

ص ۲۲۶ س ۵ ـ خلق الله افصح الناس طراً فی مکان اعرابه اکراده الخ.

از قصیده‌ایست بمطلع زیر :

جاء نیروزنا و انت مراده و وَرَت بالّذی اراد زناده

(جلد ۲ ص ۴۲۸ ـ شرح یازجی ـ بیروت ۱۳۸۴ ھ) .

ص ۲۲۷ س ۷ ـ متنبی را به خانهٔ خود فرودآورد واکرام و ترحیب کرد و مدتی آنجا بازگرفت وکتاب عین در لغت که خلیل احمد ساخته است برمتنبی خواند الخ .

مراد خلیل بن احمد فراهیدی ازدی است واضع علم عروض متوفی در ۱۷۰ (رجوع کنید به اعلام زرکلی جلد ۲ ص ۲۶۳) و برای اطلاع از کتاب عین و مؤلف حقیقی آن رجوع گردد به مقالهٔ سیدجعفر شهیدی که در مقدمهٔ لغت‌نامه چاپ گردیده است (ص ۲۲۸ـ۲۴۰) .

همان صفحه س ۱۳ - کافی‌الکفاة ، صاحب اسمعیل بن‌عباد گفت: روزی در خدمت ابوالفضل بن‌العمید ، قصیدهٔ دالی ابوتمام که اولش اینست :
شهدت لقد اقوت مغانیکم بعدی ومحت کما محت وشایع من برد، میخواندم الخ

این قصیده درمدح ابوالمغیث راضی است که شاعر درآنجا ازممدوح خود در خصوص مطلبی ، عذرخواهی میکند (شرح خطیب- ص۱۰۹ چاپ عزام) اما صاحب معاهدالتنصیص مدعی است که آن‌قصیده درمدح ابوالغیث موسی بن ابراهیم است (جلد۱ ص۳۶ چاپ محمدمحیی‌الدین‌عبدالحمید) محت ، یعنی (کهنه و پوسیده شد) و شایع جمع وشیعه‌است بمعنی‌طرق و نخهای لباس .

همان صفحه س ۱۸ - آنگاه گفت: دیگر بخوان ، میخواندم تا درمدح به این بیت رسیدم : کریم متی امدحه ، امدحه و الوری‌معی و متی مالمته، لمته وحدی بازگفت : در این بیت ، هیچ عیب می‌بینی؟ گفتم : بلی، مدح را باکرم[1] مقابل‌کرده است و تطبیق نه‌چنین است، زیرا که مقابل‌مدح، هجو است یا ذم ، با آنکه این بیت را نیز روایت کرده‌اند (معی و متی ماذمته ، ذمته وحدی) الخ .

اگرچه بنا باظهار مؤلف، ابن‌العمید عیب این‌شعر را از نقطهٔ‌نظر فصاحت بیان کرده است باز برای مزید اطّلاع افزوده میشود که بیت مانحن فیه از ابیات مستشهده بوده وآنرا علمای معانی وبیان برای‌تنافر حروف شاهد آورده‌اند[2] وفصحاء همیشه ازاستعمال (حا با ها وعین باغین و طاوتا) جداً احتراز کرده‌اند و تفصیل این مطلب در مطول تفتازانی و در معاهدالتنصیص و سایرکتب مربوط به معانی و بیان بطور کامل آمده است. اما مراد از تطبیق همان صفت طباق وتضادّاست که ازصنایع معنوی

۱- شاید لوم درست باشد نه‌کرم .

۲- معاهدالتنصیص جلد اول ص ۳۷ چاپ محمد محیی‌الدین‌عبدالحمید.

بدیع بشمار میآید وشرح آنرا درکتابهای بدیع با ذکرشواهد اعمّ ازنظم و نثر ، مفصلاً ، ثبت کرده‌اند ، رجوع شود به انوارالربیع چاپ طهران ص ۱۴۱ و تعریفات جرجانی ذیل مادهٔ تطبیق .

اما (ذمته) که بنا بقول هندوشاه ، شعرطائی باآن کلمه هم روایت گردیده ، صیغهٔ متکلّم وحده بوده و مشتق است از مصدر (ذیم) و آن بمعنی مذمت و ملامت‌کردن آمده (نقل و ترجمه از شرح خطیب ، جلد ۲ ص۱۱۶چاپ عزّام) درشعر متنبی هم‌این لغت بکار رفته آنجاکه‌گوید:

و نذیمهم وبهم عرفنا فضله   و بضدّهـاتتبیّـن الاشیـاء[۱]

ص ۲۲۸ س ۷ - گویند ابن‌العمید ، نامه نوشت به قاضی ابو محمد عبدالرحمن‌بن خلاد رامهرمزی و او را بطلبید الخ .

اخبار این قاضی در یتیمة الدهر (جلد ۳ ص ۴۲۳ چاپ محمّد محیی‌الدین عبدالحمید) آمده است به انضمام مبلغی ازاشعار وی، وماهم محض نمونه ، دو بیت زیر را که خطاب به خودگفته و خالی ازلطف هم نمی‌باشد ذیلاً میآوریم :

قل لابـن خلادٍ اذا جئته   مستنداً فی‌المسجد الجامع

هذا زمانٌ لیس یحظی به   حدّثنا الأعمش عن نافع[۲]

۱ــ از قصیده‌ایست که بمطلع زیر شروع میشود :

امن ازدیارك فی‌الدجی‌الرقباء   اذ حیث کنت من‌الظلام ضیاء

۲ــ نظیر این مضمون در دیوان سید جعفر حلی هم دیده میشودکه خطاب به‌آقا شیخ حسن مامقانی مرجع معروف در عهد مظفری ، گفته :

الا یا شیخ قد اکثرت بحثاً   بـاصل براءة و بأحتیاط

فهـذا فضل زوار و نـوط   فبـاحثـنا بتنقیـح المنـاط

اضافه میشودکه اسم کامل صاحب ترجمه در یتیمه بصورت زیر درج گردیده : ابو محمدالحسن بن عبدالرحمن بن خلاّد .

بعد از فوت قاضی ، دوستان وی در رثای او قصاید سوزناکی سروده‌اند که ما به نقل چند بیتی از آنها که ثعالبی در یتیمةالدهر ضبط کرده است قناعت می‌کنیم :

همم النّفوس قصارهن هُموم و سرور ابناءِ الزمان غموم

اودی ابن خلاد قریع زمانه بحرالعلوم و روضها المرهوم

لاتعجبّن من‌الزمان و غدره فحدیث غدرات الزمان قدیم

لوکان ینجومـا جدٌ لتقیّةٍ نجی ابن خلادالتّقی والخیم

(جلد ۳ ص ۴۲۶ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۲۲۸ س ۲۱ - و اقول کما قال رؤبة لما استزاره ابومسلم صاحب الدعوة : لبیك اذ دعوتنی لبیکا احمد رباً ساقنی الیکا الخ .

این حکایت‌که در عقدالفرید جلد ۱ ص ۳۱۷ و در جلد ۲ ص ۹۹ چاپ احمد امین وگروهی دیگر از فضلای مصر آمده ، مفصلتر از آنست که در متن تجارب‌السلف قیدگردیده واینك ما محض‌مزیدفائده عین‌سؤال و جوابی را که مابین رؤبه وصاحب‌الدعوه‌ابومسلم‌خراسانی واقع‌گردیده از همین مأخذ عمده و معتبر نقل مینمائیم :

«حدثنا رؤبة قال : قدمت علی ابی‌مسلم صاحب‌الدعوة ، فأنشدته ، فنادانی ؛ یا رؤبة ؛ فنودیت له من کل مکان ؛ یا رؤبة ، فأجبت ؛ لبیك اذ دعوتنی لبیکا احمد ربّاً ساقنی الیکا الحمد والنّعمة فی یدیکا قال : بل فی‌یدی‌الله عز وجل؛ قلت : وانت‌لما انعمت حمدت ، ثم استأذنت فی‌الانشاد، فأذن لی فأنشدته ؛

ما زال یأتی الملك من اقطاره و عن یمینــه و عـن یساره

مشمّراً لایصطلی بناره حتّی اقر الملک فی‌قراره

قال ؛ انّک اتیتنا وقدشف‌المال واستنفضه‌الأنفاق، و قد امر نالک بجائزة ، وهی تافهة یسیرة ، و منك العود و علینا‌المعول ، والدهر اطرق مستتب[1] ، فلا تجعل بجنبیك الأسدة[2] ، قال : فقلت : الذی افادنی‌الأمیر من کلامه احب الی من‌الذی افادنی من ماله» .

اما اخبار رؤبة بن العجاج متوفی در ۱۴۵ بطور تفصیل در کتب ادب و تاریخ مذکورگردیده وازهمه جا معترنوشتهٔ عباسی‌است درمعاهد۔ التنصیص (جلد۱ ص ۱۵ چاپ محمد محیی‌الدین‌عبدالحمید) وابن‌خلکان گوید : لمّا مات رؤبة قال الخلیل : دفناالشعر واللغة و الفصاحة (زرکلی جلد ۳ ص ۶۳) .

ص ۲۲۹ س ۱ ـ ابن عمید نامه نوشت‌که مطلع آن چنین‌بود: الحمد لله الذی‌کفی با لوحوش عن‌الجیوش الخ .

در یتیمة‌الدهرکه اخبار ابن‌العمید مشروح‌تر از سایرمنابع آمده و محتویست برجزئیات زندگانی وی ، این نامه را نیافتم .

ص۲۲۹ س ۳ ـ واین حکایت نزدیکست بهاینکه‌گویند جوانی‌نوخاسته پیش عمروبن مسعده آمد و التماس‌کردکه او را در دیوان‌کتابتی فرماید الخ.

عمروبن مسعده‌معاصر با منصور و مهدی وهادی و هرون ومأمون بوده و از مشاهیر کتّاب و منشیان دورهٔ اول‌عباسی بشمار میآید واخبارش

۱ــ اطرق مشتق از طرق، شتری را گویندکه در زانو ودستهای آن‌ضعفی مشاهده میشود و مستتب بمعنی خوار و ذلیل ، معنی عبارت چنین است : هرموقع که روزگار تابع امر ، و دردست‌ما خوار و زبون شد بیا و جایزهٔ بزرگتر ازاین را دریافت‌کن و (واو) در (والدهر اطرق) واو حالیه است) .

۲ــ اسده را درکتب لغت جمع (سد) گرفته‌اند .

را یاقوت در معجم‌الأدبا (جلد ۱۶ چاپ فرید رفاعی ص ۱۲۷) آورده و تاریخ وفات او را ۲۱۴ ضبط کرده است اما ابن‌خلکان مینویسد که وی در ۲۱۷ یا ۲۲۵ وفات یافته .

همان صفحه س ۱۰ ـ ابن‌العمید شعر خوب گفتی و این‌کمتر فضیلت‌او بود ، وقتی این ابیات به یکی از اکابر نوشت :

قد ذیت غیر حشاشة و ذماءِ ما بین حر هوی و حر هواء الخ

این قصیدهٔ خالده‌که متأسفانه در متن‌تجارب‌السلف، بسیار مغلوط بطبع‌رسیده، بتمامی دریتیمة‌الدّهر (جلد۳ ص۱۷۶ چاپ‌محمدمحیی‌الدین عبدالحمید) بصورتی بسیار صحیح و منقّح نقل‌گردیده و اضافه میشودکه قصیدهٔ مذکور مفصّلتر از اینست که در متن چاپ گشته و توان گفت که هندوشاه به‌آوردن منتخباتی ازآن اکتفا کرده است .

مصراع دوم از بیت پنجم تضمین است از شعر ابی تمّام طائی و مصراع دوم آن هم چنین‌است: «کم تعذلون و انتم سجرائی» (رجوع‌کنید به دیوان‌طائی‌جلد ۱ ص ۲۲ شرح خطیب تبریزی چاپ‌محمدعبده‌عزام).

خلاصه کمالات و فضایل نفسانی ابن‌العمید که بحق او را جاحظ ثانی‌گفته‌اند درحد وحصر نمی‌گنجد وابن‌اثیر درحق وی عقیده‌ای اظهار داشته بسیار عالی که اینك ما آنرا محض مزید فایده عیناً در این مقام نقل مینمائیم : «وکان ابوالفضل بن العمید من محاسن الدنیا ، قد اجتمع فیه مالم یجتمع فی غیره من حسن التدبیر وسیاسة الملك والکتابة التی اتی فیها بکل بدیع . و کان عالماً فی عدّة فنون منهاالأدب ، فأنه کان من‌العلماءِ به ، و منها حفظ اشعارالعرب ، فانّه حفظ منها مالم‌یحفظ‌غیره

مثله و منها علوم الأوائل ، فانّه كان ماهراً فيها مع سلامة اعتقاد الی غیر ذلك (جلد ۸ ص ۶۰۶) صاحب ترجمه چنانچه صاحب كامل التواريخ اظهار داشته مدت ۲۴ سال وزارت کرده و در حین وفات سن وی از (۶۰) متجاوز بوده است باز در بارهٔ همین وزیر مراجعه گردد به ابن خلّکان و غیره .

اما داستان کندن آن درخت کهنسال که شرح آنرا هندوشاه درضمن اخبار ابن العمید (ص۲۲۶ ـ ۲۲۷) آورده است مأخذ آن داستان تکملهٔ تاریخ طبری است (ص۲۰۷) چاپ آلبرت یوسف کنعان .

در خاتمه محض اطّلاع افزوده می‌شود که پدر ابن العمید هم از افاضل روزگار بوده و مؤلّف تاریخ طبرستان نقلاً از یتیمة الدّهر، فصلی مختصر در حق وی نوشته که عیناً آورده میشود : « و درکتاب یتیمةالدهر چنین خواندم که پدر استاد ابن العمید ، محمد قمی ، الحسین بن محمّد المعروف به (کله) که از افاضل جهان بود در این تاریخ وزیر ماکان بود و دبیر او ، او را نیز گرفته به بخارا برده و برای فضل و شهرت او صاحب بخارا در حق او اجلال و اعزاز فرمود الخ » ص ۲۹۷ .

ص ۲۳۰ س ۸ ـ فلو ان ما ابقیت من جسمی قذی فی العین لم یمنع من الأغفاءِ الخ .

مضمون این بیت مأخوذ است از قول متنبّی :

ولو قلم القیت فی شق رأسه من السقم ماغیرت من خط کاتب

(یتیمةالدهر جلد ۳ ص ۱۷۸) .

ص ۲۳۰ س ۱۴ ـ و وفات ابن العمید در سنهٔ تسع وخمسین و ثلثمائة بود الخ .

در وفیات الأعیان (۳۶۰) ضبط گردیده است .

ص ۲۳۰ س آخر ـ و بختیار او را ذوالکفایتین لقب داد الخ .

ثعالبی دربارهٔ این لقب چنین مینویسد : « جمع تدبیر السّیف والقلم لرکن الدولة و لقب بذی الکفایتین » (یتیمة الدّهر جلد ۳ ص۱۸۵) برای اطلاع ازاخبار این شخص رجوع نمائید به یتیمه همان جلد و همان صفحه و لغت نامه ذیل مادهٔ ذوالکفایتین و معجم الادباء (جلد ۱۴ ـ چاپ فرید رفاعی) .

همان صفحه و همان سطر ـ عضدالدوله چون بشنید، برنجید و گفت: از بغداد بیرون آمدیم من زریق شارب بودم و ابن العمید ذوالکفایتین الخ .

زریق بصورت مصغر و با تقدیم زای معجمه برای مهمله لقبی بود که اهالی بغداد از راه طنز واستهزاء به عضدالدوله داده بودند وخود عضدالدوله بطوریکه یاقوت در ذیل اخبار ابوالفتح بن العمید ، متعرّض است کبود چشم بوده و انتشار لقب مذکور در افواه و السنه بیشتر ازاین جهت بوده است اینك ما عین عبارت آن مؤلّف را برای تکمیل مطلب و مزید فائده دراینجامیآوریم: ولقبوه زریقاً الشارب وذلك ان عضدالدولة، تقدّم باتّخاذ مزمّلةٍ فی داره لیشرب منها الجند والعامّة ولم یکن عهد مثل ذلك فی دورالسلاطین قبل و کان فی نفسه ازرق العین فلقبوه بذلك ؛ فکان یقول : خرجت من بغداد و انا زریق الشّارب و ابن العمید الوزیر ذوالکفایتین وابوالفتح (جلد ۱۴ ص۲۰۴-۲۰۵)[1] .

۱ـ نیز درموضوع زریق الشارب نگاه کنید به تکملهٔ تاریخ طبری ص۲۲۹ .

ص ۲۳۱ س ۱۳ - ابو عبدالله بن الحجاج شاعر بغدادی گفت الخ .

نامش حسین بن احمد و در سال ۳۹۱ فوت کرده و در حرم کاظمین مدفون گردیده است برای اطلاع از اخبار این شاعر شیعی مسلك رجوع نمائید به ارشادالأریب جلد ۴ ص ۲۰۶ و ریحانة الادب جلد ۷ ص ۴۶۴ و ابن خلکان جلد ۱ ص ۴۲۶ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید .

ص ۲۳۲ س ۶ - گفت : پیش ازآنکه به بغداد آیم، شعر تو میدیدم مشتمل برهزل و فحش و دشنام و تمسخر و استهزاء الخ .

ابن خلکان درحق این شاعر (ابن‌الحجاج) مینویسد: «ذوالمجون والخلاعة والسخف فی‌شعره » و شریف رضی را در حق وی مرثیه‌ایست که ۵ بیت آنرا در ابن خلکان دیده‌ام و عیناً در اینجا نقل مینمایم :

نعوه علی حسن ظنّی به — فلله مـاذانعی النّاعیـان

رضیـع ولاءٍ لـه شعبةٌ — من‌القلب مثل‌رضیع اللبان

وماکنت احسب ان‌الزمان — یفـل مضارب ذاك اللسان

بکیتك للشرد السّائرات — تعشق الفاظهـا بـالمعانی

لیبك‌الزمان طویلا علیك — فقد کنت خفة روح‌الزمان

ص ۲۳۲ س ۱۳ - بفرمود تا مجلس را بیاراستند به‌آلات زر و نقره و بلور و جامات حلبی و غیر آن و مطربان حاضر آمدند و اقداح‌گردان‌شد و او این سه بیت انشادکرد و به مطربان داد تا برآن صوت ساختند :

دعوت الصبی و دعوت المنی — فلمـا اجابـا دعوت القدح الخ

این اشعار ومبلغی دیگرازاشعار ابوالفتح‌را ثعالبی دریتیمةالدهر نقل‌کرده است (جلد ۳ ص ۱۸۵) نیز رجوع شود به معجم‌الادبا (جلد۱۴ ص ۱۹۸) و تکملهٔ تاریخ طبری (ص ۲۲۹) .

ص ۲۳۲ س ۲۱ - بامداد رسول مؤید الدوله بطلب او آمد ، چون پیش او رفت، بفرمود تا او را بگرفتند و بکشتند الخ ،

کیفیت قتل این وزیر ادیب را که در ۲۸ سالگی از دنیا رفته ، ابن اثیر نقل کرده است (جلد۸ ص۶۷۶) ظاهراً پس ازعقوبت وشکنجهٔ طاقت فرسا او را کشته‌اند . صفدی‌که صاحب ترجمه را درشمار مکفوفین بحساب آورده و اخبارش را در نکت‌الهمیان ضبط کرده است ، گوید : مؤیدالدوله در سال ۳۶۶ او را گرفتار ساخت و با انواع زجر و عذاب او را کشت و بالاخره علاوه میکند و مینویسد : (فحبسه و عذبه و سمل عینیه و جدع انفه و جز لحیته الخ) ص ۲۱۶ . نیز درباب آزار و عذابی که در حق ابوالفتح روا داشته‌اند رجوع‌کنید به ارشادالأریب (جلد ۱۴ چاپ فرید رفاعی) .

ابن‌الحجّاج شاعر معروف را دربارهٔ صاحب ترجمه مرثیه‌ایست بسیار عالی و سوزناك که اینك به ذکر چند بیتی از آن اکتفا میشود :

رویـدك ان‌الحزم ضربة لازمٍ   الا فلیقم ناعی البحور الخضارم

الا ان هذا المجد قد ساخ‌طوده   فـأصبح منهدّالذری والدعائم

الاان بحرالجود قد غاص لُجّـه   فمن‌للقلوب الصّادیات الحوائم

تمام این مرثیهٔ از دل برآمده را در تکملهٔ تاریخ طبری ملاحظه نمائید (ص ۲۳۰) چاپ آلبرت یوسف‌کنعان .

همان صفحه س ۲۳ - ابوجعفر محمدبن‌المعلی الصیمری الخ .

دراعلام زرکلی نقلاً از منابع عمده ومعتبرنام‌این وزیر، محمدبن احمد ثبت گردیده (جلد ۶ ص ۲۰۰) .

ص ۲۳۳ س ۲ - معزالدوله خواست‌که خلافت ازاولاد عباس به‌اولاد علی نقل‌کند و در حق سید ابوالحسن محمدبن یحیی زیدی ، اعتقـــادی عظیم داشت و او از بزرگـان سادات بود و در فضل و ادب و دینـــداری و فقه و شجاعت وکرم بی‌نظیر الخ .

غلو معزالدوله در تشیّع و طرفداریش ازائمهٔشیعه ولعن بنی‌امیه و شمردن مقابح و سیّآت آنان و رسمی کردن روز عاشورا ، امریست بسیارمشهور وعموم مورخین بهمین قضایاکه اشاره‌گردید، تصریح‌کرده‌اند امّا از نشاندن ابوالحسن سابق الذکر بر مسند خلافت کـه مصنف بدان اشاره میکند در مآخذ معتبر خبری نیافتم و مورخین عموماً از ذکراین داستان بکلی‌ساکت هستند و باوجود مراجعه بفهرست ابن‌اثیر و شذرات الذهب و النجوم الزاهره و عمدة الطالب و فهرست حبیب السیر و غیره مطلبی دستگیرم نشد والله اعلم .

ص ۲۳۴ س ۷ - الاموت یباع فـاشتریه فهذا العیش مالا خیر فیه الخ .

این اشعار در وفیات‌الأعیان چهار بیت آمده و ما محض مزید فایده دو بیت دیگر آنرا در اینجا میآوریم :

اذا ابصرت قبراً من بعید وددت لو انّنی ممـا یلیه

الا موت لذیذالطّعم یأتی یخلصنی‌من‌العیش‌الکریه

ص ۲۳۴ س ۹ - بعد از مدتی ابو عبدالله به بصره آمـد ، ابو محمد مهلبی به وزارت رسیده بود و اموالی بهم رسانیده الخ .

در ابن‌خلکان نام این‌شخص، عبدالله‌الصوفی یا ابوالحسن‌العسقلانی ضبط گردیده است (جلد۱ ص ۳۹۲ چاپ‌محمد محیی‌الدین‌عبدالحمید) .

همان صفحه س ۱۲ ـ قصدت الی‌الوزیر بلااحتشام لاذکره زماناً قد نسیه الخ .

ضبط تجارب‌السّلف با ضبط وفیات الأعیان در مورد این دو شعر اختلاف فاحش دارد برای‌مزید فایده ضبط ابن‌خلکان را دراینجا میآورم:

الافل للوزیر فدته نفسی مقاله مُذکرٍ ماقد نسیه
اتذکر اذتقول لضنک‌عیشٍ الاموتٌ یباع فأشتریه

بنظر میرسدکه ضبط وفیات الأعیان در این مقام مقرون بصواب و حقیقت است والله اعلم .

همان صفحه س ۱۵ ـ مهلبی برظهر رقعه نوشت :
رق الزمان لفاقتی ورثی لطول تحرقی الخ

جوابی‌که مهلبی برظهر رقعهٔ عبدالله‌الصوفی نوشته، تماماً نثر است وآن جواب را ابن خلکان در ذیل اخبار وزیر آورده است. اما این اشعار که از حیث الفاظ و کلمات با متن وفیات‌الأعیان فرق‌فاحشی‌دارد، موقعی گفته شده است که وزیر از بلای فقر و تنگدستی نجات یافته و برمسند وزارت ، نشسته بود و اینك متن پاسخ مهلّبی را عیناً از ابن‌خلّکان نقل می‌نمائیم :

فلما وقف علیه ، تذکّره وهزته اریحیةالکرم ، فأمر له فی‌الحال بسبعمائة درهم و وقع فی‌رقعته: «مثل‌الذین ینفقون اموالهم فی‌سبیل‌الله ، کمثل حبّة انبتت سبع سنابل فی‌کل سنبلة مائة حبّة والله یضاعف لمن یشاء ثم دعابه فخلع وقلده عملا یرتفق به» جلد ۱ ص ۲۹۳ چاپ محمّد محیی‌الدین عبدالحمید .

برای مقابلهٔ اشعار هم رجوع‌گردد بهمان صفحه و بهمان جلد .

ص ۲۳۵ س ۱۵ ـ گویند ابوالفرج اصفهانی که مصنف کتاب اغانی است ندیم مهلبی بود و در دل او جای داشت و اصفهانی خود را پاك نداشتی و جامهٔ او غالباً وسخ و چرکین بودی الخ .

یاقوت هم بهقذارت و ناتمیزی لباس صاحب اغانی تصریح کرده است (جلد ۱۳ ص ۱۰۱) و برای اطلاع از اهمیّت کتاب اغانی و نظر صاحب دربارهٔ آن کتاب و اسامی سایر تألیفات ابوالفرج رجوع شود به ابن خلکان جلد۲ ص۴۶۸ چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید و مقدمهٔ مقاتل الطالبیین چاپ سید احمد صقر .

ص ۲۳۵ س ۱۷ ـ روزی با وزیر در یك کاسه چیز میخورد ناگاه بسرفید و ازآب دهن او قطره‌ای در کاسه افتاد وزیر انکار و استکراه ننمود اما بفرمود تاآن کاسه را برداشتند و دیگری آوردند الخ .

این واقعه که بین وزیر مهلبی وصاحب اغانی رخ داده بطور تفصیل در معجم الأدبای یاقوت ذیل اخبار ابوالفرج مندرج است (جلد ۱۳ ص ۱۰۲ چاپ فرید رفاعی) .

ص ۲۳۶ س اول ـ مهلبی گفت این سخنها بگذار که من از تو ملول نشدم و هرگز از صحبت تو ملول نشوم ، اما ناچار است از آنکه بعضی از هجوهای خود ، تو برمن خوانی الخ .

این سؤال و جواب و مذاکره مأخوذ است از معجم الأدبای یاقوت وما نظر بهکثرت استهجان ازاصلاح وآوردن شعری که هم درتجارب السلف وهم در یاقوت آمده است صرف نظر کردیم (جلد ۱۳ ص ۱۰۸-۱۰۹) .

ص ۲۳۶ س ۱۳ ـ وگویند معزالدوله بهطرفی لشکر میفرستاد امارت لشکر به غلامی داد الخ .

اسم این غلام که او را رئیس لشکر ساختند برطبق تصریح ابن خلکان (تکین جامدار) بوده و مرحوم ادیب پیشاوری در حواشی تاریخ بیهقی

ذکر میکند که صابی در تاریخ تاجی که در احوال آل‌بویه نوشته شرح آن پسر را آورده و اضافه مینمایدکه مهلبی ، مضمون اشعار خود را از ابن المعتز اقتباس کرده است (بیهقی جلد ۱ ص ۴۹۸ چاپ مرحوم سعید نفیسی) .

ص ۲۳۶ س ۱۶ - ظبی یرق‌الماء فی وجناته ویرق عوده الخ .

مرحوم‌استادی عباس اقبال این اشعار را تصحیح نفرموده و ما از ابن خلکان چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید به‌نقل صورت صحیح آنها میپردازیم (جلد ۱ ص ۳۹۴) .

ظبی یرق الماء فی | وجناته و یرف عوده
و یکاد من شبه‌العذا | م ری فیه ان تبدو نهوده
ناطوا بمقعد خصره | سیفاً و منطقة تؤده
جعلوه قائد عسکر | ضاع‌الرعیل‌ومن یقوده

و اضافه میشودکه در وفیات‌الاعیان بعوض ظبی (طفل) آمده ، نیز در باب این اشعار رجوع شود به یتیمة‌الدهر ثعالبی جلد ۲ ص۲۲۶ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۲۳۶ ص ۳۰ - و همچنان بودکه او گفت، لشکرشکسته وغلام‌منهزم بازگشت الخ .

دراین‌انهزام‌پیش‌بینی‌مهلّبی‌صائب درآمدرجوع‌کنیدبه‌ابن‌خلکان.

ص ۲۳۶ س ۲۱ - به‌دیهی رسید از ذنابات واسط ، آنرا زاوطاگویند وآنجا به‌رحمت خدای پیوست الخ .

زاوطا بروزن (با وفا) شهرکوچکی بود واقع در میان خوزستان و بصره و واسط و بطوریکه یاقوت نوشته است جمعی از راویان بهمین

محل منسو بند درخاتمه اضافه میشود که زاوطا را زاوطه هم گفته‌اند بروزن دامنه. اما ذنابات (بضم ذال نقطه‌دار) که دراول عبارت دیده میشود ظاهراً بمعنی اواخر است یعنی درمنتهی الیه و اواخر شهر واسط، خلاصه مهلبی در ۳۵۲ از دنیا رحلت کرده و برطبق تصریح قاضی ابن‌خلّکان درمقبرۀ نوبختیّه مدفون گردیده است .

ص ۲۳۷ س ۱ - ابوالفضل العباس بن‌الحسین الشیرازی الخ .

وی در ۳۶۲ وفات یافته (زرکلی جلد ۴ ص ۳۲) وهمین وزیر است که بعد ازفوت مهلبی ،کار وزارت را با اشتراك ومعاضدت فسانجس اداره میکرد (ابن‌اثیر جلد ۸ ص ۵۴۷) اما در موضوع دو فقره مهمانی باشکوه که هندوشاه بدانها تصریح کرده است ، محض مزید اطلاع نوشته میشود که این موضوع با بعضی اضافات در تکملۀ تاریخ طبری هم نقل گردیده و صاحب آن کتاب مینویسد که تاریخ یکی از آن مهمانیها سال ۳۵۴ وآن‌دومی درسال ۳۵۵ بوده‌است (ص۲۰۴ـ۲۰۵ طبع آلبرت یوسف کنعان).

تکلّفی که ابوالفضل شیرازی در این دو فقره ضیافت بخرج داده درخور تعجّب بوده وشرح آنرا گذشته ازتجارب‌السّلف درتکملۀ تاریخ طبری هم میتوانید ملاحظه‌کنید (همان‌کتاب ص ۲۰۴) .

ص ۲۳۸ س ۷ ـ گویند ابوالحسن بن‌سکره گفت الخ .

نام این شاعر محمدبن‌عبدالله و بسال ۳۸۵ مرده است جهت اطلاع از اخبارش رجوع‌گردد به یتیمة‌الدّهر (جلد ۳ ص ۳ چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید)، و وافی صفدی جلد ۳ ص ۳۰۸ وسایر مراجع معتبر از قبیل ابن‌خلّکان و ریحانة الأدب وغیره .

کافات‌شتاءِ‌که درمیان اهل ادب‌شهرت فراوانی‌دارد وحتی نظیره‌هائی برای آن ساخته‌اند از همین ابن‌سکّره است وهمواست که حریری در مقامهٔ کرجیّه نام او را بمیان میآورد و مینویسد : «فسبحان من‌طبع علی ذهنک و اوهی وعاء خزنک ، حتی اُنسیت ما انشدتک بالدسکره، لابن سکّره الخ .

همان صفحه س ۱۷ ـ «ن آنجا رفتم وبعد اززمانی بیامد ومرا خلعتی فاخروعطائی نیکو بداد ویکی ازشعرا او را به این ابیات هجوکرد الخ .

در منابعی که اخبار ابن سکره را آورده‌اند ابداً به این قصّه ، اشارتی نکرده‌اند و جای بسی تعجب است که اخبار شاعر در آن مآخذ عموماً یکسان بوده و مزیّتی بیکدیگر ندارد .

ص۲۳۹سطر اول- درذی‌الحجهٔ سنهٔ اثنتین وستین وثلثمائة، ابوالفضل را بگرفتند وبه‌کوفه بردند و به ابوالحسن عمربن یحیی علوی تسلیم‌کردند و پیش او وفات یافت الخ .

این علوی‌که نام وی در ابن‌اثیرضمن اخبار ووقایع آل بویه‌مکرّراً به چشم میخورد ، فوق‌العاده متموّل و بقول همین مورخ به کثرت مال و ضیاع و عقار ، مشهور بوده و بالاخره در سال سیصد و نود هجری از دنیا رحلت‌کرده است (جلد۹ ص۱۶۲) و اما داستان‌گرفتاری ابوالفضل شیرازی اینست که وی با مردم و مخصوصاً با طبقهٔ شیعه بد بوده و مردم از دست وی و عمّال وکسان وی دائماً دررنج وعذاب بودند وبالاخره گرفتارآمد و به شرحی‌که‌گفته شد او را به ابوالحسن علوی سپردند و او هم صاحب ترجمه را به‌کوفه فرستاد ودرآنجا بازهر بهلاکت رسید (ترجمه ازتکملهٔ

تاریخ طبری ص ۲۱۲ چاپ آلبرت یوسف کنعان[1]) .

ص ۲۳۹ س ۳ ـ ابوالفرج محمد بن العباس بن فسانجس الخ .

اخبار این وزیر را صفدی‌هم در الوافی بالوفیات نقل کرده‌است (جلد ۳ ص ۱۹۸) اما معنی و تلفظ فسانجس بر نگارنده واضح نشد و مرحوم قزوینی در یادداشتهای نفیس خود، آنجاکه از اعلام مجهولة‌الاصل والمعنی صحبت میکند صریحاً مینویسدکه اصل و معنای این کلمه برمن مجهول ماند (جلد ۱ ص ۷۸) .

ص ۲۴۰ س ۱۴ ـ و ابوطاهر در ابتدای تصرف ، سیرت نیکو پیش گرفت و اهل نمایم وسعایات را مالش داد وبعد از مدتی بختیار با او متغیر شد، در واسط او را بگرفت وبه بغداد فرستاد ومیلش‌کشیدند وبه‌عضدالدوله سپردند و عضدالدوله با او بد بود الخ .

برای توضیح مطلب ، عین عبارت ابن خلکان را که دلالت صریح دارد بر رفتار سوءِ عضدالدوله درحق ابی‌طاهر ، ذیلاً میآوریم :

۱ـ بطوریکه اشاره رفت ، ابوالفضل در حق شیعه فوق‌العاده بدبین بود، در نتیجهٔ این خصومت و بدبینی بودکه محلهٔ‌کرخ را آتش زد و در این واقعه ۱۷ هزار نفر و سیصد دکان و ۳۳ مسجد دچار حریق و طعمهٔ آتش گردید والبته حساب اموال و اجناس و امتعه از آن ارقام‌که ذکرشد جدا و مستثنی است شرح این واقعهٔ جانسوز را در ابن‌اثیر (جلد ۶ ص ۶۲۸) مطالعه‌کنید .

نیز درباب اطلاع از خبث ذات این وزیر ، رجوع گردد به تکملهٔ تاریخ طبری (ص ۲۱۲)که در آن مأخذ ، به نقل از الامتاع والمؤانسهٔ ابوحیان توحیدی، مطلبی درج‌گردیده‌که واقعاً حیرت‌آور است و ابن‌بقیه که اخبارش را مؤلف تجارب السلف در ص ۲۴۰ آورده ، او را صد هزار دینار مصادره‌کرد و بکلی از حرمت و اعتبارش انداخت و در این فشار وعذاب‌که برسرش آمد،کسی متأثر نشد وبقول مولف تکمله (لم ینعش بعد ان عثر) .

« لمّا حضرت الحرب بین عزّ الدولة و ابن عمّه عضد الدولة ، قبض عزّالدولةعلیه و سملَه و حملَه الی عضدالدولة مسمولاً فشهّره عضدالدولة وعلی رأسه برنس، ثم طرحه للفیلة، فقتلته ، ثم صلبه عند داره بباب الطاق، و عمره نیّف وخمسون سنة (جلد ۴ ص ۲۰۴ چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید) و نیز رجوع کنید به نکت الهمیان صفدی ص ۲۷۲ و علت مخالفت عضدالدوله با وی، روی بی‌ادبیهائی بودکه ازوی درحق آن امیر نامدار صادر میشد مثلاً به عضدالدوله ، ابوبکر غُدَدِی میگفت و او را تشبیه میکرد به آن مردی که جهت گربه‌ها غده میفروخت ، یا اینکه دشمنانش دائماً سعایت وتفتین میکردند والله اعلم .

ص ۲۴۰ س ۱۷ - بعد ازهلاک صلبش کردند درشوال سنة تسع وستین وثلثمائة ، وتا عضدالدوله به بغداد بود او را همچنان مصلوب بگذاشتند الخ.

وبقی ابن بقیّة مصلوباً الی ایام صمصام الدولة فانزل من جذعه ودفن (ابن اثیر جلد ۸ ص ۶۹۰) .

توضیحاً یادآور میشودکه در ابن خلکان درباب ابن بقیّه و قصیدهٔ انباری در حق وی اطلاعات مهمی مندرج است (چاپ محمدمحیی الدین عبدلحمید ترجمه حال شماره ۶۷۰) .

ص ۲۴۰ س ۱۸ - ومحمد انباری او را مرثیه گفت :

علو فی الحیات و فی الممات لحق تلک احدی المعجزات الخ

مراد ابوبکرمحمدبن ابی محمدالقاسم معروف به انباری است که ثعالبی دریتیمة الدهر (جزء ۲ ص ۳۷۴ چاپ محمدمحیی الدین عبدالحمید) ترجمهٔ حالی مختصردربارهٔ وی نوشته است بعداً ناشرکتاب در ذیل همان

صفحه مآخذ و منابع لازم را درباب معرّفی این شاعر ارائه داده است .

قصیدهٔ انباری دربارهٔ وصف مصلوب بی‌نظیر بوده و ارباب تراجم نوشته‌اند که نظیر آن قصیده تا امروز شنیده نشده است (نکت الهمیان ص ۲۷۲) و همین‌که این مرثیه را در حضور عضدالدّوله خواندند چنین گفت : «ای‌کاش مرا بردار میکردند و این قصیده درحق من گفته میشد[۱]» و دروفیات‌الاعیان در خصوص معانی زیبا وعمیق‌قصیدهٔ مذکوروچگونگی ملاقات شاعر با عضدالدوله اطلاعات نفیسی مندرج است وهمین قصیده را ابوالفضل بیهقی‌هم‌پس‌ازذکر بردارکردن حسنک‌وزیر وشرح‌حال‌مصلوبین معروف در اسلام ، در تاریخ مشهور خود آورده است .

دومین قصیدهٔ بسیار عالی مضمون‌که در حق شخص مصلوب سروده شده است قصیدهٔ سید احمد ادیب پیشاوری است درحق شیخ‌فضل‌الله‌نوری مجتهدمعروف وفقیه‌مسلّم وبلامنازع دورهٔ ناصری وعهدمظفّری، صاحب ترجمه را پس از فتح طهران و استقرار مجدّد مشروطه و شکست جبههٔ استبداد ، درطهران به دارآویختند وشرح این واقعهٔ تاریخی را مورّخان انقلاب مشروطه بطور تفصیل ذکر نموده‌اندکه حاجتی به تکرار نیست و اینك ما مطلع آن قصیده را به انضمام دو سه بیت دیگرکه از حیث لفظ و معنی در غایت بلندی است ذیلاً میآوریم :

لازال من فضل الاله وجوده جود یفیض علی ثراك همولا

۱ــ تمنی ان یکون هوالمصلوب دونه (ابن‌خلکان جلد ۴ ص ۲۰۶ چاپ محمدمحیی‌الدین عبدالحمید) .

روی عظامک و ابل من سیبه یعتاد لحدک بکرة و اصیلا

تا آنجاکه گوید :

همّت عظامک ان تشایع روحها یوم الزّماع الی الجنان رحیلا

فتصعّدت معه قلیلاً ثمّ ما وجدت لسنّة ربّها تبدیلا

فالروح راقٍ و العظام تنزلت کالآیة الیوحی بها تنزیلا

آمنت اذ حادو ابرب محمّدٍ وصبرت فی ذات الاله جمیلا

فعل الذین برب موسی آمنوا ورأوا تمتع ذی الحیوة قلیلا الخ[1]

ص ۲۴۱ س ۲۲ ـ و بعد از آن هردو را استاد جلیل میخواندند و با عضدالدوله میبودند در سفر و اقامت و جنگ و صلح ، تا آنگاه که عمران بن شاهین صاحب بطیحه بمرد، عضدالدوله لشکری بدو داد و اورا به بطایح فرستاد تا آنجا را از حسن بن عمران بازستاند الخ .

عمران بن شاهین که نامش در تاریخ ابن اثیر ضمن حوادث سنهٔ ۳۳۸ بچشم میخورد (جلد ۸ ص ۴۸۱) اصل و نسب صحیح و معروفی نداشته بلکه سردستهٔ گروهی ازحرامیان ودزدان بوده و بالاخره بطوریکه زرکلی در اعلام خود متعرض است در سال ۳۶۹ مرده است و محاربهٔ حسن بن عمران بن شاهین با لشکریان عضدالدوله چنانچه ابن اثیر تصریح کرده در سال ۳۶۹ اتفاق افتاده و داستان خودکشی مطهر بن عبدالله که در متن آمده عیناً مأخوذ است ازاظهارات ابن اثیر (جلد۸ ص۷۰۱) ودرآخرین لحظهٔ حیات سخنی که از دهان مطهر بن عبدالله بیرون آمده این جمله

۱ـ دیوان ادیب پیشاوری ص ۱۹۰ ـ مطبعه مجلس ۱۳۱۲ شمسی ـ چاپ علی عبدالرسولی .

است (انّ محمد بن عمر احوجنی الی هذا) ثم مات وحمل الی بلدة کازرون، فدفن فیها (همان جلد و همان صفحه) و دربارهٔ بطیحه رجوع شود به معجم البلدان .

ص ۲۴۲ س ۲۱ - ابومنصور نصر بن هارون نصرانی شیرازی الخ .

شرح حالی بسیار مختصر در حق این وزیر در دستور الوزرای خواند میر مسطور است (ص۱۱۸ چاپ مرحوم سعید نفیسی) نصر بن هارون درخدمت عضدالدوله بسیار مقرّب ومحترم بود تا اندازه‌ایکه عضدالدوله به او اجازه دادکه معابد نصاری را تعمیر کند و به فقرای آن مذهب مالی تقسیم نماید (ص ۷۰۵ جلد ۸ ابن اثیر) اما پس از فوت آن امیر در دست شرف الدوله بقتل رسید و طومار عمرش پیچیده شد (جلد نهم ابن اثیر ص ۲۳) علت این قتل بمناسبت بدرفتاریهائی بودکه ازطرف آن وزیر در حق شرف الدوله بروزکرده بود .

ص ۲۴۳ س ۴ - گویند ابومنصور ، نیابت به ابوعلا ثابت بن صاعد داد و ثابت صاعد را خیوط گفتندی الخ .

خیوط جمع خیط بمعنی نخ است اماوجه این لقب وشهرت بر نگارنده روشن نشد .

ص ۲۴۳ س ۹ - الصاحب کافی الکفاة اسمعیل بن عباد الخ .

در شرح احوال و آثار صاحب ، مرحوم احمد بهمنیار اعلی الله مقامه را رساله‌ایست بسیار مفید و جامع که بعد از فوت آن مرحوم در جزو انتشارات دانشگاه طهران و بانظارت ومباشرت محمد ابراهیم باستانی پاریزی بطبع رسیده است در سال ۱۳۴۴ شمسی . و صاحب چون ندیم و مصاحب ابن العمید بوده از این جهت به صاحب شهرت یافته است .

ص ۲۴۴ س ۱۲ ـ به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را الخ .

مصراع اول آن چنین است :

(کمال ذات شریفش ز شرح مستغنی است) قائل شعر مطابق ضبط امثال و حکم ظهیرفاریابی است . (جلد ۱ ص ۴۶۳)

همان صفحه و همان سطر ـ و ابوحیان توحیدی کتابی ساخته است در مذمت ابوالفضل بن عمید و صاحب بن عباد ، و اخلاق العمیدین و مثالب الوزیرین نام کرده الخ .

توحیدی در۴۱۴ فوت کرده اخبارش رااز کتب متفرقه‌مرحوم‌علامه محمد قزوینی جمع کرده و در جلد دوم بیست مقاله‌گنجانده است (ازص ۱۲۴ ببعد) و اما کتاب مثالب الوزیرین بسال ۱۹۶۱ در دمشق بسعی و اهتمام دکترابراهیم‌کیلانی بطبع‌رسیده است‌باوضعی‌بسیارمطلوب،کتاب‌ما نحن‌فیه به نحوست و شآمت معروف بوده و بقول ابن خلکان از (کتب محذوره) است و اضافه میکند و مینویسد : «ما ملکه احدالاوانعکست احواله ولقدجرّبت ذلک وجرّبه غیری علی ما اخبرنی‌من‌اثق‌به» به(جلد ۴ ص ۱۹۷ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۲۴۴ س ۱۶ ـگویند صاحب را در اهواز سحجی پیدا شد الخ .

سحج به تقدیم حای حطّی برجیم نقطه‌دار بمعنی اسهال است و بنده مأخذ این مطلب را ازمعاهدالتنصیص‌عیناً دراینجامیآورم : «ومرض فی‌الاهواز بالأسهال فکان اذا قام عن‌الطّست ترک الی‌جانبه عشرة دنانیر حتّی لایتبرّم به الخدم، فکانوا یودّون دوام علّته ، فلمّا عوفی‌تصدّق بنحو خمسین الف دینار» جلد ۴ ص ۱۲۴ چاپ محمدمحیی‌الدین عبدالحمید.

همان صفحه س ۲۰ - هرسال پنجاه هزار دینار به بغداد فرستادی تا برعلما و فقها و سادات و قراء و شعرا و صلحا قسمت‌کردندی الخ .

باز مأخذ این سخن در معاهدالتنصیص بنظرم رسیده‌است «وکان ینفذ الی بغداد فی‌السّنه خمسة آلاف دینار تفرّق علی‌الفقهاء والأدباء و کان یبغض من‌یمیل الی‌الفلسفة» همان جلد و همان صفحه وهمان چاپ .

همان صفحه س ۲۱ - در ایام معزالدوله و وزارت مهلبی ، صاحب به بغداد رفت و آنجا مدتی توقف نمود و مهلبی وزیر را بدید و با علمای بغدادمناظره‌کردو به مجلس ابوسعید سیرافی رفت‌و باهم بحثی اتفاق‌افتادالخ.

سیرافی‌که از ائمهٔ ادب و لغت و نحو است نامش حسن‌بن عبدالله بوده و به سال ۳۶۸ در زمان خلافت طایع عباسی از جهان رحلت‌کرده است . شرح آن مباحثه راکه صاحب با سیرافی بعمل آورده ، یاقوت‌در معجم الأدباءِ نقل‌کرده است (جلد ۶ ص ۲۷۶ - ۲۷۷ چاپ احمدرفاعی) .

در این مسافرت تاریخی، صاحب اخبار و وقایع یومیهٔ خود را در یك جا جمع‌کرده و نام آنرا (روزنامجه) گذاشته است . یاقوت‌درمعجم الأدباء از این‌کتاب فراوان ذکر میکند و محتویات آنرا درضمن اخبار صاحب مکرّراً یاد مینماید .

ص ۲۴۵ س ۳- گویند صاحب‌کتابی تصنیف‌کردمشتمل براسماء انواع طیب و نام آن لطیمه نهاد و برطلبه املاء میکرد وایشان مینوشتند وابوالندی عندجانی ادیب از بادیه بیامد الخ .

برای‌اطلاع از اسامی‌تألیفات صاحب رجوع‌گردد به رسالهٔمرحوم استادی احمد بهمنیار ص ۱۲۱ - ۱۲۳ - واما عندجان بضم اول وکسرثالث صحیح است و آن شهرکی ازفارس بوده و ابوالندی محمدبن احمداستاد حسن‌بن احمد معروف به «اسود» ، و مکنی به ابومحمد اعرابی است‌که

در قرن ۵ میزیسته (رسالهٔ بهمنیار ص ۱۱۹) .

ص ۲۴۵ س ۲۲

قل‌للذی بصروف الدهر عیرنا هل عاندالدهر الا من له خطر
اما تری‌البحر تعلو فوقه جیف و تستقر بـا قصی قعره الـدرر
فان تکن نشبت ایدی‌الزمان بنا و مسنا من عوادی بؤسه الضرر
ففی‌السماءِ نجوم غیـر ذی عدد ولیس یکسف الاالشمس والقمر

ضبط و روایت این اشعار با نقل ابن‌اثیر درکامل وثعالبی دریتیمة‌الدّهر ویاقوت درمعجم الادبا اختلاف فاحش دارد و ابن‌اثیر بعداز آنکه اشعار سابق الذکررا درذیل اخبار شمس‌المعالی میآورد صریحاً مینویسد که قابوس از شدت سرما و آزاری‌که پسرش در حق وی روا داشت، جان سپرد (جلد ۹ ص ۲۳۹ ـ ۲۴۰) .

نکته‌ایکه در خور توجه است ، اینست‌که ثعالبی‌تصریح میکند که قابوس درایجادآن مضامین مبتکر نیست بلکه مضمون‌بیت دوم‌مأخوذ است از ابن‌الرّومی، آنجاکه میگوید :

دهـر علا قـدر الوضیع بـه و تری‌الشریف یحطّه شرفه
کالبحـر یرسب فیه لـؤلـؤة سفلاً و تعـلو فـوقـه جیفـه

(یتیمة‌الدهر جلد۴ ص۶۱ چاپ محمدمحیی الدین عبدالحمید) .

و اما مضمون بیت چهارم ، آن هم چنانچه یاقوت صریحاً نوشته است ، از شعر ابی تمام طائی‌گرفته شده ، در ضمن قصیده‌ایکه گفته‌است:

ان الرّیاح اذا مـا اعصفت، قصفت عید ان نخل ولایعبـأن بـالرّتم
بنات نعشٍ ونعش لاکسوف لهـا والشمس والبدرمنهاالدّهرفی‌الرقم

(جلد ۱۶ ص ۲۲۴) .

خلاصه شمس المعالی از افاضل امرا و ملوك بوده و گذشته از داشتن تسلّط و قدرت بی نظیر در انشا و ترسّل، شاعر عالیمقامی هم بوده است، ثعالبی کتاب تمثیل ومحاضرهٔ خود را بنام‌وی تألیف کرده ودرخطبهٔ کتاب با تجلیلی فوق‌العاده و احترامی زایدالوصف از وی نام برده است ابن‌اسفندریار هم مقامات علمی و ادبی قابوس را ستوده و جملاتی درحق وی نوشته است که عیناً آورده میشود:

«اماهر که‌خواهدجلالت‌قدر قابوس وشمگیر المکنّی به‌ابوالحسن بشناسد، خطب جملهٔ کتب تصانیف ابو منصور ثعالبی وکتاب یمینی عتبی مطالعه باید فرمود تا غزارت فضل و سخاوت و بذل وکمال عقل اوبداند، چه نثر او فراید فواید و نظم او قلاید و لاید است و اامام ابوالحسن علی بن محمّد الیزدادی جمعی ساخته است از الفاظ او و آن را قراین شمس المعالی وکمال البلاغه نام نهاده و دراو، اندرسالتست فلسفی‌ونجومی و اخوانیات و بشایر و فتوح و وقایع، ص ۱۴۲ چاپ عباس اقبال.

صاحب ترجمه در هجو نیزماهرو استاد بوده وما محض نمونه دو بیت زیر را که در جواب هجو صاحب بن عباد گفته و آن شعر در متن تجارب‌السلف ص۲۴۵ آمده، نقلاازارشاد الأریب‌در این مقام‌ثبت‌میکنیم:

من رام ان یهجو ابا قاسم فقد هجا کل بنی آدم
لأنه صوّر من مضغةٍ تجمّعت من نطف العالم

(جلد ۱۶ ص ۲۳۱).

ص ۲۴۶ س ۹ ـ فخرالدوله این نصیحت را قبول‌کرد و اما بدان وفا ننمود الخ.

این نصایح در دستور الوزرا هم مذکور است اما بطوریکه مؤلف تصریح کرده، فخرالدّوله با اعقاب صاحب بدرفتاری نمود، اموال واملاك ومتروکات وزیر ناصح خود را بتمامی تصاحب کرد (ص۱۲۰ چاپ مرحوم سعید نفیسی) .

همان صفحه س ۱۳ - ابوعبدالله حسین‌بن احمدبن سعدان الخ .

وی در سال ۳۷۵ بقتل رسیده و همان وزیر است که ابوحیان توحیدی باوی به مسامرت و منادمت پرداخته و از نتیجه وکیفیّت آن مسامرت ومفاوضات کتابی تألیف داده‌است موسوم به(الأمتاع والمؤانسه) که چند سال قبل در سه جلد و با مقدمهٔ احمد امین منتشر گردیده است رجوع شود به جلد ۲ بیست مقالهٔ محمد قزوینی ص۱۱۰ .

همان صفحه س ۱۷ - وکارها از قاعده بیفتاد و متمم نحوست او آن بودکه خارجیی ، خروج‌کرد و مردم‌گفتند وزیر با او مکاتبه و مراسله داردو صمصام الدوله او را بکشت الخ .

شاید این خارجی که مؤلف به طغیان و خروج وی اشاره‌مینماید، همان اسفاربن کُردویه باشدکه ابن اثیر در ذیل حوادث سال ۳۷۵به قیام و تمرّد وی تصریح کرده است (جلد ۹ ص ۴۱) و پس از آنکه قیام اسفار خاتمه یافت وصمصام الدوله درکار خود متمکن و مستقرّگردیدآن وقت، مقدمات قتل وزیر را فراهم آورد و اینک عین عبارت ابن اثیر آورده میشود :و ثبت امرصمصام‌الدوله وسُعِیَ الیه بابن‌سعدان‌الذی کان وزیره، فعزله ، و قیل‌انه کان هواه معهم فقتل و مضی اسفار الی الأهواز و اتصل بالأمیر ابی‌الحسین‌بن عضدالدوله و خدمه الخ (جلد ۹ ص ۴۲) .

همان صفحه س ۲۲ - چون بدید ، شاد شد و بفرمود تا سراو را زیر مسناة اوکه درکنار دجله بود دفن‌کردند . الخ .

مسنّاة بمعنی سدآب است ودرالمنجد گوید: عقدو امسنیات لحبس المیاه ای سدوداً .

ص ۲۴۷ س ۳ - این مرد هیچ‌فضیلت نداشت بلکه همه شرو بهتان و سوءِ خلق بود و به توسل شر به وزارت رسید از جانب صمصام الدوله الخ.

این مطالب که در حق صاحب ترجمه نوشته شده ، بدون شبهه‌دور از صحت است زیرا که مرحوم قزوینی از مآخذ مهمّه نقل کرده است که وی از افاضل وزرا و دوستداران علم و ادب و حکمت بوده است و نام او در آثار و تألیفات ابوحیان بسیار مکرّر برده شده است رجوع کنید به‌بیست مقاله (جلد۲ ص ۱۱۰) .

ص ۲۴۷ س ۴ - و ایام او بغایت اندك بود و صمصام‌الدوله او را بکشت ربیع الاول سنهٔ سبعین و ثلثمائه الخ .

قید این تاریخ اشتباه محض‌است زیراکه خود مؤلف قبلاً تصریح کرد که تاریخ قتل وی (۳۷۵) بوده و مورخین دیگر هم بهمین تاریخ اشاره نموده‌اند .

ص ۲۴۹ سطر اول - ابوالقاسم‌الحسین‌بن علی‌المغربی الخ .

صاحب وفیات الأعیان در حق این وزیر شرح حالی بسیار جامع ترتیب داده‌که متضمن بسی نکات ادبی و تاریخی است (جلد ۱ ص ۴۲۸ چاپ محمدمحیی الدین عبدالحمید) و درتتمّة‌الیتمیه مبلغی ازآثارنظم و نثر وی‌گردآمده‌که از حیث شعروادب حائز اهمیت‌میباشد وازآنجمله است دوبیت زیر :

اذا ما الأمور اضطربن اعتلی سفیه تضام العلی با عتلائه

کذاک اذا الماءِ حرّکته طغی عُکر راسب فی انائه

ایضاً از اقوال اواست . العمر علق نفیس لاینفقه العاقل الافیما هوانفس منه .

نیز اوگفته :

حبیب ملکت الصبر بعدفراقه علی اننّی علّقته و الفته

محا،حسن یأسی شخصه‌من‌تفکری فلو اننّی لاقیته ما عرفته

(چاپ عباس اقبال ص ۲۴ ـ ۲۵) .

نیز در باب اطلاع از اخبار مغربی[۱] رجوع شود به ارشاد الأریب جلد ۱۰ ص ۷۹ و دمیةالقصر جلد ۱ ص ۹۴ ـ در خاتمه آورده میشودکه مغربی در ۴۱۸ از دنیا رفته (زرکلی جلد ۲ ص ۲۶۶) .

ص۲۵۰ س۱ ـ نحن‌الذین اذا استجار فلم یضع فینا واصبح فی اعز جوار الخ .

بیست و هفت بیت از این قصیده که در ستایش انصار است درجلد دوم شرح ابن ابی‌الحدید مسطور است (ص۶) و بطوریکه ازشرح شارح معتزلی بدست میآیدظاهراً شاعر دراین‌قصیده جانب‌ادب را رعایت‌نکرده و بنی‌امیه و خلفای راشدین را به استثنای حضرت امیرالمؤمنین‌علی‌علیه

۱ـ بنا بنوشتهٔ ابن خلکان ، ابوعلی هرون بن عبدالعزیز اوارجی ممدوح متنبی دائی وزیر مغربی بوده وشاعرقصیدهٔ معروف‌خودراکه بمطلع‌زیر شروع‌میشود در حق او ساخته است:

امن از دیارک فی‌الدجی الرقباء اذحیث کنت من الظلام ضیاء

(جلد ۱ ص ۴۲۸ چاپ محمدمحیی الدین عبدالحمید) .

السلام بباد دشنام و انتقاد گرفته است ، دو بیت زیر را که در مدح امام علیه‌السلام گفته است تبرکاً ذیلاً میآوریم :

هو کالنّبی فضیلةً لکنّ ذا　　من حظّه کاسٍ و هذا عاری

و الفضل لیس بنافعٍ اربابه　　الا بمسعدة من الأ قدار

همان صفحه س ۱۸ ـ و غلامی دیگر دستاری دبیقی داشتی ، بگلاب ترکردی الخ .

دبیقی منسوب است بشهر دبیق وآن پارچه‌ایست از نوع حریر نازك که درشهر مذکور می‌بافته‌اند و لطافت آن تااندازه‌ای بودکه ازصد ذراع آن یك عمامه تهیه میکردند و قیمت یك عمامه بجز از قیمت نخ و حریر پانصد دینار بها داشته (نقل از فرهنگ معین) .

کلمهٔ دبیقی‌دراشعارفارسی‌وعربی‌هم‌استعمال‌گردیده‌است‌سعدی‌گوید:

زشت باشد دبیقی و دیبا　　که بود بر عروس نا زیبا

(تذکره‌های فارسی جلد ۲ ص ۹۴۴) .

وبیت زیر را هم‌درتتمهٔ ثعالبی(جلد ۱ ص ۶۵ چاپ مرحوم عباس اقبال) دیده‌ام :

کم حمارٍ هو اولی بنهیق و شهیق

یکتسی‌فی‌الشتوةالخزوفی‌الصیف‌الدبیقی

ص ۲۵۱ س ۱۵ ـ ابوسعد محمد بن الحسن بن محمد بن عبد الرحیم الملقب بعمیدالدوله الخ .

وی در ۴۳۹ فوت‌کرده واز فضل ومعرفت حظی‌کامل‌داشت ودرباب شعراکتابی جمع کرده مسمّی به (اخبارالشعراء) و طبع شعر هم داشت (اعلام زرکلی جلد ۶ ص ۳۳۱) .

ص ۲۵۲ س ۱۲ - مهیار شاعر از مداحان خاندان او بود الخ .

مراد ابوالحسین مهیار بن مرزویه شاعر دیلمی نژاد است که بادست شریف رضی جامع نهج البلاغه مسلمان گشته[1] و در ۴۲۸ فوت کرده است این شاعر عالی مقام در اشعارش به ایرانی بودن خود فخر و مباهات کرده و مآثر و مناقب نیاگان خود را ستوده است از جمله گوید :

و ابی کسری علی ایـوانـه ‌ ‌ ‌ این فی الناس اب مثل ابی
عمموا بالشمس هـاما تهم ‌ ‌ ‌ و بنوا ابیا تهم با لشهب
قد قبست الدین من خیر نبی ‌ ‌ ‌ وقبست المجد من خیر اب
وضممت الفخر من اطرافه ‌ ‌ ‌ سؤدد الفرس و دین العرب

و نیز رجوع شود به مقدمهٔ دیوان مهیـار چاپ دارالکتب ۱۳۴۴ ه . برای اطلاع کامل از اخبارش رجوع کنید به ابن خلکان و دمیة القصر جلد ۱ ص ۲۸۴ .

ص ۲۵۲ س ۱۹ - بـا او مبـایعت کردند در سنـهٔ احدی و ثمانین و ثلثمائة و او به بطیحه می نشست پیش مهذب الدوله ابوالحسن علی بن نصر صاحب بطیحه و از طایع گریخته بود الخ .

زرکلی دراعلام مشهورخود اخبارمهذب الدوله را گردآورده است صاحب ترجمه در ۳۳۵ تولد یافته و در ۴۰۸ از دنیا رفته است (جلد ۵ ص ۱۸۱) .

ص ۲۵۳ س ۲۲ - شرح فتنهٔ بساسیری الخ .

در نسبت به بسا برخلاف قیاس ، بساسیری گفته‌اند و این نسبتی است شاذّ و نادر ، اما در نسبت به فساکه معرب (بسا) دست فسوی گویند (شذرات الذهب جلد ۳ص ۲۸۸) اضافه میشودکه اخبار بساسیری در جلد

۱- پیش از مسلمان شدن ، زردشتی بود .

مذکور از شذرات الذهب بطور مبسوط ، مندرج است و نیز رجوع شود به وفیات‌الأعیان ، مادهٔ (ارسلان) .

همان صفحه و همان سطر ـ ابوالحارث‌بساسیری ، ترکی بود ازامرای بغداد وشجاعت وجلادت وعلو همت و شرف و ابوت داشت الخ .

بطوریکه ابن‌اثیر اظهار داشته است وی غلامی بود از غلامان بهاءالدولة‌بن عضدالدوله (جلد ۹ ص ۶۵۰) .

ص ۲۵۴ س ۲ ـ بساسیری به‌تعجیل از فرات بگذشت و یاران آنچه مانده بودند ازعقب او بگذشتند و به ملک‌مصر ، المستنصر معدبن ظاهر نامه نوشت واحوال بنمود الخ .

مستنصر که ازمشاهیر خلفای فاطمی مصراست در۴۸۷ فوت کرده وابن‌خلکان اخبار اورا مفصلاً آورده است (شرح‌حال شماره ۶۹۹ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) وهمین‌مستنصر است‌که شاعرنامدارایران یعنی ناصرخسرو به‌خدمت او رسیده واز وی اجازهٔ دعوت وتبلیغ گرفته وبالأخره حجت جزیرهٔ خراسان گردیده است .

نام مستنصر دراشعار ناصرخسرو فراوان دیده میشود .

ازجمله گوید :

داغ مستنصر بالله نهاد ستم — بربر و سینه وبرپهنهٔ پیشانی

پیش داعی من امروزچوافسانه‌است — حکمت ثابت بن قرهٔ حرّانی

این‌خلیفهٔفاطمی درست ۶۰ سال درمسند خلافت باقی‌مانده‌است.

ص ۲۵۴ س ۳ ـ ومستنصر اورا به‌مال بسیار مددکرد ورحبهٔ شام را به او داد الخ .

مساعدتهای مستنصر در حق بساسیری اگر ادامه می‌یافت وی غالب بلاد را بنام وی فتح میکرد (نجوم الزاهره جلد ۵ ص۱۰ـ۱۲) و

همین‌که به‌دستور بساسیری دربغداد بنام مستنصر خطبه خواندند یکنفر زن مغنّی این دو بیت را خواند :

یا بنی العباس صدّوا ملك الأمر معدّ
ملککم کان معاراً و العواری تستردّ

ومستنصر بهمان مغنیّه در مصر ، نان پاره‌ای بخشیدکه معروفست به‌ارض طبّاله (نجوم‌الزاهره همان‌جلدص۱۲) خلاصه بساسیری بتصریح ابن‌خلکان درسال ۴۵۱ کشته شد وسرش را دربغداد گردانیده و سرانجام در باب النّوبی بدار آویخته‌اند (جلد۱ ص۱۷۲ چاپ محمدمحیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۲۵۴ س ۱۴ - اما مفارقت وطن براو صعب بود وبرخدای‌توکل کرد واز بغداد بیرون رفت وخبر محقق شد که بساسیری به‌انبار رسید به این سبب بغداد پریشان شد الخ .

انبار نام شهری‌است واقع در ساحل شرقی فرات و از این جهت انبار گفته‌اندکه انبارهای دولتی ساسانی درآنجا قرار گرفته‌بود ، نیز در باب وجه تسمیهٔ انبار رجوع گردد به‌معجم‌البلدان .

ص ۲۵۴ س ۱۶ - وقریش‌بن بدران باجماعتی ازعرب و رایات سپید مستنصربن ظاهر با لشگر با او بودند الخ .

مراد علم‌الدین ابوالمعالی قریش‌بن بدران بن المقلّداست‌که در سال ۴۵۳ فوت کرده (ابن‌اثیر جلد ۱۰ ص۱۷) .

توضیحاً نوشته میشودکه شعار فاطمیان برعکس شعار آل عباس سپید بود در شعر ناصرخسرو هم بهمین علامت تصریح گردیده آنجا که گوید :

ارجو که زود سخت به فوجی سپید پوش کینه کشد خدای ز فوجی سیه سلب

بر دین خلق مهتر گشتندی این گروه بو مسلم ار نبودی و آن شور و آن جلب

(دیوان ناصرخسرو ص۴۳ چاپ امیرکبیر) .

ص۲۵۴ س۲۰ - ولشکرهای بسیاری همه بازارهای بغدادرا بسوختند و دواوین غارت کردند الخ .

درفتنهٔ بساسیری دارالخلافه هم غارت گردید (ابن اثیر جلد ۱۰ ص ۶۱) و براثر بروز مجاعه و قحطی که در مصر پیش آمد ، اشیاء دار-الخلافه مجدداً به بغداد برگشت و نیز اثاث البیت و اشیائی را که ازخانهٔ الطایع لله به غارت برده بودند دوباره به دارالخلافهٔ عباسی عودت دادند (ابن اثیر همان جلد وهمان صفحه) .

ص۲۵۵ س۲ - قریش گفت : خدا او را زینهار داده است ومن بر نفس خویش شرط کردم که درمساعدت بکوشم وکلاه اززیر عمامه بیرون کشید وبر آن منظر انداخت ازبرای امان الخ .

این مطالب عیناً مأخوذ و ترجمه است ازابن اثیر (جلد ۹ صفحه ۶۴۲ ـ ۶۴۳) اما امان دادن با فرستادن کلاه شاهدی دیگر میخواهد که متأسفانه بدان اطلاعی حاصل نشد وعین عبارت کامل چنین است: وخلع قلنسوته فاعطاها الخلیفة و اعطی مخصرته رئیس الرؤساء ذماماً (جلد ۹ ص ۶۴۲) .

ص۲۵۵ س۱۱ - رئیس الرؤسا گفت : ایها الامیر : ملکت فأسجح الخ

درابن اثیر آمده : العفو عندالمقدرة (جلد ۹ ص۶۴۳) .

ص۲۵۵ س ۱۱ - بساسیری گفت : تو صاحب قلمی و از اهل دین و عدالت ، چون مالك شدی اسجاح نکردی ، خانه‌های مرا بسوختی واموال مرا غارت‌کردی وحرم مرا به برده گرفتی ، من چگونه عفوکنم‌که مردی‌ام‌لشکری وصاحب شمشیر الخ .

فقال البساسیری : فقد قدرت فما عفوت وانت صاحب طیلسان و رکبت الافعال الشّنیعة مع‌حرمی و اطفالی فکیف اعفو انا و انا صاحب سیف ؟ (جلد ۹ ابن‌اثیر ص۶۴۳) .

ص۲۵۵ س ۱۴ - پس بفرمود تا رئیس‌الرؤسا را به انواع عـذاب کردند وجامه‌های خلق دراو پوشانیدند و برشتر نشاندند وپوست‌گاوی دراو دوختند چنانکه سر وشاخهای‌گاو براو بود و بعداز اینهمه خلاف ، دو قلاب آهنین درحلقش انداختند وصلب‌کردند تا بمرد الخ .

باز در بارهٔ کیفیت قتل رئیس‌الرؤساء رجوع گردد به ابن اثیـر (جلد ۹ ص ۶۴۴) .

موقعی‌که میخواستند اورا اعدام‌کنند وی این‌آیه را میخوانده : (قل‌اللهم مالك‌الملك تؤتی الملك من‌تشاء وتنزع‌الملك ممن‌تشاء) واهل کرخ نظربراینکه درحق آنان جفای بسیار روا داشته بود به‌رویش تف میانداختند(ابن‌اثیر همان جلد و همان صفحه) خلاصه صاحب ترجمه رئیس الرؤساء که اسم کامل وی بشرح زیر است (علی‌بن الحسن‌بن ابی الفرج احمد ابوالقاسم معروف به‌رئیس‌الرؤسا ابن‌المسلمه) درسال۴۵۰ بشرحی‌که گذشت بقتل رسیده وتاریخ ولادت او را ۳۹۷ ضبط کرده‌اند (زرکلی جلد ۵ ص ۸۰) اما ابن‌اثیر وفات رئیس‌الرؤسا را در سال ۴۱۴ وتولدش را درسال ۳۸۰ درج کرده‌است (جلد ۹ ص۶۴۴) .

ص۲۵۵ س ۱۸ - و قریش ، قـائم را به‌صاحب حدیثه ، مهـارش عقیلی ، سپرد تا او را درهودجی نشاند و بحدیثه فرستاد الخ .

مراد حدیثهٔ عانه است نه حدیثهٔ موصل‌وفرات ، گذشته‌ازاینکه ابن‌اثیر صریحاً یاد میکندکه خلیفه‌را به‌حدیثهٔ عانه بردند (جلد ۹ ص

۶۴۳) یاقوت هم درذیل مادّهٔ (عانه) بهمین مطلب که در تجارب السلف و ابن اثیر نقل گردیده ، تصریح میکند ومیگوید (والیها حُمل القائم بامر الله فی نوبة البساسیری، فیه ان یأخذه فیقتله ، فمانع مهارش عنه الی ان جاء طغرلبك وقتل البساسیری و اعاد الخلیفة الی داره و کانت غیبته عن بغداد سنة کاملة و اقیمت الخطبة فی غیبته للمصریین ، فعامّة بغداد الی الآن یضربون البساسیری مثـلا فی تفخیم الأمر ، یقولون : کأنه قدجاء برأس البساسیری ، واذا کرهوا امراً من ظلم او عسف قالوا: الخلیفة اذا فی عانة حتی یفعل کذا .

و حدیثه برطبق نوشتهٔ یاقوت ترجمهٔ لغت (نوکرد) است یعنی تازه احداث و تازه ساخت . واما مهارش عقیلی ، امیرعرب، محیی الدین ابوالحارث مهارش بن المهلّب العقیلی است صاحب حدیثه (شذرات الذهب جلد ۳ ص۲۸۸) ومهارش مذکور برطبق تصریح قاضی ابن خلکان در ذیل اخبار بساسیری درسال ۴۹۹ وفات یافته است .

ص ۲۵۵ س ۲۰ ـ و بساسیری بیعت قضاة و نقبا و اکابر علویان و عباسیان ازبرای ملك مصر بستد الخ .

ملك مصر دراین زمان بطوریکه درسابق اشاره گردید مستنصر فاطمی بوده است (ابن اثیر جلد ۹ ص۶۴۴) .

ص ۲۵۶ س۵ ـ سلطان طغرلبك ، اسبان و استران با احمال واثقال بسیار به حدیثه فرستاد وخلیفه را به بغداد خواند وچون خلیفه را به تعظـیم دربغداد آورد ازتأخر بسبب محاربت برادر ازخلیفه عذر خواست وآنگاه با لشکر بجانب واسط روان شد الخ .

مراد از برادر ابراهیم ینال است که بالأخره طغرل بر وی غالب

آمد دستوردادتا او را خفه‌کردند درسال ۴۵۱ ماه جمادی‌الآخره (ابن اثیر جلد ۹ صفحه ۶۴۵) .

ابراهیم مذکور ، مکرّراً بر برادر خود ، عاصی شده ، اما مورد عفو قرار گرفته بود ، چون این دفعه در یاری خلیفه ، قصور ورزیده و طغرلبك اورا منشأ جمیع مفاسد وانقلابات وتحریکات تشخیص داده بود بالضروره بکشتن وی اشارت‌کرد (ابن اثیر همان جلد و همان صفحه).

مؤلف تجارب السلف اظهار داشته که طغرلبك بسبب جنگ با برادر و اسکات شورش وی از خلیفه ، پوزش خواست بلی این مطلب در ابن‌اثیرهم آمده وعبارت آن کتاب چنین است :

« وقبّل‌الارض بین یدیه و هنّأه بالسلامة و اظهر الفرح بسلامته واعتذر من‌تأخّره بعصیان‌ابراهیم وانه قتله عقوبة لماجری منه من‌الوهن علی‌الدّولة‌العباسیّة (جلد ۹ ص۶۴۷).

ص۲۵۶ س ۹ - وقائم درسنهٔ ستین واربعمائة وفات یافت الخ .

یادآور مـیگردد کـه مؤلف کامل التواریخ وفات قائـم را در ذیل حوادث سال ۴۶۷ ضبط‌کرده است (جلد ۱۰ ص۹۴) .

ص ۲۵۶ س ۱۴ - ابن جهیر الخ .

جهیر را باید به‌فتح اول و بروزن ضمیر خواند واینکه سمعانی آنرا مصغّراً و بروزن زبیر ضبط کرده است ظاهراً دچار غلط و اشتباه گردیده وقاضی ابن‌خلکان آنرا مردود شمرده‌است (وفیات الاعیان جلد ۴ ص ۲۱۸ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) یقال : رجل جهیر ، بیّن‌الجهارة ای ذومنظر ویقال ایضاً جهیرالصوت بمعنی جهوری‌الصوت.

همان صفحه س ۲۲ ـ ازرسالت باز گشت ، همچنان درخدمات تنقل میکرد تا بصاحب دیاربکر ، ابن‌مروان پیوست ومدتی خدمت او کرد الخ .

این شخص ، ابی‌مروان ، نصر الدوله احمد بن مروان الکردی است که ابن‌اثیر وفات او را درذیل حوادث و وقایع سنهٔ ۴۵۳ آورده و القادر بالله ، او را بالقب نصرالدوله ملقب ساخت و بعداز ۵۲ سال امارت وحکومت درسن هشتادواندی ازدنیا رفت (جلد ۱۰ ص۱۷) نیز در باب اخبار صاحب مسأله رجوع کنید به (وفیات الاعیان ـ جلد ۱ ص ۱۵۹ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص۲۵۷ س ۱۲ ـ و بعداز آن میان او و نظام‌الملك ، وزیر سلطان طغرلبك(۱)کدورتی واقع شد وچون مادهٔ آن کدورت ، منقطع‌گشت ، قائم دیگرباره اورا وزارت داد ودراین روز ابن‌الفضل شاعر ، این‌ابیات درتهنیت اعاده وزارت انشاء کرد :

قــدرجــع الحق الی نصابه   وانت من‌دون‌الوری اولی‌به‌الخ

وزارت دوم ابن‌جهیر به‌تصریح ابن‌اثیر درسال۴۶۱ صورت‌گرفته (جلد ۱۰ ص۵۹) ومراد از ابن‌الفضل ، ابومنصورعلی‌بن‌الحسن ، معروف به صُرّدُرّ است‌که اخباراورا ابن‌خلکان نقل کرده است (شرح‌حال شماره ۴۴۷ چاپ محمدمحیی‌الدین عبدالحمید) درکامل‌هم مصراع‌دوم (من‌کل الوری) ضبط‌گردیده رجوع‌گردد به حوادث سال ۴۶۱ وهفده بیت ازاین قصیده را که بسیار مطوّل است ابن‌خلکان درذیل اخبار ابن‌جهیر آورده است (جلد ۴ ص ۲۱۴ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

مدائح صرّدرّ درحق‌ابن‌جهیر فوق‌العاده عالی ودلکش‌است رجوع

۱ـ هندوشاه دراین مقام اشتباه‌کرده زیراکه خواجه ، وزارت طغرلبك را نکرده است .

شود به شذرات الذهب جلد ۳ ص ۳۶۹ و الوافی بالوفیات صفدی جلد ۱ ص۱۲۲-۱۲۳) .

ص۲۵۷ س ۲۱ - وچون قائم بمرد ابن‌جهیر وزیر بود الخ .

در ۴۶۷ قائم ازدنیا رفت (نقل‌ازابن‌اثیر ضمن‌حوادث سنهٔ‌مذکور)

ص ۲۵۸ س۸ - وسلطان سنجر ازبرای سیف‌الدوله مزیدی مکتوبی نوشت الخ .

مرادابو الحسن‌سیف‌الدوله‌صدقة‌بن‌دبیس‌است‌که درسال ۵۰۱ بقتل رسیدواخبارش‌را ابن‌خلکان‌جمع‌کرده وحلّهٔ سیفیه منسوب است بصاحب ترجمه‌که درسال ۴۹۵ بساختن آن اقدام کرده‌است (چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید شرح حال شماره ۲۸۱) ونیز درباب بنای حلّه نگاه کنید به‌معجم‌البلدان .

ص۲۵۸ س۱۲ - ان سیف‌الدولة نشأ فی‌ظلال‌الخدمة ولم‌یفارق افانین النعمة وقصد الأبواب العالیة الاسکندریة متمسکاً باوکد عصمة الخ .

اسکندر لقب سنجر بوده وسلطان محمد خوارزمشاه را اسکندر ثانی وسنجر ثانی میگفتند (ازتقریرات مرحوم اقبال) .

ص ۲۵۹ س ۹ - شرح ابتدای دولت سلجوقیان الخ .

برای اطلاع‌کامل از مبادی احوال اولاد سلجوق رجوع کنید به حبیب‌السیر جلد ۲ ص۴۷۹ چاپ خیام ۱۳۳۳ شمسی .

ص۲۵۹ س ۱۱ - پادشاه‌ترکستان ، چون آن بدید اورا بخودنزدیك گردانید واز خواص او شد و سوباشی لقب داد یعنی لشکرکش الخ .

صاحب‌حبیب‌السیر «سوباشی» را مقـدمة‌الجیش معنی کرده است (همان جلد وهمان صفحه) .

ص۲۶۱ س ۴ - ابوالفتح رازی الخ .

درباب این وزیر غیراز متن تجارب السلف مرحوم عباس اقبال‌را تحقیقاتی بسیار سودمند است رجوع‌شود به‌وزارت درعهد سلاطین‌بزرگ سلجوقی ص۳۷-۳۸ .

همان صفحه س ۶ - کنیهٔ او ابونصراست ونام ونسب محمدبن‌منصور کندری جراحی وجراحیان قومی‌اند از بنی‌شیبان که به‌هرات فرودآمدند الخ

منصوربن‌محمد صحیح‌است (نگاه‌کنید به‌وزارت درعهدسلجوقی ص۴۲) ولامعی گرگانی که از مدّاحان این وزیر است همه‌جا نام او را منصوربن محمد آورده نه محمدبن‌منصور، ازجمله درقصیده‌ایکه‌بمطلع زیر شروع میشود گوید :

جهان ازخلدگوئی مایه‌گیرد چون بهارآید

بچشم از دور ، هردشتی بساط پرنگار آید

وزیر ناصح سلطان ، عمیدالملك بونصر آن

که خرمای خلاف او به کام خصم خار آید

جهان‌آرای منصورمحمد کافتاب اورا پذیره ناید ازخجلت ورآید شرمسارآید

(دیوان لامعی - تصحیح سعید نفیسی ص۲۳) .

ص ۲۶۱ س ۹ - دراول کار به‌علم فقه مشغول بود ، بعدازآن بصحبت واثق ابومحمد شافعی افتاد الخ .

موفق درست است نه واثق (وزارت درعهد سلجوقی ص۴۳) .

همان صفحه س ۱۳ - چون به خوارزم رفت درنزد سلطان عاصی‌شد وسلطان براو ظفر یافت وبفرمود تا او را خصی‌کردند و ابیوردی دوست او بود ، این ابیات درمعنی خصاءِ نظم کرد الخ .

ما سبب خصای این وزیر را نقلاً از منابع معتبر در این مقام می‌آوریم :

« وسبب ذلك ان مخدومه الملك‌الب‌ارسلان ، ارسله الی‌خوارزم شاه ، لیخطب له ابنته ، فارجف اعداؤه انّ عمیدالملك خطبها لنفسه و شاع ذلك بین‌الناس، فبلغ عمیدالملك الخبر ، فخاف تغیّرمخدومه علیه فعمد الی‌لحیته ، فحلقها والی مذاکیره فجبّها و کان ذلك سبب سلامته من مخدومه » رجوع کنید به (اخبارالدولة السلجوقیة) از صدرالدین حسینی ص۲۴ چاپ‌محمداقبال ، وانوار الربیع جلد ۳ ص۲۷ چاپ‌نجف

این داستان‌که در ابن‌اثیر هم ذیل حوادث سال (۴۵۶) آمده در آن مأخذ بعوض الب‌ارسلان ، طغرلبك ثبت‌گردیده ، اما با آن نصوص معتبر که ذکر شد تصور میرود که نوشتهٔ ابن‌اثیر خالی از سهو و اشتباه نیست والله اعلم .

و ابن اثیر ، آن شعرها را از علی بن الحسن الباخرزی میداند (جلد ۱۰ ص ۳۳) ومطلع قصیده اینست :

طاب العمید الکندری شمائلا حتی استعارالرّوض منه‌مخائلا

(انوارالربیع همان جلد وهمان صفحه) .

ص ۲۶۱ سطرآخر ـ عمیدالملك ، ادیب وفاضل و زیرك و عاقل و کریم بود ونفسی بزرگ وهمتی بلند داشت الخ .

از اشعار عمیدالملك دو بیت مندرج در زیراست که در النجوم الزاهره مسطور است (جلد ۵ ص ۷۶) :

ان‌کان بالناس‌ضیق عن‌مزاحمتی فالموت قدوسّع‌الدنیا علی‌الناس

قضیت والشّامت‌المغرور یتبعنی انّ المنیّة کأس کلّنـا حاسی

نیز نگاه‌کنید به‌ابن‌اثیر جلد۱۰ ص۳۲ .

ص ۲۶۲ - گویند سلطان طغرلبك ، عمید الملك را فرستاد پیش قائم خلیفه تا دختر او را جهت سلطان خطبه کند و باو گفت : اگر خلیفه امتناع نماید تو باو بگوی ازاین پیوند چارهٔ نیست الخ .

جهت اطلاع ازجریان این‌خواستگاری ونکاح‌دختر خلیفه رجوع شود به‌ابن‌اثیر ذیل حوادث سال ۴۵۴ واضافه‌میگرددکه وفات‌دختر قائم بتصریح قاضی ابن‌خلکان درسال ۴۹۶ اتفاق افتاده (جلد۴ ص۱۵۹ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

مطلبی‌که درخور توجه‌است عبارت ازاینست‌که درمیان مورّخین درباب اتمام این ازدواج و انعقاد شب زفاف اختلافست ، صاحب راحة الصدور مینویسدکه زفاف صورت نگرفته وطغرلبك بزودی مرده است ، اینك عین عبارت همان مورّخ را ذیلاً می‌آوریم :

« سلطان ازتبریز سوی ری رفت تا زفاف بدارالملك باشد ، اندك مایه رنج بروی مستولی شد به‌قصران بیرونی به دَرِ ری به‌دیه طجرشت ازجهت خنکی هوا ، نزول فرمود چه حرارت هوا بغایت بود ، رعاف برو مستولی شد و بهیچ داروی امساك نپذیرفت تا قوت ساقط شد و از دنیا برفت دررمضان سنهٔ خمس وخمسین واربعمائة و سیده را همچنان‌با مهر به‌بغداد بردند » ص۱۱۱ـ۱۱۲ چاپ محمد اقبال وبامقدمهٔ مرحوم فروزانفر . اما ناشر کتاب‌نقلاً ازتواریخ قابل اعتماد در حاشیه ، تصریح کرده است‌که درنیمهٔ صفر سال ۴۵۵ زفاف در بغداد واقع شد و طغرلبك بعدازآن هفت ماه دیگر بزیست وبالأخره در ۸ ماه رمضان بروز جمعه فرمان یافت (راحةالصدور حاشیهٔ ص۱۱۲) .

همان صفحه س ۹ ـ قائم این پیغام را کاره بود : عمیدالملک‌را گفت: ماکل مایتمنی المرء یدرکه ، عمیدالملک به‌تعجیل گفت : تجری الریاح بما لاتشتهی السفن الخ .

این بیت ازیک قصیدهٔ متنبی‌است که بمطلع زیر آغاز میکردد:

بِمَ التعلل لااهلٌ و لا وطن و لا ندیم ولا کأس ولا سکن

بیت مانحن فیه که حکم مثل سائررا بخودگرفته ، بتوسط یکی از فضلا بفارسی ترجمه‌گردیده است بصورت زیر :

روز نه‌چونان‌بودکه خواهدمردم بادنه‌چونان‌رودکه‌خواهدکشتی

(رجوع شود به گنجینهٔ سخن تألیف ذبیح الله صفا جلد ۲ صفحه ۱۹۸ به‌نقل ازکتاب دستور دبیری منطبعه درترکیه) .

همان صفحه س ۱۱ ـ غرس‌النعمه ابوالحسن‌بن‌هلال گفت الخ.

این‌شخص‌ابوالحسن محمدبن هلال الصّابی‌است متوفی‌در۴۸۰ و صاحب کتاب (الهفوات النادرة و عیون‌التواریخ) اخبار این شخص در مقدمه‌ایکه ناشر الهفوات‌النادره (دکترصالح الاشتر) برآن‌کتاب‌نوشته بطور مبسوط ذکرگردیده است ونیز نگاه‌کنید به‌نجوم الزاهره جلد ۵ ص۱۲۶ وابن‌خلکان جلد ۵ ص۱۵۲ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید.

همان صفحه س ۱۲ ـ وحال من پرسید ومرا اسبی داد باساخت‌زرالخ

ساخت بمعنی زین ولگام وسایرلوازم واسباب است .

همان صفحه س۱۴ـ من روزی بر در خانهٔ او نشسته‌بودم، زنی‌بگذشت وسبدی پراز اوراق وکراریس‌وکاغذ کهنه‌ها بااو بود و میفروخت الخ .

کراریس جمع کرّاسه بضم کاف و تشدید راء بمعنی جزوه است سید احمد ادیب پیشاوری درضمن قطعه‌ایکه تاریخ بیهقی ومؤلف آنرا می‌ستاید این‌لغت را بکار برده :

خواجه بوالفضل ای روانت شاد در خرّم بهشت

که روان مان زین کراسهٔ هر دمی شادان کنی

همان صفحه س ۱۷ - آن دفتررا برداشتم و از جانب باب المراتب بکنار دجله آمدم تا درکشتی نشستم وبرابر سرای عمیدالملك بگذشتم الخ .

باب‌المراتب یکی ازابواب دارالخلافه بود وحاجب این باب از حیث نفوذ امر وکلام وعظمت مقام و قدرت ، ممتاز ومستثنی بود برای اطلاع ازکیفیت این باب رجوع شود به معجم‌البلدان .

ص۲۶۳س۳ - وگویند عمیدالملك ازقاضی‌القضاة دامغانی درخواست کرد تا ابوالقاسم عبدالواحدبن برهان را که درعلوم نحو و دیگر انواع‌ادب وعلم‌کلام و فقه ، یگانهٔ جهان بود پیش او فرستد الخ .

نام این قاضی‌القضات درمعجم البلدان ذیل مادهٔ دامغـان هم ذکر گردیده واوابوعبدالله محمدبن علی‌بن‌محمددامغانی‌است که در سال۴۰۰ هجری متولدگردیده وجمعی از اولاد و اعقابش هم دربغداد بمنصب قضا نایل‌گشته‌اند .

زرکلی تاریخ فوت صاحب ترجمه را ۴۷۸ نوشته و علاوه میکند که وی ازحیث مقام واعتبار نظیر قاضی ابی‌یوسف بود دربغداد (جلد ۷ ص۱۶۳) نیز دربارهٔ همین قاضی نگاه‌کنید بتاریخ گزیده ص۳۵۵ ،

واما ابوالقاسم عبدالواحدبن برهـان که کندری به مصاحبت او اظهار تمایل کرده وبحضورخود خواسته‌است شاید ابوالقاسم عبدالواحد بن علی‌بن برهان اسدی نحوی متکلم باشدکه ابن‌اثیر وفات اورا درضمن وقایع وحوادث سال ۴۵۶ آورده وتصریح میکندکه‌وی متمایل به‌آراء و عقاید مرجئه وهنگام وفات سنش از۸۰ متجاوز بوده‌است (ج۱۰ص۴۲)

ص۲۶۳ س۷ ـ عمیدالملك نخواستکه ابن‌برهان تهیدست ازپیش او برود مصحفی بخط ابن‌البواب(۱) الکاتب وعصائی باو داد الخ .

مقصود ابوالحسن علی‌بن الهلال کاتب مشهور است که ابن‌خلکان اخبار او را ذکرکرده و در ۴۱۳ مرده و درجوار قبر احمدحنبل مدفون گردیده است وهمین‌کاتب‌است که ابوالعلای معرّی در شعر خود بزیبائی خط وی اشاره میکند ومیگوید :

ولاح هلال مثل نون اجادها بماء النضار الکاتب ابن‌هلال

ص۲۶۳ س ۸ ـ وابن‌الولید درآن روزگار مقتدای‌متکلمان بود الخ.

درمآخذی‌که دراختیار داشتم اخبار این‌شخص‌را پیدا نکردم .

ص ۲۶۶ س ۶ـ وچون فارغ گشت اورا بکشتند وسر او را به‌کرمان بردند پیش سلطان الخ .

خواجه نظام‌الملك صحیح‌است زیراکه به‌تصریح ابن‌اثیر ، موقع قتل‌کندری ، خواجه درکرمان بود (جلد۱۰ ص۳۳) .

ص۲۶۶ س ۷ ـ وتنش‌را درکرباسی پیچیدند وقـایهٔ برد پیغمبر بود وعمیدالملك ازخلیفه قائم گرفته بود ودرکندر دفن‌کردند الخ .

درموضوع گرفتن آستر ُبرد رسول اکرم رجوع کنید به صفحهٔ ۳۴۶ ازمتن تجارب‌السلف ودر بارهٔ تفرق اعضای عمیدالملك عین‌عبارت ابن‌اثیررا نقل مینمائیم :

«ومن‌العجب ان ذکره دفن بخوارزم ودمه مسفوح بمرو وجسده مدفون‌بکندر ورأسه ماعدا قحفه مدفون‌بنیسابور ونقل قحفه الی‌کرمان لانّ نظام‌الملك کان هناك (جلد ۱۰ ص ۳۳) وهمین مورخ بعداز ذکر

۱ـ کان ابوه بواباً لبنی‌بویه وقرأ هـوالقرآن و تفقه وفاق اهل عصره فی الخط المنسوب حتی شاع ذکره شرقاً وغرباً (نجوم‌الزاهره ذیل حوادث سنهٔ۴۱۳)

تفرق اعضای وزیر مینویسد : «فاعتبروا یا اولوالابصار» .

داستان رقت‌انگیز عمیدالملك بی‌اختیار قصهٔ مجدالملك یزدی را بخاطرها می‌آورد واو را هم بطوریکه مرحوم علامهٔ قزوینی در مقدمهٔ جهانگشا توضیح داده است قطعه قطعه‌کرده و هرعضوی ازاعضای او را باقطار ممالك مفتوحهٔ مغول فرستادند ودراین مورد یکی‌از ارباب فضل چنین‌گفته‌است :

روزی دو سه سردفتر تزویرشدی　　جویندهٔ مال وملك و توفیر شدی
اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی　　فی‌الجمله‌بیك‌هفته جهانگیرشدی

پیغامی‌که عمیدالملك در حین قتل خطاب به‌سلطان و خواجه فرستاده بسیار عبرت‌بخش است واینك ما عین عبارت راحة‌الصدوررا در این مقام می‌آوریم :

«شنیدم که چون کشنده در پیش او شد ، مهلت خواست و وضو ساخت ودو رکعت نماز گزارد واورا سوگند داد که چون فرمان پادشاه بجاآری از من پیغامی به سلطان بگزاری و یکی بخواجه ، سلطان را بگوی اینت خجسته خدمتی که برمن خدمت شما بود ، عمّت این‌جهان بمن داد تابر آن حکم‌کردم وتو آن جهانم دادی وشهادتم روزی کردی پس از خدمت شما دنیا و آخرت یافتم و وزیر را بگوی که بد بدعتی و زشت قاعدتی درجهان آوردی به وزیر کشتن ، ارجوکه این‌سنت‌درحق خویشتن‌واعقاب بازبینی»ص۱۱۷ــ۱۱۸چاپ‌علی‌اکبرعلمی‌ــطهران۱۳۳۳

ابن‌اثیر هم مینویسد : «لمّا قرب للقتل قال للقاصد الیه : « قل

لنظام‌الملك : بئس ماعوّدت الأتراك قتل‌الوزراء واصحاب الدیوان ومن حفر قلیباً وقع فیه ولم یخلف عمیدالملك غیر بنت »[1] جلد۱۰ ص۳۳ نیز دربارهٔ تفرق اعضای وزیر کندری وسفارش‌وی به‌خواجه رجوع‌شود به‌ابن خلکان جلد ۴ ص ۲۲۵ـ۲۲۷ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید .

ص ۲۶۶ س ۲۰ - ودر فنون ادب ماهر گشت و مدتی با ابن‌شاذان عمید بلخ میبود وکتابت میکرد الخ .

ابن‌شاذان کنیه‌اش ابوعلی و نامش احمد بود و قبل از خواجه وزارت الب‌ارسلان داشته (لغت‌نامه) .

درموردعقیدهٔ‌ابن‌شاذان‌درحق‌خواجه‌متن‌تجارب‌السلف‌وحبیب‌السیر بامندرجات‌سبُکی‌اختلاف‌فاحش‌داردزیراکه‌مورخ‌اخیرالذکرصریحاًقلمداد میکند که خواجه را ابن‌شاذان بحضور الب‌ارسلان معرّفی‌کرد ومراتب امانت ودیانت اورا ستود واصرار بخرج دادکه بعدازوی خواجه‌درمسند وزارت بنشیند (طبقات‌الشافعیه جلد۴ ص۳۱۲) و من‌باب اطّلاع‌افزوده میشود که مطالب مندرجه درمتن ، در باب بدایت حال خواجه عیناً در حبیب‌السیرهم منقول‌است (جلد۲ ص ۴۹۵ چاپ خیّام) .

۱ـ عمیدالملك را شعرای مهم و معتبر ستوده‌اند و مشهورترین مدیحه در حق وی قصیدهٔ صردر است‌که آنرا ابن‌خلکان آورده وبمطلع زیر شروع میشود :

اکذا یجازی ود کل قرین ام هذه شیم الظباء العین

واز ابیات همین قصیده است :

عمت فضائله البریة فالتقی شکر الغنی و دعوة المسکین

ساس‌الامورفلیس‌یخلی‌رغبة من رهبة و بسالة من لین

کالسیف رونق اثره فی‌متنه و مضاؤه فی حده المسنون

(جلد ۴ ص۲۲۳ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۲۶۷ س ۲۴ - گفت راست میگویند اما غرض من آنستکه طول و عرض مملکت سلطان ،که ندانند معلوم‌کنند و این برات را خود لشکریان ما از کشتی‌بانان بخرند الخ .

سبکی که دراخبارخواجه استقصاءکرده، ازذکر این مطلب ساکت است امّا موضوع در حبیب‌السّیر بطریقی که در تجارب السّلف آمده ، مندرج است (چاپ خیام ص ۴۹۲ جلد۲) ونیز رجوع شود به‌ابن خلکان ذیل‌اخبار ملکشاه سلجوقی،واخبارالدّولةالسلجوقیه‌ازصدرالدّین‌حسینی (ص ۷۰ چاپ محمد اقبال - لاهور ۱۹۳۳) .

ص ۲۶۸ س ۲ - بخدا زندگانی بقالان و عیش ایشان از من خوشتر است الخ .

این مطلب‌ازابتدا تاانتهاعیناً ترجمه ومأخوذاست‌ازطبقات‌الشافعیهٔ سبکی (جلد ۴ ص ۳۲۱) .

ص ۲۶۹ س ۱۵ - و نوشیروان خالد در کتاب نفثةالمصدور آورده است الخ .

اخباراین‌شخص‌که به‌مقام وزارت هم رسیده به‌انضمام‌نام‌کامل‌کتاب وی ، درمتن تجارب‌السّلف درصفحات ۳۰۱- ۳۰۲ مذکور واین داستان را مؤلّف حبیب‌السّیر هم نقل‌کرده است (جلد ۲ ص ۴۹۵ چاپ خیام) .

همان صفحه س ۱۶ - گفت درمبدأ حال مرا موکلان ازمقامی به‌مقامی میبردند براسبی لاغر سکسك الخ .

سکسك بادوسین مهمله بروزن بلبل اسبی را گویندکه چون تند حرکت‌کند خود را بجنباند وسوار را تکان دهد (رجوع شود به‌فرهنگ معین) وحواشی نوروزنامه بقلم مینوی ص۱۲۴ .

همان صفحه س ۲۲ - چند مدرسه ساخت دراقطار عالم‌ازبغداد وبصره واصفهان وهرات ودر اقصای بلاد شام الخ .

علاوه برمتن، جهت اطّلاع ازاسامی شهرهائی‌که‌درآنجا به‌فرمان

خواجه نظام‌الملك ، نظامیّه ساخته‌اند ، نگاه‌کنید به طبقات الشافعیّه جلد ۴ ص ۳۱۳ .

ص ۲۷۰ س ۲ ـ اما نظامیهٔ بغداد بسیار مبارك است الخ .

نظامیهٔ بغداد که نام آن در بوستان شیخ هم دیده میشود[1] ساختمان آنجا در ۴۵۹ خاتمه یافته وقرار بر این شده بود که در آغاز افتتاح، شیخ ابواسحق شیرازی درس را شروع کند اما این تصمیم عملی نشد و به تأخیر افتاد و درس در روز مقرر شروع نشد ، علتش این بود که شیخ زمین آن مدرسه را مغصوب میدانست و بهمان جهت از حضور در مدرسه وشروع به تدریس امتناع ورزید ، بحکم ضرورت تدریس را در آن روز که مجمع عام بود بعهدهٔ ابی نصر بن الصّباغ[2] صاحب کتاب (شامل) ، محوّل داشتند، وی مدت

۱ـ اشاره است باین شعر :

مـرا در نظـامیه ادرار بود   شب و روز تلقین و تکرار بود

۲ـ ابن صباغ که نام کامل وی (ابو نصر عبدالسید بن محمد بن عبدالواحد بن احمد بن جعفر) است در اواخر عمر کور گردیده و بالاخره در ۴۷۷ دنیا را وداع گفته است وکتاب شامل وی از بهترین مؤلفات است در فقه، اخبارش را در ابن‌خلکان، بخوانید (جلد ۲ ص ۳۸۵ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) و در شعر مهذب الدین ابوالدر یاقوت بن عبدالله الرومی ، نام کتاب شامل و چند کتاب دیگر که عموماً در فقه شافعی است ، مذکور گردیده وحتی معروف است که فقهای شام و بلاد مشرق این اشعار را حفظ میکنند و میخوانند اینك آن ابیات :

جسدی لبعدك یا مثیر بلابلی   دنف بحبك : ما ابل بلابلی
یا من اذا مـالام فیه لوائمی   اوضحت عذری بالعذار لسائل
ا اجیز قتلی فی الوجیز لقاتلی   ام حل فی التهذیب ام فی الشامل
ام فی المهذب ان یعذب عاشق   ذومقلة عبری و دمع هـاطل
ام طرفك الفتاك قد افتاك فی   تلف النفوس بسحر طرف بابلی

وجیز ، تهذیب ، شامل ، مهذب ، این چهار کتاب از کتب مشهوره در فقه شافعی بشمار میآیند (ابن‌خلکان جلد ۵ ص۱۷۵ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

بیست روز تمام به‌امر درس وبحث اشتغال جست ، بعداً بااصرار والتماس وبرانگیختن شفیع و واسطه ، ابواسحق مذکور را برسر درس آوردند و مشغول افاضه و افاده گردید رجوع کنید به‌ابن‌اثیر (جلد ۱۰ ص ۵۵) و ابن‌خلکان (جلد۲ ص۳۸۶ چاپ محمدمحیی‌الدین عبدالحمید) .

همان‌صفحه س۳ ـ وبزرگان‌بسیار ازعلمای اسلام ، مثل‌امام ابواسحق شیرازی‌صاحب‌کتاب(تنبیه) وحجةالاسلام‌غزالی‌طوسی درآنجادرس‌گفته‌اند الخ.

مراد ازتنبیه ، کتاب‌التنبیه فی‌فروع‌الشافعیهٔ‌است‌که یکی ازپنج کتاب مشهور درمیان فرقهٔ شافعیهٔ بوده وبراین‌کتاب شروح‌متعددی نوشته‌اند که اسامی‌آنها را میتوانید درکشف‌الظنون ملاحظه نمائید (جلد۱ چاپ ترکیه ـ ستون ۴۸۹) و مؤلف کتاب هم در سال ۴۷۶ وفات یافته است ، بالأخره جهت اطلاع ازاخبار ابواسحق‌شیرازی رجوع‌کنید به‌ابن‌خلکان (جلد ۱ ص ۹ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) و طبقات الشافعیه (جلد۴ ص۴۱۵) ودراین‌مأخذ اخیرالذکر اخبار وآثار وتألیفات این‌عالم شافعی مسلك ، مبسوطاً درج‌گردیده است .

نام ابواسحق ، ابراهیم بوده و مرثیهٔ ابن ناقیاء در حق آن فقیه نامدار اسلامی سخت مشهور است و اینك ما آن مرثیه را محض مزید فایده ذیلاً ثبت مینمائیم :

اجری‌المدامع بالدّم‌المهراق خطبٌ اقام قیامة الآماق
ما للّیالی لاتؤلّف شملها بعد ابن بجدتها ابی اسحاق
ان‌قیل مات فلم‌یمت من‌ذکره حیٌّ علی مرّ اللّیالی باقی

(ابن‌خلکان جلد۱ ص۱۱ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۲۷۰ س ۶ - گویند چون از ساختن نظامیه فارغ شد ، خازنی دارالکتب به‌شیخ ابوزکریای خطیب تبریزی داد الخ .

خطیب نامش یحیی ودر ۵۰۲ مرده ، اخبارش در وفیات الأعیان مندرج است[۱] ازوی کتب سودمندی به‌یادگار مانده مانند شرح حماسه و شرح مقصورهٔ ابن‌درید وشرح معلّقات عشر وشرح دیوان ابی‌تمّام‌طائی وتهذیب اصلاح‌المنطق و غیره .

همان صفحه س ۷ - و او هرشب شراب خوردی و شاهد آوردی و امثال این حرکات ، یکی از بواب مدرسه ، چنانکه رسم‌است به خواجه مطالعۀ نوشت[۲] و حال شیخ ابوزکریا بنمود ، خواجه گفت : من هزگز این معنی باور نکنم ، پس‌درشبی ازشبها ، متنکروار درمدرسه آمد الخ .

این‌قصه وشرح آن تأدیب عاقلانه و مؤدبانه‌که درمتن مذکوراست در تاریخ خواندمیر هم آمده است (جلد۲ ص۴۹۸ چاپ خیّام) .

همان صفحه س۱۶ - چون نظامیه را میساخت ، معتمد او ، ابوسعید احمدبن محمد نیشابوری صوفی بود الخ .

صدرالدین حسینی در اخبارالدولة السلجوقیة بهمین موضوع و به‌نظارت و مباشرت معتمد مزبور تصریح‌کرده اما از خیانت وسرقتی‌که ناظرمذکور خودش بدان اقرار واعتراف‌کرده ، دراین مأخذ معتبر اثری دیده نشد (ص۶۸ چاپ محمد اقبال لاهور ۱۹۳۳) .

همان‌صفحه سطرآخر - من خواستم که این مدرسه را بنا محکم باشد مانند بنای جامع منصور و بیمارستان عضدالدوله الخ .

شرح جامع منصور و تغییراتی کـه بعداً درآنجـا داده شده است، مشروحاً درتاریخ بغداد مذکور است ، واین جامع چسبیده و متصل بود

۱- نیزرجوع‌شودبه‌دمیةالقصرجلد۱ص۳۲۷ چاپ عبدالفتاح محمدالحلو

۲- امروز (گزارش) میگویند .

به‌قصر منصور که نام آنرا (قصرالذهب) نوشته‌اند (جلد۱ ص ۱۰۷) واما بیمارستان عضدی‌که درعالم اسلامی شهرت فراوان دارد درقسمت غربی بغداد ساخته شده بود وتشکیلات آنجا را مؤلف (تاریخ البیمارستانات فی‌الأسلام) بدست داده‌است در خاتمه اضافه میشود که خطیب بغداد در جامع منصور به‌مجلس درس و املاء می‌نشست ودرآنجا به افاضه و افاده میپرداخت (رجوع‌شود به طبقات‌الشافعیه جلد۴ ص۳۵) .

ص۲۷۱ س۳ ـ ونظامیهٔ که دربصره ساخت ، نزدیك‌گور زبیر عوام است الخ .

قبر زبیر عوّام را که در غزوهٔ جمل کشته شد . ابن‌بطوطه دیده وشرح آنرا در رحلهٔ معروف خود نقل‌کرده‌است و صریحاً مینویسد که درآن زاویه به فقرا وابناء السبیل غذا داده‌میشود رجوع‌کنیدبه‌ترجمهٔ محمدعلی موحد ص۱۷۷ .

همان‌صفحه‌س۱۷ ـ چون مطالعه کردم ، درآنجا نوشته بودکه پیغمبر را درخواب دیدم‌که مرا گفت : پیش‌حسن‌رو و با او بگو که حج تو اینجاست بمکه چرا میروی ، نه من ترا گفتم که به‌درگاه این‌ترك باش و مطالب ارباب حاجات بساز ودرماندگان امت مرا فریاد رس ؟ الخ .

این‌رؤیا واین سفارش درطبقات الشافعیهٔ سبکی (جلد۴ ص۳۲۰) هم آمده ومتن‌کتاب عیناً ترجمه ازهمان مأخذ است .

ص۲۷۲ س۶ ـ درنوبت دوم که باز به‌بغدادآمدند بفرمود تاسرهنگان سوال و مجتدیان را منع کردند وعطای معهود نمیفرمود الخ .

سوّال جمع‌سائل است مانند قوّاد وقائد واما مجتدی‌که برطبق قواعد زبان فارسی جمع بسته‌شده ، مشتق‌است ازمصدر (اجتداء) وآنهم بمعنی گدا و خواهنده است مادّهٔ این‌کلمه (جدوی) است بر وزن بلوی

که لغةً بمعنی نفع وخیر است .

همان صفحه س۵ ـ شیخ ابوسعید معمر بن ابی‌عمامهٔ واعظ که در بغداد ازجملهٔ علما وصلحای بزرگ بود و به ورع و تقوی آراسته ، پیش خواجه رفت الخ .

معمر بن علی ابوسعدبن ابوعمامه از وعّاظ بغداد بود که‌ابن‌اثیر وفات او را درذیل حوادث سال (۵۰۶) ذکر میکند (جلد ۱۰ ص ۴۹۳) اما مورخ مزبور نه از این داستان ونه ازآن موعظهٔ عبرت‌بخش که در متن تجارب‌السلف محفوظ مانده ، خبری بدست نمیدهد ، و همچنین در طبقات‌الشافعیّه‌که اخبار خواجه را مبسوطاً و دقیقاً ثبت کرده‌است از آن وعظ واندرز اثری مشهود نیست .

ص۲۷۳ س۱۱ ـ فاذا کان قد ذهب سمعی ، فما ذهب بصری ، فالیوم کل‌صاحب‌ظلامة یلبس الأحمر فاذا رأیته ، عرفته فأنصفته ، فأنت یاصدرالاسلام احق بهذه المآثر الخ .

این‌حکایت را خود خواجه هم درسیاست‌نامه ذکرمیکند (ص۱۰ چاپ مرحوم عباس اقبال) .

ص۲۷۶ سطرآخر ـ و مشارب عذب مکارم خویش را بی‌زیب ازدحام گذارد الخ .

مضمون این جمله مأخوذ است از یك شعر عربی بسیار معروف که متأسفانه نام گوینده‌اش معلوم نیست .

یزدحم النّاس علی بابه والمورد العذب کثیر الزّحام

ص۲۷۷ س ۱۸ ـ وامام ابواسحق فیروزآبادی صاحب تنبیه ، باآنکه مدرس نظامیه بود ومنظورنظر احسان و انعام خواجه ، چون آن محضر به خدمتش بردند برآنجا نوشت که (حسن خیرالظلمة) الخ .

این داستان را صاحب تاریخ حبیب‌السیرهم نقل‌کرده است (جلد ۲ ص۵۰۰ چاپ خیام) .

ص۲۷۷ س۲۳ ـ سلطان ملکشاه دراصفهان مدرسهٔ بنا کرد در محلهٔ کران الخ .

کرّان بروزن فتّان ، محلهٔ مشهوریست دراصفهان (رجوع گردد به معجم البلدان) .

ص ۲۷۹ س۴ ـ وآن بیچاره توانگر شد واز مذلت مسئلت برست ، اللهم ارحم الکرام من عبادك بمحمد وآله الخ.

این حکایت به نحو اختصار در دستورالوزراء (ص۱۵۲ ـ ۱۵۳) آمده واز آن مفصلتر درحبیب السّیر نقل گردیده است (جلد ۲ ص ۴۹۵ چاپ خیام) .

همان صفحه س۱۵ـ واتفاقاً عثمان پسرخواجه ، حکومت مروداشت الخ

عثمان پسر خواجه نبود بلکه نواده اش بود (ابن اثیر جلد ۱۰ ص ۲۰۵) .

ص۲۸۰ س۲ ـ ازجیحون بگذشتم واز برای تو شهرها بگشادم و اقطار ممالك شرق وغرب را مسخر گردانیدم الخ .

بدون تردید جلال وعظمت دولت سلجوق مرهون مساعی جمیل وآرای صائب خواجه بود وباین معنی ملك الشعرا امیرمعزی هم تصریح کرده است :

تو آن خجسته وزیری که از کفایت تو کشید دولت سلجوق سر به علّیین

تو آن ستوده مشیری که درفتوح وظفر شدست کلك تو باتیغ شهریار قرین

همان صفحه س۳ ـ دولت آن تاج براین دوات بسته است ، هرگاه این دوات برداری ، آن تاج بردارند الخ .

بدون تردید این عبارتها مأخوذ و مقتبس وبلکه ترجمه است از ابن اثیر واینك عین عبارت آن مورّخ را دراین مقام نقل میکنیم :

« ان ثبات تلك القلنسوة معذوق بهـذه الدواة وان اتفاقهما رباط کل رغيبة وسبب كل غنيمة ومتى اطبقت هذه ، زالت تلـك » (جلد ۱۰ ص ۲۰۵) نیز رجوع شود به‌تاریخ گزیده (ص ۴۳۸ چاپ عبد الحسين نوائی) واخبار الدولة السلجوقیه تألیف صدرالدین حسینی (ص۶۹طبع محمد اقبال) و راحة الصدور (ص ۱۳۴) .

نکته‌ایکه درخورعنایت‌است ، اینست‌که در ابن‌اثیر به‌برداشتن دوات ازپیش خواجه اشارتی نرفته ، این مسئله ازجوابیکه خواجه در مقابل سفارش ملکشاه داده است ، تاحدی روشن میگردد و صحت آن پیغام به‌وضوح میرسد .

همان صفحه س۱۰ ـ چون مجلس خالی گشت ، یکی از آن جماعت به‌سلطان گفت الخ .

نام آن شخص که بدون تردید قصد سعایت داشته ، (یلبرد) بوده است که ازخواص و ثقات ملکشاه محسوب‌میگردید (ابن‌اثیر جلد۱۰ ص ۲۰۵) .

همان صفحه س ۱۱ ـ آن جواب که در بندگی پادشاه عرضه داشتیم نه آن بود که خواجه گفت ، بلکه آن جواب را بندگان به‌اتفاق اندیشه کردند وعرضه داشتند ، جواب خواجه چنان وچنین بود الخ .

این مطلب را که یلبرد در حضور سلطان معروض داشته است ، ابن‌اثیر هم آورده وبدون تردید صاحب تجارب السلف ، سخن خود را ازآن مأخذ برداشته است (جلد ۱۰ ص۲۰۶) .

همان صفحه س۱۵ ـ خواجه را دربروجرد که ازشهرهای کوچك لر است ، شخصی در زی صوفیان پیش‌آمد وقصهٔ بدست خواجه داد الخ .

در محل قتـل خواجه اختلاف است علاوه بر بروجرد ، نهاوند

و صحنه را هم نوشته‌اند رجوع شود بـه وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی (ص ۴۹) و اضافه میشود که مرحوم اقبال ، همین موضوع را از حواشی جلد ۳ جهانگشا نقل فرموده است .

ص ۲۸۰ س ۱۸ - كان الوزير نظام‌الملك لؤلؤة شريفة صاغها الرحمن من شرف الخ .

این دوبیت که درمرثیهٔ خواجه گفته شده از شبل‌الدوله ابوالهیجاءِ مقاتل بن عطیّة بن مقاتل البکری است که سَمت دامادی خواجه را هم داشته (رجوع گردد به‌ابن‌خلکان جلد ۱ ص ۳۹۸ چاپ محمدمحیی‌الدین عبدالحمید) وابن‌اثیر جلد۱۰ ص۲۰۶ .

همان صفحه س ۲۱ - ودرآن وقت‌خواجه‌هفتاد وهفت سال داشت‌الخ.

تولّد خواجه درسال۴۰۸ بوده واگر تاریخ قتل آن بزرگ را در ۴۸۵ بدانیم دراین صورت متن تجارب‌السّلف صحیح است واشکالی وارد نمی‌آید امّا خواجه رشیدالدین مینویسدکه عمر خواجه در موقع مرگ ازهشتاد واندگذشته‌بود خلاصه بمحض اینکه خبر قتل خواجه در جهان منتشر شد وبگوش رئیس‌الموت‌هم رسید وی چنین گفت: قتل‌هذاالشیطان اول السّعادة[1] .

بایددانست‌که اقامت حسن صبّاح درقلعهٔ‌الموت بااشاره وبلکه با دستور المستنصر باللّٰه‌فاطمی بوده وما شرحی راکه‌خواجه رشیددراین‌مقام نوشته است عیناً دراینجا میآوریم: «وسیّدنا نمودکه ازحضرت قاهره از خدمت‌امام المستنصر باللّٰه بدو خبر رسیدکه رفیقان ، ازآن موضع انتقال

۱- جامع‌التواریخ- قسمت‌اسماعیلیان ص ۱۱۰ چاپ‌دانش‌پژوه ومدرسی.

نکنندکه ایشان رااز آن مقام اقبالی متوقّع است تامردم آنجا برمقاسات شدائد دل نهادند و بر الموت بایستادند و به اعتبار این لفظ مذکور آنرا [بلدةالأقبال] نامنهادند (جامع التواریخ ـ قسمت اسماعیلیان ص ۱۰۸ چاپ دانش‌پژوه و مدرّسی) .

بعداز مردن خواجه ، اوضاع دولت سلجوقی، بطوریکه خود آن مرد هم پیش‌بینی‌کرده و خبر داده بود، بکلّی مختل گردید قطعهٔ زیرکه محقّقان‌معاصر آنرا ازابوالمعالی نحّاس یانحّاسی دانسته‌اند مؤیّد این ادّعا هم میتواند بودکه اینك ما آنرا نظر باهمیّت تاریخی‌که دارد ذیلاً ثبت مینمائیم :

ز بوعلی بدو از بورضا و از بوسعد

شهاکه شیر به‌پیش تو همچو میش آمد

در آن زمانه ز هرکامدی به درگه تو

مبشّر ظفر و فتح نامه پیش آمد

ز بلغنایم و بلفضل و بلمعالی باز

زمین مملکتت را نبات نیش آمد

گر ازنظام وکمال‌وشرف تو سیر شدی

زتاج‌ومجدوسدیدت نگرچه پیش آمد

جهت‌اطلاع‌ازشرح‌این‌قطعه‌ودانستن‌هویّت‌این‌اشخاص‌که ازاکابر رجال زمان آل سلجوق بودند رجوع شود به حواشی حدائق السحر ص ۱۲۱ چاپ مرحوم عباس‌اقبال- ونیز نگاه‌کنید به‌جلد۷ یادداشتهای‌قزوینی

و اضافه میشودکه آن مرحوم بجای نحّاس یا نحّاسی (نخّاس یا نخّاسی) به‌خای معجمه ضبط فرموده است .

ص ۲۸۱ س ۲ ـ تاج‌الملك ابوالغنایم مرزبان بن‌خسرو الخ .

دربارهٔ اخبار این وزیر معروف به (ابن‌دارست) ومدایح شعرا در حق وی نگاه‌کنید به (وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ، ص ۹۳ـ ۱۰۰ وطبقات الشافعیّه ولغت‌نامه (مادّهٔ ابن دارست) .

صاحب ترجمه به‌تصریح ابن‌الفوطی درالحوادث الجامعه ، محض تقلید ازخواجه ، مدرسه‌ای دربغداد بنام تاجیّه بنا نهاد و آنرا مخصوص طلّاب شافعی کرد (ص ۲۶۲ چاپ بغداد) .

همان صفحه س ۵ ـ بوقت روزه‌گشادن ، بسیار خلق‌را جمع آوردی و چون به‌وزارت رسید ، آن قاعده برداشت وابن الهباریه‌دراین معنی گفته است :

لقد کان صوم الدهر یجمعنا فالان فرق بیننا الدهر الخ .

ابن‌الهبّاریّه نامش محمد و در ۵۰۴ یا ۵۰۹ فوت کرده است ، اوراست منظومهٔ مشهورصادح وبا غم‌که به‌سبك واسلوب‌کلیله ودمنه‌گفته وآن‌را به‌سیف‌الدّوله صدقة‌بن دبیس اهداکرده است(ریحانة الادب ترجمه حال شماره ۳۹۳) .

ابن الهبّاریّه غیراز صادح‌وباغم ،کلیله‌ودمنه را هم به‌نظم‌کشیده ونام آنرا (نتائج‌الفطنه)گذاشته است نگاه‌کنیدبه‌لغت‌نامه ونجوم الزّاهره جلد ۵ ص ۲۱۰ وابن خلّکان .

ص ۲۸۱ س ۱۷ ـ روز آدینه‌که جهت جلوس ابوالغنایم ، مختار بود، سلطان ملکشاه درگذشت وشخص اورا برسبیل عاریه درشونیز دفن‌کردند الخ .

ملکشاه بطوریکه درابن اثیر مصرّح است سی‌وپنجروز بعدازقتل

خواجه ودرسال ۴۸۵ از دنیا رفت وشونیز که در متن گذشت نام قبرستانی بود بسیار معروف که درجانب غربی بغدادقرار داشت وبقول یاقوت جمع کثیری ازصلحاوزهاد درآنجا مدفون‌هستند. ابن اثیر ازمحلّ دفن ملکشاه ذکری بمیان نمیآورد و پس از آنکه مبلغی ازصفات و سیرتهای مرضیهٔ اورا عنوان‌میکند وبالاخره مینویسد: «لم یُسمع بسلطان مثله ، لم یُصلّ علیه احدٌ ولم یلْطم علیه وجهٌ» جلد ۱۰ ص ۲۱۱ .

همان صفحه س ۲۳ - دستور وشهنشهه ازجهان رایت خویش بردند ومصیبتی نیامد زین بیش بس دل‌که شدی زمرگ شاهنشه‌ریش-گرکشتن‌دستور نبودی درپیش الخ .

این رباعی‌که‌ازامیرمعزی است دلیلی متقن است براینکه خواجه به‌تحریك ملکشاه بقتل رسیده است‌نیز رجوع شود به‌مقدّمهٔمرحوم‌عباس اقبال برسیاست نامه چاپ وزارت فرهنگ .

ص ۲۸۲ سطر اول - در آن حال از پسران سلطان ملکشاه ، محمود با مادرش زبیده خاتون حاضر بود ، مقتدی جای ملکشاه براو دادودربغداد بنام او به‌سلطنت ، خطبه‌کردند واو سی ساله بود الخ .

هندو شاه را دراین‌دوسطر که درج‌گردید دوفقره‌اشتباه دست داده اولا نام آن زن ، ترکان خاتون بود معروف به‌خاتون الجلالیّه، نه زبیده ثانیاً سنّ محمود در موقع وفات ملکشاه چهار سال و کسری بود نه سی سال ، رجوع‌کنید به‌ابن اثیر جلد دهم ص ۲۱۱ و ۲۱۴ .

ص ۲۸۲ س ۵ - لشکر سلطان‌محمود شکسته شدوتاج‌الملك ابوالغنایم را بگرفتند وناگاه غلامان خواجه برسر او ریختند واعضای اورا از هم جدا کردند الخ .

تفصیل شکست‌لشکر محمودوغلبهٔقشون برکیارق وحیل‌وتزویرات ابوالغنایم ومخصوصاً خوف وواهمه‌ای‌راکه وی ازغلامان خواجه داشت،

ابن اثیر مبسوطاً نقل کرده وصریحاً مینویسد که صاحب مسئله درموقع قتل ومثله شدن (۴۷)سال داشت واین واقعه درمحرم(۴۸۶) اتفاق افتاده است (جلد ۱۰ ص ۲۱۴ ـ ۲۱۶) پس از آنکه امر وزیر بهمین وضع تأثرآور خاتمه یافت یکی ازانگشتان او را هم بهبغداد بردند.

غیر از ابن اثیر ، سبکی هم درطبقات الشّافعیّه مطالبی درکیفیت قتل ابوالغنایم ، درج کرده است که عیناً آورده میشود : «فهجم الغلمان النّظامیّة ، ممالیك نظام الملك ، و اخذوه قسراً من سرادق السّلطان و قطّعوه ارباً ارباً و نسبوا الیه قتل مولاهم (جلد ۵ ص ۳۲۸) .

ص ۲۸۳ سطر اول ـ مادرش زنی ارمنیه بود ارغوان ، خلافت پسر دریافت الخ .

ابن اثیر نام اورا ارجوان ثبت میکندومینویسدکهاورا (قرّةالعین) میخواندند وزمان سهتن ازخلفا را هم درك کرده است: مقتدی، مستظهر، مسترشد (جلد ۱۰ ص ۲۳۰) .

همان صفحه س ۴ ـ چون خلافت یافت ، سیرتی حمیده پیش گرفت و خللها را تدارك کرد واهل ذمه را بفرمود تاغیار بردوختند الخ .

غیار برون خیار ، همان عسلی[1] است که یهود واهل ذمّه، برکتف خود جهت امتیاز وتشخیص ازمسلمانان، میدوختند وفصحایفارسی آنرا به (زرد پاره) ترجمهکردهاند خاقانی گوید :

گردون یهودیانه بهکتف کبود خویش
آن زرد پاره بین که چه پیدا برافکند

۱ـ سعدی گوید :

اینحلاوت که توداری نهعجب کزدستت   عسلی دوزد و زنار ببندد زنبور

بشرحی که مورخین اسلامی خبر داده‌اند ، استعمال عسلی ابتدا بادستور متوکّل عبّاسی‌صورت‌گرفته وبعداً بطوریکه ابن‌تغری بردی در ذیل‌حوادث‌سنهٔ(۲۹۶)تصریح‌کرده، مقتدر هم‌کار متوکل‌را تجدیدوتعقیب کرده وفرمان داده‌است‌که یهود ونصاری، عسلی ورقعه‌های‌ملّون، استعمال کنندکه ازآن‌به (رقاع مصبوغه) تعبیر میآورد، اضافه میگرددکه الحاکم بامر الله خلیفهٔ مشهور فاطمی هم برای اهل ذمّه ، علاماتی معیّن‌کرد و حدود وقیودی برای آنان اعلام نمود ودستور دادکه یهودیان عمامهٔ سیاه برسرگذارند و با مسلمانان در یك‌کشتی مسافرت نکنند (نجوم الزّاهره جلد ۴ ص ۱۷۷) .

ص ۲۸۳ س ۱۶ ـ مقتدی وزارت به‌او داد واوراتعظیم وتکریم تمام کرد واو صفیه دختر خواجه نظام‌الملك را بخواست وبه بغداد آمد الخ .

صفدی درالوافی بالوفیات اسم دختر را زبیده، ثبت‌کرده وصورت صحیح‌شعر ابن الهبّاریّه بطریقی است‌که درزیر درج میگردد :

قــل للوزیــر و لاتفــزعك هیبتــه
و ان تعــاظم و استعلــی بمنصبــه
لولا ابنة الشیخ مـا استوزرت ثانیةً
فاشکرحراً صرت مولانا الوزیر به

(جلد ۱ ص ۱۲۴ چاپ‌افست) ونیز رجوع‌کنید به‌ابن خلکان جلد ۴ ص ۲۱۶ .

درهمین جلد ودرهمین صفحه ازابن‌خلکان‌اطّلاعاتی‌بسیارسودمند درباب عمیدالدّولة بن فخرالدّوله مندرج است وبعلاوه وی‌ممدرح صردر

شاعر معروفست که اینك ما مبلغی ازابیات قصیدهٔ اورا که از غرر قصاید محسوب میگردد ذیلاً میآوریم :

قـد بـان عُذرك و الخليط مودّع
و هوى النفّوس مع الهوادج يرفع
لـك حيثمـا سرت الرّكائب لفتـة
اتـرى البـدور بكلّ و ادٍ تطلـع
فى الظّاعنين من الحمى ظبى لهاا
احشاءِ مرعـى و المـآقى مكرع
عهد الحبـائـل صـائـدات شبيهه
فـارتاع فهو لكـلّ حبـلٍ يقطع
واذا الطيّوف الى المضاجع ارسلت
بتحيّـةٍ منـه فعينـى تسمـع

ص ۲۸۴ س ۴ ـ و لليالى صروف قلما انجذبت الى مراد امرى يسعى بلا مال الخ .

این اشعار درخریدة القصرعمادکاتب‌هم آمده ودر آنجابجای بلامال (لامال) چاپ‌گردیده وضبط خریده صحیح‌استزیراکه‌باتکرار لفظ(مال) در دوقافیهٔ متوالی ایجاد ایطاء میشود وآن بطوریکه‌درجای خود عنوان گردیده از عیوب شعر محسوب میشود و شاعران استاد از ایطاء پرهیز کرده‌اند (جلد ۱ ص ۹۱ قسم شعرای عراق ـ بغداد ۱۳۵۷) .

همان‌صفحه س۸ گویند این وزیرسخن‌کم‌گفتی، فراشی ازاوحکایت‌کرد که ازاصفهان تابغداد بااو بودم وهرکلمه‌که بامن میگفت ، می‌شمردم الخ .

در خریده مذکور است : ولم یکن یُعاب بأشدّ من‌الکبر الزائد

و ان كلماته كانت محفوظة مع ضنّه بها (جلد ۱ ص ۹۲) و ابن‌اثیر گفته : يكاد يُعد كلامه عداً و كان اذا كلّم انساناً كلمات يسيرة ، هُنّىء ذلك الرّجل بكلامه (نقل ازحواشی خریدةالقصر همان جلد وهمان صفحه) . وصاحب وفیات الاعیان چنین مینویسد : ومن كلّمه بكلمة قامت عنده مقام بلوغ الامل ، فمن جملةذلك ماقاله لولدالشيخ الامام ابی نصر بن الصّباغ: اشتغل وتأدّب و الّا كنت صبّاغاً بغير اب (جلد ۴ ص ۲۱۶) خلاصه عمیدالدوله پس‌از عزل ازمنصب وزارت زندانی گردیده وبالاخره در شوال سال ۴۹۲ ازدار دنیا رفته ودختر نظام‌الملك که در حبالهٔ نکاح وی بود او هم بسال ۴۷۰ راه آخرت را پیش گرفته است (ابن خلکان جلد ۴ ص ۲۱۸ چاپ محمد محیی‌الدّین عبدالحمید) .

همان صفحه س ۲۰ ـ تابجائی رسیدکه خلیفه اورا بگرفت دررمضان سنهٔ ثلث وتسعين و اربعمائة وحبس‌کرد ودر حبس وفات یافت الخ .

صفدی دروافی تصریح میکندکه اورادرحمام کشتند(جلد۱ص۲۷۳) چاپ افست .

ص ۲۸۵ س ۸ ـ ظهیرالدین ابوشجاع محمد بن حسین الخ .

این‌وزیر که در۴۸۸وفات کرده ودرقبرستان بقیع هم‌مدفون گردیده ممدوح شاعرمشهور ابیوردی[۱] است وهمانست‌که ذیلی هم برتجارب الامم ابن مسکویه نوشته است برای اطلاع ازاخبارش‌نگاه‌کنید به‌ابن خلکان (جلد ۴ ص ۲۱۹ چاپ‌محمد محیی‌الدّین‌عبدالحمید) و (الوافی بالوفیات جلد ۳ ص ۳ چاپ افست) .

۱ــ ابیوردی ازاولاد عنبسة بن ابی‌سفیان بن حرب بوده وبه‌سال۵۰۷ در اصفهان مرده است (ابن اثیر جلد ۱۰ ص ۵۰۰ چاپ دارصادر) .

ص ۲۸۶ س ۴- وزیر در حال ابوجعفر بن خرقی محتسب را بخواند وگفت : امیر المؤمنین فرموده است که خانه‌های این ده کس را خراب کنند الخ .

از اخبار این محتسب نتوانستم خبری بدست بیاورم امّا خرقی منسوب است به (خَرَق بروزن قلم) و آن بطوریکه سبکی درطبقات الشّافعیّه تصریح کرده ، نام محلّی است درسه فرسخی مرو[1] (جلد ۵ ص ۱۱۵) .

همان صفحه س ۱۱ - چون این وزیر معزول شد به حله و نیل ؟ رفت و آنجا ساکن شد الخ .

برای این علامت استفهام که از طرف مرحوم عباس اقبال طاب ثراه گذاشته شده وجهی بنظر نمیرسد زیراکه مراد از نیل در اینجا، نام شهری است در نزدیکی حلّهٔ بنی مزید و بطوریکه یاقوت اظهار میدارد جمع کثیری ازعلما بهمان شهر منسوب هستند وبدون تردید مراد مؤلّف همین شهر است لاغیر .

غیر از یاقوت ، رجوع شود به ابن خلکان (جلد ۱ ص ۴۲۸ طبع محمد محیی الدین عبدالحمید ذیل اخبار ابن الحجّاج شاعر معروف) این شاعر شیعی مذهب بطوریکه مؤلّف وفیات الاعیان تصریح میکند درشهر نیل وفات یافت ، برطبق وصیّتی که کرده بود جنازه‌اش را به بغداد آوردند و درکاظمین زیر پای حضرت امام موسی بن جعفر (ع) دفن کردند و روی قبرش هم این آیه را نوشتند (وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید) .

همان صفحه سطر آخر - تولاها ولیس له عدو وفارقها و لیس له صدیق الخ .

این بیت که هم در وفیات الاعیان و هم در خریدهٔ عماد کاتب و در

۱ــ یاقوت مینویسد که خرق معرب (خره) است وجمعی ازعلما از آن شهر برخاسته‌اند.

سایر مآخذ ومراجع‌هم نقل‌گردیده‌ابداً به‌نام قائل‌آن‌اشاره‌ای نکرده‌اند.

ص ۲۸۷ سطر اول - درایام وزارت، فریضهٔ حج‌گزارد و هیچ وزیر جز او وآل برمك درایام وزارت ، حج نگزارده است الخ .

سفر حجّ این وزیر به‌تصریح ابن خلکان درسال ۴۸۷ انجام‌گرفته است ونیز رجوع‌کنید به‌خریدة‌القصر (جلد ۱ ص ۷۸ قسم شعرای عراق) محض مزیداطـّلاع علاوه میشودکه صاحب‌ترجمه در ۴۸۸ درمدینه وفات یافت وجسدش‌را درجنب قبرابراهیم‌فرزند رسول اکرم دفن‌کردند ، نگاه کنید به‌وفیات‌الاعیان (جلد۴ ص۱۱۹ چاپ‌محمدمحیی‌الدین‌عبدالحمید) وکامل ابن اثیر (جلد ۱۰ ص ۲۵۰) و خریدة‌القصر (جلد ۱ ص ۷۸ قسم شعرای عراق) .

ص ۲۸۸ س ۵ - درعهد اوکار ملاحده قوت‌گرفت الخ .

ملاحده‌که درتاریخ ازآنان بالفظ اهل قلاع[۱] وسبعـّیه وتعلیمـّیه و باطنیـّه ، تعبیر آورده‌اندپیروان ویاران حسن صبـّاح‌هستند ودر این عهد است‌که امام غزّالی‌کتاب مستظهری راکه آنرا (فضائح الباطنیـّه وفضائل المستظهریـّه)[۲] هم‌گویند بنام همین خلیفه تألیف‌کرده است .

همان صفحه س ۱۰ - بایشان‌گفت: ازارقه‌که قومی‌اند از خوارج ، با

۱ـ استادم مرحوم عباس اقبال درحواشی سیاست نامه چنین نوشته است : «اینکه خواجه نظام‌الملك مینویسد : بدفعل‌تر ازاین قوم نیستندکه ازپس دیوارها ، بدی این مملکت می‌سگالند .» مراد فرقهٔ اسماعیلیه است که بیشتر در قلعه‌ها در پناه میزیستند و بهمین جهت ایشان را اهل قلاع نیز میخواندند . چاپ وزارت فرهنگ ص ۲۳۵ باتعلیقات وتصحیحات اقبال .

۲ـ این‌کتاب درسال ۱۳۸۳ هجری بسعی و همت (عبدالرحمن بدوی) درمصر طبع‌گردیده است .

آنکه بر باطل‌اند ، جان خود را ازبرای نصرت مذهب خویش می‌بازند الخ .

پیروان و اصحاب نافع بن ازرق را ، ازارقه گویند وآنان مدّعی هستندکه حضرت علی علیه‌السّلام براثر قبول پیشنهاد تحکیم ، کافر شد وابن ملجم در کار خود ذیحق بود و یاران آن حضرت در جهنّم ، مخلّد هستند (ترجمه ازتعریفات جرجانی) و نیز جهت اطّلاع ازآراءِ و عقاید نافع بن ازرق‌که از اعاظم فقهای آن گروه بود رجوع کنید، به فرهنگ محمد معین (قسمت اعلام مادهٔ ازارقه) .

پوشیده نماندکه صاحب بیان‌الادیان ازاین طایفه بالفظ (ازرقیّه) تعبیر میآورد (ص ۴۷ چاپ هاشم رضی) .

در خاتمهٔ این تعلیقه افزوده میشودکه عقاید ازارقه بطور تفصیل درالفرق بین‌الفرق هم مندرج است (ص ۴۷ ترجمهٔ محمدجواد مشکور).

ص ۲۸۹ س ۱۱ ـ اتابك ، رکابدار رادلداری‌کرد وصلتی نیکوفرمود وپیش ایشان فرستاد الخ .

اتابك سعد برطبق تصریح حمدالله‌مستوفی‌در۶۲۸[1] وفات‌کرده‌است (ص ۵۰۵ تاریخ‌گزیده چاپ عبدالحسین نوائی) امّا از موضوع رکابدار و تهدیدات بزرگان قلعهٔ‌الموت‌هرچه‌جستجوکردم‌درکتابهای مربوط‌خبری بدست نیاوردم .

همان صفحه س ۱۲ ـ گویند شاه ارمن واخلاط ، ملك اشرف ، قصد قلعهٔ ازقلاع ایشان‌کرد الخ .

مراد ابوالفتح موسی بن الملك العادل ، ملك‌الاشرف است که در

۱ـ وصاف وحبیب‌السیر وروضة‌الصفاوغیره تاریخ‌وفات اتابك را (۶۲۳) ضبط‌کرده‌اند (یادداشتهای قزوینی جلد ۵ ص ۱۰۰) .

۶۱۹ وفات یافته و اخبارش را ابن خلکان نقل کرده است (چاپ محمد محیی‌الدین‌عبدالحمید جلد ۴ ص ۴۱۳) امّا از تهدید وارعابی که باطنیّه درحق وی کرده‌اند درتواریخ‌معتبر ازقبیل ابن اثیروابوالفدا وابن خلکان نشانی‌دیده نشد واخلاط که درمتن مذکورگردیده آن نام شهری است در ساحل غربی دریاچهٔ وان‌وازبزرگترین شهرهای‌ارمنیّه (نقل ازفرهنگ معین ـ قسمت اعلام ص ۱۰۷) محض توضیح آورده میشود که ارعاب و تهدید درمیان فرقهٔ باطنیّه ازامور شایعه و جاریه بوده و نظیر آن‌گونه سفارشهای تهدید آمیز را در حق سلطان سنجر هم انجام داده‌اند رجوع شود به جلد ۳ جهانگشای جوینی چاپ محمد قزوینی ص ۲۱۴ و تاریخ گزیده ـ چاپ عبدالحسین نوائی ص ۵۲۰ .

همان صفحه س ۱۶ فی‌الجمله‌کار ایشان ، هرروز قوت میگرفت تا در روزگار علاءالدین به‌کمال رسید الخ .

مراد ، علاءالدین محمّد بن جلال‌الدّین حسن از امرای الموت است‌که اخبارش را عطاملك در جهانگشا آورده (جلد ۳ ص ۲۴۹ ـ طبع علّامهٔ قزوینی) .

پدر صاحب ترجمه یعنی جلال‌الدّین‌که در ۶۱۸ مرده است ، تظاهر به‌اسلام مینمود واقامهٔ نماز و دادن اذان را در قلمرو خود ترویج میکرد (رجوع‌کنید به ابن اثیر جلد ۱۲ ص ۴۰۵) .

ص ۲۹۰ س ۷ ـ گویند درروزگار مستظهر،منجمان ، سالی‌حکم‌کردند که طوفانی مانند طوفان نوح خواهد بود ، مستظهر ، ابن عیسون منجم را بخواند وحال ازاو پرسید الخ .

این داستان‌که مؤلّف به‌نقل آن پرداخته است، در ابن‌اثیر دیده

نشد ، امّا در حبیب السّیر ، قضیّه باهمین کم وکیف که در تجارب السلف مندرج است ، ذکر گردیده ونام منجّم را هم (ابن عیسی) ضبط کرده است نه ابن عیسون (چاپ خیام ص۳۱۵ جلد ۲). صفدی هم در الوافی بالوفیات نام آن ستاره‌شمر را، (ابن عیشون) باشین معجمه آورده وشرح حالی مختصر درحق وی نوشته و صریحاً مینویسد که نامش محمدبن محمدبن الحسن بوده ودرسال ۵۰۶ فوت کرده است (جلد ۱ ص ۱۲۵) .

ص ۲۹۰ س ۱۹ - وزیر منجمان را بخواند همه همین سخن گفتند ، خط ازایشان بستد وایشان‌را اجازه داد ومحمدبختیار شاعر راکه به(ابله) معروف بود وعلم نجوم دانستی واز او بپرسید الخ .

محمد بختیار شاعر مشهور متوفی در ۵۹۷ یا ۵۸۰ (ابن خلکان جلد۴ ص ۷۹ چاپ محمد محیی‌الدّین‌عبدالحمید) وبیت زیر که دررقّت ولطافت کم نظیر است ازاوست :

لا یعرف الشوّق الامن یکابده ولا الصّبابة الاّ من یعانیها

ص ۲۹۱ س ۸ - ولی‌الدین ابوالمعالی بن مطلب الخ .

این وزیر بسال ۵۰۱ به‌وزارت رسیده (ابن اثیر جلد ۱۰ ص ۴۳۸) وبعداز آنکه مزاج خلیفه یعنی المستظهر بروی متغیّر گردید به‌دیوان خانهٔ سلطان محمدبن ملکشاه ملتجی گشت وتا آخر عمر در آنجا اقامت گزید (دستورالورزا ص ۹۱ - ۹۲) .

وزیر مذکور بطوریکه خواندمیر مینویسد متّهم به‌رفض وتشیّع بوده لذا محمد بن ملکشاه به وزارت وی در دربار بغداد راضی وموافق نبود بالاخره باقبول والتزام شروطی چندکه تفصیل آنها را صاحب‌دستور-الوزراء بیان کرده‌است مجدّداً به‌منصب وزارت نایل آمد .

همان‌صفحه‌س۱۲ـ وقتی ازدارالخلافه پیش‌ازآنکه‌وزیرشدی به‌اصفهان رفت به‌رسالت ، پیش سلطان ابوشجاع محمد وچون نزدیك به اصفهان رسید ، سعدالملك ابوالمحاسن سعدبن علی آبی‌که‌وزیرسلطان بود به‌استقبال آمد الخ،

اخبار سعدالملك مذکور بطور تفصیل واشباع در دستورالوزرای خواندمیر قیدگردیده ، بالاخره به‌اتهام طرفداری ازملاحده‌وقبول دعوت آن فرقه بقتل رسیده است (همان‌کتاب ص ۱۸۲) .

ابن‌اثیردراتهام‌صاحب‌ترجمه‌به‌اسماعیلی‌بودن‌ساکت‌است‌فقط‌میگوید که وی به‌خیانتی درحق سلطان متّهم‌گردید سپس‌خدمات اوراکه درحق مخدوم خود انجام داده، شرح‌میدهد ومینویسد (هذا آخر خدمة‌الملوك) جلد ۱۰ ص ۴۳۷ .

احمدعطّاش‌که ازرؤسا ومبلّغین الموتیان بود بااین وزیرمعاصر ومیان آن دو ارتباط برقراربود وشرح این ارتباط‌دردستورالوزراءِمندرج است (ص ۱۸۳ ـ ۱۸۴ چاپ مرحوم سعید نفیسی) .

ص ۲۹۳ س ۷ ـ مستر شد الخ .

وی خلیفهٔ ۲۹ است ازعبّاسیان واضافه‌میشودکه درتاریخ‌الخلفای سیوطی اخبار واطّلاعات بسیار جامع ومبسوطی درحق وی مندرج است.

همان صفحه س ۱۳ ـ عاقبت ابوالحسن بگریخت و به حله رفت پیش دبیس‌بن صدقه ، دبیس اورا اکرام واعزازکرد وآنجا مدتی بماند، مستر شد، نقیب‌النقباءِ علی‌بن طراد زینبی را بطلب برادرش فرستاد پیش دبیس ، باخاتم امان الخ .

اخبار وعاقبت‌کار دبیس‌راقریباًمطرح‌خواهیم‌کرد اما طراد بروزن کتاب است وعلی‌بن طراد درایّام‌کودکی وصباوت بسیارصبیح‌الوجه وزیبا بوده ومردم به‌حسن وملاحت‌وی‌مثل‌زدندی (نقل ازحواشی خریدة‌القصر

ص ۲۰۹ جلد ۱ قسم شعرای عراق) واز این جهت به‌خانوادهٔ وی زینبی میگفتندکه نسب آنان به‌زینب، دختر سلیمان بن علی بن عبدالله بن العبّاس منتهی میشد (خریده همان جلد ص ۸۹) وابوالحسن برادر مستر شدکه ذکرش گذشت نامش علی و شاعر هم بود، نمونهٔ اشعارش را عمادکاتب در خریده آورده است (جلد۱ ص ۳۵قسم شعرای‌عراق) صاحب ترجمه‌یعنی ابوالحسن علی برطبق تصریح ابن اثیر در سال ۵۲۵ از دنیا رفته و اینك عین عبارت آن مورّخ : و فیها تو فّی الامیر ابوالحسن بن المستظهر اخوالمستر شد فی رجب .

ص ۲۹۴ س ۸ - سبب وحشت خلیفه ودبیس صاحب حله[۱] الخ .

دبیس بروزن(زبیر)درسال ۵۲۹ به‌تحریك‌سلطان مسعود سلجوقی کشته شد (زرکلی جلد ۳ ص ۱۲) و (ابن اثیر جلد ۱۱ ص ۳۰) و برای اطّلاع از اخبار صاحب ترجمه و علّت تحریك مسعود ، رجوع گردد به‌وفیات الاعیان (جلد ۲ ص ۳۱ طبع محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

مراثی حیص بیص شاعر مشهور درحق دبیس معروف ومؤثر بوده واینك محض نمونه چند بیتی ازآن مراثی آورده میشود :

هبنی‌کتمت لواعج البرحاء	فمن المکتّم عبرتی وبکائی
لاتنه عن قلقی ، فانّ تصبّری	فیما المّ مباین لوفائی
کیف التصبّر والهموم اسنّة	یخطرن بین‌حیازمی وحشائی

۱ــ درباب‌خانوادهٔ دبیس وحلهٔ مزیدیه شرحی بسیار مبسوط ومستوفی در کتاب (العراق قدیماً و حدیثاً) تألیف سید عبدالرزاق حسنی مورخ معاصر بغدادی مندرج است (چاپ صیدا ص ۱۴۰ - ۱۳۷۷ هجری قمری) .

تا آنجاکه گوید :

لله مـن ودّعت یـوم مراغة[۱]	و الدّمع منحدر بغیر ریـاء
اسفاً علی بعد المزاروکیف لی	ببعیـد دارٍ کافـلٍ ببقـاء؟
اعددته لشد ائدی فـأصابنی	مـن فقـده بـالشـدّة الصـمّاء
هجر الجیوش وحلّ بین کتائب	مستسلمین لحـادث و قضـاءِ

(خریدة القصر جلد ۱ ص ۲۳۵) .

ص ۲۹۴ س ۱۹ - درسنهٔ تسع وعشرین وخمسمائة ببغداد خبر آوردند که سلطان مسعود باخلیفه، نیت گردانیده وآهنگ عراق کرده و دبیس بن مزید اسدی ، برمقدمه میآید الخ .

مراد ازسلطان مسعود، ابوالفتح مسعودبن محمدبن‌ملکشاه است که به‌تصریح ابن‌خلّکان در سال ۵۴۷ در همدان فوت کرده و در مدرسهٔ جمال‌الدین اقبال خادم مدفون گردیده است و او است که دونفر ازخلفای عباسی یعنی مسترشد وراشد را بقتل آورده (وفیات‌الاعیان ترجمه حال شماره ۶۹۱ چاپ محمدمحیی‌الدین‌عبدالحمید)اضافه میشودکه جزئیات

۱ــ دبیس را درمراغه کشتند و کیفیت قتل‌اوراگذشته ازاینکه‌مؤلف تجارب السلف درص ۳۰۳ ضمن اخبار راشد بیان کرده ، ابن خلکان هم نقل نموده است ، صاحب ترجمه شاعر وفاضل بوده وهمواست‌که حریری درمقامهٔ عماینه نام اوراکه باوی معاصر بود، بمیان آورده وچنین نوشته است: «حتی خیل الی‌انه‌القرنی‌اویس، اوالاسدی دبیس» .

شراح مقامات آورده‌اندکه دبیس بعداز شنیدن این موضوع که حریری نام اورا یابمناسبت احترام ویا ازراه تقرب به‌دستگاه وی‌درکتاب مشهورخود ذکرکرده خلعت و جایزهٔ معتنابهی بحضور وی ارسال داشته‌که وصف و تخمین قیمت آنها خارج ازعهدهٔ بیان وقلم بوده است .

محاربهٔ مسعود با مسترشد که منتهی به‌قتل خلیفه گردیده است در کامل ابن اثیر مندرج است (جلد ۱۱ ص ۲۴ ببعد) .

ص ۲۹۵ س ۶ - کس فرستاد تالگام استر خلیفه بگرفتند واورا به‌خیمه فرود آوردند ووزیر راباهمهٔ ارباب قلم درقلعه محبوس گردانید الخ .

نام این‌قلعه را ابن اثیر (سرجهان) ضبط کرده (جلد۱۱ ص۲۶) .

ص ۲۹۵ س ۸ - وخزاین واموال خلیفه راکه‌گویند نقد چهار هزار هزار دینار بود برصد و هفتاد شتر بارکردند وبنه و اثقال واحمال و اسلحه برپانصد شتر نهاده ده‌هزار عمامه وده هزارقبا وده هزار جبه تمام‌رابه‌خزانهٔ سلطان بردند الخ .

درکامل‌ابن‌اثیر ازاین‌غنایم وارقام‌خبری‌دیده نشد ومعلوم‌نیست‌که صاحب الفخری ازکدامین منبع آن غنایم ورقمهارا اقتباس واستفاده‌کرده است وجوینی‌که‌تفصیل روبرو شدن دولشکروبالاخره انهزام‌قشون خلیفه را بمیان میآورد صریحاً ذکر میکندکه « سلطان مسعود فرمود تا لشکر او هیچ آفریده را المی نرسانند وبه‌مال وغارت قناعت نمایند واز جانبین درین مخاصمت پنج نفس زیادت تلف نشد الخ» (جلد ۳ ص ۲۱۸ چاپ محمد قزوینی) .

ص ۲۹۵ س ۱۱ - پس سلطان فرمان داد تاکس را نکشند ومردم را ساکن‌گردانید الخ .

ولم‌یُقتل فی هذه‌المعرکة احد و هذا من‌اعجب مایحکی (ابن‌اثیر جلد ۱۱ ص ۲۶) امّا جوینی‌بطوریکه‌گذشت عدد مقتولین را ۵نفر ضبط کرده است .

ص ۲۹۵ س ۱۲ - و بعد از چند روز جهت بغداد شحنه نامزدکرد و بفرمود تاخلیفه به‌خط خویش به‌بغداد نوشت‌که حال بر چه صورت منفصل شد و نواب وگماشتگان خویش را بفرمود تا شحنهٔ سلطان را تعظیم کنند و شحنه به‌بغداد رفت وسلطان به‌مراغه الخ .

برای اینکه برادر زادهٔ سلطان ، ملك داود درمراغه بنای عصیان گذاشته بود سلطان مسعود ازحرکت به بغداد منصرف گشت و راه مراغه را پیش‌گرفت اینك عین عبارت ابن اثیر را ذیلاً نقل مینمائیم : «و امّا السلطان فانّه سار فی شوال من همدان الی مراغة لقتال الملك داود ابن اخیه محمود وکان قد عصی‌علیه فنزل علی فرسخین من مراغةوالمسترشد مَعَه الخ» جلد۱۱ ص۲۷ .

ص ۲۹۵ س ۱۵ ـ وچون به ظاهر مراغه نزول‌کرد نامهٔ سلطان سنجر برسیدکه به‌مسعود نوشته بودکه حال امیرالمؤمنین را تـلافی‌کند و درخواهد که ازاو عفوکند واعمال[1] اورا تمام رد فرماید الخ .

علّت مخالفت مسعود بامستر شد بنا بنوشتهٔ عطاملك در جهانگشا این بودکه برمنابر اسم مسعود را ذکر نمیکردند وازاین روعزیمت فتح بغداد در ضمیر مسعود مستحکم شده بود ، عمادکاتب در تاریخ سلجوقیّه نسبت قتل مستر شد را بخود سنجر میدهد وصریحاً مینویسدکه باطنیان را پادشاه مزبور فرستاده بودکه امر خلیفه را تمام کنند و لیکن جوینی اظهارمیداردکه سنجر ازاین رفتارمسعودبسیار مکدّر بودوشرحی مؤکّد به مشارالیه نوشته‌که از خلیفه اعتذار کند حتی حوادث جوّی و زلازل که در خراسان ، آن روزها متوالیاً اتفاق میافتاد کلیّهٔ آنها را ناشی از گرفتاری خلیفه میدانست ، جوینی مضمون آن نامه را در تاریخ خود آورده است (رجوع شود به‌جلد ۳ جهانگشا چاپ لیدن ص۲۱۸ ـ ۲۱۹) و شذرات الذهب جلد ۴ ص ۸۷ .

۱ـ جمع عمل بمعنی دهات و شهرها .

ابن اثیر مینویسدکه جسد خلیفه را اهل مراغه دفن کردند «وبقی حتی دفنه اهل مراغة» نقل از حواشی جهانگشا چاپ مذکور ص۲۲۰ .

ص ۲۹۵ س ۱۷ ـ واز بنه واحمال و اثقال وخیول و جمال و بغال ، زیاده ازآنچه گرفته‌اند ، باز دهند واورا درکنف سلامت بر نیکوترین صورتی وپسندیده‌تر حالتی به‌بغداد بازگردانند ودبیس بن صدقه را دست بسته‌به‌خدمتش باز برند وآنچه فرماید ، ازقتل ویا عفو منقاد شوند الخ .

این شخص یعنی دبیس‌را بلافاصله درمراغه‌کشتند ودرشعر حیص وبیص بهمین واقعه ، بطوریکه‌گذشت ، تصریح رفته است و اهالی مراغه را بعد از قتل مسترشد (خلیفه‌کش) نامیده‌اند (تاریخ گزیده ص ۳۶۰ چاپ عبدالحسین‌نوائی) بالاخره دربارهٔ چگونگی عاقبت دبیس وقتل وی رجوع شود به‌ابن اثیر جلد ۱۱ ص ۳۰ ،وابن خلکان جلد ۲ ص ۳۱ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید و ابن‌القلانسی ص ۲۵۱ .

ص ۲۹۶ س ۱۱ ـ طبعت علی‌کدر وانت‌تریدها صفواً عن‌الاقذاء والاکدار الخ .

این بیت ازقصیدهٔ معروف ابوالحسن تهامی است‌که در حق طفل صغیر خود مرثیه خوانده ودر باب خود ازغرر قصاید عربی بشمار میآید ومطلع آن این است :

حکم المنیّة فی البریّة‌جار ماهذه الدّنیا بدار قرار

رجوع شود به‌دمیة‌القصر باخرزی (ص ۱۱۴چاپ عبدالفتاح محمد الحلو ـ جزء اول) و ابن خلکان جلد ۳ ص ۶۰ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) وهمین مؤلّف اخیر دربارهٔ این قصیده چنین مینویسد (و هی فی غایة‌الحسن) خلاصه بطوریکه دروفیات‌الاعیان مندرج است تهامی در

۴۱۶درحبس کشته‌شد ومن باب اطلاع گفته میشود که ثعالبی درتتّمة‌الیتیمه مبلغی از بهترین اشعار این شاعر را بدون اینکه متعرّض شرح حال وی گردد ، ثبت‌کرده است (ص ۳۷ ـ ۴۰ چاپ عباس اقبال) واز آن اشعار برگزیده است دو بیت زیر :

تهیم ببدر والتنقّل و النّوی — علی البدرمحتوم فهل انت صابر

له من سنا البدر المورّد غرّة — ومن حُلل اللیل البهیم غدائر

همان صفحه س ۱۲ ـ جنازهٔ اورا قضاة وائمه واشراف واعاظم ممالك برسر گرفتند ودرمراغه بردند ودر مدرسهٔ که درمحلهٔ قضاة است وبه‌مدرسهٔ اتابك مراغه باز خوانند دفن‌کردند وگنبد عالی بساختند ودرآن مدرسه ، اتفاقاً پنج گنبد است الخ .

ازاین اتابك و مدرسه‌اش تاجائی‌که مقدور بود نتوانستم اطّلاعی حاصل‌کنم و ابن اثیر هم درکامل از ذکر این مدرسه و این اتابك بکلی ساکت‌است وبطوریکه‌گذشت‌فقط‌مینویسد : «وبقی حتی دفنه اهل مراغة» امّا در تاریخ باهرکه تألیف دیگری است از ابن اثیر چنین آمده :

«وبقی المسترشد مطروحاً یوماً ولیلةً ، فجاءِ اهل مراغة، فحملوه الی البلد وکفّنوه ودفنوه بمقبرة سنقرالاحمدیلی» ص۵۰ شاید این سنقر که درمراغه مقبره‌ای جهت‌خود تهیه‌کرده‌بودازخانوادهٔ اتابکان احمدیلی مراغه باشدکه وی درآنجا جهت خودبساط حکومتی گسترده بود، ونسب وی به‌روّادیان میرسید ودر ۵۱۰ درمراغه فوت‌کرده است (رجوع گردد به‌سلسله‌های اسلامی ـ ترجمهٔ فریدون بدره‌ای ص ۱۴۴) .

جوینی پس‌از آنکه قتل مستر شد را شرح میدهد درپایان‌سخن خود مینویسد : «اورا دراندرون مراغه دفن‌کردند» رجوع‌شود به‌جلد ۳

جهانگشا ص ۲۱۰ . وابن‌تغری بردی یادآور میگرددکه اورا در دروازهٔ مراغه بخاك سپردند (النّجوم‌الزّاهره جلد ۵ ص ص۲۵۷) درخاتمه باید علاوه‌گرددکه مسترشدفصیح وبلیغ بوده وما بانقل عبارتی‌که‌صاحب چهار مقاله ازوی آورده ودرآنجا ازبدرفتاری سلاجقه اظهار شکایت ودلتنگی کرده است باین‌گفتار خاتمه میدهیم :

«قال امیرالمؤمنین المسترشد بالله : فوضنا امورنا الی‌آل سلجوق فبرز واعلینا فطال علیهم‌الامد، فقست قلوبهم وکثیر منهم فاسقون» چاپ محمد معین ص ۳۷ . عروضی مینویسد که «فصحای عرب و بلغای عجم انصاف بدادندکه‌بعداز صحابهٔ‌نبی‌رضوان الله علیهم اجمعین‌که تلامذهٔ نقطهٔ نبوت بودند وشارح‌کلمات‌جوامع، هیچ‌کس‌فصلی بدین جزالت وفصاحت نظم نداده بود» (همان صفحه وهمان چاپ) .

ص ۲۹۷ س ۱۰ ـ گویند مستظهر پدر مستر شد ، ابوعلی‌بن صدقه را میدانست‌که مستحق مناصب عظیم است اما میسر نمیشد،)ابن‌افلح‌شاعر دراستبراء[۱] ابن صدقه درمدیح خلیفه این ابیات راگفته است :

امیرالمـؤمنین تـأن فیهـا فرأیك غیر متهم‌الصواب الخ

ابن صدقه نامسه تن ازوزرای عباسی است‌که‌اخبار آنانرا بطریق ایجاز درلغت‌نامه درج‌کرده‌اند امّا ابن صدقه‌ایکه دراین مقام موردنظر است ، جلال‌الدّین عمید الدّوله ابوعلی حسن بن علی است که در عهد مسترشدبه‌منصب‌وزارت‌رسیده وبالاخره در۵۲۲فوت‌کرده‌است رجوع‌شود به‌شذرات‌الذّهب (جلد ۴ ص ۶۶) .

۱ـ شاید استبراء دراین مقام بمعنی تبرئه ودفاع باشد والله‌اعلم .

وابن‌افلح شاعر که نامش گذشت وی جمال‌الملك ابوالقاسم علی‌بن افلح شاعر بغدادی است که از اهالی حلّهٔ سیفیّه‌بوده و برطبق تصریح ابن اثیر در ۵۳۵ فوت کرده است (کامل‌التواریخ ذیل حوادث سنهٔ مذکور) ونیز نگاه‌کنید به‌حواشی خریدةالقصر جلد۱ ص ۱۴۲ـ قسم‌شعرای عراق

همان صفحه س ۱۸ ـ گویند سدیدالدین انباری که‌کاتب انشاء بود ، پیش وزیر ابن صدقه آمد ووزیر را هجوی‌گفته بود ورقعهٔ درآستین داشت ، بی‌اختیار او ، آن رقعه بیفتاد ، وزیر برگرفت وبخواند الخ .

سدیدالدّین غلط است بلکه وی سدیدالدّوله ابوعبدالله بن عبدالکریم مشهور به‌ابن انباری است‌که منشی‌دارالخلافه بوده و دررجب سال ۵۵۸ از دنیا رحلت‌کرده است . نگاه‌کنید به ابن اثیر (جلد ۱۱ ص ۲۹۷) و نیز مراجعه شود به حواشی خریدة القصر جلد ۱ ص ۱۴۰ قسم شعرای عراق ـ چاپ بغداد .

ص ۲۹۸ سطر اول ـ قاضی‌القضاة علی‌بن حسین زینبی‌گفت: باداماد وزیر ابوعلی صدقه ، هرآدینه به خدمت مسترشد می‌رفتیم الخ .

این قاضی که عم شرف‌الدّین علی بن طرادزینبی بوده در محرّم سال ۵۴۴ وفات یافته است رجوع‌کنید به‌کامل ابن اثیر ذیل حوادث‌سال مزبور ونیز جلد ۱۱ همان تاریخ ص ۴۳ .

خیرالدّین زرکلی که‌اخبار آن قاضی‌القضاةرا دراعلام مشهورخود آورده‌است تاریخ فوت اورا سال(۵۴۳) ضبط میکند ومأخذی‌راکه دراین مورد نشان میدهد النّجوم الزّاهره است (جلد ۵ ص۲۸۲) .

صاحب ترجمه یك سلسله تألیفات هم داردکه نام آنها را زرکلی دراعلام سودمند خود ثبت‌کرده است (جلد ۵ ص ۹۰) .

ص ۲۹۸ س ۲ ـ روزی امیرالمؤمنین ، وزیر را مینواخت و مشافهة میفرمود ، وزیر درجواب این بیت فرمود :

سأشکر عمراً ما تراخت منیتی ایادیَ لم تمنن وان هی جلت الخ

این اشعار از عبدالله بن الزّبیر (بفتح زای معجمه) اسدی است رجوع کنید به معاهدالتنّصیص (جلد ۳ ص ۳۰۳ چاپ محمد محیی الدّین عبدالحمید) و (اغانی طبع دارالکتب جلد ۱۴ ص ۲۲۳) امّا مرزبانی در معجم الشّعراء نسبت این ابیات را به محمّد بن سعد کاتب تمیمی میدهد (ص ۳۵۹) و نیز نگاه کنید به عیون الاخبار جلد ۳ طبع دارالکتب ص ۱۶۱.

صاحب وفیات الاعیان هم این شعرها را درضمن اخبار وزیر عون الدین یحیی بن هبیره آورده وصریحاً نوشته است که قائل آنها، ابراهیم بن عبّاس الصّولی است (جلد ۵ ص ۲۷۶ طبع محمد محیی الدین عبدالحمید).

در پایان این بحث باید اضافه گردد که شعرهای مورد مطالعه در حماسهٔ ابی تمام هم بدون تصریح برنام قائل ثبت وصریحاً درحواشی آن دیوان قیدگردیده است که گوینده ، عمرو بن کمیل ، است که در آنجا عمر بن ذکوان را مدح میکند رجوع نمائید به شرح مرزوقی (جلد ۴ ص ۱۵۸۹ ـ قاهره ـ ۱۳۷۲ هجری ـ ناشر ـ احمد امین وعبدالسّلام هارون).

همان صفحه س ۱۱ ـ شبی ازدحام عظیم بود،حیص بیص، جای نشستن نیافت ، بیتی چند به وزیر نوشت این ابیات ازآنجاست :

صن منکبی عن زحام ان غضبت له تمکن الطعن من عقلی و من خلقی الخ

این اشعار را برطبق تصریح عمادکاتب در خریدة القصر ، شاعر در حق وزیر ابن هبیره گفته و ازرفتن به مجلس ضیافت وی اعتذار کرده است وابن صدقه درآن اشعار مخاطب شاعر نیست وتوضیح میدهم که بیت دوم درخریده بصورت زیر نقل گردیده :

وان تـوهـّم قوم انـه حـُمق　　فطالما اشتبه التوقیر بالحمق

خلاصه تمام این قطعهٔ اعتذاریه که یـازده بیت است در خریده بطوریکه اشاره رفت مندرج بوده وبدین مطلع شروع میشود :

یـاباذل المـال فی عدل و فی سعةٍ
و مطعـم الزّاد فی صبح وفی غسق

(ص ۲۸۴ ـ چاپ بغداد ـ جلد ۱ ـ قسم شعرای عراق) .

ص ۲۹۸ س ۱۶ ـ و منصب او نقصان یافت تا آنگاه‌که هم در بقایاء منصب وفات یافت درسنهٔ اثنتین وعشرین وخمسائة الخ .

مابین مورخین معتبر ازقبیل ابن اثیر وابن عماد در تاریخ ارتحال وزیر ابن صدقه اختلافی نیست امّا ابن اثیر علاوه‌ای دارد و آن اینست که میگوید وی‌شاعربوده ویك‌قطعه‌ازاشعار اوراکه‌درمدح‌مسترشدساخته است نقل میکند (جلد ۱۰ص ۶۵۲)وما هم‌آن قطعه را برای‌اینکه‌خالی ازلطف نیست ذیلاً میآوریم :

وجدت الوری‌کالماء طعماً ورقّةً　　و ان امیر المـؤمنـین زلالـه

وصورت معنی‌العقل‌شخصاًمصوراً　　وَ اَنّ امیرالمـؤمنین مثـالـه

ولولاطریق‌الدّین‌والشّرع‌والتقی　　لقلت من الاعظـام جـلّ جلاله

ص ۲۹۹ س ۱۱ ـ و محفه وجنیبت برعادت ملوك در پیش می‌بردند وچند خروارکوس و دمامه میزدند الخ .

محفّـه به کسر اول و فتح ثـانی و تشدید سوم ، مرکبی بود مانند هودج‌که زنان را درتوی آن می‌نشاندند ودر ازمنهٔ اخیره به آن (تخت روان)میگفتند شرح جزئیات این مرکب را درمتن‌اللغه‌مادهٔ (ح ف ف) بخوانید واما دمامه بروزن زبانه بمعنی‌کوس ، نقـّاره ونای بزرگ‌است‌که

درجنگک مینواختند (فرهنگک معین).

ص ۳۰۰ س۱۴ ـ گویند مقتفی، درایام مرض وزیر ، رقعهٔ به‌او نوشت واورا به‌خدمات قدیم درسوالف اخلاص بستود وفرمودکه هرالتماس ومطلوب که هست ، بعرض رساند تابرموجب ملتمس ، فرموده آید وزیر گفت :

اتت و حیاض الموت بینی و بینها وجادت بوصل حین لاینفع الوصل الخ

این بیت بابیتی دیگرکه متأسفانه نام‌گوینده آن معلوم نیست‌در شرع المضنون به‌علی غیر اهله آمده وآن بیت اینست :

و لما احسّت با لحمام تعطّفت علیّ وعندی من تعطّفها شغل

شرف‌الدّین بن عنین ، گوسفندی را که شریف ابوالفضل کحّال[1] بدو هدیّه فرستاده و زیاده ازحدّ، ناتوان ولاغر بوده با دقتی تمام وصف میکند وبالاخره بیت مانحن‌فیه را تضمین نموده وچنین میگوید :

ابوالفضل وابن الفضل‌انت واهله فغیر بدیع ان یکون لك الفضل

اتتنی ایـادیك الّتی لا اعدّهـا لکثرتها لاکفر نعمی ولا وصل

و لکنّنی انبیك عنهـا بطرفةٍ تروقك ما وافی لها قبلهـا مثل

اتانی خروف ما شککت بأنّه حلیف‌هوی قدشفّه‌الهجروالعذل

اذاقام فی شمس الظّهیرة خلته خیالاً سری فی ظلمةٍ ماله ظلّ

فنا شدته ما تشتهی ؟ قـال قتّةً وقاسمته ماشفّه ؟ قال لی الاکل

فاحضرتها خضراءمجّاجةالثّری مسلّمةً ماحصّ اوراقهـا الفتل

فظلّ یـراعیهـا بعینٍ ضعیفةٍ وینشدها والدّمع فی‌العین منهّل

اتت وحیاض‌الموت بینی وبینها وجادت‌بوصل حین‌لاینفع‌الوصل

۱ـ نامش سلیمان‌بن موسی ودر ۵۹۰ فوت‌کرده‌است (معجم‌الادباء جلد ۱۱ چاپ احمد فرید رفاعی).

(ابن ابی‌اصیبعه ص ۶۶۰- بیروت ۱۹۶۵ ومعجم‌الادباء جلد۱۱ ص۵۹ چاپ احمد فرید رفاعی) .

واما ابن‌عنین (بروزن‌زبیر) که‌ازمشاهیر شعرای عصر صلاح‌الدین ایوبی بشمار میآید وی در (۶۳۰) وفات یافته واخبارش را ابن خلکان نقل کرده است (جلد ۴ ص ۱۰۶ طبع محمد محیی‌الدین عبدالحمید) . شاعر مذکور فوق‌العاده هجاء و بدزبان بوده وقصیدهٔ (مقراض الاعراض) او معروفست‌که بالاخره انتشار آن قصیده باعث براین‌گردیده است که اورا نفی وتبعید‌کنند .

ص ۳۰۱ س ۴ - ابونصر آن قدر ازخاصه بداد ونگذاشت‌که مردم را زحمتی رسد حتی یقول‌الناس : (ذاك الشبل من ذاك‌الاسد) الخ .

مضمون این‌عبارت‌تازی مأخوذاست‌ازقول‌حریری‌درمقامهٔ‌معرّیّه:

انا السّروجیّ و هذاولدی   والشبل‌فی‌المخبرمثل‌الاسد

همان صفحه س ۷ خواجه انوشروان بن‌خالد ، اصل او ازکاشان و از افاضل واعیان روزگار بود الخ .

بلکه از فین‌کاشان بود (ص ۱۸۳ ـ وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی) .

ص ۳۰۱ س ۹ - ابن‌اثیر جزری مورخ‌گفته است : خواجه انوشروان ازوزارت‌استعفا خواست ، سلطان آن اجابت،ردکردو بازفرمودکه وزیر باشدالخ.

این مطلب ضمن حوادث سنهٔ ۵۲۶ درکامل‌التواریخ مندرج است (جلد ۱۰ ص ۶۸۲) .

همان صفحه س ۱۰- شیخ ابومحمد قاسم‌بن‌علی‌حریری بصری ، جزاه الله عن طلبة‌العلم خیراً ، کتاب مقامات به‌نام او ساخت الخ .

حریری‌که اخبارش را ابن‌خلکان‌دروفیات‌الاعیان ذکرکرده است

در ۵۱۶ از دنیا رفته است امّا در اینکه آن ادیب نامدار، مقامات را با اشارهٔ همین وزیر تألیف کرده است در بین مورخّان وصاحبان تراجم اختلاف است زیرا که شریشی[1] شارح مشهور مقامات در آغاز شرح معروف خود تصریح میکند که اشاره کننده[2] در این مقام، مستظهر عبّاسی بوده است نه انوشروان بن خالد که صاحب تجارب السّلف نام اورا قید کرده است، گذشته از نوشتهٔ شریشی، ابن خلکان میگوید که من در سال ۶۵۶ در قاهره، نسخه‌ای از مقامات را دیدم که مؤلّف درظهر آن صریحاً نوشته بود که من این کتاب را به نام ابوعلی، حسن بن علی بن صدقه تألیف کرده‌ام، اقرار حریری با این صراحت هم قول تجارب السّلف را ضعیف میسازد وهم رأی شریشی را والله العالم (نقل از حواشی خریدة القصر جلد ۱ ص ۲۴۴ قسم شعرای عراق).

کتاب مقامات از بدو انتشارش مورد توجّه وعنایت ادبا و فضلا قرار گرفته و آنرا باعبارات واشعاری اغراق آمیز ستوده‌اند از جمله جارالله زمخشری در مدح آن کتاب چنین گفته:

اقسم بالله و آیاته و معشر الحجّ و میقاته

ان الحریری حریّ بأن تکتب بالتّبر مقاماته

ونیز با کتاب مذکور به معارضه‌ها پرداخته‌اند از جمله معارضین شخصی است به‌نام حسن بن ابی الحسن که نزدیکنفر تاجر بغدادی کارمیکرده مقاماتی ترتیب داده و چنین گفته است که «مقامات من بر مقامات حریری

۱ــ متوفی در ۶۱۹ اخبارش رادر ریحانة‌الادب جلد ۲ (ص ۳۱۶) ملاحظه کنید.

۲ــ اشاره است به‌این جمله ازمقامات (واشارمن اشارتة حکم وطاعته‌غنم).

مزیّت کامل دارد زیرا که کار حریری سراپا، هزل ودروغ است امّا مال من جدّ ومسائل واقعی» ولکن بین ذلك اهوال (نجوم الزّاهره ج ۶ ص ۶۸) .

ص ۳۰۱ س ۱۳ ـ وغالب احوال او بهمخالطهٔ افاضل وعلماگذشتی و در کاشان مدرسهٔ نیکو ساخت وکتابهای بسیار برآن مدرسه وقف‌کرد و املاك همچنین ، وکتاب نفثةالمصدور فی فتور زمان‌الصدوروصدورزمان‌الفتور بااین نامك‌کوتاه ازمصنفات او است الخ .

نفثةالمصدور بطوریکه مرحوم‌عباس اقبال‌درکتاب (وزارت درعهد سلاطین بزرگ سلجوقی ص۱۸۵)اظهار داشته ، ازسرمشقهای خوب زبان فارسی بوده ، بدبختانه ازبین رفته است وتاریخ سلاجقهٔ عمادکاتب ترجمهٔ همین‌کتاب است .

مؤلّف مرزبان‌نامه هم آنجاکه متون مهمّهٔ ادب پارسی را معرّفی میکند و قرائت ومطالعهٔ آنها را برای شخص ادیب لازم و واجب میداند بهمین کتاب یعنی نفثةالمصدور اشاره مینماید و چنین مینویسد: «نوعی دیگرچون نفثةالمصدور ساختهٔ وزیر مرحوم شرف‌الدّین انوشروان‌خالد که ذکر او بدان خلود یافت» ص ۴ چاپ محمد قزوینی .

ص ۳۰۲ س ۱۹ ـ بقیت ولا زلت‌بك‌النعل اننی فقدت اصطباری یوم فقد ابن خالد الخ .

این بیت ضمن‌مرثیه‌ایست‌که‌حیص‌بیص‌شاعرمشهوردرحق‌نوشروان بن‌خالدگفته وما بعد آن اینست :

فتیً عاش‌محمودالمساعی‌ممدّحاً و مات نقیّ‌العرض جم‌المحامد

(رجوع‌کنید به‌خریدةالقصر ص ۳۴۱ قسم شعرای عراق) .

همان صفحه سطر آخر ـ راشد ، ابوجعفر منصوربن مسترشد است و مادرش‌کنیزکی لساده نام الخ .

قرائت و ضبط این کلمه (لساده) برنگارنده واضح نشد و مراجع معتبرهم ازذکرنام مادر راشد، عموماً ساکت هستند فقط این را نوشته‌اند که مادر وی ام ولد بوده است اینك عین عبارت سیوطی راکه درتاریخ الخلفا نوشته است در اینجا میآوریم : «ولد فی سنة اثنتین و خمسمائة وامّه ام ولد» چاپ محمد محیی الدّین عبدالحمید ص ۴۳۶ .

ص ۳۰۳ س ۱۵ - بعداز آن به‌اشارت وزیر،شرف‌الدین‌بن طراد قضاة وعلما را جمع کرد و بفرمودتامحضری[1] نوشتندمشتمل بر آنکه خلع راشد ازخلافت واجب است الخ .

صورت این محضر و چگونگی مبایعهٔ محمد بن المستظهر که همان المقتفی لامرالله باشد عیناً ازابن‌اثیر آورده میشود: «فعملوا محضراً ذکروا فیه ما ارتکبه من اخذ الاموال و اشیاء تقدح فی الامامة ثم کتبوا فتوی : ما یقول العلماءِ فیمن هذه صفته ، هل یصلح للامأمة ام لا ؟ فافتوا انّ من هذه صفته لایصلح ان یکون اماماً. فلمّا فرغوا من ذلك احضروا القاضی ابا طاهربن الکرخی ، فشهد واعنده بذلك ، فحکم بفسقه وخلعه وحکم بعده غیره (جلد ۱۱ ص ۴۲ - ۴۳) .

۱- محضر بمعنی استشهاد وصورت مجلس است، این کلمه درکتب تازی وپارسی فراوان دیده میشود فردوسی درضمن داستان ضحاك گوید :

یکی محضر اکنون بباید نوشت — که جز تخم نیکی سپهبد نکشت
در آن محضر اژدها ناگزیر — گواهی نبشتند برناو پیر

ایضاً سیدحسن غزنوی گفته :

بزرگوارا دربند قومی افتادم — که نقدرایج‌شان هست‌محضرافلاس

جهت اطلاع ازمحضرهای تاریخی مراجعه شود به‌مقالهٔ نگارنده در نشریهٔ دانشکده ادبیات تبریز سال اول - شمارهٔ اول .

وجهت اطلاع ازعلّت اساسی مخالفت مسعود سلجوقی با راشد و سرگردانی این‌خلیفه در بلاد اسلامی، رجوع‌گردد به‌حبیب‌السیّر (جلد۲ ص ۳۲۳ چاپ خیام) .

ص ۳۰۴ س۳ ـ خلافت ازاعقاب‌مقتفی‌به‌اعقاب راشد رسید وخلیفه‌ایکه درمصر موجود است وخطبه بنام اوکنند وسلاطین آن بلاد اوراعزیز دارند، ازفرزندان راشد است و نام و نسبش براین‌گونه : الحاکم ابوالعباس احمدبن ابی‌الحسن‌بن ابی‌بکر علی‌الفتی‌بن ابی‌جعفر منصوربن الفضل وهوالراشد الخ .

درمتن‌نام و نسب‌این خلیفه بهمین ترتیب و املاء است‌که ملاحظه میکنید الاّ اینکه نام و نسب ولقبش درتاریخ الخلفای سیوطی به طریق زیر ثبت‌گردیده :

«الحاکم بامرالله ابوالعبّاس احمدبن ابی علی الحسن‌بن ابی‌بکر بن‌الحسن‌بن‌علی القبّی ـ بضم‌قاف‌وتشدیدالباءِالموحدّة ـ بن‌الخلیفةالمسترشد بالله بن المستظهر بالله» چاپ محمد محیی‌الدّین عبدالحمید ص ۴۷۸ . و نیز در بارهٔ همین خلیفه رجوع‌کنید به النجوم‌الزاهره ذیل حوادث سنهٔ ۶۵۸ ـ جلد ۷ ص ۱۱۸ چاپ افست .

اماقبّی‌که درذکر نام خلیفه‌گذشت یعنی‌منسوب است به‌قبةالنصر که درخارج قاهره واقع‌بوده ومقریزی درجزءِ دوم‌خطط مشهورخود (ص ۴۳۳) وصف آنرا عنوان‌کرده‌وشرح‌داده است . نیز رجوع‌شود به‌حواشی ص ۴۱ ازنجوم‌الزاهره جلد ۷ ذیل حوادث سنهٔ ۶۵۵ .

خلاصه‌این خلیفه مطابق توضیح ابن‌تغری‌بردی‌درسال ۷۰۱ وفات یافته ودر جوار قبرسیّده نفیسه مدفون‌گردیده است‌ووی نخستین خلیفه است ازبنی‌عباس‌که درخاك قاهره مرده ودرآنجاهم بخاك سپرده‌شده‌است (نجوم‌الزاهره جلد ۷ ص ۱۱۹) همچنین نگاه‌کنید به‌شذرات‌الذهب‌ذیل

حوادث سال ۷۰۱ .

ص۳۰۴ س ۱۰ - وزیر او ابوالرضا محمدبن صدقه بود الخ .

برطبق تصریح صفدی وی درسال۵۵۶ مرده (الوافی بالوفیات جلد۲ ص ۱۱۱) مؤلّف شذرات الذهب هم بهمین تاریخ که ذکر شد تصریح نموده واضافه میشود که این ابوالرّضا برادرزادهٔ جلال الدین عمیدالدوله ابوعلی حسن معروف به ابن صدقه است که درصفحات گذشته بنام وی اشارت رفت (رجوع کنید به لغت نامه) .

ص ۳۰۴ س ۱۴ - المقتفی الخ .

دربـاره لقب این خلیفه ، چنین نوشته‌اند که او قبل از رسیدن به مرتبهٔ خلافت، شبی رسول اکرم (ص) را درخواب دید که میفرمود ند این امر بدست تو سپرده خواهد شد، درهمهٔ احوال ازمن پیروی کن لذا ملقب به (مقتفی) گردید برای مزید فایده عین عبارت ابن اثیر هم ذیلا آورده میشود : « قیل سبب اللّقب انّه رأی النبی صلّی الله علیه و سلم قبل ان یلی الخلافة بستّة ایّام وهو یقول له : ان هذاالامر یصیر الیك ، فاقتف بی فلقّب بذلك (جلد ۱۱ ص ۴۳ و نیز مراجعه گردد به شذرات الذهب (جلد ۴ ص ۱۷۳)[1] .

۱- خاقانی که بااین خلیفه هم‌عصر بود درمدح وی چنین میگوید :

ختم کمـال گوهر عبـاس مقتفی	کاعزاز یافت جوهر آدم ز جوهرش
ازمصطفی خلیفه وچون آدم صفی	از خود خلیفه کرده خدای گروگرش
انصـاف ده که آدم ثانیست مقتفی	در طینت است نور یـدالله مخمرش
ازخط کردگارفلك راست‌محضری	المقتفـی خلیفتنا مهـر محضـرش
دردست‌روزگارفلك راست دفتری	المقتفی ابـوالخلفـا نقش دفتـرش
بو بکر سیرتست و علی‌علم تاابد	من دردعا بلالش ودر حکم قنبـرش

(چاپ ضیاءالدین سجادی ص ۲۲۱) .

وگروگر بروزن کبوتر بمعنی مراد بخش است (رجوع کنید به برهان قاطع چاپ محمد معین) .

ص ۳۰۵ س ۶ ـ و درسنهٔ احدی و خمسین وخمسمائة ، سلطان محمد شاه‌بن محمودبن ملکشاه‌بن الب‌ارسلان بالشکر بسیار به‌عراق آمد الخ .

برای اطلاع از جزئیات این محاربه نگاه‌کنید به کامل ابن اثیر (جلد ۱۱ ص۲۱۲) ذیل حوادث واخبارسال ۵۵۱ واضافه میشودکه‌سلطان محمدشاه مذکور درمتن بسال ۵۵۴ بمرض سل‌ازجهان رفته وتاریخ‌تولّد اورا در ۵۲۲ ضبط‌کرده‌اند (ابن‌اثیر جلد ۱۱ ص ۲۵۰) .

ص ۳۰۵ س ۹ ـ محمد شاه چون به بغداد رسید ، بگذشت و برجانب غربی رفت و برابر دارالخلافه بایستاد و بفرمود تا تیر پرتاب و تیر چرخ در دارالخلافه میانداختند وخلیفه بااو جنگی عظیم‌کرد الخ .

تیر پرتاب‌ـ نوعی ازتیرکه آنرا بسیار دورتوان‌انداخت (فرهنگ معین) اما دربارهٔ‌تیرچرخ‌عین‌یادداشت‌علامهٔ‌قزوینی‌را دراینجا می‌آوریم: « تیر چرخ گویا از آلات حرّاقهٔ جنگ بوده است » : «کارزاری سخت بردست‌گرفتند ازاستعمال‌نفط وتیر چرخ، حشم چنگیزخان نیز قرابات نفط‌کار بستند ومسجد جامع وهرکس‌کی درآن بود سوختهٔ آتش دنیا و شستهٔ‌آب عقبی‌شدند (جلد۳ص۳۶) ومرحوم‌معین‌تیرچرخ‌را درفرهنگ خودچنین معنی‌کرده است : چیزی مانند تیرهوائی‌که ازآهن میساختند ودرون‌آنرا پراز باروت‌کرده ، آتش میزدند وبجانب دشمن سر میدادند وآن درهندوستان معمول بود .

ص ۳۰۵ س ۱۴ ـ اتفاقاً شخصی مجروح شد ، پیش وزیر آمد، وزیر جراحت را بدید گفت : این زخمی نیست‌که جهت‌این پنج دینار میباید داد باز گرد و حرب‌کن ؛ آن مرد بازگشت و به‌حرب مشغول شد ، ناگاه زخمی براو زدند وشکمش بشکافت دراین حال‌گفت : مرا به‌خدمت وزیر برید ، چون‌پیش وزیرش آوردند ، گفت ای‌خداوند ، به‌این جراحت ، راضی هستی الخ .

این قسمت تماماً مأخوذ است از ابن‌اثیر و اینك عین عبارت آن

مورّخ: «فاتفّق ان بعض العامة جرح جرحاً ليس بكثير فحضر يطلب الدنانير فقال له الوزير: ليس هذا الجرح بشيئی فعاود القتال، فضرب فانشقّ جوفه وخرج شيئی من شحمه فحمل الی الوزير فقال: يامولانا الوزير، ايرضيك هذا ؟ فضحك منه و اضعف له و رتّب له من يعالج جراحته الی ان برئ (جلد ۱۱ ص ۲۱۴) و نيز رجوع شود به ابن خلكان ذيل اخبار يحيی بن هبيره جلد ۵ ص ۲۷۸ چاپ محمد محيی الدين عبدالحميد .

ص ۳۰۵ س ۲۱ - سلطان محمد شاه از بغداد بازگشت و در بازگشتن طريق خراسان و بعقوبا را غارت كردند و بعداز اين واقعه در بغداد وبائی عظيم پيدا شد الخ .

بعقوبا به فتح بای موحده وسكون عين مهمله، نام محلّی بوده است كه از آنجا تا بغداد ده فرسخ فاصله بود و دربارهٔ ظهور وباكه مؤلف بدان اشاره ميكند خبری درابن اثير مذكور است كه عيناً آورده ميشود: «ولما رحل العسكر من بغداد ، اصاب اهلها امراض شديدة حادّة وموت كثير لشدة الّتی مرّت بهم» (جلد ۱۱ ص ۲۱۵) .

ص ۳۰۶ س ۱۹ - سلطان به مقتفی پيغام فرستادكه آنچه اخراجات تو است در هرسالی و ازآن اتباع، معين كن كه چند است تا عملی چندكه حاصل آن بدين مقدار وفاكند به تصرف شما دهيم. اوگفت : درسرای ماهر روز چهل استر و به روايتی ديگر هشتاد استر آب می كشنداز برای خوردن شما تأمل كنيد الخ .

اين مطلب ازابتدا تاانتهاعيناً ترجمه است ازابن اثير واينك عبارت آن مورّخ : «و بلغنی ان السلّطان مسعوداً ارسل الی الخليفة المقتفی لامرالله فی تقرير اقطاع يكون لخاصته، فكان جوابه: ان فی الدّار ثمانين بغلا تنقل الماء من دجلة ، فلينظر السلّطان مايحتاج اليه من يشرب هذا

الماء ویقوم به ، فتقررت القاعدة علی ان یجعل له ماکان للمستظهر بالله، فأجاب الی ذلك .

و قال السلطان لمّا بلغه قوله: لقد جعلنا فی الخلافة رجلاً عظیما نسأل . (جلد ۱۱ ص ۴۳ ـ ۴۴) .

ص ۳۰۶ سطر اول ـ درحیات خویش بفرمود تا ازبرای کعبه ، درهای نیکو بتراشیدند ودرهای کهنه را به بغداد آوردند و چون وفات یافت ، از آن درهای کهنه جهت او تابوت بساختند واورا باآن تابوت دفن کردند الخ .

درتاریخ الفخری که مأخذ اصلی تجارب السلف است ازاین روایت اثری دیده نشد امّا مطلب هم در ابن اثیر وهم در تاریخ الخلفای سیوطی عیناً ضبط گردیده واینك ما نوشتهٔ ابن اثیر را ذیلاً درج مینمائیم: «فی هذه السّنة قلع الخلیفة المقتفی لامرالله باب الکعبة ، وعمل عوضه باباً مصفحاً بالنّقرة المذهبة ، وعمل لنفسه من الباب الاول تابوتاً یدفن فیه اذا مات» ص ۲۲۸ جلد ۱۱ .

وسیوطی چنین گوید : «وقد جدد المقتفی باباً للکعبة واتخذ من العتیق تابوتاً لدفنه (ص۴۴۱ طبع محمد محیی الدین عبدالحمید) واینکه درمتن تاریخ الخلفا عقیق نوشته شده است بدون تردید غلط چاپی است و صحیح همان عتیق است که اصلاح ودرج گردید .

همان صفحه س ۱۰ ـ عون الدین ابوالمظفر یحیی بن هبیره الخ .

این وزیر برطبق تصریح صفدی درالوافی بالوفیات، شکوه ودولت عبّاسی را تجدیدکرد و آرزو و طمعی که سلاجقه در باب خلافت و خود دارالخلافه داشتند، بکلّی برانداخت (جلد۲ ص۹۵) ومحض مزیداطّلاع

افزوده میشودکه ابن خلّکان درحقّ عون‌الدّین، شرح حالی نوشته است بسیار جامع ومحتوی برجزئیات زندگانی او (جلد ۵ ترجمه‌حال شماره ۷۷۸ چاپ محمّد محیی‌الدّین عبدالحمید) و نیز رجوع‌کنید به شذرات الذهب (جلد ۴ ص ۱۹۱).

قاضی ابن‌خلّکان، کیفیّت حرکت اورا به‌دیوان وزارت واینکه چه تشریفات ومراسمی درآن موقع انجام‌گرفته، بادقتی تمام، شرح‌داده است و اضافه میکندکه حکم وزارت را، شیخ سدیدالدّوله، ابوعبدالله محمدبن عبدالکریم انباری[1] قرائت‌کرده، امّا افسوس‌که متن آن حکم‌را درتاریخ خود نمی‌آورد وچنین مینویسد:

«ولولا خوف الاطالة، لذکرت العهد، فأنّه بدیع فی بابه، لکن قصدی الاقتصار فأعرضت عن ذکره وهومشهور فی‌أیدی‌النّاس»جلد ۵ ص ۲۷۷ چاپ محمد محیی‌الدّین عبدالحمید.

تاریخ استقرار یحیی‌بن هبیره درمسند وزارت سال (۵۴۴) ولقب نخستین‌وی جلال‌الدین بوده‌بعداًاورا بالقب (عون‌الدین) ملقّب ساخته‌اند بالاخره ابن‌خلکان پس‌از ذکر این‌مطالب به‌درج مؤلّفات وی میپردازد ودر این‌قسمت متن‌تجارب‌السّلف باوفیات الاعیان عیناً یکی است (همان جلد وهمان صفحه).

۱ــ سدیدالدوله برطبق تصریح ابن‌اثیر درسال۵۵۸ وفات‌کرده وسن‌وی درموقع وفات نزدیك به‌نودسال بوده ودرست مدت ۲۸ سال یعنی‌از ۵۳۰ تا۵۵۸ رئیس دارالانشاء دربار خلافت بوده است (جلد ۱۱ ص ۲۹۷).

ص ۳۰۶ سطر آخر ـ ومقتفی ومستنجد میگفتندکه آل‌عباس راهرگز چون یحیی‌بن هبیره ، وزیری نبود بهمه خصال نیکو وفضایل آراسته ، کتابی درمعانی احادیث ، تصنیف‌کرده ، آنرا ایضاح عن شرح‌معانی الصحاح، نام نهاده وطلبه آن کتاب را براو خواندند الخ .

در وفیات الاعیان نام کتاب ، الافصاح عن شرح معانی الصحاح ضبط گردیده و آن مشتمل است بر۱۹ کتاب و ابن خلکان تصریح‌میکندکه عون‌الدین درآن‌کتاب(شرح‌الجمع بین‌الصحیحین وکشف‌عمافیه من‌الحکم النبویّة) (جلد ۵ ص۲۷۷) ونیزرجوع‌گردد به‌اعلام‌زرکلی جلد۹ ص۲۲۲.

افصاح بطوریکه درحواشی‌خریدةالقصر (جلد ۱ص ۱۵۶) مندرج است بسعی واهتمام راغب‌الطبّاخ درحلب ودر ۴۹۶ صفحه‌به‌چاپ رسیده و اثیرالدین ابوجعفر عبدالله بن عمیدالدین او را هجوکرده است وازآن هجویّه است بیت زیر :

اکنت دلیلا علیها لنا ؟ وهل‌کان‌اعمی‌دلیل‌البصیر؟

ص ۳۰۷ س ۳ ـ وشیخ ابومحمد عبدالله‌بن احمدبن الخشاب‌که درنحو سرآمد جهان بود به‌مجلس‌اوحاضر آمدی‌وفائده‌گرفتی‌وازاو روایت‌کردی‌الخ.

ابن‌خشّاب در ۵۶۷ وفات یافته و اخبارش در ابن خلکان مضبوط است (جلد ۲ ص ۲۸۸ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

صاحب ترجمه بطوریکه در ضمن اخبارش آورده‌اند به خوراك وپوشاك خود چندان اهمیت نمیداد و شعرکم میگفت و ازنمونهٔ اشعارش دو بیت زیر استکه دروصف شمع ساخته :

صفراء من غیر سقام بها کیف وکانت امّها‌الشّافیه

عاریة باطنها مکتس فاعجب لها عاریة کاسیه

همان صفحه س ۱۵ - پیغمبر فرموده است. لی وزیران، من اهل السماءِ جبرئیل ومیکائیل ومن الارض ابوبکر وعمر الخ .

این حدیث با مراجعه به جامع الصغیر سیوطی پیدا نشد بالاخره متن آنرا در تألیف دیگر سیوطی یعنی تاریخ الخلفا ، بشرحی که ذیلاً میآید بدست آوردم ومحض مزید فایده عیناً دراین مقام آورده میشود : «قال رسول الله (ص)، مامن نبیّ الا وله وزیران من اهل السّماءووزیران من اهل الارض ، فأمّا وزیرای من اهل السّماء فجبریل ومیکائیل وامّا وزیرای من اهل الارض فأبوبکر[1] وعمر (ص ۵۰ چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید) .

همان صفحه س ۲۱ - درمجلس وزیر فاضلی صاحب دیانت و ورع که اورا ابومحمد حافظ گفتندی حاضر بود گفت : این مسئله مالك نیز گفته است وزیر منع کرد الخ .

مراد از مالك ، امام دارالهجره ابوعبدالله مالك بن انس الاصبحی است متوفی در ۱۷۹ .

جهت اطّلاع ازاخبار وی رجوع شود بهوفیات الاعیان، چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید ، ترجمهٔ حال شماره ۵۲۲ و مشهورترین اثرش کتاب (الموطا) است که مرجع مهّم پیروان آن مذهب است .

ص ۳۰۸ س ۲۲ - بخط جمال الدین احمد بن مهنا العبید لی ، نسابهٔ مورخ نوشته یافتندکه درشهری ازاقاصی بلاد روم مردی بود الخ ،

اخبار این نسّابهٔمورخ را درریحانةالادب جلد ۳ ترجمه حال شماره (۱۰۹) ملاحظه کنید .

۱ـ ابوبکر را وزیرالنبی میگفتند رجوع گردد بهالنظم الاسلامیه ص ۱۲۹ طبع رابع (۱۹۷۰) .

ص ۳۰۹ س ۴ ـ وگفت چون به‌آنشهر رسی وآن مرد را بینی‌که‌روز آدینه سلطان را دعا می‌کند وخلیفه را نفرین ، تو آمین بگوی الخ .

کلمهٔ آمین اززبان عبری وارد زبان عربی‌گشته‌است وآن بمعنی (استجب) است ، یعنی خداوندا قبول‌کن و مستجاب فرما .

در قاموس‌کتاب مقدس شرحی مفید در باب معنی این‌کلمه نوشته شده وما طالبان توضیح بیشتر را بهمین مأخذ ارجاع می‌نمائیم(ص ۱۰۸ـ بیروت ۱۹۲۸) .

همان صفحه س ۱۴ ـ به‌ملوك اطراف نامه نوشتی‌کوچك بروروق‌الطیر و پوست ساق رسول بشکافتی و آن کاغذ را در آنجا نهادی ورسول را روانه کردی الخ .

ورق‌الطّیر را درقوامیس عربی نیافتم شاید مراد همان نامه‌های کوچك و یا به اصطلاح دیگر همان بطاقه باشدکه آنرا بربال‌کبوتران نامه‌رسان ، می‌بستند و به‌طرف ارسال میداشتند. توضیحاً یادآور میشود که دربارهٔ‌کبوتران نامه‌بر و تشکیلات پستی در ازمنهٔ قدیم ، آقای دکتر نظیر حسّان سعداوی‌کتابی تألیف‌کرده است تحت عنوان (نظام‌البریدفی الدّولة الاسلامیة) که بسال ۱۹۵۳ در مصر بطبع رسیده وفصلی از کتاب مذکور را درمجلّهٔ هنر و مردم شماره (۱۱۳ ـ ۱۱۲) ترجمه‌کرده‌اند در خاتمه اضافه میشودکه درکتاب‌مفید (النّظم‌الاسلامیّة) فصلی بسیار مفید درباب تشکیلات برید آمده است (ص ۲۲۶) .

ص ۳۱۰ س۸ وافاضل این‌کتابها را مدحها گفته‌اند وازآن‌جمله شریف ابومحمد اقساسی الحسینی الکوفی‌گفته است الخ .

درکتابهائی‌که دردسترسم بود نام این شریف را بطور قطع ویقین نتوانستم تعیین‌کنم شاید این شریف، همان سید ابومحمدحسن‌بن علی‌بن

حمزه باشدکه از نسل حضرت حسین بن علی علیه السلام بوده، درکوفه بدنیا آمده وپس از تحصیل علوم ادب عازم بغدادگردیده ودر آنجا بمدح مقتفی ومستنجد ومستضیئ وبالاخره النّاصر لدین الله پرداخته است صاحب ترجمه در ۵۹۳ یعنی در اواسط خلافت ناصر خلیفه وفات یافته و منسوب است به (اقساس)که یکی از قرای کوفه بوده است این اطّلاعات بتمامی مأخوذ است از الدّرجات الرّفیعة فی طبقات الشیعة تألیف سید علیخان مدنی - ص ۵۰۵ چاپ نجف - ۱۳۸۱ .

ابن اثیر درذیل حوادث سال ۵۷۵ ازیکنفر اقساسی بنام محمدبن علی بن حمزه نام میبردکه درکوفه میزیسته و نقابت علویان به او سپرده شده بود وغالباً دو بیت مندرج درزیر را میخوانده است :

رب قوم ٍ فی خلائقهم عرر قد صیّروا غررا
ستر المال القبیح لهم ستری ان زال ما سترا

(جلد ۱۱ ص ۴۶۱) .

نکته ایکه راقم سطوررا درمورد سخن ابن اثیر بشك وتردید وا میدارد اینست که اقساسی مندرج درتجارب السلف شاعر بوده ووزیر ودو سه نفر ازخلفای معروف عباسی را مدح کرده است امّا اقساسی مذکور درکامل غیر از داشتن منصب نقابت ، شعری ازاو روایت نشده وازآن زیور عاطل بوده است پس اقساسی مانحن فیه مادام که مدرك دیگری بدست نیامده ، نمی تواندکسی دیگر باشد جز ابومحمد حسن بن علی بن حمزه که صاحب الدرجات الرّفیعه اخبار اورا اختصاراً عنوان و وفاتش را بطوریکه گذشت

در سال۵۹۳ تعیین کرده است والله‌العالم .

ص ۳۱۰ س ۱۴ ـ وکتاب مقتصد درعلوم نحوکه آنراابن‌خشاب‌شرحی کرده است درچهار مجلد الخ .

مقتصد را به‌کسر صاد بخوانید و اضافه میکنم که این ضبط و این تصریح ازقاضی ابن خلکان است درذیل اخبار یحیی بن‌هبیره .

ص ۳۱۰ س ۲۰ ـ گویند روزی‌درخدمت‌مستنجد خلیفه ، سوارمیرفت وهمهٔ راه باران میبارید چون به‌شهررسیدند ، باران باز ایستادوزیراین ابیات که ابوالحسن مرادی درمدح نصربن احمدگفته برخلیفه برخواند :

اشهـــد ان الامـــام ملـــك   یخدمه الغیث والسحاب الخ

مراد از مرادی ، ابوالحسن یاابوالحسین محمدبن محمد مرادی است ازشعرای یتیمةالدهر وثعالبی درآن‌کتاب اخبار او را به‌انضمام‌همین سه بیت‌که درمتن آمده ، آورده است (جلد۴ ص ۷۴ چاپ محمد محیی-الدین عبدالحمید (ونیز رجوع‌کنید به (اخبار واشعار رودکی جلد ۲ ص ۵۱۲ تألیف مرحوم سعید نفیسی) .

مطلبی‌که دربارهٔ مرادی قابل ذکر است ، اینست که رودکی او را مرثیه‌گفته وآنرا عوفی‌درلباب‌الالباب نقل‌کرده‌است(ص۲۴۷چاپ مرحوم نفیسی) واینك آن اشعار :

مُرد مرادی نه همانـا که مرد   مرگ چنان‌خواجه‌نه‌کاریست‌خرد

جـان گرامی به پـدر بـاز داد   کالبـد تیـره بـه مـادر سپـرد

مرحوم فروزانفر ، این دو بیت را درسخن وسخنوران ذیل اخبار رودکی نقل وتصریح‌کرده است‌که شاعر درایجاداین مضمون مبتکر نیست بلکه آنرا ازشعر منصور حلاج اقتباس نموده است (ص ۲۱ چاپ شرکت سهامی انتشارات خوارزمی) .

مضمون شعر مرادی در حق نصر بن احمد مورد استفادهٔ شعرای عربی زبان قرارگرفته وتوان گفت که متنبّی شاعر مشهور ، مضمون بیتی را که در مدح سیف الدوله گفته و در آنجا صاف و تمیز بودن میدان حرب را از گرد و غبار عنوان کرده از مرادی استفاده کرده است که میگوید :

هل الحدث الحمراءِ تعرف لونها و تعلم ایّ السّاقیین الغمائم

سقتها الغمام الغرّ قبل نزوله فلمّا دنا منها سقتها الجماجم

(شرح ناصیف یازجی ص ۴۰۲) .

ص ۳۱۱ س ۹ - بسیار فرق‌است ازشعر این وزیر تاشعر سیدحمیری که در مدح امیرالمؤمنین‌علی(ع) گفته وصفت‌مبارزت او وکشتن مرحب‌کرده:

فتخالسا مهج النفوس فاقلعا عن‌جری احمرسائل‌من‌مرحب الخ

این بیت از قصیدهٔ بائیّهٔ مشهور آن شاعر است که بمطلع زیر شروع میشود :

هلاّ وقفت علی المکان المعشب بین الطّویلع فاللّوی من کبکب

توضیحاً یادآور میشودکه این قصیده توسط شریف مرتضی ملقب به علم الهدی ، شرح گردیده وبسال ۱۳۱۳ هجری قمری بسعی و اهتمام میرزا محمودخان سرتیپ (معتمدالسلطان) کنسول دولت علیّهٔ ایران در مصر بچاپ رسیده‌است . نکته‌ایکه باید در ضمن این حاشیه قید گردد اینست‌که توزیع این شرح سودمند در تبریز ودر میان اهل فضل و ادب بامباشرت و تصویب و اطلاع مرحوم‌مغفور حاجی میرزا موسی آقای ثقة‌الاسلام پدر بزرگوار ثقة‌الاسلام شهید اعلی‌الله مقامهما انجام گرفته و

میرزا محمود خان درمقدمه‌ایکه براین شرح ملحق ساخته براین‌مسئله تصریح‌کرده است رحمةالله علیه (ص۷ از مقدمه) .

درخاتمه از ذکر این مطلب ناگزیرم که بامطالعهٔ این‌قسمت از تجارب‌السّلف، طرز و شیوهٔ انتقاد قدما هم بدست میآید که درحد خود بسیار مهم و مغتنم است .

ص ۳۱۱ س ۲۰ - ودر مصراع اول نظراست ازوجهی دیگر ، چه مثل این سخن ، اگر زهیربن ابی‌سلمی ازبرای هرم‌بن سنان گفتی ، هم‌محل دو قول بودی الخ .

هرم‌بن سنان ممدوح زهیر و بی‌نیاز از تعریف است و زهیر از اصحاب معلّقه بوده و دیوانش را احمد ثعلب شرح‌کرده‌است غیرازثعلب ابوالحجاج ، یوسف‌بن سلیمان بن عیسی معروف به‌اعلم‌شنتمری متوفی در ۴۷۶ نیز دیوان زهیر را شرح نموده که به سال ۱۳۲۳ هجری در مصر بطبع رسیده‌است درخاتمه بایدگفت‌که درمورد زهیر باید سلمی را به‌ضم سین خواند ودرسایر موارد با فتح سین .

ص ۳۱۲ س ۶ - گویند روزی با مستنجد ، عون‌الدین‌بن هبیره ، در مصلحت ملك ، مفاوضتی میکرد ومستنجد را معلوم شد که وزیر بغایت مخلص ودولتخواه اوست ، چهار بیت انشاد کرد ، دو بیت از ابن‌حیوس ودو بیت‌از آن خویش به‌آن منضم گردانید .

صفت نعمتان خصتاك و عمتا فذكرهما حتی‌القیامة یؤثر الخ

مراد ازابن‌حیّوس (بروزن زقّوم) صفی‌الدوله ابوالفتیان محمد بن سلطان‌بن حیوس الغنوی شاعر مشهور است‌که مدایح وی درحق آل مرداس[1] معروف بوده و در ۴۷۳ از دنیا رحلت‌کرده‌است برای اطلاع از

---

[1] ازجمله گوید :

دار بنیناها و عشنا بها	فی نعمة من آل مرداس
قوم نفوا یؤسی ولم‌یترکوا	علی للایام من باس
قل لبنی الدنیا الا هکذا	فلیصنع الناس مع‌الناس

اخبارش رجوع گردد به وفیات الاعیان ترجمهٔ حال شماره (۶۴۵) از چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید .

این نکته محتاج به یادآوری است که بر طبق تصریح سیوطی درتاریخ الخلفا ، اشعار مذکور درمتن بتمامی از خود مستنجد است در ستایش ابن‌هبیره و درآن منبع بجای (یؤثر) «تذکر» چاپ گردیده‌است (ص ۴۴۳) ونیز مراجعه شود به تاریخ ابوالفدا جلد ۴ ص ۱۰۳ و تاریخ گزیده طبع عبدالحسین نوائی ص ۳۶۳ .

ص ۳۱۲ س ۱۹ - گفت : استاد الدار عضدالدین ابوالفرج بن رئیس الرؤساء کسان فرستاده است تا بازداند که سبب صیاح و فریاد چه بود ؟ وزیر تبسم کرد و این ابیات برخواند :

وکم شامت بی عند موتی‌جاهل بأمر یسل السیف بعدوفاتی الخ

تفصیل وفات این وزیر بانضمام این دو بیت ، در ابن خلکان هم نقل‌گردیده اما درآنجا ، بیت اول که وزیر بدان تمثل جسته ، بصورت زیر آمده است :

وکم شامت بی‌عندموتی‌جهالةً یظلّ ، یسلّ السیف بعدوفاتی[1]

علاوه میشود که در این مأخذ بسیار معتبر ، از خوردن برنج با شیرگاو و رفتن به‌شکار که منتهی به‌فوت وزیر گردیده . ذکری بمیان نیامده ، بلکه اقوال و عباراتی دیگر درج شده‌است که طالبان اطلاع میتوانند بهمان منبع مراجعه‌کنند و ما محض رعایت جانب اختصار از

۱- برطبق تصریح ثعالبی ، صاحب عباد هم درموقع مرگ به این اشعار متمثل گشته است (یتیمة‌الدهر جلد۳ ص ۲۸۳ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) ومعجم الادباء جلد ۶ ص ۳۱۰ .

نقل و ترجمهٔ آنها خودداری کردیم (وفیات‌الاعیان جلد۵ ص۲۸۴چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید).

و اما معنی (استاد الدار) بنقل مرحوم علامهٔ قزوینی از صبح الأعشی، عبارت بوده از وظیفهٔ کسی‌که مراقبت دخل و خرج پادشاه و نگاهداری اموال و ضبط وحساب آن، بعهدهٔ وی محول بوده (تقریباً معادل خزانه‌دار حالیه یا صندوقدار یا ناظر ونحوذلك) حواشی جلد۳ جهانگشای جوینی چاپ لیدن ص ۴۶۳[1].

ص ۳۱۳ س ۱۲ - گویند ابن رشاده طبیب او را زهر داد و سبب وفات او آن بود الخ.

موضوع زهررا ابن‌خلکان هم ازمنتظم‌ابن الجوزی نقل‌کرده اما نام طبیب را بمیان نیاورده است و تعجب‌آورتر آنکه خود طبیب هم بعداز شش ماه مسموم گردیده و در حین احتضار چنین میگفته است.

۱- نیز رجوع شود به رحلهٔ ابن بطوطه ص ۲۰۵ ودرفرهنگ معین در بارهٔ این ترکیب تحقیقی بعمل آمده است‌که عیناً آورده میشود: «۱- استادالدار وکیل‌دار، استادسرا، سرایدار اعظم، یکی از مناصب عهد خلفای عباسی. ۲- مأمور وصول خراج و مالیات. توضیح: وظیفهٔ استادالدار آن باشدکه مبلغی معین از اموال خزانه و برات بلاد به تحویل وی دهند سپس بدو رسید سپرده، تحویل گیرند و بمصرف رواتب نانواخانه و مطبخ و اصطبل و وظایف وجامگی حواشی و جزآن رسانند. وی در آنچه به حواشی، تعلق دارد به امضای وزیر مستوفی و مشرف و ناظر لشکر ونایب آنان قبض وصول ستاند. اما در مصارف بیوتات، علامت عارض سپاه در کار نباشد و بدین‌گونه قبض رسید را دوازده امضا از ارباب مناصب و ثواب‌ایشان باید (ترجمهٔسیرهٔ جلال‌الدین ص۲۵۴)» ۳- خصی، خادم، خواجه سرا.

سُقیت کما سَقیت (وفیات الاعیان جلد ۵ ص ۲۸۳ چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید) .

همان صفحه س ۱۳ - وابن‌تعاویذی شاعر بغدادی متعلق خانهٔ رئیس الرؤساء بود به‌وقت وفات وزیر ، این ابیات درمدح ابن‌مظفر رئیس الرؤساء ومذمت وزیر گفت :

قال‌لی - والوزیرقدمات - قوم قم لتبکی اباالمظفر یحیی الخ

نام این شاعر که محمد است در ۵۸۳ مرده و تعاویذی ، کسی‌را گویند که تعویذ و حرز بنویسد ، گویا پدر وی تعویذ نویس بوده و دعای چشم‌زخم مینوشته است[۱] (ابن‌خلکان جلد ۴ شرح‌حال شماره۵۶۲ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) ونکت الهمیان (ص ۲۵۹) مرائی این شاعر در بارهٔ تأسف بر کوری خود ، معروف و مؤثر بوده و از آن جمله است دو بیت مندرج درزیرکه در نکت‌الهمیان بنظرم‌رسیده‌است:

ان انا لم ابك علیها دماً فضلاً عن الدمع فما عذری

ما لی لاابکی علی فقدها بکاءَ خنساءَ علی صخر[۲]

و از همین شاعراست بیت زیرکه از حیث مضمون بسیار عالی و بدیع است :

۱- خواجه شیراز گوید :

ای‌دوست‌دست‌حافظ‌تعویذچشم‌زخم‌است یارب ببینم آنرا در گردنت حمایل

(چاپ قزوینی ص ۲۰۹) .

۲- مراثی خنساء شاعرهٔ مشهور متوفی در ۲۴ هجری در حق برادرش (صخر) فوق‌العاده مشهور ودر حکم ضرب‌المثل است ، سعدی در قصیده‌ایکه در بارهٔ سقوط بغداد ساخته نام خنساء و صخررا ذکرنموده وچنین گفته‌است :

مررت بصم الراسیات اجوبها کخنساء من فرط البکاء علی‌صخر

بین السّیوف و عینیه مشارکة　　　من اجلهاقیل للأغما داجفان

ص ۳۱۴ س ۱۲ - شرف‌الدین بن البلدی الخ .

این شخص که نام ولقب و کنیه‌اش نقلاً ازابن‌اثیر ، شرف‌الدین ابی‌جعفر احمدبن محمدبن سعید معروف به ابن البَلَدی‌است ، به سال ۵۶۳ بنا باختیار مستنجد به‌وزارت رسیده (جلد ۱۱ ص ۳۳۲) ودرسال ۵۶۶ بفرمان مستضیٔ مقتول گردیده وهمین‌خلیفه بجای وی ، ابومحمد عبدالله‌بن رئیس الرؤساء را به‌وزارت خود انتخاب کرده است (شذرات الذهب جلد ۴ ص ۲۱۶) وبرطبق تصریح ابن‌خلکان وی منتسب به‌قبیلهٔ بنی‌تمیم بوده وابن‌التعاویذی را درمذمت صاحب ترجمه قصیده‌ای‌است که بمطلع زیر شروع میشود :

یا قاصداً بغداد حد عن بلدةٍ　　　للجور فیها زخرة و عباب

ان‌کنت‌طالب‌حاجة فارجع‌فقد　　　سدّت علی‌الرّاجی بها الابواب

(جلد ۴ ص ۹۲-۹۳ طبع محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

ص ۳۱۶ س ۱۵ - چون در دارالخلافه رفت ، او را درکنجی بردند و به شمشیر زخمهای عظیم زدند و مرده بیرون آوردند و در مزبلهٔ که پیش باب مراتب بود ، بینداختند وازآنجا در دجله افکندند الخ .

این مطالب که مذکورگردید عیناً درشذرات‌الذهب هم‌آمده‌است (جلد۴ ص۲۱۶ حوادث سال ۵۶۶) افزوده‌میشودکه‌درخصوص‌چگونگی قتل ابن‌البلدی نیز ، مراجعه کنید به‌ابن‌خلکان ذیل اخبار شاعر مشهور ابن‌التعاویذی (جلد۴ ص ۹۳ - ۹۴ طبع محمد محیی‌الدین عبدالحمید) ومطالبی‌که در این جلد ابن‌خلکان آمده بسیار سودمند و آموزنده و عبرت‌بخش است .

ص ۳۱۶ س ۱۹ - مستضیی سیرتی نیکو داشت(۱) ودرعهد او مصر بدست عباسیان افتاد ودولت علویان درمغرب بعدازپانصدسال انقراض یافت الخ

دراینکه فتح مصر توسط صلاح‌الدین ودرزمان مستضییء صورت گرفته وشرح آنرا ذیلا بیان خواهیم‌کرد ، تردیدی نیست اما هندوشاه را دربارهٔ مدت خلافت فاطمیان سهوی فاحش رخ داده و زمان خلافت آنانرا پانصد سال تعیین‌کرده است به تصریح ابن‌اثیر در کامل و در کتاب دیگرش (التاریخ الباهر فی الدولة الاتابکیّة بالموصل ص۱۵۷) و قاضی ابن‌خلکان درذیل اخبار صلاح‌الدین ، آنان درسال ۲۹۹ بساط خلافت‌و حکومت را گسترده و درسال ۵۶۷ منقرض گشته‌اند با این ترتیب جمعاً (۲۶۸) سال خلافت رانده‌اند نه پانصد سال .

اما کیفیت انقراض سلسلهٔ فاطمیان وتجدید خطبه بنام عباسیان وذکر نام مستضییء گذشته ازآنکه درمنابع سابق الذکر بطور مبسوط درج‌گردیده دراشعار عربی هم راه یافته وعماد کاتب دریک‌گزارش رسمی که نظماً ازقول صلاح‌الدین خطاب به نورالدین محمود زنگی فرستاده

۱- بیت زیر قول مؤلف را تأیید میکند ؛

کأن ایامه من حسن سیرته ‌‌ ‌‌ ‌‌ مواسم الحج والأعیاد والجمع

(ابن‌اثیر جلد ۱۱ ص ۴۵۹) .

خاقانی که با این خلیفه معاصر بوده ودرزمان وی سفر قبله را انجام داده است دروصف وی چنین گفته :

مهدی آخرزمان المستضیی بالله که‌هست ‌‌ ‌‌ ‌‌ خاک‌درگاهش بهشت عدن‌عدنان آمده

آفتاب‌گوهرعباس امام‌الحق که هست ‌‌ ‌‌ ‌‌ ابر انعامش زوال قحط قحطان آمده

هم‌خلیفه‌است‌ازمحمدهم‌زحق‌چون‌آدمش ‌‌ ‌‌ ‌‌ سر (انی جاعل فی الارض) درشأن آمده

(طبع ضیاءالدین سجادی ص۳۷۳) .

است صریحاً بنام مستضیئ و اینکه خطیب بنام وی خطبه خوانده، اشاره کرده وچنین گفته‌است :

قدخطبنا للمستضیئ بمصر نائب المصطفی امام العصر
و لدینا تضاعفت نعم اللـ ـه وجلّت عن کل عدّ و حصر
واستنارت عزائم الملك العا دل نور الدین الهمام الأغرّ

نورالدین هم بلافاصله پس‌از وصول این‌گزارش ، جریان امررا بتوسط شیخ شهاب‌الدین مطهربن شرف‌الدین‌بن ابی‌عصرون باطلاع‌دربار بغداد رسانده‌است (نجوم الزاهره حوادث سال ۵۶۷) و (تاریخ الباهر ص۱۵۷) خلیفهٔ وقت هم بعداز استماع این خبر خلعتهائی بسوی شام و مصر ارسال داشته وحامل‌آن خلاع فاخره بتصریح ابن‌اثیر در تاریخ باهر شخصی بوده‌است بنام عمادالدین صندل المقتفوی (ص۱۵۷) .

قصاید ابن‌التعاویذی شاعر مشهور بمناسبت تجدیدخطبهٔ‌عباسیان درمصر وبرافتادن دولت فاطمی سخت معروف است از آن‌جمله‌است بیت زیر که در آخر یکی از قصاید آن شاعر نامدار اعمی دیده میشود و بسیار رقت‌انگیزاست :

فکأنّ دعوتهم علی تلك المنابر لم تکن

(ابن‌خلکان جلد ۶ ص ۱۵۹ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید) .

غیراز منابع مذکور درفوق در تاریخ ابوالفدا هم در باب اقامهٔ خطبه بنام اولاد عباس و برچیده شدن طومار خلافت فاطمی اطلاعاتی مندرج‌است (جلد ۵ ص۶۹) .

ص ۳۱۷ س۴- وایشان فرزندان رفیل انداز عجم که بردست امیر المؤمنین عمر مسلمان شد الخ .

رفیل بروزن زبیر بوده ودربارهٔ آگاهی ازسابقه وتاریخ آل رفیل نگاه کنید به (خریدة‌القصر جلد ۱ ص ۱۴۷ قسم شعرای عراق) امّا عضدالدین‌بن رئیس‌الرّؤساء که اسم‌کامل‌وی بنا به‌ضبط‌ابن‌اثیر (عضدالدّین ابوالفرج محمّدبن عبدالله‌بن هبةالله‌بن المظفربن رئیس‌الرّؤسا ابی‌القاسم بن مسلمه) ووزارت مستضیئ را هم‌داشته ازهمین خانوادهٔ رفیل بوده ودر تاریخ‌گزیده شرح حالی درحق وی مندرج است‌که درخور توجّه و اعتنا است (چاپ عبدالحسین نوائی ص ۳۶۵) .

همان صفحه س ۲۰ - پس اورا به‌حریم بردندو به‌موکلان تسلیم‌کردند، بعداز مدتی ، دیگر باره ، مستضیئ بااو برسر رضا آمد ووزارت به او داد و حکم اورا درممالك مطلق‌گردانید الخ .

عزل وزیر و بی‌عنایتی خلیفه نسبت به وی ، با اصرار قطب‌الدّین قایماز بوده است وابن اثیر که این واقعه را درضمن حوادث‌سال ۵۶۷ نقل کرده، ازموضوع غارت‌که درمتن آمده، بکلی‌ساکت است ، امّا برگشت اورا دوباره بمقام وزارت درسال (۵۷۰) وبعداز فرار قطب‌الدّین می‌آورد و صریحاً می‌نویسدکه شعرا را دربارهٔ گریختن قطب‌الدّین اشعاری است آبدار و ما هم یك قطعه از آن اشعار را ذیلاً در این مقام نقل مینمائیم (جلد ۱۱ ص ۴۲۶) .

ان کنت معتبراً بملك زائـل و حـوادث عنقیّة الادلاج

فدع‌العجائب‌والتواریخ‌الاولی وانظر الی قایمازوابن قماج

عطف‌الزمـان علیهما فسقاهما من کـأسه صرفاً بغیر مزاج

فتبدّلوا بعد القصور وظلّها و نعیمها بمهامهٍ و فجاج

فلیحذر الباقون من امثالها نکبات دهرٍ خائنٍ مزعاج

قطب‌الدین مذکور بطوریکه ابن اثیر اظهار می‌دارد شخصاً عادل وخیّرونیک‌سیرت بوده ومحرّک‌وی درکارهائی که‌ازوی سرمی‌زده، منحصراً علاءِالدّین تنامش بوده است وشرح این تحریکات وفتنه‌هارا آن مورّخ درتاریخ سودمند خود، آورده است (همان جلد ص ۴۲۴ - ۴۲۶).

ص ۳۱۸ س ۵ - ازدجله بگذشت و به‌جانب غربی‌رفت‌وهمهٔ ارکان‌دولت واکابر درخدمت بودند، چون به‌محلهٔ قطیفا رسید،مردی،قصه، پیش داشت الخ.

درمتن بطوریکه ملاحظه می‌شود قطیفا چاپ‌گردیده امّا یاقوت آنرا قطفتا ضبط‌کرده است به‌فتح قاف وضمّ طاءِ مشاله وسکون فا و تای منقوطه وآن نام محلّهٔ بزرگی بوده واقع درقسمت غربی بغداد و مجاور باقبر معروف‌کرخی.

همان صفحه س ۷ - وزیر قصه بستد، آن مردبرجست وکاردی‌برگردن او فرو برد ودیگری ازجانبی برتهی‌گاه او زد ودیگری‌کاردکشید وپیش آمد، اما به‌او نرسید، مردم غلبه‌کردند وآن هرسه تن‌را بکشتند ووزیر بعداز زمانی درگذشت الخ.

ابن اثیر هم شرح این حادثهٔ ناگوار را در ذیل حوادث سال ۵۷۳ ذکر میکند (جلد ۱۱ ص ۴۴۶).

همان‌صفحه س ۱۰-گویند آن‌سه مرد.باطنیان بودندازجبل‌السماق‌الخ.

نام کوهی است بزرگ ازنواحی حلب‌که در دست اسماعیلیّه بود وچون سماق خوردنی معروف بطور وفور درآنجا بعمل می‌آید، از آن جهت معروف شده است به (جبل‌السماق) رجوع شود به معجم‌البلدان.

ص ۳۱۹ س ۱۳ - ظهیرالدین ابوبکر عطار الخ.

بطوریکه در نجوم الزّاهره مندرج است درمجلس این وزیر دربارهٔ عایشه وجنگ جمل بحثی بمیان آمده وابن البغدادی حنفی حکم بربغی وظلم مشارالیها کرده وبالاخره نزاعی درگرفته استووزیر باتدابیر مخصوص ازقتل نجات یافته (جلد ۶ ص ۸۳) .

تحقیر و اهانتی که برجسد این وزیر وارد آورده‌اند بی‌اندازه تعجّب‌انگیز استاست وشرح آنرا ازابن‌اثیر (جلد ۱۱ ص ۴۵۹)، عیناً دراینجا می‌آوریم: «وشدّ وافی ذکره حبلاً وسحبوه فی البلد وکانوا یضعون بیده مغرفةً یعنی انها قلم و قد غمسوها فی العذرة و یقولون : وقّع لنا یامولانا ، الی غیر هذا من الافعال الشّنیعة ، ثم خلّص من ایدیهم ودفن»

ص ۳۱۹ س ۱۷ - الناصرلدین الله الخ .

جهت اطّلاع ازسرگذشت کامل وزندگانی عجیب وحیل وتزویرات این خلیفه رجوع شود به مجلّهٔ شرق ، به مقاله‌ایکه مرحوم عباس اقبال نوشته است (دورهٔ اول - شماره ۶ ص ۳۲۹ مورخ خرداد ۱۳۱۰) .

همان صفحه سطر آخر - واگر باکارهای مملکت افتادی، دقایق آنرا دانستی ، مدتی دراز برتخت خلافت ،کمایشاء ویختار ، متمکن بود الخ .

مدت خلافت ناصر خلیفه ۴۷ سال بود از ۵۷۵ الی ۶۲۲ .

ص ۳۲۰ س ۱۳- دیگر آنکه لباس فتوت ازشیخ عبدالجبار بپوشید الخ.

درباب سابقهٔ مسلك فتوت و آراء و عقاید این فرقه سیاسی، نگاه کنید به مجلهٔ شرق (شمارهٔ سابق الذکر) ونیز بمقدمهٔ مبسوط و فاضلانهٔ آقای محمدجعفر محجوب برفتوت‌نامهٔ سلطانی که اخیراً توسط مؤسسهٔ بنیاد فرهنگ طبع و منتشرگردیده ، علاوه میشود که ناصر خلیفه لباس فتوت را بنا به تصریح عبّاس اقبال در مجلّه مزبور از دست مالك بن عبدالجبّار متوفّی در ۵۸۳ پوشیده نه شیخ عبدالجبّار که هندو شاه

بـدان اشاره مینمـاید در خـاتمه افـزوده میشود که در کتـاب الفتوة تـألیف ابـن معمـار حنبلی بغدادی متوفـی در ۶۴۲ اطّلاعـاتی نفیس در خصوص این فرقه مندرج بوده ومقدمه‌ایکه دکتر مصطفی جواد ازفضلای بغداد برهمین‌کتاب نوشته فوق‌العاده قابل استفاده وحائز اهمیت است در میان منابع فارسی نیز مطالب‌کتاب‌مشهور نفایس‌الفنون‌فی‌عرایس‌العیون درباب فتوت درخور توجه و اعتنا است نگاه‌کنید بهمین منبع اخیر ذیل (علم تصوف وتوابع آن) فنّ پنجم ـ درعلم فتوت .

همان صفحه وهمان سطر ـ ازدست او خلقی انبوه این‌لباس بپوشیدند وشربت نمك آب ناصری درمشرق ومغرب انتشار یافت الخ .

ابو الفدا درضمن اخبار وحوادث سال ۶۰۷ چنین مینویسد : «وفی هـذه السنـّة وردت رسل‌الخلیفـة النـّاصر لـدین الله الی ملـوك‌الاطراف ان یشربوا کأس الفتوة ویلبسواله سراویلها وان ینتسبوا الیه فی رمی‌البندق ویجعلوه قد وتهم» جلد ۶ چاپ دارالفکرة ۱۳۷۵ .

بدون تردید مراد از کأس فتوت ، همان نمك‌آب است‌که تفصیل آنرا ملا حسین کاشفی در فتوت نـامهٔ سلطانی مندرج ساخته است (ص ۴۸ ازمقدمهٔ محمد جعفر محجوب دیده شود) ونیز رجوع‌کنید به مجلهٔ شرق (ص ۳۴۴) ونجوم‌الزاهره (جلد ۶ ص ۲۶۱ ـ ۲۶۲) و در این مأخذ اخیرالذّکر ، راجع به‌کبوتر بازی النـّاصرلدین الله و عدم توجه و عنایت وی به‌حملات مغول و قتل مسلمین و نهب و غارت اموال آنان اطّلاعاتی بسیارگرانبها مسطور است .

ص ۳۲۰ س ۱۶ - دیگر آنکه‌کمان گروهه داشتی ودرآن باب مهارتی عظیم داشت الخ .

کمان گروهه، کمانی است که بدان گلوله ومهرهٔ گلین اندازند به آن، قوس البنادق هم گفته‌اند ، امیر معزی گوید :

زخم کمان گروههٔ تو ماه را بخست

زان خستگی بروی مه اندر نشان گرفت

(نقل از فرهنگ معین) دردیوان خاقانی هم این کلمه مکرراً دیده میشود ازجمله‌گوید :

کمان گروههٔ گبران ندارد آن مهره

که چار مرغ خلیل اندر آورد ز هوا

(چاپ دکتر سجّادی ص ۳۱) .

ص ۳۲۰ س ۱۹ - تاج‌الدین علی‌بن انجب المورخ البغدادی در تاریخ خویش آورده است الخ .

این مورخ که معروف به‌ابن‌السّاعی است در۶۷۴ فوت کرده وشاید مراد مؤلّف از تاریخ ابن انجب (الجامع المختصر فی عنوان التاریخ و عیون‌السّیر) باشدکه مشتمل بر۲۵ مجلّدبوده وجلدنهم آن‌مطابق تصریح زرکلی دراعلام مشهور خود به چاپ رسیده است . نیز در باب اخبارابن‌السّاعی رجوع شود به‌ریحانةالادب (جلد ۵ ص ۳۶۵) .

همان صفحه س ۲۰ - چون ناصر خلیفه ، رباط خلاطیه راکه برجانب غربی بغداد ساخته است ، دربگشاد ، آن روز دعوت عظیم‌کرد الخ .

تاریخ افتتاح این رباط سنهٔ(۵۸۵)بوده‌است (ابن‌اثیر جلد۱۲ ص۴۲)

ص ۳۲۱ س ۳ - در عهد او هرگز راه حج ، منقطع نشد و سلجوقی خاتون دختر ارسلان‌بن سلیمان‌بن قتلمش سلطان روم را بخواست الخ .

با مراجعه به‌طبقات سلاطین‌اسلام‌نام‌این سلطان‌که بدون‌تردید از سلاجقهٔ آسیای‌صغیر بوده‌است، بنظر نرسیدوانگهی‌ابن‌اثیر که‌درذیل‌حوادث سنهٔ (۵۸۴) بنام‌این دختر تصریح مینمایداورادختر قلج‌ارسلان‌بن‌مسعود بن قلج ارسلان ، معرّفی میکند و صریحاً مینویسدکه مشارالیها نامش (سلجوقه خاتون) بود و در همان سال ازدنیا رفت و النّاصرلدین‌الله اورا درجانب غربی بغداد ودرجنب رباط مشهورکه واقع دررمله بود ، مدفون ساخت (ووجدالخلیفة علیها وجداً عظیماً کامل جلد ۱۲ ص ۲۶) .

نام دختر قلج ارسلان ، همان است‌که هم در تجارب‌السّلف و هم درکامل ابن‌اثیرقید گردیده امّا اینکه هندوشاه‌مینویسدکه خلاطیّه نام آن دختر بوده ، وجه آن برراقم این حواشی ، مشکوف وواضح نگردید وابن اثیرکه قول وی درمسائل تاریخی مطاع و متّبع است دراین موضوع بکلی‌ساکت است‌وبه‌آن‌شاخ وبرگ وطول‌وتفصیل‌که درمتن‌تجارب‌السلف درباب خواستگاری‌آن دختر آمده ،کوچکترین‌اشارتی نمی‌نماید خلاصه این‌سخن‌برقصه وداستان بسیارشبیه‌است تا به‌یك‌حقیقت‌تاریخی والله‌اعلم.

ص ۳۲۱ س ۸ ـ کس فرستاد ، اورا خطبه‌کرد و او در جواب‌گفت : پدرم مرا به‌شوهر داده است الخ .

شوهر نخستین این دختر (نورالدّین محمدقره ارسلان)[۱] بود (مجلّهٔ شرق ص ۳۵۰ مقالهٔ مرحوم عباس اقبال) .

۱ـ ابن‌اثیر هم مینویسد : فلمـا توفی عنها ، تزوجها الخلیفة (جلد ۱۲ ص ۲۶) .

ص ۳۲۲ س ۱۴ ـ و ناصر ازقضاة و ثقاة بغداد ، جمعی را پیش سلطان روم فرستاد و اورا خطبه کرد و ملك کبیر ، مجیرالدین طاشتکین را که پهلوان لشکر عراق بود و در هیچ وقت ، هیچ مبـارز براو غالب نیامد به امارت حج موسوم فرمود الخ .

ابن اثیر وفات این امیر را درذیل حوادث سنهٔ (۶۰۲) ضبط کرده است (جلد ۱۲ ص ۲۴۱) واضافه میکند ومینویسد : «وکان امیرالحاج ، سنین کثیرة ، یتشیّع» .

ص ۳۲۳ س ۱۴ ـ آنچه اورامی بایست از نقود وجواهر وفرش وآلات وجمال وبغال وانواع اعلاق وذخایر ونفایس واخایر برداشت الخ .

اعلاق جمع علق بروزن حبر بمعنی امتعهٔ گرانبها است .

ص ۳۲۴ س ۱۲ ـ وسرش به بریدند وبفرمان سلطان علاءالدین بر نیزه کردند وباعلمهای شکافته وطبول دریده ویوقات شکسته به بغداد بردند و آتش دولت سلجوقی منطفی شد الخ .

انطفای آتش دولت سلجوقی را ابن اثیر درذیل وقایع سال ۵۹۰ ضبط کرده است (جلد ۱۲ ص ۱۰۷ ـ ۱۰۸) .

ص ۳۲۵ س ۱۰ ـ و چون خبر به خلیفه رسید ،کشندگان را بدست آورد وهردورا همان جاکه طبیب راکشته بودند شکم بشکافتند وصلب کردندالخ.

برای اطلاع از اخبار این طبیب که نام کامل وی (صاعدبن هبةالله بن تومای نصرانی) است ، رجوع گردد به فوات الوفیات ابن شاکر جلد ۱ ص ۳۹۰ چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید) .

ناشر کتاب در ذیل همان صفحه مآخذ دیگری را هم در خصوص آن طبیب نشان داده است که ازحیث تحقیق بسیار سودمند است. مرحوم اقبال نیز در مجلّهٔ شرق اخبار آن طبیب را از مختصرالدول ابن العبری ترجمه کرده است (همان مجلّه ص ۳۵۲) .

ص ۳۲۵ س ۱۲ ـ و از ملك‌الافاضل ، قدوة المورخین ، جمال‌الدین ابوالقاسم‌کاشی دامت ایامه ، استماع رفت الخ .

اسم صحیح این مورخ که مؤلّف زبدةالتواریخ است ابوالقاسم ، جمال‌الدّین محمدبن علی‌کاشی است‌که در۸۳۶ فوت‌کرده (کشف‌الظنون ستون ۹۵۱ چاپ ترکیه) .

ص ۳۲۵ س ۱۲ ـ وقتی جماعتی به خدمت ناصر باز نمودندکه فقها وطلبهٔ علم‌که درمدرسهٔ نظامیه میباشند همه روز به شرب خمر و لواط و زنا مشغولند الخ .

این موضوع در دستورالوزرای خواند میر هم نقل گردیده (ص ۱۶۲چاپ سعیدنفیسی) وحبیب‌السّیر (جلد۲ص ۴۹۸ـ ۴۹۹ چاپ خیام).

ص ۳۲۵ س ۲۰ ـ وبه‌جای ایشان خر بندگان وسواس‌درآمدند الخ.

سوّاس بروزن‌کفار جمع سائس وآن به‌معنی رانندهٔ الاغ و اسب ومأمور اصطبل است .

ص ۳۲۶ س ۱۲ ـبعداز آن باطلبه واهل علم،کمال احسان ومکرمت، پیش‌گرفت الخ .

درحبیب‌السّیر هم به‌همین مطلب تصریح‌گردیده‌است (چاپ‌خیام جلد ۲ ص ۴۹۹) .

همان صفحه س ۱۳ ـ ودرسنهٔ ثلث وعشرین وستمائة وفات یافت الخ .

ظاهراً این تاریخ سهو است زیراکه‌مورخین معتبر وفات ناصر را در۶۲۲ ثبت‌کرده‌اند(ابن‌اثیر جلد۱۲ص۴۳۸)وطبقات‌سلاطین اسلام‌ص۱۲.

ص ۳۲۷ سطر اول ـ میگفتند این مکتوب را توقیع‌کن الخ .

این قسمت عیناً ترجمه است‌ازابن اثیر وما عین عبارت‌آن مورخ را درضمن حواشی (صفحهٔ ۳۱۹)که‌گذشت نقل‌کردیم .

ص ۳۲۷ س ۹ - به‌مجدالدین پسر استادالدار پیوست وملازمت نمودالخ.

مراد ازاستادالدّار، عضدالدین بن‌رئیس‌الرؤساست‌که درصحایف گذشته بنام واخبارش اشاره‌گردید .

همان صنحه س ۹ ـ او با قاضی‌القضاة ، ابوالحسن علی‌بن دامغانی ، شفاعت‌کرد تاابن یونس را تعدیل‌کند الخ .

این قاضی‌که نامش‌گذشت تا زمان مستضیئی در قید حیات بود و بالاخره درسال ۵۸۳ از دنیا رفته رفته است (ابن اثیر جلد ۱۱ ص ۵۶۳) وتعدیل‌کردن‌که درمتن‌کتاب مندرج است یعنی عدالت وشهادت‌کسی را تصدیق‌کردن واورا درجزو عدول قرار دادن

ص ۳۲۷ س ۱۰ ـ قاضی از قبول آن شفاعت ، توقف مینمود زیرا که اورا استیهال نمیدید الخ .

مراد ازاستیهال دراین مورد ، اهل وشایسته دانستن ، است دراین صورت عوض (نمیدید) نمی‌نمود یانمیکرد ، مناسب بنظر میرسد اضافه میشود که در ممالك عربی ، امروز به مدارك و اسناد علمی (مؤهّلات) می‌گویند .

همان صفحه س ۱۷ ـ میگفت : لعنت بردرازی عمر باد: یعنی آن روز به عدالت او راضی نبودم ، امروز وزیرش می‌بینم ومن پیاده در پیش‌اسب او میروم الخ .

این مطلب درابن اثیر هم نقل‌گردیده و ما عین عبارت آن مورخ را ذیلاً میآوریم : «و فیها ، فی‌شوال ، استورز الخلیفة النّاصرلدین الله ، اباالمظفر عبیدالله بن یونس ، ولقبّه جلال‌الدین ومشی ارباب الدّولة فی رکابه ، حتّی قاضی‌القضاة، وکان‌ابن یونس من شهوده، وکان یمشی ویقول لعن الله طول العمر (جلد ۱۱ ص ۵۶۲ حوادث سال ۵۸۳) .

این موضوع را طغرائی درلامیّة العجم به‌بهترین وجهی گنجانده است که مافوق آن متصوّر نیست :

تقدّمتنی اناس کان شوطهم وراء خطوی لوامشی علی مهل

هذا جزاء امریٍ اقرانه درجوا من قبله فتمنّی فسحة الاجل

همان صفحه س ۱۹ ـ وچون مدتی دروزارت ، متمکن شد ، ناصر اورا لشکری جرار بداد وبه‌جنگ سلطان طغرل فرستاد به‌جانب‌همدان درسنهٔ اربع وثمانین وخمسائة الخ .

وقوع جنگ بین طغرل‌ولشکر النّاصرلدین الله درسالی که‌مؤلّف قیدکرده ، صحیح است امّا ابن اثیر ازمکالمه‌ایکه میان وزیر خلیفه و طغرل صورت‌گرفته، بکلّی ساکت‌است وهیچگونه اطّلاعی دراین‌خصوص بدست نمیدهد (جلد ۱۲ ص ۲۴) .

همان صفحه سطر آخر ـ وزیر براستری : ایستاده ، بماند و مصحفی دردست‌گرفته الخ .

این مطلب مأخوذ است ازابن اثیر (جلد ۱۲ ص ۲۵) .

ص ۳۲۸ س ۹ ـ وازآنجا به‌بغداد آمد ودرخانهٔ خویش به باب‌الازج پنهان شد الخ .

ازج بروزن فرج، محلّهٔ‌وسیع وبزرگی بود واقع درقسمت شرقی بغداد، بقول یاقوت‌دارای بازارهای متعددبود وعدهٔ‌کثیری ازعلما بهمانجا منسوبند (رجوع‌کنید به معجم‌البلدان) .

ص ۳۲۸ س ۱۲ ـ بنزدیکی همدان بالشکر اتابك شهید، قزل ارسلان بن ایلدگزکه ممدوح ظهیر فاریابی و احمدبن منوچهر همدانی و بسیاری از افاضل شعرا بود الخ .

اخبار ظهیر فاریابی بسیار مشهور و بی‌نیاز از تعریف است امّا دربارهٔ احمدبن منوچهر همدانی وتلقب وی به شصت‌کله ، مرحوم محمد

قزوینی را مقالتی است بسیارجامع که درشمارهٔ دوم‌سال اول مجلهٔ یادگار بطبع رسیده است ، ضبط و قرائت (شصت‌کله) برخود قزوینی هم واضح نگشته فقط مینویسدکه وی صاحب قصیدهٔ تتماج است الی آخر ، بعداً مطالب دیگری در حق شاعر مینویسد که نقل آنها در این مقام تناسبی ندارد وطالبان‌اطلاع می‌توانند بهمان شماره‌که قیدگردید رجوع نمایند .

مرحوم ملك‌الشعرای بهار را هم دربارهٔاین شاعر وقصیدهٔ تتماج[1] وی گفتاریست بسیار مفصل‌وفاضلانه که‌درضمن تحقیقات وآثار آن مرحوم بچاپ رسیده است (بهار وادب فارسی - جلد ۱ ص ۲۱۶) .

همان صفحه‌س ۱۴ ـ اتابك باخلیفه‌مقرر کرده بودکه‌چون لشکر به‌جنگ سلطان طغرل فرستد ، او به‌لشکر خویش،مدد دهد ، وزیر توقف‌نکرد ،به‌همدان رفت وکان امره ماکان الخ .

غرض از اتابك (عثمان بن ایلدگز) ملقب به قزل‌ارسلان است‌که بنابه‌تصریح ابن اثیر در ۵۸۷ به‌قتل رسیده وهرچه تفحص وتحقیق‌کردند

۱ـ مناسب دانستم شرحی را که مرحوم بهار دربارهٔ لفظ تتماج مرقوم فرموده است در اینجا بیاورم : « میدانیم که تتماج‌که ظاهراً بضم تا و سکون تاء دیگر است ، لغتی است ترکی و آنرا بفارسی ، لاخشه و لخشه ودر خراسان‌لخشك گویند و برهان قاطع آورده‌که لاخشه و لاخشته ، نوعی ازآش آرد باشد و بعضی گویند آش تتماج است » .

غیراز این‌مختصر که از مقالهٔ استاد در اینجا درج و نقل‌گردید ، آن مرحوم توضیحات مفید دیگری هم دربارهٔ همین غذای دورهٔ سلجوقی داده است‌که طالبان تحقیق میتوانند به آثارش رجوع کنند (بهار و ادب فارسی - جلد ۱ ص ۲۱۷) مطلبی‌که در آخر این سخن باید افزوده شود اینست‌که آن استاد تمام قصیدهٔ تتماج را در ضمن تحقیقات خود آورده و این کار بطوریکه معلوم است در حد خود بسیار مغتنم و ذیقیمت است (همان‌کتاب ص ۲۱۸) .

نتوانستندکه قاتل را معیّن ومشخّص سازند (جلد ۱۲ ص ۷۵ ـ ۷۶) و در این جنگ بطوریکه صاحب تجارب السّلف اشاره میکند ، لشکر خلیفه منهزم میشود وافراد قشون بصورت پراکندهوپریشان حال به‌بغداد مراجعت میکنند ووزیر را هم‌که برقاطری سوار ومصحفی بدست‌گرفته بود ، اسیرش میسازند و خزانه و اسلحه و دواب او را بتمامی ضبط و غارت می‌نمایند و مراد هندوشاه از (وکان امره ماکان) همین انهزام و تفرّق عساکر وغارت شدن بنه‌واحمال واثقال است لاغیر-شرح این اجمال را درابن اثیر (جلد ۱۲ ص ۲۴) ملاحظه نمائید .

همان صفحه س ۱۶ ـ ابن اثیر مورخ‌گفت : من با صلاح‌الدین یوسف بن‌ایوب بودم‌که مصر وشام داشت الخ .

ما عین عبارت ابن اثیر را جهت اطّلاع قرّای محترم دراین مقام نقل مینمائیم : «وکنت حینئذ بالشّام فی عسکر صلاح‌الدّین یرید الغزاة فأتاة الخبر مع النجّابین بمسیرالعسکرالبغدادی : فقال : کأنکّم و قد وصل‌الخبر بانهزامهم . فقال له بعض‌الحاضرین: وکیف ذلك؟فقال: لاشك انّ‌اصحابی واهلی اعرف بالحرب من الوزیر و اطوع فی العسکر منه ، ومع هذا ، فما ارسل احداً منهم فی سریّة للحرب الا واخاف‌علیه؛ وهذا الوزیر غیر عارف بالحرب وقریب‌العهد بالولایة، ولایراه الامراءِ اهلاّ ان یطاع وفی مقابلة سلطان شجاعٍ قد باشرالحرب بنفسه ومن معه یطیعه و کان الامر کذلك ووصل‌الخبر الیه‌بانهزامهم‌فقال لاصحابه: کنت اخبرتکم بکذا وکذا وقد وصل الخبر بذلك» جلد ۱۲ ص ۲۵ .

ص ۳۲۹ س ۱۷ ـ نسب او (معزالدین‌بن حدیده) متصل میشود به‌عطیة بن عامربن حدیدهٔ انصاری الخ .

وی معزالدین ابوالمعانی سعدبن‌علی است معروف به‌ابن حدیده که در ۶۱۰ فوت‌کرده و درارض نجف مدفون‌گشته است (ابن اثیر جلد ۱۲ ص ۳۰۲) .

مؤلّف شذرات‌الذّهب هم همین تاریخ فوت را ضبط‌کرده ولی وی نام وزیر را، ابوالمعالی سعیدبن علیّ الانصاری می‌آورد ومینویسدکه وی درسال ۵۸۴ به‌وزارت ناصر خلیفه رسید بالاخره به غضب خلیفه گرفتار آمد واموالش را مصادره‌کردند، مدتی درآذربایجان اقامت‌نمود وبالاخره به‌بغداد برگشت‌وخانه‌نشین شد تادرجمادی الاولی سال ۶۱۰ ازدنیا رفت.

ص ۳۳۰ س ۱۶ ـ مؤیدالدین ابوالمظفر محمدبن احمد قصاب الخ :

نام وکنیه این وزیر بطوریکه ابن تغری بردی و مؤلّف شذرات الذهب هردوتصریح‌کرده‌اند، ابوالفضل‌مؤیدالدین محمدبن علیّ بن احمد بوده ودرسال ۵۹۲ مرده است، زرکلی دراعلام مشهور خود، منابع اخبار صاحب ترجمه را بدست داده و صریحاً نوشته است‌که وزیر ابن القصاب ازوزرای عصامی بوده وعاقبةالامر ، پس‌از مرگ ، به‌دستور خوارزمشاه ، قبر اورا نبش وسرش را بریده و درشهرهای خراسان گردانیده‌اند (جلد ۷ ص ۱۶۷) .

ص ۳۳۱ س ۱۷ ـ بعداز آن ناصر بالشکری تمام ، اورا به‌خوزستان فرستاد الخ .

ابن اثیر تاریخ حرکت وزیررا به‌جانب خوزستان درضمن‌اخبار وحوادث سال (۵۹۰) ضبط نموده واضافه میکندکه آن وزیر ، خلیفه‌را دائماً تحریك ووادار میکردکه اورا مأمور فتح وتصرف خوزستان سازد

و نظرش ازاین اصرار و تحریك آن بودکه وی درآنجا برای خودملاذی ومسکنی تهیه‌کند و بالاخره حکومتی تشکیل دهد و بالاستقلال به رتق فتق امور پردازد (جلد ۱۲ ص ۱۰۸) .

ص ۳۳۴ سطراول - وزیر متبسم و مستبشر به‌اوگفت: خواستی‌که مثل بخره عریان ، برما صادق شود الخ .

این داستان درتاریخ‌الفخری ، ذیل اخبار وزیر ابن‌القصاب درج گردیده به‌انضمام دو بیت شعر فارسی ازشاعری بنام ابهری (چاپ‌دارصادر ص ۱۲۵) وآن دو شعر این است :

وزیرمشرق‌ومغرب،نصیرملت‌ودین که باد رایت عالیش تاابد منصور

صریرکلك‌تو درکشف‌معضلات‌امور که همچو نغمهٔداود درادای‌زبور؟

صریحاً یادآور میشودکه نه‌تصحیح مصراع چهارم و نه شرح مثل (بخره عریان درجاهائی‌که‌گمان می‌رفت برنگارنده این سطورمیسّر نشد

همان صفحه س ۲۲ - شیخ ابوالبقاءعکبراوی نحوی درمدح ابن‌مهدی گفته است الخ .

ابوالبقاء عکبراوی نامش عبدالله ودر ۶۱۶ وفات یافته‌است، صفدی در نکت الهمیان (ص ۱۷۸ - ۱۷۹) اخبار اورا آورده و ما هم در تصحیح اشعاری که در متن آمده از آن‌کتاب مدد جسته‌ایم و اینك برای مزید فایده صورت صحیح همان ابیات را ذیلاً می‌آوریم :

بك اضحی جیدالزمان محلّی بعد ان کان من حلاه مخلّی

لایجاریك فی نجارك خلق انت اعلی قدراً و اعلی محلاً

عشت،تحیی‌ماقدامیت‌من‌الفضـ ـل وتنفی جوراً و تطرد محلا

ص ۳۳۵ س ۸ ـ چون علاءالدین سامش ناصری که از اعیان امرا بود الخ.

بدون تردید سامش غلط و بلکه علاءالدین تنامش ناصری صحیح است و بنا به تصریح ابن اثیر وی از اکابر و اعاظم امرای بغداد بود و در سال ۵۸۴ فوت کرده و جسدش را در مشهد حسین بن علی علیه السلام مدفون ساخته اند رجوع کنید به جلد ۱۲ کامل التواریخ ص ۲۶ و جلد ۱۱ ص ۴۲۴ .

امّا دقوقا که درهمان صفحه و درسطر نهم دیده میشود آن بر وزن صفورا و نام شهری است که درمیان اربل و بغداد واقع گردیده و بنا به اظهار یاقوت نام آن محلّ دراخبار فتوح مکرّراً مذکور گشته است .

همان صفحه س ۱۲ ـ جمال الدین قشتمر ناصری ، غلامی دیگر بود معتبر الخ .

جمال الدّین مذکور ازممالیك معروف النّاصر لدین الله بود که از دار الخلافه قهر کرد و به سوی لرستان رفت و از آنجا پیغام فرستاد که وزیر خلیفه یعنی سید نصیر الدّین مهدی دراین صدد است که کسی از اطرافیان وغلامان درحضور خلیفه نباشد و آنان را مجبور به فرار میسازد و شکّی نیست که غرض وی ازابراز این حرکات، منحصراً اینست که بعدها ادّعای خلافت کند و برای خود دستگاهی فراهم سازد وقدرتی بهمرساند، یکی ازشعرا دراین مورد چنین گفته است :

الامبلغ عنی الخلیفة احمداً — توق، وقیت السّوءماانت صانع

وزیرك هذا بین امرین فیهما — فعالك، یاخیر البریّة ، ضائع

فان کان حقّاً من سلالة احمد — فهذا وزیر فی الخلافة طامع

وان کان فیمایدّعی غیر صادق — فأضیع ماکانت لدیه الصنائع

(ابن اثیر جلد ۱۲ ص ۲۷۶) امّا ازداستان مردی‌که بنا به اظهار صاحب تجارب السّلف (ص ۳۳۴) آلات حرب و منجنیق میساخت در کامل‌التواریخ خبری دیده نشد.

شاید این مردکه درساختن ادوات کارزار ومنجنیق مهارت‌واستادی داشته، یعقوب بن صابر حرّانی باشدکه اخبارش را ابن خلکان در وفیات الاعیان آورده(ترجمه حال شماره۸۰۳طبع محمدمحیی‌الدین‌عبدالحمید)، و ابن الفوطی هم در الحوادث الجامعه نسبت اشعار سابق‌الذکر را به او میدهد و صریحاً مینویسد که آن شاعر همین اشعار را در هجو وزیر ساخته است (چاپ بغداد ص ۱۰).

ص ۳۳۵ س ۱۵ ـ گفتند حاجب، ابن امینا دردیوان بنشست الخ.

نام‌این‌حاجب‌در تجارب‌السّلف بهمین‌صورت‌است که‌ملاحظه‌میشود، امّا ابن اثیر آشکارا مینویسدکه بعداز عزل وگرفتاری سیدّ نصیرالدین، فخرالدین ابوالبدر محمدبن احمدبن امسینا (باسین بی‌نقطه) الواسطی، نیابت وزارت را بعهده‌گرفت، بدون‌اینکه‌دراین خصوص فرمانی ازطرف خلیفه صادر شده باشد (جلد ۱۲ ص ۲۷۷).

همان صفحه س ۱۸ ـ وزیر درجی کاغذ برگرفت و هرچه درملك او بود ازدواب وقماش وغلام وکنیزك ونقد وملك واسباب، درآنجا نوشت‌الخ.

درج بمعنی طومار بوده واین مطلب بتمامی ونیزجوابی‌که خلیفه داده، ترجمه ومقتبس است ازکامل ابن اثیر (ص ۲۷۷ جلد ۱۲).

ص ۳۳۸ س ۱۲ ـ ابوالولیدبن‌مینا ازنیابت وزارت، معزول‌شد، بحکم فرمان آن منصب نیز به قمی، مقرر داشتند با خلعتی فاخر و لقب مکین‌الدین به‌مؤیدالدین مبدل‌گشت الخ.

نام و لقب صحیح ابن‌مینا را نقلاً ازابن‌اثیر ، سابقاً درج کردیم واینك باتوجه به‌حوادث سنهٔ (۶۰۶) درکامل ، یادآور میشویم که فخر الدین بن امسینا درسال مزبور ازنیابت وزارت ، عـزل و منصب او را به مکین‌الدین قمّی سپردند اما مکین الدین که بعـداً به لقب مؤیدالدّین ملقب‌گردید نام و لقب وی بشرحی‌است‌که درزیرآورده‌میشود: «مؤیّد الدّین‌محمدبن محمدبن برز القمّی» و اینکه هندوشاه بجای (بَرْز) عبدالکریم ضبط‌کرده درتاریخ ابن‌اثیر این اسم بنظر نرسید (جلد ۱۲ ص ۲۸۷ـ۲۸۸) .

ص ۳۳۸ س ۲۱ - چون قطب‌الدین سنجر ناصری‌که حاکم خوزستان بود با خلیفه عاصی شد ، خلیفه مؤیدالدین قمی و لحاح شرابی را با لشکری به‌گرفتن او به‌خوزستان فرستاد الخ .

داستان عصیان قطب‌الدین سنجر را بطور مشروح درابن‌اثیر ذیل حوادث سال (۶۰۷) ملاحظه‌کنید و این شخص‌که به (اتابك عـزالدین سعدبن دکلا) ملتجی گردیده بود بالاخره با وساطت وشفاعت همان‌اتابك ازقتل نجات یافت ودر التزام رکاب وزیرمؤیدالدین ولحاح شرابی وارد بغداد شد وخلیفه هم ازتقصیر وعصیان‌وی درگذشت اما دیگربه‌حکومت خوزستان نرفت و بجای وی یاقوت امیرالحـاج به حکومت آن ناحیه منصوب‌گردید جهت اطلاع کامل ازجزئیّات این‌واقعه نگاه‌کنید به ابن اثیر (جلد ۱۲ ص ۲۸۹ـ۲۹۰) .

اما اتابك عزالدین سعدبن دکلا[1] که نام وی در صفحات ابن اثیر

۱ــ تکله را درکتابها ، دکله یا دکلا هم نوشته‌اند ودر ۵۷۰ فوت‌کرده است رجوع شود به سلسله‌های اسلامی ص ۱۹۲ ترجمهٔ فریدون بدره‌ای .

فراوان دیده میشود همان اتابك تکله است که در بوستان شیخ حکایتی که مشتمل برموعظه ونصیحت است بنام وی ثبت گردیده که بی‌اندازه مفید و ازحیث پند و اندرز تمام است ولحاح شرابی که در متن تجارب السلف دیده میشود بدون تردید غلط مطبعی است ونام آن شرابی ، عزّ الدین نجاح شرابی است که مطابق تصریح ابن‌اثیر در۶۱۵ وفات یافته وگذشته ازاینکه ازخواص و مقربان ناصر خلیفه بوده است درعقل و تدبیر هم درنوبهٔ خود بی‌نظیر بوده است ومردم دراندیشه وتدبیر بدو مثل زدندی مضافاً براینکه باآن عقل وسیاست ، احسان‌وکرم هم داشته است .

ص ۳۴۲ س ۲ - گویند پیش‌ازآنکه وزیر قمی را بگرفتند ، بردوام این ابیات ابن‌سبیل شاعر میخواند :

نتمنی وفی المنی قصرالعمـ ـر ونغدو بما نسر نساءِ الـخ.

بدون‌تردید ابن‌سبیل غلط است بلکه این‌اشعار ازقصیدهٔ[۱] مشهور ابوبکر حسین‌بن عبدالله بن شبل بغدادی شاعرالفلاسفه وفیلسوف‌الشّعرا است که درمرثیهٔ برادر خود احمد ساخته و اخبـار شاعر و قصیده‌اش در معجم‌الادبای یاقوت (جلد۱۰ ص ۳۹ چاپ احمد فرید رفاعی) منـدرج است غیرازکتاب یاقوت ، اخبار ابن‌شبل درطبقات‌الاطبای ابن‌ابی‌اصیبعه (ص۳۳۵-بیروت ۱۹۶۵) هم‌آمده وسیدعلیخان مدنی‌نیز درانوارالربیع

۱- مطلع قصیده این‌است :

غایة الحزن والسرور انقضاء ما لحی من بعـد میت بقـاء

وهمین که وارد مرثیه میشود چنین میگوید :

مادهـانا من یـوم احمد الا ظلمات و مـا استبـان ضیـاء

یا اخی عاد بعدك الماء سماً و سموماً ذاك النسیم الرخـاء

واعـدالحیاة غـدراً ولو کا نت حیاة یرضی بها الاعداءالخ

ذیل صنعت انسجام همین قصیده را که بموضوع آن اشارت رفت ، نقـل کرد، است .

مطلبی که درخور یادآوری است اینست که شیخ بهاء الدین عاملی درکشکول ، نسبت این قصیده را داده است به شیخ الرئیس ابوعلی سینا (ص ۵۵۹ چاپ نجم الدوله) ظهور این اشتباه و غفلت ازشخصی مانند شیخ فوق العاده عجیب وبدیع است و شگفت انگیزتر از همه آنست که باز ، شیخ ، درکشکول قصیدهٔ سموءِل بن عادیا را که درمیان اهل ادب شهرت فراوانی دارد و ابوتمّام در حماسه ، بنام همان شاعر ثبت کرده ، از ابن حیـّوس دانسته است (ص۴۱۱) .

ص ۳۴۲ س ۹ ـ مؤیدالدین وزیر ناصر وظاهر بود ، پنج سال وزارت مستنصر کرد ودر سحرگاه هفتم شوال سنهٔ تسع و عشرین و ستمائه ، او را و پسرش فخرالدین احمد را بگرفتند و در دارالخلافه حبس کردند و پسرش پیش از او بمرد الخ .

دراعلام زرکلی که اخبار مؤیدالدین درآنجا مندرج است بجای (۶۲۹) ۶۳۰ ضبط گردیده است (جلد ۷ ص ۲۵۵) .

همان صفحه س ۱۳ ـ وحاجب محمدبن عبدالملك وظایفی این ابیات براصطلاح رماة بندق به مستنصر نوشت و او را تحریض کرد برقمی وپسراو:

لقد انتحی المستنصر المنصور یوم المکین کما انتحی المنصور الخ

اخبار محمدبن عبدالملك وظایفی را درمأخذی که دردست داشتم پیدا نکردم اما این قصیده که در تجارب السلف ده بیت آمده ، در تاریخ ابن الفوطی (چاپ بغداد ص ۳۵) شانزده بیت نقل گردیده وبدبختانه اغلب ابیـات در هردو کتاب سقیم و مغلوط بوده لذا درك معنی از آن قصیده خالی ازاشکال نیست علی الخصوص که بقول هندوشاه بااصطلاحات والفاظ

(رماة بندق) به‌نظم درآمده است که در حکم امروز آن کلمات مهجور و نامأنوس است اما درمطلع قصیده دست یافتن مستنصررا برمکین الدین، تشبیه‌کرده است برتسلّط و غلبهٔ منصور دوانیقی بر ابو مسلم خراسانی و ظاهر الفاظ منحصراً این معنی را میرساند لاغیر .

ص ۳۴۳ س ۴ - مستنصر او را دشمن میگرفت وگویند قمی به‌سبب پسر منکوب شد وچون هردو را به‌زندان بردند ، باپسر ش گفت : بخلك انسلقنا یعنی به سر کهٔ تو جوشیده شدیم الخ .

انسلاق را در قوامیس عربی هرچه گشتم بدست نیاوردم و معلوم نیست که مصنف کتاب از کجا این معنی را بدست آورده است احتمال میرودکه (سُلِقنا) بصیغهٔ مجهول درست باشد وصاحب‌قاموس گوید «سلق الشیئی، غلاه بالنّار» ، گذشته ازاین‌اعتراض، عبارت مذکورکه‌بی‌شباهت به مثل ، نیست درکتب امثال و مراجع معتبر بنظر نرسید . والله اعلم.

ص ۳۴۴ س ۱۰ - الظاهر الخ .

در بارهٔ اطلاع از اخبار ظاهر ، گذشته از ابن‌اثیر ، رجوع شود به وافی َصفَدی (جلد ۲ ص ۹۵) دراین مأخذ صریحاً مذکور است که وی براثر طول اقامت درمحبس که دیوارهای آنرا عمداً سفیدکرده‌بودند نزدیك بودکه از نعمت بینائی بکلی محروم گردد اما وزیر ابن الناقد با آوردن شلواری سبزرنگ وفهمانیدن آن بطرف وبالاخره براثرپوشیدن آن در مستراح ، او را ازاین بلیّه نجات بخشید ، تفصیل این اجمال را درهمان جلدکه ذکرش گذشت ملاحظه نمائید (ص۹۷) .

ظاهر عادل و نیکوکار بود ودردوران‌خلافت خود (سنّةالعمرین) را تجدید و احیاء کرد وبطوریکه مورخین معتبر تصریح کرده‌اند ازطبقهٔ

خلفا اعم از بنی‌امیّه و بنی‌عباس کسی در دادگری به‌پایهٔ عمر بن‌عبدالعزیز نرسیده است بغیر از ظاهر ، و همین خلیفه است که بدعتهای عهد پدرش را بکلی بر انداخت و اموال مغصوبه و منهوبه را بصاحبـان خود ردّ کرد و تغییراتی در اوضاع عمومی پدید آورد که از هر جهت قابل تحسین و درخور تمجید و تقدیر بود شرح این مجمل در کامل ابن‌اثیر مسطور است و بهمین مقدار اکتفاء شد (جلد ۱۲ ص ۲۴۱ ـ ۲۴۴) .

گویند اطرافیانش اورا از کثرت احسان و بذل اموال منع میکردند او جواب میداد : « انا فتحت الدکان بعد العصر ، فاترکونی افعل الخیر فکم اعیش ؟ » .

شاید بازکردن دکان بعداز عصر ، اشاره باشد به‌طول مدت حبس خود ، زیراکه وی در ایام ناصر مدت درازی محبوس بود والله اعلم .

ص ۳۴۵ س ۵ - کعب بن‌زهیر قصیدهٔ لامی بگفت‌که بعضی آنرا لامیة العرب گویند الخ .

لامیة العرب مال شنفری‌است که مطلع آنرا هندوشاه آورده و این قصیده‌که متضمن بر یك سلسله مسائل اخلاقی است توسط جـارالله زمخشری شرح گردیده تحت عنوان (اعجب العجب فی شرح لامیة العرب) ودر مصر هم بطبع رسیده است ، امـا قصیدهٔ کعب بن زهیر را ابن هشام صاحب کتاب مشهور (مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب) شرحی مستوفی کرده کرده وچاپ هم گردیده است ، ازعلمای آذربایجان مرحوم میرزا لطفعلی امام‌جمعه فرزند ارشد واعلم مرحوم میرزا احمد مجتهد اعلی‌الله مقامهما نیز آنرا شرح نموده که‌مدتهااست چاپ یافته‌ودرمیان اهل فضل منتشر است.

ملامحمدحکیم قُبُلّی[1] از اطبا وفضلای عهد محمد شاهی ، همین قصیدهٔ کعب را که معروف بهقصیدهٔ (بانت سعاد) است بطوراختصار نظماً به فارسی ترجمه کرده و در مقابل هر بیتی از آن یك رباعی ساخته که به تنهائی ادای مطلب مینماید ، این یك رباعی در ترجمهٔ مطلع قصیده از آنجا است :

شد دور زمن سعادآن سرو بلند　　دل درپیش امروزسقیم استونژند
مغلول ومقیّداست زانسان کهورا　　کس فدیه نداده تارهاندیش از بند[2]

کفر وعدم انقیاد کعب نسبت بهرسول اکرم دراشعارشعرای ایرانی هم یادگردیده وبالأخره بطوریکه درمتن تجارب السلف و سایر مآخذ آمده ، وی با ارشاد و راهنمائی برادرش بجیر (بروزن زبیر) بشرف اسلام نایل آمده وداخل حلقهٔ مسلمانان گردیده وبدین وسیله ازشمشیر پیغمبر عظیم الشأن اسلام نجات یافته است ، خاقانی در اشعاریکه ذیلاً میآید بهمین قضایا اشاره میکند وگوید :

بود کعب بن زهیر از ابتدا کافر صفت
پس مسلمان گشتهوهم جنس حسّان آمده

۱ــ جهت اطلاع از اخبار قبلی نگاه کنید به دانشمندان آذربایجان (ص ۱۲۲) ومقالهٔ مبسوط و محققانهٔ دانشمند هنرشناس و نیك سیرت جناب آقای سلطان القرائی در نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز (شمارهٔ بهار ۱۳۵۱) .

۲ــ دانشمندان آذربایجان (ص ۱۲۲) .

گر توأم عبدالله بن سرح[1] خوانی باك نیست
من بدل کعبم مسلمان‌تر زسلمان آمده
(چاپ ضیاءالدین سجادی ص۳۷۳).

ابن‌جابر که از فضلای اندلس است. در حق قصیدهٔ (بانت سعاد) نظری دارد بسیار عالی که آنرا مقّری در نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب (جلد۳ ص ۴۴۱) نقل‌کرده وما هم ازراه تبرّك و تیمن، فقراتی از آراء وعبارات آن فاضل اندلسی را ذیلاً میآوریم:

« وهذه القصیدة لهـا الشرف الراسخ و الحکم الذی لم یوجد له ناسخ، حدّثنی بعض شیوخنا بالأسکندریّة انّ بعض العلماء کان لایستفتح مجلسه الا بقصیدة کعب، فقیل له فی ذلك، فقال: رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت: یا رسول الله قصیدة کعب انشدهـا بین یدیك؟ فقـال نعم، وانا أحبّها و احبّ من یحبها، فقال: عاهدت الله ان لا اخلو من قراءتها کل یوم.

۱ــ عبدالله بن سرح که به‌تصریح زرکلی دراعلام مشهور خود درسال۳۷ هجری مرده ابتدا از کتبهٔ وحی بود بعداً کافر شد و در دست لشکر اسلام گرفتار آمد وخود را کشت (نقل از حواشی دیوان خاقانی طبـع ضیاءالدین سجادی ص ۱۰۴۳) نیز دربارهٔ اطلاع کامل ازاخبار ابن‌سرح رجوع‌شود به‌مقالهٔ دکترسیدجعفر شهیدی (مجلهٔ یغما سال ۲۵ ــ شماره ۱۱ ــ مورخ بهمن ماه ۱۳۵۱) و فتوح‌البلدان بلاذری ص ۴۵۸ ــ ۴۵۹ چاپ رضوان محمد رضوان.

درخاتمه من‌باب اطلاع افزوده میشود که جاحظ هم درمقدمهٔ رسالهٔ معروف خود (ذم اخلاق الکتاب) برکفر وارتداد عبدالله بن سرح تصریح‌کرده ونوشته‌است که وی درجزیرة العرب کافر ومرتد ازدنیا رفت (چاپ یوشع فنکل ص۲ ــ قاهره ۱۳۴۴ هجری).

برطبق تصریح ابن‌اثیر ، کعب درسال نهم هجری اسلام آورده و بطوریکه زرکلی در اعلام خود آورده درسال۲۶هجری‌هم ازدنیارفته‌است خلاصه درکامل‌التواریخ دربارهٔ این قصیده و کیفیت مسلمان شدن صاحب آن ، مطالبی ثبت‌گردیده‌که بسیار سودمند و درخور حفظ ومطالعه است (جلد ۲ ص ۲۷۴) .

ص۳۴۵س۱۸- ان‌الرسول لنور یستضاءبه مهندمن‌سیوف‌الهند مسلول پیغمبر (ص) فرمود : من سیوف‌الله واین استدراکی بود در غایت خوبی الخ.

در سیرهٔ ابن هشام کـه قدیمترین مأخذ و سند روایت این قصیده است ازاین استدراك خبری دیده نشد اما درکتاب (الدرجات الرّفیعه فی طبقات الشیعه) تألیف مشهور سید علیخان مدنی ، عین این مطلب نقـل گردیده است (ص۵۴۰ چاپ نجف).

ص ۳۶۴ س ۴ - فی‌الجمله آن جامه پیش خلفای بنی‌عباس بود واز خلیفهٔ به خلیفهٔ منتقل میشد تا آخردولت عباسیان ، بعدازآن احوال‌آن معلوم نشد الخ .

مشهور چنین‌استکه آن برد فعلاً درخزاین‌ترکیـّه محفوظ است وسلاطین آن سرزمین درایام گذشته ، دراعیاد و روزهای رسمی آنرا بر دوش خود می‌انداختند اما درتاریخ‌ابی‌الفدا خبری مندرج‌استکه صحت آن شهـرت را بکلی ضعیف و بلکه باطل میسازد زیرا که مورّخ مزبور مینویسد که لشکریان مغول آن بُرد را ضمن اموال و نفایسی که از خزاین بغداد غارت‌کردند با خودشان بردند و معلوم هم نیست‌که عاقبت آن پارچهٔ مقدّس بکجا منتهی‌گردید اینك عین عبارت ابوالفداء‌را ذیلاً میآوریم : « ثم توارثها‌الخلفاء الامویـّون والعباسیـّون حتی اخذها‌التتر»

جلد ۱ ص ۵۴ . خلاصه جهت اطّلاع ازسخنانی که درخصوص عاقبت برد حضرت رسول(ص) گفته‌اند رجوع گردد به لغت نامه ، مادّهٔ (برده) و دائرة المعارف اسلامی (مادهٔ برده) . منوچهری شاعر مشهور از لفظ (برده) ردی که ممال رداء است تعبیر میآورد :

ور عطا دادن به‌شعر شاعران بودی فسوس

احمد مرسل ندادی کعب را هدیه ردی

آخرین سخنی که در بارهٔ برد و قضیب رسول اکرم (ص) باید گفته شود اینست که آن دو را در مراغه از مسترشد گرفتند و بتوسط سفیری که سنجر معین کرده بود به‌بغداد فرستادند و به مقتفی تحویل دادند (ابن اثیر جلد ۱۱ ص ۷۹ ـ حوادث سال ۵۳۵) .

ص ۳۴۷ س ۶ ـ مدرسهٔ مستنصریه دربغداد هم بنا کرد و در ایوان ساعت ، محاذی مدرسه که اوقات صلوة ، رعایت میکنند الخ .

مدرسهٔ مستنصریّه که بنای آن در ۶۲۵ شروع گردیده ودر ۶۳۲ تمام شده‌است[1] از آثار وابنیهٔ ابوجعفر منصور بن الظاهر ملقب به‌المستنصر (۶۲۴ ـ ۶۴۰) است ، جهت اطلاع از کیفیت افتتاح این مدرسهٔ تاریخی رجوع شود به‌تاریخ ابن‌الفوطی (ص۵۳) و در همین منبع معتبر در باب مدرسین آن مدرسه[2] ، اطلاعاتی بسیار سودمند وجود داد وبطوریکه آن مورّخ تصریح کرده است خود مستنصر هم در آنجا حاضرمیشد واز درس

۱ـ تاریخ گزیده ص ۳۶۸ چاپ عبدالحسین نوائی . ۲ـ این مدرسه کتابخانه‌ای داشت بسیار معتبر که هشتاد هزار جلد کتاب درآنجا جمع شده بود . (یادداشتهای قزوینی جلد ۶ ص۱۹۵).

وبحث استادان مستفید میگشت .

اما نام قائل قصیده که آنرا هم صاحب تجارب السلف و هم ابن الفوطی هردو ضبط کرده‌اند بنا باظهار مورخ اخیرالذّکر (ابوالمعالی القاسم‌بن ابی‌الحدیدالمدائنی)[1] است نه موفق الدین قاسم‌بن ابی‌الحدید که درمتن کتاب ذکر گردیده و این شاعر خود از فقهای مذهب شافعی بوده است (ص ۵۶ ـ الحوادث الجامعه چاپ بغداد) و ابن‌الفوطی در باب شروط و مقررات این مدرسه ، مطالبی ثبت‌کرده است که شایان‌توجّه و درخور اهمیت است (ص۵۸) .

گذشته ازقصاید عربی ، شعرای فارسی‌زبان‌هم درمدح‌مستنصریّه قصیده‌ها گفته‌اندکه از همه مهمتر قصیدهٔ اثیرالدین‌اومانی‌است‌که مبلغی از ابیات آن قصیده را مرحوم بدیع الزمان فروزانفر در رساله‌ایکه در باب زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی نوشته ، درج کرده است[2] وقصیده به‌مطلع زیر شروع میگردد :

گرتوخواهی‌که جهان جمله بیك‌جا بینی
و آن جهان را همه در عیش مهنّا بینی
همه‌سر دیده چو خورشید شو اندر بغداد
وانگهی چون فلکش گرد برایا بینی
زانجم شمع ، مه مشعل وخورشید چراغ
بشب تار درو ذرّه هویدا بینی

۱ـ این شخص ازمشاهیر شعرا وادبای عرب وبرادرابن‌ابی‌الحدیدمشهور متوفی بسال ۶۵۶هجری‌است(نقل‌از ترجمهٔ‌الفخری بقلم‌محمدوحیدگلپایگانی(ص۴۴۱)

۲ـ ص ۲۰ .

تا آنجا که گوید :

صحن مستنصریش بنگر اگر میخواهی
که بدنیی ، دوم جنّت مأوی بینی

پس ببین ، منظرهٔ بارگهش تا زشرف
گنبدی برشده تا گلشن جوزا بینی

دیده‌ودل‌شودت‌روشن ازاو بس‌که‌چوشمع
گشته در سیم و زرش غرقه سراپا بینی

شب و روز از پی تکرار و اعادت در وی
عقل را همچو صدا حاکی آوا بینی

عقل کل را شده برطاق نهاده ز علوم
در کتب خانهٔ او جمله سخنها بینی

این قصیده‌که بسیار مطوّل و مفصّل وگذشته ازوصف‌مستنصریّه متضمّن‌برمدح بغداد هم هست ، در جلد دوم مونس‌الأحرار فی دقائق الاشعار تألیف محمدبن بدر الجاجرمی که اخیراً بهمّت واهتمام آقای میرصالح طبیبی انتشار یافته در صفحهٔ (۶۷۶) چاپ گردیده‌است امّا با نهایت تأسف باید اظهار کنم‌که درکار تصحیح این‌کتاب‌که بهترین‌مجموعه درباب اشعار فارسی‌است ، دقّت‌کافی بخرج نرفته واغلاط مطبعی‌فراوان درآن راه یافته است درخاتمه‌محض‌اطلاع یادآور میگرددکه درخصوص مدرسهٔ‌مستنصریّه (حسین امین) مدرس تاریخ اسلام در دانشگاد بغداد کتابی نوشته تحت عنوان (المدرسةالمستنصریّه) که بسال۱۹۶۰دربغداد بطبع رسیده و مشتمل بر جزئیات موضوع است . مرحوم بدیع‌الزّمان

فروزانفرهم در رسالهٔ زندگانی مولوی مطالب لازم و مهم را درمورداین مدرسه ازمآخذ معتبر جمع وترجمه‌کرده ودر آن رسالهٔ نفیس گنجانده است (ص ۲۰) .

ص ۳۴۹ س ۱۴ - نصیرالدین بن ناقد الخ .

تولد این وزیر درسال ۵۷۱ اتفاق افتاده و درسال ۶۴۳ فوت‌کرده است جهت اطلاع ازاخبارش رجوع‌گردد به‌الحوادث الجامعه (ص۲۹۱- ۲۹۳) .

ابن‌تغری بردی وفات این‌وزیررا درضمن‌حوادث سال ۶۴۲ ضبط کرده و در تجارب السلف نیز همین تاریخ قید گشته است .

همان صفحه س ۱۶ - وپیش‌از شروع درحکایت احوال او بگوئیم اگرکسی‌گوید درتبدیل القاب چه حکمت است گوئیم عرب را القاب رسم‌نبوده است الخ .

درباب اطلاع ازموضوع لقب وتحوّل آن درعصور مختلف فصلی بسیار دلکش در سیاست‌نامهٔ خواجه آمده‌است‌که فوق‌العاده حائزاهمیت است (ص۱۸۵ چاپ عباس اقبال) ونیز رجوع‌گردد به صبح الأعشی (جلد ۵ ص ۴۳۸ چاپ افست) .

ص۳۵۱ س ۲۰ - وقتی درسرای او دربعضی‌ازاعیاد ، سنبوسهٔ‌ساختند و او بفرمود تا حشو هفتاد سنبوسه ، پنبه دانه کنند الخ .

سنبوسه بروزن فرموده ، نوعی خوراکی‌است و آن چنانست که خمیر آرد گندم را سه‌گوشه برند و درآن قیمهٔ گوشت و لپه ، جای‌دهند (نقل ازفرهنگ معین) . دربرهان‌قاطع آنرا (قطّاب) معنی کرده‌است .

ودرمتن اللّغه نقلاً ازتذکرهٔ داود انطاکی ، شرحی در باب این

خوراکی درج گردیده است که عیناً آورده میشود : « السنبوسك معرّب سنبوسه ، فارسیّة ، عجین بالسّمن او الشّیرج، یرقّ و یحشی ، بلحم ناعم القطع ، مطیّباً بالأفاویه و الأبزار والبصل ، یطوی ، ثم یقلی او یخبز » (جلد ۳ ص۲۱۹ مادّهٔ س ن ب)

ص۳۵۳ س ۲۰ - چون‌که خواست بازگردد وزیر ابیات احمدبن ابی منن برخواند الخ .

درمتن بطوریکه دیده میشود با حرف میـم وبدون ضبط ، چاپ گردیده ، اما بطوریکه مراجع عمده و معتبر نشان میدهد ابن ابی فَنَن درست‌است نام وکنیه‌اش ابوعبدالله احمدبن صالح معروف به ابن‌ابی‌فنن بوده وکهن‌ترین جائی‌که نام این‌شاعر درآنجا بنظر رسیده است طبقات الشعرای ابن‌المعتز است (ص۳۹۶ چاپ عبدالستار احمدفرّاج) نیـز در باب اطلاع از اخبار این شاعر نگاه شود به‌معجم الادبا (جلد۱۶ ص۱۸۵ ذیل‌اخبار فتح‌بن خاقان سردار معروف متوکل عباسی) ، و فوات‌الوفیات (جلد ۱ ص۸۳) والتمثیل‌والمحاضره[1] (ص۹۲ طبع عبدالفتاح محمدالحلو) وحواشی انوار الربیع (جلد ۵ ص۱۶۰ طبع شاکر هادی شکر) .

نکته‌ایکه درحیات این شاعر درخورتوجه واهمیّت است عبارت ازاینست‌که وی‌گرد مدح وتملق و مداهنت نگشته وازکسی‌هم قبول‌صله

۱ـ دراین مأخذ ابیات زیر بنـام این شاعر ثبت‌گردیده که از حیث معنی و پند و اندرز شایان دقت است :

اری الـدهر یخلقنی کلمـا	لبست من‌الدهر ثوباً جدیداً
سر من عـاش مـاله فاذا	حـاسبه الله سره الأعـدام
رب امـر سـر آخـره	بعـد مـا سـاءت اوائلـه

و عطا نکرده است (انوارالربیع همان جلد و همان صفحه).

ص ۳۵۵ س۴ - چون مستنصر بمرد ، شرف‌الدین اقبال شرابی ، جهت خلافت ، مستعصم را اختیار کرده واو را ازحبس بیرون آورد الخ .

مرحوم علامهٔ قزوینی درحواشی جلد ۳ جهانگشا ، اخبار اقبال شرابی را ازمآخذ متعدد جمع فرموده وشرح حالی بسیار جامع در حق وی ترتیب داده‌است (ص۴۴۹ - ۴۵۰ چاپ لیدن) ومحض توضیح آورده میشودکه نام ولقب وی شرف‌الدین ابوالفضائل اقبال‌الشرابی واز خواص غلامان و ممالیك مستنصر بود وازاین جهت به‌او (شرابی) میگفتند که شرابی خلیفهٔ مزبور بود ، صاحب ترجمه بطوریکه در شذرات الذهب مسطوراست در ۶۵۳ ازدنیا رحلت کرده‌است .

ص۳۵۵ س۶ - در آن وقت ، مؤیدالدین محمدبن العلقمی ، استاد الدار بود ، جلوس مستعصم ازاو پنهان داشتند وگفتند : اورا بطلبیم وبا او مشورت کنیم الخ .

ابن‌علقمی که نام و لقب وکنیه‌اش ابوطالب مؤیدالدین محمد بن محمدبن‌علی الاسدی بوده وبمناسبت لقب جدش به ابن‌العلقمی شهرت یافته‌است از وزرای فاضل وشیعی‌مسلك اواخر عهد عباسی بوده ودر۶۵۶ یا دراوایل سال ۶۵۷ دار دنیا را ترك گفته‌است و بطوریکه هندوشاه در (ص۳۵۸) شرح داده اغلب فضلا و علمای معاصرش به‌نام او کتاب تألیف کرده وبه‌خدمتش تقدیم داشته‌اند . ما قریباً آن‌کتابهارا به‌انضمام‌مؤلفین آنها درجای خود معرفی خواهیم‌کرد ان‌شاءالله تعالی .

مورخین اهل سنت عموماً درحق این‌وزیر علم‌دوست وفاضل‌پرور نظر خوبی ندارند و او را ازته دل دشمن میدارند و آشکارا مینویسند

که مشوق هلاکو در حرکت بسمت دارالخلافه و سقوط بغداد و شکست قشون خلیفه وبالأخره انقراض دودمان پانصد سالهٔ آل‌عباس منحصراً او بوده و مقصودی هم که ازاین فکر واقدام خود داشته ، حاصل‌نشده‌است واضافه کرده‌اندکه صاحب ترجمه پس از مواجه شدن با یأس و حرمان درغالب اوقات این مصراع را میخوانده :«وجری‌القضاء بعکس ماامّلته»[1]

نیز او را هجوها گفته‌اند که ما دوبیت زیر راکه درکتب‌تاریخیّه آورده‌اند دراینجا نقل مینمائیم :

یاعصبةالاسلام نوحوا واندبوا اسفاً علی ما حلّ بالمستعصم
دست الوزارة کان قبل زمانه لابن‌الفرات‌فصارلابن‌العلقمی[2]

اما جمعی دیگر ازمورّخین با انصاف مانند ابن طباطبا صاحب تاریخ الفخری وابن‌الفوطی نویسندهٔ الحوادث الجامعه از وی به دفاع پرداخته و او را از اتهامیکه بروی نسبت‌داده‌اند تبرئه کرده‌اند خلاصه ابن‌العلقمی قطع‌نظر از مقام وزارت ، ادیبی ماهر وشاعری استاد بوده ونمونهٔ ازاشعارش را که سید علیخان مدنی درانوارالربیع درشرح‌صنعت توجیه ، ثبت‌کرده‌است درزیر میآوریم :

ثراؤك موهوب و برّك كامل وحظّك‌مسعود وفضلك‌منجح

۱ـ شذرات الذهب ـ حوادث سال ۶۵۶ .

۲ـ الحوادث الجامعه ـ ص ۳۳۵ طبع بغداد . ونیز درباب اهانتهائیکه درحق این‌وزیر کرده‌اند رجوع گردد به تاریخ وصاف طبع بمبئی ص۴۲ سلطنت هلاکوخان .

وفعلك محمود ورأيك صالح ووجهك وضّاح وسعيك مصلح
وطبعك مشكور وعرضك سالم وجدّك منصور وراجيك مفلح

(چاپ شاکر هادی شکر ـ جلد ۳ ص ۱۴۹) .

ص ۳۵۶ س۱۰ - مستعصم البته متنبه نمیشد وغفلت زیاده میگشت.
فكأنه طفل الرضيع بمهده يزداد نوماً كلما حركته الخ

بیت بهمین صورت که ملاحظه میشود درمتن چاپ گردیده واینك ما صورت صحیح آنرا ازمقدمهٔ تاریخ جوینی (ص لـد) جهت اطلاع خوانندگان گرامی نقل مینمائیم :

كم لي انبّه منك مقلة نائم يُبدى سباتاً كلّما نبّهته
فكأنّك الطفل الصغير بمهده يزداد نوماً كلّما حرّكته

این دو بیت را شمس الدین صاحبدیوان نیز در ضمن نامه ایکه به عنوان برادرش عطا ملك فرستاده وتفصیل آنرا مرحوم محمد قزوینی درمقدّمهٔ تاریخ جهانگشا بدست داده ، نوشته است .

ص۳۵۷ س ۱۰ - فردات کشد خمار کامشب مستی الخ .

مصراع اول آن اینست : قولی به سرزبان خود بربستی ، اینکه درامثال و حکم بجای (کشد بضم کاف) (کند) چاپ گردیده ظاهراً اشتباه است .

همان صفحه س۱۱- چون ایلچی برفت ، خلیفه پشیمان شد وازبرای اصلاح کار ، برعقب او ، شرف الدین بن جوزی را به اندك هدیهٔ بفرستاد و جوابی که مدافعت کردن و مغالطه وموجب تهییج غضب باشد ، بگفت ، چون این حسن تدبیر ازطرف خلیفه مشاهده افتاد ، پادشاه را عزیمت آمدن بعراق وگرفتن بغداد تصمیم یافت الخ .

مراد ازشرف الدین بن جوزی سفیر الخلافه ابو المحاسن، شرف الدین

عبدالله بن محیی‌الدین ابی‌محمد یوسف‌بن جمال‌الدین ابی‌الفرج عبد-
الرحمن‌بن الجوزی‌است‌که در ۵۸۰ تولد یافته و علاوه بر تدریس فقه
حنبلی درمدرسهٔمستنصریّه ، محتسب بغداد هم بوده و بالأخره در سال
۶۵۶ در دست قشون‌هلاکو باسه‌فرزند خودکه دربغدادشهرت ومعروفیت
هم داشتند بقتل رسیده است و مراد سعدی درگلستان درحکایت معروف
(چندانکه مرا شیخ ابوالفرج‌بن الجوزی‌رحمه‌الله ترك سماع فرمودی)
بدون تردید همین شرف‌الدین‌بن جوزی است . برای داشتن اطلاع کافی
درخصوص صاحب ترجمه ، رجوع‌گردد به‌جلد ۳ جهانگشای جوینی(ص
۴۶۳ ـ چاپ لیدن وشذرات الذهب ذیل حوادث‌سنه ۶۵۶) ودراین‌مأخذ
اخیر اسامی آثار و تألیفات شرف الدین هم مسطور است‌که ما بذکرنام
بعضی ازآنها اکتفا مینمائیم :

۱ـ معادن الأبریز فی‌تفسیر الکتاب العزیز .

۲ـ المذهب الأحمد فی‌مذهب احمد .

ظاهراً کتاب دوم را در تأیید مذهب امام احمد حنبل نوشته و
مراد از احمد بدون تردید همان امام مشهور اهل سنّت‌است .

امّا درباب‌فتح بغداد وقتل مستعصم[۱] آخربن خلیفهٔ عباسی،گذشته

۱ـ درباب سقوط بغداد و مرثیهٔ مستعصم ، قصایدی رقت انگیز گفته‌اند
که اینك ما مطالع واسامی گویندگان‌آنها را بااشاره به‌منابعی‌که درآنجاها مندرج
است ذیلا میآوریم :

الف ـ قصیده‌ایست ازشمس‌الدین کوفی واعظ که در فوات‌الوفیات ذیل
اخبار عبدالله مستعصم نقل‌گردیده و به‌مطلع زیر شروع میشود: ←

از تواریخ معتبر دورهٔ مغول ازقبیل جهانگشا ووصّاف والحوادث الجامعه وتاریخ مبسوط مغول تألیف مرحوم عباس اقبال ، رجوع گردد به جلد ۴

← عنـدی لأجل فراقکم آلام فالام اعـذل فیکـم و الام

(چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید جلد ۱ ص ۴۹۷) .

ب ـ باز قصیده ایست از همان شاعر و در همان منبـع مذکور و مطلع آن اینست :

انلم تقرح ادمعی اجفـانی من بعد بعدکم فما اجفانی

(ص ۴۹۹) .

ج ـ تقی الدین بن ابی الیسرهم در واقعهٔ بغداد وقتل خلیفه ، مرثیه ای ساخته است که در شذرات الذهب ذیل اخبار وحوادت سنهٔ ۶۵۶ مسطور ومطلع آن اینست:

لسائل الدمع عن بغداد اخبار فماوقوفك والأحباب قدساروا

یازائرین الی الزوراء لاتفدوا فمابذاك الحمی والدار دیار الخ

د ـ آخرین قصیده ای که درمآخذ عربی نقل گردیده ، قصیدهٔ شمس الدین محمد بن عبیدالله کوفی واعظاست که درتاریخ ابن فوطی ثبت ومطلع آن اینست:

بانوا ولی ادمع فی الخد تشتبك ولوعة فی مجال الصدر تعترك

(ص ۳۳۴ ـ طبع بغداد) .

تصور میرود که درمیان این مراثی ، قصیدهٔ شیخ اجل سعدی شیرازی باشد که به تصدیق اهل فن حائز درجهٔ اول و بردارندهٔ قصب السبق است و بدین مطلع آغاز میگردد :

حبست بجفنی المدامع لاتجری فلماطغی الماء استطال علی السکر

واز اشعار مؤثر این مرثیه است ابیات زیر :

فاین بنو العباس مفتخر والوری ذووا الخلق المرضی والغرر الزهر

غـدا سمراً بین الانام حدیثهـم وذا سمر یدمی المسامع کالسمر

وفی الخبر المروی دین محمد یعود غریبـاً مثـل مبتـدأ الأمر

ا اغرب منهـذا یعود کما بدا وسبی دیار السلم فی بلد الکفر؟

ایذکر فی اعلی المنـابر خطبة ومستعصم بالله لم یك فی الذکر الخ

گنجینهٔ‌سخن تألیف دکتر ذبیح‌الله صفاکه درآنجا نقلاً ازمناقب‌العارفین شمس‌الدین احمد افلاکی اطلاعاتی نفیس مندرج است (ص۲۹۱ـ۲۹۲)

ص ۳۵۸ س ۸ ـ شعرا وفضلا اورا مدایح‌گفتند وعلما بنام‌او تصانیف کتب نفیس کردند ، از آن جماعت رضی‌الدین صغانی لغوی رحمه الله کتاب عباب وکتاب مجمع‌البحرین درلغت بنام او ساخت وعزالدین عبدالحمید ابن ابی‌الحدید ، نهج‌البلاغه بنام‌او شرح‌کرد الخ .

صغانی که نام وی رضی الدین حسن بن محمد است در ۶۵۰ از دنیا چشم پوشیده[۱] و بطوریکه حاجی‌خلیفه درکشف الظنون آورده‌است وی به‌تکمیل‌کتاب عباب موفق نشده و مشغول تنظیم مادهٔ (بَکمَ) بوده است‌که دار دنیا را ترك گفته است ودر این معنی‌گفته‌اند :

ان الصغانی الذی حاز العلوم و الحکم
کان قصاری عمره ان انتهی الی بکم

(کشف‌الظنون چاپ ترکیه ستون ۱۲۲۲) . و اما مجمع‌البحرین که بنا به‌اظهار صاحب کشف‌الظنون در دوازده مجلد تحریر یافته ، آن کتاب جمع و تألیف‌است میان کتاب‌تاج‌اللّغه وصحاح جوهری وکتاب تکمله و ذیل وصله . توضیحاً یادآور میگرددکه این سه کتاب اخیر الذکر از تألیفات خود صغانی است (تفصیل این مطلب را درکشف الظنون جلد ۲ ستون ۱۵۹۹ ملاحظه نمائید)

مجمع‌البحرین صغانی یاصاغانی بطوریکه یوسف‌آلیان سرکیس

۱ـ رجوع‌شود به‌نجوم‌الزاهره واعلام زرکلی والحوادث‌الجامعه وریحانة الادب (جلد ۲ شرح حال شماره ۸۲۳) دراین مأخذ اخیرالذکر اخبار این عالم لغوی و اسامی آثار ومؤلفاتش بادقتی‌کافی ووافی جمع‌آوری شده‌است .

متعرض است چاپ گردیده وهمین شخص شرح حالی مختصر درحق وی نوشته وبالأخره به‌حنفی بودن‌او نیز تصریح کرده‌است (معجم‌المطبوعات العربیه جلد ۲ ستون ۱۲۰۸) .

اما ابن ابی‌الحدیدکه بی‌نیاز از تعریف وشرح وی برنهج‌البلاغه درکمال شهرت است علاوه برشرح آن کتاب مستطاب چندقصیده‌هم بنام همان وزیر سروده است که معروف است به‌علویات سبعه ودر میان اهل فضل و ادب بسیار مقبول ومشهور، صاحب مدارك‌الاحکام فی‌شرح‌شرایع الاسلام فقیه مشهور یعنی سیّد محمد بن علیّ عاملی‌جبعی ملقّب به شمس‌الدین آنها را شرح‌کرده و درسال ۱۳۴۴ هجری در صیدا به چاپ رسیده است (رجوع‌کنید به ریحانة الادب ذیل اخبار ابن ابی‌الحدید) .

ص ۳۵۸ سطرآخر - و,او بر استر سوار شد و بخانه رفت و زبان روزگار میگفت

آن‌خسروان‌که نام‌نکوکسب‌کرده‌اند	**رفتند ویادگار ازایشان جزآن‌نماند**
نوشیروان‌اگرچه‌فراوانش‌گنج‌بود	**جز نام‌نیك ازپس نوشیروان نماند**

این دو بیت برطبق تصریح دهخدا از لامعی‌گرگانی‌است (امثال وحکم جلد ۴ ص۱۸۴۱).

روز شنبه سی‌ام اردیبهشت ماه (۱۳۵۱) از تحریر این یادداشتها وحواشی و تعلیقات فراغت حاصل‌گردید (اللهم اجعل عواقب‌امورناخیرا بحق محمد وآله الطاهرین سلام‌الله علیهم اجمعین) .

استدراکات وحواشی فراموش شده

ص ۵ س۲ - چون عبدالله بمرد پیغمبر(ص) درشکم مادر بود الخ.

عبدالله در ۲۵ سالگی ودرمیان دائیهای خود ، بنی‌عدیّ بن‌النجار فوت‌کرد ودرخانهٔ مردی نابغه نام که ازهمان قبیله بود مدفون گردید ، مرثیه‌ایکه آمنه در حق شوهـرش گفته بسیار سوزناك بوده و ابن‌سعد درطبقات آنرا نقل‌کرده‌است (ص ۹۹ـ۱۰۰ جلد اول چاپ دارصادر) .

عفا جانب البطحاء من ابن هاشم — وجاور لحداً خارجاً فی الغماغم

دعته المنایا دعوةً فأجابهـا — وما ترکت فی الناس مثل ابن هاشم

عشیّة راحوا یحملون سریره — تعـاوره اصحابه فی التّراحـم

فان یك غالته المنایا و ریبها — فقد کان معطاءً کثیر التّراحم

دراین مأخذ بسیار معتبر مقدار متروکات عبدالله هم مندرج‌است طالبان اطلاع میتوانند بدان‌جا رجوع‌کنند (ص۱۰۰) .

ص ۷ س۱۱ - و در رفتن چنان تیـز برفتی‌که گفتی پای از سنگ برمیگیرد وچنان رفتی‌که گوئی ازفرازی به‌نشیب میآید الخ .

چگونگی راه رفتن رسول اکرم را درمآخذی‌که ذیلاً ارائه داده میشود به‌تفصیل آورده‌اند :

۱ــ طبقات ابن‌سعد جلد۱ ص ۳۷۹ چاپ دارصادر .

۲ــ انساب الاشراف بلاذری (احمدبن یحیی) ص ۳۹۴ ـ جزء اول ـ تصحیح دکترمحمد حمیدالله .

واضافه میشودکه دراین منبع بسیار معتبر در باب وصف صورت و خلقت رسول (ص) نقلاً ازحسن‌بن‌علی‌علیه‌السلام مطالبی آمده است‌که حاوی جزئیات جمال وخلقت آن حضرت است .

۳ـ الوافی بالوفیات چاپ افست (ص۶۵) باز دراین کتاب وصف جمال پیغمبر اکرم عنوان‌گردیده به‌انضمام شرح لغات غریبهٔ آن .

۴ـ کامل ابن‌اثیر (جلد۲ ص۳۰۵) چاپ دارصادر .

۵ـ نهایهٔ ابن‌اثیر ، مادهٔ (قلع) .

۶ـ البدء والتاریخ ازمطهر بن طاهر مقدسی جلد۵ ص۱ .

۷ـ آخرین‌کتابی‌که اخبار رسول اکرم ووصف خلقت وراه‌رفتن آن حضرت بطورکامل درآنجا مطرح‌گردیده کتاب‌عظیم (اعیان‌الشیعه) است ازسید محسن عاملی ،

اما اینکه هندوشاه مینویسد که (در رفتن چنان‌تیـز برفتی که گفتی پای از سنگ برمیگیرد) اگرچه این تعبیر در فرهنگها بنظر نرسید تصور میرودکه ترجمهٔ همین عبارت باشدکه درمآخذ سابق الذکر مندرج‌است : « اذا مشی تقلّـع » وصاحب نهایه در شرح این جمله چنین مینویسد : ارادقوّة مشیه،کأنه یرفع رجلیه من‌الارض‌رفعاً قویّاً، لاکمن یمشی اختیالاً و یقارب خطاه ، فان ذلك من مشی النساء و یوصَفْن‌به (رجوع‌کنید به‌مادهٔ قلع در همین مأخذ) والله اعلم .

همان صفحه س ۲۲ ـ وعاقب وحاقب را درصحاح ذکر نکرده‌است‌الخ

درکتابهائی‌که اسامی و القاب رسول اکرم را ذکر کرده‌اند ابداً و اصلاً از حاقب اسمی بمیان نیاورده‌اند و انگهی آن لفظ معنی خوب و

مناسبی ندارد که درخور شأن و عظمت پیغمبر اسلام باشد اما عاقب را صریحاً وواضحاً آورده ونوشته‌اندکه عاقب کسی را گویند که بعداز وی رسولی دیگر نیاید و ظهور نکند ودر طبقات الکبری چنین آمده : قال رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم: لی‌خمسة اسماءِ انا محمد واحمد وانا الماحی ، یمحوالله بی‌الکفر وانا الحاشرالذی یحشرالناس علی‌قدمی وانا العاقب (جلد اول ص۱۰۴ چاپ دارصادر) وبعداز چند سطر مینویسد : وانا العاقب‌الذی لیس بعده نبی ، یا (واما العاقب فانه عقب‌الانبیاء)

دربعضی از روایات بجای عاقب (المقفّی) هم ثبت کرده‌اند واین کلمه که اسم فاعل از مصدر تقفیه و بر وزن مربّی است آنهم بمعنی (عاقب) آمده یعنی گذرنده و رونده و پیروی کننده از انبیای سلف ، جزاینکه پس‌از وی پیغمبری دیگر به‌رسالت و هدایت مبعوث نخواهد شد واینك عین عبارت صاحب نهایه ذیلاً نقل‌میشود : « فی اسمائه علیه الصلوة والسلام المقفّی ، هو المولّی‌الذاهب وقد قفّی یُقفّی فهو مقفٍّ یعنی انه آخرالانبیاء المتّبع لهم، فاذا قفی فلانبّی بعده »

ص؛۳۹ س۵ - بلکه او را (یعنی علی علیه السلام) در موضعی دفن کرده‌اند که کسی بر آن وقوف ندارد واین‌قول معتمدعلیه نیست وامام‌سعیدفاضل عبدالحمیدبن ابی‌الحدید بغدادی درشرح نهج‌البلاغه درجواب این قول گفته است الخ .

این‌مطلب‌عیناً درمقدمهٔ‌شرح‌مشهورابن‌ابی‌الحدید(ص۵)مسطوروما برای اینکه ابهامی درمطلب باقی نماند عین نوشتهٔ آن شارح معتزلی را دراینجا می‌آوریم :

« وقبره بالغرّی ومایدّعیه اصحاب‌الحدیث من‌الاختلاف فی قبره

وانه حمل الی المدينة اوانه دفن فی رحبة الجامع او عند باب قصر الامارة او ندّ البعير الذی حمل عليه فأخذته الاعراب ، باطل كلّه لاحقيقة له و اولاده اعرف بقبره و اولاد كل الناس اعرف بقبور آبائهم من الأجانب و هذا القبر الذی زاره بنوه لمّا قدموا العراق ، منهم جعفر بن محمد عليه السلام وغيره من اكابرهم واعيانهم »

وصاحب (فرحة الغرّی فی تعيين قبر اميرالمؤمنين علی بن ابی طالب عليه السلام) يعنی غياث الدين سيّد عبد الكريم بن طاووس متـوفی در ۶۹۳ همین مطلب را ازشرح ابن ابی الحدید برداشته ودر آن کتاب نفیس خود گنجانده است ودر کامل ابن اثیر هـم بعد از آنکه اختلاف اقوال را درباب محل حقیقی قبر امام ذکر میکند بالاخره آن اقوال را ردمینماید وآشکارا مینویسد که قبر آن امام همام ، همین محل است که در آنجا آرمیده است واینك عین عبارت آن مورخ : « ولمّا قتل ، دفن عندمسجد الجماعة و قيل : فی القصر ، وقيل غيرذلك . والاصح ان قبره هو الموضع الذی یزار ويتبرّك به » جلد۳ چاپ دارصادر ص ۳۹۶ و نیز در بارهٔ این موضوع رجوع شود به حياة الحيوان دمیری ذیل مادهٔ (فهد) .

ص ۵۱ س ۲ ـ وچون ازایشان فارغ شود با خوارج بپردازد الخ .

اینجانب در (ص۳۰) ازحواشی خود بهمقالهٔ آقای مینوی که در باب خوارج نوشته مختصر اعتراضی کرده ونوشتهام که ایشان درباب مصالحهٔ علی با معاویه و بستن پیمان ترك نزاع ، سندی نشان ندادهاند و حالات روحی آن حضرت ومضامین خطب نهج البلاغه بااین ادعا موافق نیست، اما بعداً در ضمن مطالعهٔ کامل ابن اثیر به سند و مدرك قـول آقای مینوی

برخوردم و اینك با اعتـذار کامـل از حضور ایشان به درج عبـارت ابن‌اثیر میپردازم اما درآن عقیده که خودم دارم ثابت و باقی هستم .

« وفیها جرت مهادنة بین علیّ و معاویة بعد مکاتبات طویلة علی وضع‌الحرب ویکون لعلیّ العراق و لمعاویة الشّام ، لا یدخل احدهمـا بلد الآخر بغارة » (جلد۳ ص۳۸۵).

این مطلب با توضیحی بیشتر درتاریخ طبری‌هم آمده‌است رجوع کنید به‌حوادث ووقایع سنهٔ (۴۰ هجری) ص۱۰۷ جزء رابع طبع‌مطبعهٔ استقامت .

ص ۶۵ س ۱۰ ـ گویند زیاد مذکور عزیمت حج کرد وابوبکر از صحابه بود الخ .

بندهٔ محشّی در (ص ۳۷) نوشته است که این شخص را نشناختم ومراد مؤلّف و مأخذ این قول را درجائی پیدا نکردم اما خوشبختانه در ضمن مطالعهٔ عقدالفرید (جلد ۵ ص ۱۱ چاپ احمد امین وگروهی دیگر ازفضلای مصر) و وفیات الاعیان (جلد۵ ص۴۰۰ چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید ذیل اخبار یزیدبن زیادبن مفرّغ الحمیری) به این مطلب‌که درمتن تجارب‌السلف منقول‌است برخوردم واینك عین عبارت عقدالفرید را جهت مزید استحضار خوانندگان ارجمند ذیلاً میآورم :

« واستأذن زیاد معاویة فی‌الحجّ ، فأذن له . و بلغ ذلك ابابکرة فاقبل حتی دخل علی زیاد ، وقداجلس‌له بنیه فسلّم علیهم ولم‌یسلّم‌علی زیاد . ثم قال : یا بنی‌اخی ، انّ اباکم رکب امراً عظیماً فی‌الاسلام بادّعائه الی ابی‌سفیان ، فوالله ماعلمتُ سمیّةبغت قطّ ، وقداستأذن امیرالمؤمنین

فی‌الحج وهو مارّ بالمدینة لامحالة ، و بها ام حبیبة بنت ابی‌سفیان زوج النبی صلی‌الله‌علیه وسلّم ولابدّ له من‌الأستئذان علیها ، فأن اذنت‌له فقعد منهامقعد الأخ من‌اخته فقد انتهك من‌رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلّم‌حرمة عظیمة وان لم تأذن له ، فهو عارالأبد ثم خرج . فقال له زیاد : جزاك الله خیراً من‌اخٍ ، فماتدع النّصیحة علی حال . و کتب الی معاویة یستقیله فأقاله » .

ابی‌بکره بطوریکه از آن دو مأخذ سابق الذکر استنباط میشود برادر زیادبن ابیه بوده و اینکه درمتن ، ابو بکر آمده‌است بلاشبهه‌غلط چاپی است .

ص ۷۶ س ۱۷ - گویند روزی با ندیمان خویش گفت : در این بیت چه گوئید که شاعر گفته :

اهیم بدعد ما حییت فان امت　　　فواکبدی ممن‌یهیم‌بها بعدی‌الخ.

این مذاکرهٔ ادبی که باید آنرا قدیمترین نمونهٔ نقد ادبی و شعری قدما هم به‌حساب‌آورد درموشّح‌مرزبانی‌هم نقل‌گردیده الاّ اینکه درآن مأخذ نسبت این مذاکره و انتقاد به حضرت سکینه دختر حضرت حسین علیه السلام داده شده است (طبع علی‌محمد البجاوی ص ۲۵۳) و افزوده میشودکه مرزبانی مبلغ کثیری ازنقدهای ادبی وشعری‌آن‌بانوی نامدار وعظیم الشّأن‌اسلامی را درکتاب خود ضبط‌کرده و حتّی فصلی را باین موضوع‌مهمّ اختصاص داده است (رجوع‌کنید بهمان چاپ ص ۲۵۲ به بعد) .

ص۸۲ س۳ - آنگاه دعوت آشکار کرد ویوسف بن عمـر که از طرف بنی‌امیه امیر کوفه بود لشکری جمع‌کرد الخ .

بطوریکه در مروج‌الذهب مسطور است زید پس‌ازبیرون آمدن از مجلس هشام و گرفتن تصمیم برقیام ، ابیات زیررا میخوانده :

شرّده الخوف و ازری به　　کذاك من یکره حرّ الجلاد

منخرق‌الکفّین یشکوالجوی　　تنکبه اطراف مروٍ حداد

قدکان فی‌الموت له راحةٌ　　والموت حتم فی‌رقاب‌العباد

ان یحدث الله له دولةً　　یترك آثار العدا کالرّماد

(چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید جلد ۳ ص۱۴۰) نیز درمورد تمثّل باین اشعارکه متأسفانه نام قائل معلوم‌نیست[۱] رجوع گردد به‌جلد۳ البیان والتبیین جاحظ (ص۲۱۳ طبع حسن سندوبی) .

بالاخره بطوریکه درکامل‌ابن‌اثیر نوشته‌شده محمد النفس‌الزکیّه هم در یك مورد بهمین اشعار تمثّل جسته وتفصیل‌آنرا میتوانید درتاریخ مذکور ملاحظه نمائید (جلد۵ ص ۵۲۱) .

ص۱۱۲ س ۱۱ - درنفس منصور از ابومسلم آزاری بود وچندنوبت با سفاح گفت او را می‌باید کشت الخ .

این رنجش وآزار بنا به تصریح ابن‌اثیر روی تحقیر و استخفاف و اهانتی بود که ابومسلم در مکه در حق منصور روا داشته بود و بمحض اینکه وی از سفر حج مراجعت کرد به سفّاح چنین‌گفت : اطعنی‌واقتل ابامسلم فوالله انّ فی‌رأسه‌لغدرةً .

اما سفّاح این پیشنهاد را نپذیرفت زیراکه خدمات ابی‌مسلم را

۱ـ ابن‌عبدربه این‌اشعار را ازخود زید میداند رجوع‌گردد به (جلد۴ص۴۸۳) و (جلد۵ ص۸۹) چاپ احمد امین وغیره .

نمی‌توانست نادیده بگیرد بالاخره منصور با اصرار زیاد فرمان قتل اورا گرفت باز سفّاح بلافاصله از حکمی‌که داده بود منصرف شد ومنصوررا از اقدام بدان کار منع‌کرد تفصیل این مطلب را بطوریکه در سطور بالا قیدگردید در جلد ۵ تاریخ ابن‌اثیر (ص۴۵۸) ذیل حوادث سال ۱۳۶ ملاحظه نمائید .

ص ۱۲۵ س ۲۲ - ومیان ربیع و یعقوب دوستی بود ، پیش مهدی او را تربیت کرد وگفت این کار را او بحسن کفایت تدبیر کند الخ ،

معنی این‌تعبیررا درفرهنگها نیاورده‌اند وهرچه‌گشتم به‌نتیجه‌ای نرسیدم الااینکه علامهٔ قزوینی را در مورد این تعبیر ، یادداشتی است بسیار نفیس که عیناً جهت استفادهٔ خوانندگان محترم نقل میشود :

« تربیت‌کردن: بمعنی مدح و ثنای کسی را درحضور او به‌پادشاه گفتن و توصیهٔ او را کردن و شفاعت او را کردن و همراهی و مساعدت کردن وغیره » یادداشتهای قزوینی جلد۲ ص۴۶ .

اضافه میشود که آن مرحوم شواهد این تعبیر را ازکتب‌مختلفهٔ تاریخی جمع فرموده وبا اشاره به صفحات‌آنها در همان صفحه‌که‌مذکور گردید گنجانده است رحمةالله علیه رحمةً واسعةً .

ص۱۳۴ س۲۰ - من غص داوی بشرب الماء غصته فکیف یصنع من قدغص بالماءِ الخ .

اینجانب پس‌از توضیح مختصر در بارهٔ این‌شعر وآوردن شاهدی دیگر ازعدیّ بن زید عبادی ، بالأخره در حاشیهٔ (ص۹۹) نوشته‌ام که « استاد علامه جلال‌الدّین همائی عدی‌بن زید را تمیمی دانسته‌اند اما در

اغانی که اخبار شاعر را گردآورده خبری ازاین انتساب دیده نشد » بعداً درضمن‌مطالعهٔ اخبار خالدبن‌صفوان (معجم‌الأدباء جلد۱۱ص۲۴) متوجه شدم که حق باآن‌استادعالیمقام بوده وبنده به‌خطا رفته‌ام واینك‌بااعتراف کامل به خبط و اشتباه خود عین عبارت یاقوت را جهت رفع تردید از خوانندگان این اوراق بیمقدار ذیلاً میآورم :

« فذلك حیث یقول اخو بنی‌تمیم عدیّ بن زید العبادی :

ایهاالشّامت المعیّر بالدّهـ ـر اأانت المبرّأ الموفور

الی آخر (همان مأخذ ص۳۱) .

ص۱۶۴ س۱۵ ـ کأن صغری و کبری من فواقعها حصباء در علی ارض من‌الذهب الخ .

اگرچه رأی علمای نحو را در ذیل همین شعر (ص ۱۳۹) بطور مستوفی بیان کرده‌ایم باز برای مزید اطلاع رجوع کنید به انوار الربیع (جلد۴ ص۵۹ چاپ شاکر هادی شکر) و دو بیت که قبل‌از شعر مذکور درانوار الربیع ، درج گردیده عیناً آورده میشود :

قامت بکأس الی‌ناش[1] علی‌طرب کلاهما عجب فی منظر عجب

قامت‌تریتی وامراللّیل مجتمع صبحاً تولّد بین الماء و العنب

ص۱۷۷ س ۱۰ ـ احمدبن عماربن شادی الخ .

اگرچه مؤلف به‌کثرت احسان وکرم صاحب ترجمه تصریح کرده اما شهرت وی به‌کرم بیشتر براثر جود وبخششی بود که‌درمکّهٔ معظّمه کرده بود وحتی آن سالی که وی درحج شرکت نموده معروف شده است

۱ــ مست .

به (عام ابن‌عمّار) و ما شرح این مختصررا نقلاً از ثمـارالقلوب در این مقام درج مینمائیم :

« عام ابن‌عمّار : هذا احمد بن عمّاربن شاذی السّاکنی البصری وزیر المعتصم ، کان من علیة الناس ، فلما عزله المعتصم عن وزارته امر بأن یولّی الازمّة علی الدّواوین ، فاستعفی و قال : انّی نویت ان اجاور مکة سنة ، فوصله المعتصم بعشرة آلاف دینار ، و دفع الیه عشرین الف دینار لیفرّقها بالحرمین علی من‌یری‌تفریقها علیهم، ولایعطی الا هاشمیّاً او قرشیّاً او انصاریّاً ، فقال : یا امیرالمؤمنین ربّما کان من‌غیرهم من‌له التقدّم فی‌الزهد والعلم ، فان منعته استُذممت علیه ، فقال : هذه خمسة آلاف دینار لهؤلاء الذین ذکرتهم ، فحجّ ابن‌عمّار وفرّق المال کلّه مع العشرة آلاف الّتی له ، وجاور سنة ، ثم انصرف ، فکان النـاس یضربون به المثل ، ویقولون : مارأینا مثل عام ابن‌عمّار » . چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم ص۲۰۴ .

ص۱۷۹ س۱۰ - اول کسی را که درآن تنور عذاب کردند او بودالخ

اینجانب‌دوبیت هجویهٔ‌مروان‌بن‌ابی‌الجنوب‌راکه درحق‌عبدالملك الزّیات‌گفته است در(ص۱۵۴) نقل‌کرده‌ام واینك علاوه‌میکنم‌که ابراهیم ابن العباس الصّولی را هم درحق آن وزیر هجوهائی است بسیار زننده که مبلغی ازآنها را صاحب اغانی درذیل اخبار آن شاعر ثبت کرده‌است ازآن جمله‌است ابیات مندرج در زیر :

دعوتك‌فی‌بلوی‌المتّ‌صروفها فاوقدت من‌ضغن علیّ‌سعیرها

فانی اذا ادعـوك عنـد ملمـّةٍ كداعيةٍ عندالقبـور نصيرهـا

وهمین‌که خبر مرگ او را شنید چنین‌گفت :

لمـّا اتانی خبـر الزّیـّـات و انه قدصار فی الامـوات

ایقنت انّ مـوته حیـاتی

(اغانی جلد ۱۰ طبع دارالکتب ص۴۴ـ۴۵) .

ص۱۸۹ س۱۸ ـ وبرادرش الموفق طلحه براو وبر دولت‌اوغالب‌الخ

موفق‌که مبلغ کثیری از محاسن و مزایای او را ابن‌اثیر درتاریخ خود آورده بالأخره به مرض داء الفیل دچارگشته ودرسال ۲۷۸ از دنیا چشم پوشیده است .

و اما داء الفیل که مذکور افتاد آن نام مرضی‌است‌که براثر آن ساق انسان بشدت ورم میکند وآب ازآن میرود (جلد۷ ص۴۴۱) .

ص۱۹۱ س۱۲ ـ گویند پدرش معبرانی‌بود الخ .

نگارنده در (ص۱۷۱) اظهار داشته‌که نسبت وتلفظ‌کلمهٔ‌معبرانی معلوم‌نشدبعداًدرترجمهٔ‌تاریخ‌الفخری‌که توسط‌جناب‌محمدوحیدکلپایگانی بعمل‌آمده است ، در بارهٔ تلفظ و معنی کلمهٔ مزبور به مطلبی برخوردم که عیناً دراین مقام آورده میشود : « معبر به‌کسر میم و فتح با ، بصیغهٔ اسم آلت به معنی : کشتی و پل ،و به فتـح میـم و با و بصیغهٔ اسم مکان بمعنی راه و شط مهیای برای عبور است و بنظر میرسد معبرانی با یای نسبت و شغل در اینجا صورت و معنی‌اول یعنی : کشتی بان = قایقران یا صورت و معنی دوم یعنی: راهدار = نگهبان ، مراد باشد و احتمالاً حاصل‌معنی اینست‌که ازپدری قایق‌ران یاراهدار ، چنان پسری‌برازنده

به‌وجود آمد که به‌منصب وزارت رسید» . ص۳۴۵ ـ از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب .

ص۱۹۸ س۱۹ ـ حبیبی غیرمنسوب الی شیئی من‌الحیف الخ .

اگرچه ما در ص ۱۷۸ در بارهٔ قائل این شعر توضیحات لازم را داده‌ایم اما ثعالبی درثمارالقلوب‌ذیل مادهٔ (حسن‌الامین) نسبت این‌ابیات را به ابی‌نواس شاعر مشهور داده و قصه‌ای بسیار شیرین در این خصوص نوشته است ، (چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم ص۱۸۸ـ۱۸۹).

ص ۲۰۰ س ۲ ـ طلبت المستقــر بکــل ارض فلم ار لی بأرض مستقرا الخ .

این دو بیت در دیوان ابی‌العتاهیه آمده است (ص۱۶۸ ـ بیروت ۱۳۸۴) .

ص۲۰۴ س۸ ـ ابوالحسن علی‌بن محمدبن فرات الخ .

اگرچه مؤلف با تفصیلی هرچه تمامتر شکوه و جلال این وزیر را شرح داده و درآخر به قتل او هم تصریح کرده است ، باز درالمضاف والمنسوب ثعالبی ، ذیل مادهٔ (مروءةابن الفرات) مطالبی درباب خاتمهٔ کار صاحب ترجمه مندرج است‌که بسیار مؤثر و عبرت‌بخش است ظاهراً پس‌ازآنکه پسرش را در حضور وی معدوم ساخته و گردنش را زده‌اند خودش را هم گردن زده واز بین برده‌اند و اثری از وی باقی‌نگذاشته‌اند

ص۲۱۱ س۹ ـ ابن‌مقله را اتفاقی عجیب افتــاد ، سه نوبت وزارت افتاد ودر مدت عمر خود سه بار سفر کرد الخ .

این عجائب‌که مؤلف بدانها اشاره کرده بتمامی درثمارالقلوب‌هم

آمده و اینك عین عبارت آن کتاب : « ومن عجائبه انه تقلّد الوزارة ثلاث دفعات لثلاثة من الخلفاء ، وسافر فی عمره ثلاث سفرات : اثنتین فی النّفی الی شیراز ، و واحدة الی الموصل ، ودفن بعد موته ثلاث مرّات » چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم ص ۲۱۲ .

ص۲۱۷ س ۱۸ - گفتند این مؤذن است به نقصان دولت و همچنان بود الخ .

کلمهٔ مؤذن به صیغهٔ اسم فاعل ازمصدر (ایذان) بمعنی خبردهنده است و این کلمه گذشته از اینکه در ادبیات عربی دیده میشود در اشعار شعرای فارسی هم بنظر میرسد منوچهری گوید :

آمد بانگ خروس مؤذن میخوارگان

صبح نخستین نمود روی به نظّارگان

الی آخر .

ص۳۰۰ س۱۴ - بندهٔ محشی ذیل حواشی همین صفحه ازقصیدهٔ مقراض الاعراض ذکری بمیان آورده و حالا درتکمیل سخن خود اضافه میکند که ۶ بیت ازآن قصیده به انضمام اخبار مبسوط شاعر در شذرات الذهب مسطوراست (جلد ۵ ص ۱۴۱) .

ص۳۰۱ س۱۳ - غالب احوال او (انوشروان بن خالد) به مخالطهٔ افاضل وعلما گذشتی الخ .

درباب انوشروان بن خالد مطالبی که بدانها دسترسی بود در ضمن تعلیقات و حواشی آورده ایم اما از ذکر تاریخ فوت وی غفلت گردیده و اینك یادآور میشویم که صاحب ترجمه بر طبق تصریح ابن اثیر در سال ۵۳۳ وفات یافته و درخاك نجف مدفون گشته است (جلد۱۱ ص۷۰) .

همان صفحه س۱۵ ـ بعدازآن به‌اشارت شرف‌الدین‌بن طراد قضاة و علما را جمع کرد الخ .

وفات شرف‌الدین علی‌بن طراد الزینبی بسال ۵۳۸ اتفاق افتاده و در قبرستان حربیّه دفن گردیده است (ابن‌اثیر جلد۱۱ ص۹۷) .

ص۳۰۳ س۲۰ ـ راشد خواست که زنگی‌بن آق‌سنقر او را لشگردهد ومدد کند او پیش نیامد الخ .

زنگی‌بن آق‌سنقر که ملقّب به‌عمادالدین بود درسال۵۴۱ ناگهان دردست غلامان و ممالیك خود ، هنگامی‌که قلعهٔ جعبررا محاصره‌کرده بود ، به‌قتل رسید ازاین اتابك دوپسر باقی ماند بنام سیف‌الدین‌غازی و نورالدین محمود که اخبار آنان را ابن‌اثیر در کامل (جلد ۱۱ ص ۱۱۲) به دست داده است . والسلام.

فهرستها

۱- رجال - امکنه - کتب

۲- نام جایها

مآخذ ومراجع

آثارالبلاد ، زکریابن محمدبن محمودالقزوینی - بیروت ، ۱۳۸۰ ه .

آداب‌الحرب و الشجاعه ، محمدبن منصوربن سعید ملقب به مبارکشاه ، به‌اهتمام احمد سهیلی خوانساری طهران - ۱۳۴۶ شمسی .

ابدع‌البدایع ، شمس‌العلما قریب‌گرکانی- طهران ، چاپ سنگی .

احوال و آثار صاحب‌بن عباد ، احمد بهمنیار ، بکوشش محمد ابراهیم باستانی پاریزی ــ ازانتشارات دانشگاه طهران ــ شماره ۱۰۰۵ .

اخبارالطوال ، ابوحنیفهٔ دینوری ــ ترجمهٔ صادق نشأت .

اخبار ایران مستخرج از ابن اثیر ــ ترجمهٔ باستانی پاریزی ــ ازانتشارات دانشگاه طهران ، ۱۳۴۹ .

اخبار صریع‌الغوانی (مسلم‌بن‌الولید) تألیف حسن علوان .

استیعاب ، ابن عبدالبر (مطبوع درذیل اصابه) مصر ۱۳۵۸ ه .

اصابه ، ابن‌حجر ــ مصر ۱۳۵۸ .

اعجازالقرآن ، باقلانی (ابی‌بکر محمدبن‌الطیب) تحقیق سید احمد صقر ، ۱۳۷۴ ه .

اعلام زرکلی ، طبع دوم در ده جزء .

اغانی ، ابوالفرج اصفهانی ، طبع دارالکتب درپانزده مجلد ، ۱۳۴۵ ه .

اغانی ، ابوالفرج ، جزء ۱۷ ، با تحقیق‌علی محمد البجاوی ــ چاپ هیئت تألیف ونشر مصر ، ۱۳۸۹ ه .

اغانی ، ازهمان مؤلف ، جلد ۲۰ طبع بولاق .

الامتاع والمؤانسه ، ابوحیان توحیدی ، مصحح احمد امین واحمدالزین ، قاهره ۱۹۳۹ م .

البیان والتبیین ، جاحظ ، چاپ‌حسن سندوبی، سه مجلد ، قاهره ۱۳۵۱هـ.
التمثیل و المحاضره ، عبدالملك ثعالبی ، تحقیق عبدالفتاح محمدالحلو ، قاهره ۱۳۸۱ هـ .
الدرجات‌الرفیعه‌فی طبقات‌الشیعه ، صدرالدین سید علیجان مدنی شیرازی، بامقدمهٔ سید محمد صادق بحرالعلوم ، نجف ۱۳۸۱ هـ .
الذخائر والتحف ، قاضی رشیدبن‌الزبیر ، به‌اهتمام دکتر محمد حمیدالله و بامقدمهٔ دکتر صلاح‌الدین المنجد ، کویت ، ۱۹۵۹ .
الشعر والشعرا ، ابن قتیبه ، تحقیق احمد محمد شاکر ، مصر ۱۹۶۶ .
الشیعة والتشیع ، محمد جواد مغنیه ــ بیروت .
العراق قدیماً وحدیثاً ، سید عبدالرزاق حسینی ، صیدا ، ۱۳۷۷ هـ .
الغیث المسجم فی شرح‌لامیة‌العجم ، خلیل‌بن ایبك صفدی ، مصر .
الفرج بعدالشده ، ترجمه دهستانی، ناشر کتابفروشی علمیهٔ‌اسلامیه ،طهران.
الفرق بین الفرق ، ابومنصور عبدالقاهر بغدادی ، ترجمهٔ محمد جواد مشکور ــ چاپ دوم طهران ــ ۱۳۴۴ .
الفهرست ، ابن الندیم ، ترجمهٔ رضاتجدد ، چاپ دوم، طهران، ۱۳۴۶ .
الفهرست ، چاپ مطبعهٔ رحمانیه ــ مصر ۱۳۴۸ هـ .
المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم، شمس‌الدین محمد بن قیس‌الرازی،تصحیح مدرس رضوی ، انتشارات دانشگاه طهران ــ شماره ۳۷۴ .
النجوم الزاهره‌فی تاریخ‌ملوك مصر والقاهره ، ابن تغری بردی ، ۱۲مجلد طبع افست ، ۱۳۸۳ هـ .
الوافی بالوفیات ، صلاح‌الدین خلیل بن ایبك‌الصفدی ، به اهتمام هلموت ریتر ، طبع دوم ، افست طهران ۱۳۸۱ هـ .
امالی ، ابوعلی اسمعیل قالی بغدادی ، مصر ، ۱۳۷۳ هـ با مقدمه محمد عبدالجواد الاصمعی .
امثال وحکم ــ مرحوم علی‌اکبر دهخدا صاحب لغت‌نامهٔ مشهور .
انساب الاشراف ، بلاذری ــ تحقیق دکتر محمد حمیدالله ــ جزء اول ــ مصر ــ ۱۹۵۹ .

انوارالربیع ــ سید علیخان مدنی ــ تصحیح شاکر هادی شکر ــ ۷ مجلد ــ نجف ــ مطبعة النعمان ــ ۱۳۸۸ ﻫ .

برهان قاطع ــ چاپ وتصحیح مرحوم محمد معین .

بهار وادب فارسی ، به کوشش محمد گلبن و بامقدمهٔ دکتر غلامحسین یوسفی ــ دو مجلد ، طهران ۱۳۵۱ .

بیان الادیان ، ابوالمعالی محمدبن الحسین العلوی ، تصحیح هاشم رضی ــ طهران ۱۳۴۲ .

تاریخ ابن اثیر ، دوازده جلد به انضمام فهرست کامل آن ــ چاپ دارصادر ــ بیروت ، ۱۳۸۵ ﻫ .

تاریخ ابی الفدا ، هفت مجلد ــ چاپ دارالفکر ــ بیروت ۱۳۷۵ ﻫ .

تاریخ الادب العربی ، احمد حسن زیات ــ مصر .

تاریخ الباهر فی الدولة الاتابکیة بالموصل ، ابن اثیر ، تحقیق عبدالقادر احمد طلیمات ، مصر ، ۱۳۸۲ ﻫ .

تاریخ الخلفاء ، سیوطی ، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید ــ چاپ اول ــ مصر ــ ۱۳۷۱ .

تاریخ الفخری، محمدبن علی بن طباطبا ،چاپ دارصادر ، بیروت ،۱۳۸۶ﻫ.

تاریخ ایران بعداز اسلام ، عبدالحسین زرین کوب، چاپ ادارهٔ کل نگارش وزارت آموزش وپرورش ، طهران ، ۱۳۴۳ شمسی .

تاریخ بغداد ، حافظ ابی بکر احمدبن علی الخطیب البغدادی ، در ده جلد ــ بیروت ، طبع افست .

تاریخ بیهقی ، چاپ مرحوم سعید نفیسی .

تاریخ بیهقی ، طبع مرحومین فیاض وغنی .

تاریخ جهشیاری (الوزراء والکتاب) ــ چاپ اول ــ مصر ــ ۱۳۵۷ ﻫ .

تاریخ طبرستان ، ابن اسفندیار ، تصحیح عباس اقبال ــ به اهتمام محمد رمضانی مدیر کتابخانهٔ خاور ، ۱۳۲۰ شمسی .

تاریخ طبری ، چاپ مطبعهٔ استقامت ، هشت مجلد ــ مصر ، ۱۳۵۷ ﻫ .

تاریخ کوفه ، سید حسین براقی نجفی ، نجف ، ۱۳۵۶ ــ ناشر ــ مکتبهٔ مرتضویه .

تاریخ‌گزیده، حمدالله مستوفی ، به‌اهتمام دکتر عبدالحسین‌نوائی ، ۱۳۳۹ شمسی ، انتشارات امیرکبیر .
تتمةالیتیمه، ثعالبی، ناشر، عباس اقبال،طهران ۱۳۵۳ هجری_ مطبعهٔفردین.
تذکرةالاولیای عطار،تصحیح مرحوم قزوینی_چاپ چهارم،طهران،۱۳۴۶.
ترجمهٔ تاریخ‌الفخری ، محمد وحیدکلپایگانی ، بنگاه ترجمه ونشرکتاب.
ترجمهٔ مفاتیح‌العلوم خوارزمی ، حسین خدیوجم ، خرداد۱۳۴۷،انتشارات بنیاد فرهنگ ایران .
ترجمهٔ مقاتل الطالبیین ، سید هاشم رسولی محلاتی ، ناشر کتابفروشی صدوق ، طهران ، ۱۳۴۹ .
تعریفات جرجانی ، قسطنطنیه ، مطبعهٔ حاجی حسین افندی ۱۳۰۷ ه (به انضمام اصطلاحات صوفیه ، وارد درفتوحات مکیه) .
تکملة تاریخ‌الطبری، محمدبن عبدالملك الهمدانی، به‌تصحیح‌البرت‌یوسف کنعان : بیروت ۱۹۶۱ چاپ دوم .
تلبیس ابلیس، ابوالفرج عبدالرحمن‌بن‌الجوزی،مصر۱۹۲۸ _ مطبعهٔمنیریه.
ثمارالقلوب‌فی‌المضاف والمنسوب، ثعالبی، تحقیق‌محمد ابوالفضل ابراهیم مصر ، ۱۳۸۴ ه .
جامع التواریخ ، قسمت‌اسماعلیان وفاطمیان ، به‌اهتمام دانش‌پژوه ومدرسی زنجانی ، طهران ۱۳۳۸ ، بنگاه ترجمه ونشرکتاب .
جامع الصغیر ، جلال‌الدین سیوطی ، قاهره ، ۱۳۷۳ ه (در حاشیه‌کنوز الحقائق فی‌حدیث خیرالخلائق ازعبدالرؤف‌المناوی) .
جمهرة خطب‌العرب ، احمد زکی صفوت ، مصر ، طبع دوم ، سه مجلد ، ۱۳۸۱ ه .
جوامع‌الحکایات، نورالدین محمدعوفی، نسخهٔ خطی،محفوظ درکتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی تبریز .
جهانگشای جوینی ، تصحیح محمد قزوینی ، جلد سوم، لیدن ، ۱۹۳۷م.
چهارمقالهٔعروضی،تصحیح مرحوم محمدمعین_ازانتشارات‌کتابفروشی‌زوار.
حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر ، چاپ‌کتابخانهٔ خیام وبامقدمه استادهمائی طهران ۱۳۳۳ شمسی .

حدائق‌السحر فی دقائق الشعر ، رشیدالدین وطواط،تصحیح عباس اقبال ــ بسرمایهٔ کتابخانهٔکاوه ــ طهران مطبعهٔ مجلس ــ ۱۳۰۸ شمسی .

حماسهٔ ابی‌تمام (شرح ابی‌علی احمدبن محمدبن‌الحسن المرزوقی) ناشر ــ احمد امین وعبدالسلام هارون قاهره ــ ۱۳۸۷ ه .

حماسهٔ ابی‌تمام (تلخیص ازشرح خطیب تبریزی) ازامین‌عبدالعزیز ــ طبع ثانی ــ مصر ۱۳۳۵ هجری .

حیاةالحیوان ، ازکمال‌الدین دمیری ، چاپ بولاق ، دو مجلد ، ۱۲۷۴ ه .

خریدةالقصر و جریدةالعصر ، عماد کاتب ، با تصحیح محمد بهجةالاثری ودکتر جمیل سعید ، بغداد قسم شعرای عراق ، ۱۳۷۵ .

خزانةالادب ولب‌لباب لسان‌العرب ، عبدالقادر بغدادی ــ درچهار مجلد ــ قاهره ۱۳۴۷ ه .

خطط (المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط والاثار) تقی‌الدین احمدبن علی معروف به‌مقریزی ــ لبنان ازانتشارات مکتبة احیاءالعلوم بدون تاریخ .

دانشمندان آذربایجان ، محمدعلی تربیت ، چاپ اول ــ طهران ــ مطبعهٔ مجلس ، ۱۳۱۴ .

دستورالاخوان ، قاضی‌خان بدر محمد دهار، دکتر سعید نجفی اسداللهی، دو مجلد ، ازانتشارات بنیاد فرهنگ ایران ــ مهر ۱۳۴۹ .

دستورالوزراء، خواندمیر ، باتصحیح‌ومقدمهٔسعید نفیسی ، طهران، ۱۳۱۷، ناشر ــ کتابفروشی اقبال .

دمیةالقصر وعصرة اهل العصر، ابوالحسن باخرزی، تحقیق عبدالفتاح‌محمد الحلو ، قاهره ۱۳۸۸ ه جلد اول .

دیارات ، ازابوالحسن علی‌بن محمد معروف به شابشتی ، تحقیق کورکیس عواد ، بغداد ، ۱۳۸۶ ه طبع دوم .

دیوان ابن‌الرومی ، ناشر کامل کیلانی .

دیوان ابن‌المعتز ، چاپ دارصادر ، بیروت ، ۱۳۸۱ ه .

دیوان ابن‌هانی اندلسی، شارح دکتر زاهد علی تحت‌عنوان «تبیین المعانی فی شرح دیوان ابن‌هانی» مصر ۱۳۵۲ ه .

دیوان ابی تمام طائی (شرح خطیب تبریزی) تحقیق محمد عبده عزام ـ مصر ۱۹۵۱ م .
دیوان ابی‌نواس حسن‌بن هانی ، تحقیق وشرح احمد عبدالمجید الغزالی ـ قاهره ۱۹۵۳ .
دیوان ابی‌العتاهیه ، چاپ دارصادر ، بیروت ۱۳۸۴ ه .
دیوان ابی‌فراس الحمدانی (باشرح وتوضیح نخله قلفاط) بیروت ۱۹۱۰م.
دیوان ادیب پیشاوری (سید احمد) چاپ علی عبدالرسولی ، مطبعهٔ مجلس ـ ۱۳۱۲ شمسی .
دیوان المعانی ، ابی‌هلال‌العسکری ، قاهره ۱۳۵۲ ه چاپ مکتبةالقدسی .
دیوان بحتری ، شرح وتحقیق وتعلیق حسن‌کامل‌الصیرفی ، قاهره،۱۹۶۳.
دیوان خاقانی ، بکوشش دکتر ضیاءالدین سجادی ، انتشارات‌کتابفروشی زوار ـ طهران ۱۳۳۸ .
دیوان‌دعبل‌خزاعی ـ دکترمحمدیوسف‌نجم،چاپ‌دارالثقافه‌ـ بیروت۱۹۶۲.
دیوان سعدی ، مظاهر مصفا ـ ناشر ، طهران ، کانون معرفت ، ۱۳۴۰ .
دیوان شریف رضی ، چاپ دارصادر ، بیروت ۱۳۸۰ .
دیوان‌لامعی ـ به‌اهتمام‌کوهی‌کرمانی، تصحیح ومقدمه ازمرحوم‌سعیدنفیسی
دیوان متنبی‌ـ شرح شیخ ناصیف یازجی‌ـ چاپ دارصادر ، بیروت ۱۳۸۴
دیوان منوچهری ـ بکوشش محمد دبیر سیاقی ـ چاپخانهٔ پاکت‌چی ، طهران ۱۳۲۶ خورشیدی .
دیوان مهیار دیلمی ـ چاپ دارالکتب ـ قاهره ـ ۱۳۴۴ ه .
ذم اخلاق الکتاب ـ جاحظ ، چاپ یوشع فنکل ، قاهره ۱۳۴۴ ه .
رحلهٔابن بطوطه ، ترجمهٔ محمدعلی موحد .
زنبیل ، معتمدالدوله فرهاد میرزا ، طهران ، چاپ سنگی .
زندگانی جلال‌الدین محمد بلخی ، فروزانفر ، طهران ، ۱۳۱۵ شمسی .
زنده بیدار ، ترجمهٔ فروزانفر ، طهران ۱۳۳۴ شمسی ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب .
زهرالآداب ، حصری قیروانی ، ناشر علی محمد البجاوی، مصر۱۳۷۲ه .
سخن وسخنوران،فروزانفر، ازانتشارات‌خوارزمی، چاپ دوم ۱۳۵۰شمسی

سرح‌العیون فی شرح رسالة ابن زیدون ، ازابن نباتهٔ مصری ، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم ، مصر ۱۳۸۳ هـ .
سیاست‌نامه، خواجه‌نظام‌الملک، تصحیح عباس اقبال، طهران ۱۳۲۰ شمسی.
سیاست‌نامه ، خواجه نظام‌الملک ، باهتمام سید عبدالرحیم خلخالی، طهران ۱۳۱۰ شمسی .
سیر اعلام‌النبلاء ، ذهبی ، تحقیق صلاح‌الدین‌المنجد ، قاهره ۱۹۵۶ .
سیرهٔ‌ابن هشام ، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید ، قاهره ، ۱۳۵۶ .
شذرات‌الذهب‌فی‌اخبار من ذهب ، عبدالحی‌بن العمادالحنبلی ، ازانتشارات مکتبة‌القدسی قاهره ۱۳۵۰ هـ .
شرح‌ابن ابی‌الحدید ، طبع دارالکتب‌العربیه ، مصر .
شرح قصیدهٔ بانت سعاد ، ازابن هشام ، مصر .
شرح‌المضنون به علی غیراهله، عبیدالله‌بن عبدالکافی ، چاپ اول ــ مصر، ۱۳۳۱ هـ .
شرح مقصورهٔ ابن‌درید ، خطیب تبریزی ، دمشق ، ۱۳۸۰ هـ .
شرح‌هاشمیات‌کمیت ، محمد محمود رافعی ، مصر .
صبح‌الاعشی ، قلقشندی ، چاپ افست ، قاهره ۱۳۸۳ هـ .
صدرالتواریخ ، محمد حسنخان اعتمادالسلطنه ، انتشارات وحید ، طهران ۱۳۴۹ شمسی .
ضحی‌الاسلام ، احمد امین ، مصر ، ۱۳۵۱ هـ .
طبقات‌الاطباء ابن ابی‌اصیبعه ، تحقیق دکتر نزار رضا ــ بیروت : ۱۹۶۵.
طبقات ابن‌سعد ، چاپ دارصادر ، بیروت ۱۳۸۰ .
طبقات‌الشافعیه ، سبکی ، تحقیق محمود محمدالطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو ، قاهره ۱۳۸۳ هـ .
طبقات‌الشعرا ، ابن‌المعتز ، تحقیق عبدالستار احمد فراج ، مصر ، ۱۳۷۵
ظهرالاسلام ، احمد امین ، چاپ پنجم ، بیروت ۱۳۸۸ هـ .
عقدالفرید ، ابن‌عبدربه اندلسی، چاپ احمد امین وگروهی دیگر از فضلا، مصر ، ۱۳۷۲ هـ .

علویات سبعه ، ازابن ابی‌الحدید (شرح سید محمد صاحب مدارك) بیروت ۱۳۷۴ ه .
عمده ، ابن رشیق ، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید ، طبع سوم ، مصر ، ۱۳۸۳ ه .
عمدة‌الطالب فی‌انساب آل ابیطالب ، ابن‌عنبه ، نجف ، ۱۳۳۷ ه .
عیون‌الاخبار ، ابن قتیبه ، چاپ افست ، مصر ۱۳۸۳ ه .
فارسنامهٔ ناصری ، میرزا حسن فسائی ، چاپ سنگی ، طهران ، ۱۳۱۳ ه .
فاضل ، مبرد ، تصحیح عبدالعزیز میمنی ، مصر .
فتوت‌نامهٔ سلطانی ، مولانا حسین واعظ کاشفی سبزواری، ناشر محمدجعفر محجوب ، ازانتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۵۰ .
فتوح‌البلدان ، بلاذری ، ناشر ، رضوان محمد رضوان ، مصر .
فرحة‌الغری ، غیاث‌الدین سید عبدالکریم‌بن طاووس ، نجف .
فرهنگ معین واعلام آن .
فضائح‌الباطنیه ، غزالی ، باتحقیق عبدالرحمن بدوی .
فوات‌الوفیات، ابن‌شاکر، تحقیق‌محمدمحیی‌الدین‌عبدالحمید، مصر ۱۹۵۱.
قاموس فیروزآبادی ، چاپ اول ــ مصر ۱۳۳۰ ه .
قاموس‌کتاب مقدس، مسترهاکس آمریکائی ، بیروت ۱۹۲۸ .
کامل ، مبرد ، تحقیق دکتر زکی مبارك ، طبع اول ، مصر ، ۱۳۵۵ ه .
کشاف ، زمخشری ــ طبع مطبعهٔ شرفیه ــ مصر .
کشف‌الظنون ، چاپ ترکیه ، ۱۳۶۰ ه .
کشف‌الغمه ، اربلی ، چاپ حقیقت ، ۱۳۸۱ ه .
کشکول ، شیخ بهائی ، چاپ نجم‌الدوله .
گنجینهٔ سخن ، ذبیح‌الله صفا ، انتشارات دانشگاه طهران ، ۱۳۴۸ شمسی.
لسان‌العرب ، ابن منظور ، چاپ دارصادر ــ بیروت ۱۳۷۵ ه .
مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی ، فروزانفر ، انتشارات دانشگاه طهران ، ۱۳۳۳ شمسی .
متن‌اللغه ، شیخ احمد رضا ، بیروت ۱۳۷۷ .
مثالب‌الوزیرین ، توحیدی ، ناشر دکتر ابراهیم‌کیلانی ، دمشق ، ۱۹۶۱.

مجلهٔ شرق .

مروج الذهب ، مسعودی ، تصحیح محمد محیی‌الـدین عبدالحمید ، قاهره ۱۳۵۷ ه .

مشاکلة‌الناس لزمانهم ، یعقوبی ، بیروت ۱۹۶۲ .

مصباح‌الهدایه، عزالدین‌کاشانی، ناشر جلال‌الدین همائی، طهران، ۱۳۲۵ شمسی .

معارف ، ابن قتیبه ، تحقیق ثروت عکاشه ، مطبعهٔ دارالکتب ۱۹۶۰ .

معاهدالتنصیص ، عبدالرحیم عباسی ، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید ـ مصر ۱۳۶۷ .

معجم‌الادباء ، یاقوت ، چاپ دارالمأمون ، مصر ۱۹۳۶ .

معجم‌البلدان ، یاقوت ، چاپ دارصادر ، بیروت ۱۳۷۴ .

معجم‌الشعرا ، مرزبانی ، تحقیق عبدالستار احمد فراج ـ مصر ۱۳۷۹ .

معجم‌المطبوعات‌العربیه ، یوسف آلیان سرکیس ، مصر ۱۹۲۸ .

مفضلیات ، ضبی ، تحقیق احمد محمد شاکر و عبدالسلام محمد هارون ، مصر ۱۳۶۱ ه .

مقاتل‌الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، تحقیق سید احمدصقر ، قاهره۱۳۶۸.

مقامات حریری ـ مطبعهٔ حسینیه ـ مصر ۱۳۴۳ .

مقدمهٔ ابن‌خلدون ، چاپ مصطفی فهمی‌کتبی ـ مصر ، ۱۳۲۲ ه .

منتهی‌الامآل ، ازشیخ عباس محدث قمی .

نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز ، شمارهٔ بهار ۱۳۵۱ .

نظم‌الاسلامیه ، دکترحسن ابراهیم حسن ودکترعلی ابراهیم‌حسن مصر چاپ چهارم ، ۱۹۷۰ .

نفایس‌الفنون ، شمس‌الدین محمد آملی، چاپ‌کتابفروشی اسلامیه، طهران ۱۳۷۷ ه .

نهایـه ، ابن‌اثیر ، تحقیق طـاهر احمد الزاوی و محمود محمدالطنـاحی ، مصر ۱۳۸۳ .

نهج‌البلاغه ، شرح شیخ محمدعبده(بااضافات وزیادات محمد محیی‌الدین عبدالحمید) مصر ـ مطبعهٔ استقامت .

وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ، عباس اقبال ، بکوشش محمد تقی دانش پژوه ویحیی ذکاء ، انتشارات دانشگاه طهران ، طهران ۱۳۳۸ شمسی .
وفیات‌الاعیان، از ابن خلکان، با تعلیقات وحواشی محمد محیی‌الدین عبدالحمید ـ چاپ اول ، مصر ـ ۱۳۶۷ ه .
یادداشتهای قزوینی ، بکوشش ایرج افشار ، ازانتشارات دانشگاه طهران.
یتیمة‌الدهر ، ثعالبی، تحقیق وتفصیل محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره، مطبعهٔ سعادت طبع دوم ، ۱۳۷۵ ه .

صواب نامه

ص	س	درست
۲	۷	گردیده
۲۴	۱۱	فاعل
۴۱	۸	مااصابوا
۵۳	۱۵	بنابرتصریح
۸۴	۴	مسبعة
۸۵	۵	سننت
۸۸	۱۴	سحیم‌عبدبنی‌الحسحاس[۱]
۹۲	۱۲	عرضه
۹۹	۹	عجائب
۱۰۶	۲۱	لعنةالله
۱۱۰	۱۵	نهر
۱۱۸	۲۱	بچه‌ها
۱۵۸	۸	ان
۱۵۸	۸	اذللتهم
۱۶۶	۳	مطلبی راکه
۱۶۸	۱۱	طائی
۱۷۵	۵	۵۱۷
۱۷۶	۱۰	راونتوانستم‌زایداست
۱۸۵	۲	الزاهره
۱۹۳	۱۲	ثعالبی
۱۹۴	۱	شایدکه(ماند)درست‌باشد
۲۰۳	۷	صغت
۲۰۳	۱۰	یامن
۲۰۵	۲۱	بحثاً
۲۰۸	۶	ذبت
۲۱۶	۱۱	بمعقد
۲۳۲	۲۱	است
۲۳۳	۲۰	رحبه
۲۳۸	۱۴	میگردد
۲۵۳	۲۰	سوال
۲۶۰	۳	زهاد
۲۶۰	۷	شهنشه
۲۶۳	۱۵	لآمال
۲۹۶	۴	مقتصد
۳۰۰	۲۲	نواب
۳۱۰	۱۰	مکشوف
۳۲۳	۱۹	مآخذ
۳۳۱	۱۹	دانشگاه
۳۴۲	۱۶	یرفع
۳۴۳	سطر آخر	بالغری

۱ــ من باب اطلاع مینویسم‌که دیوان این شاعر ، در مصر بسعی و اهتمام عبدالعزیز المیمنی استاد دانشگاه علیکره چاپ شده است بسال ۱۳۸۴ ه .